



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

دانشنامه امام حسین علیه السلام

بر پایه قرآن، حدیث و تالیفات

محمدی ری شهری

مترجم:

عبد الهادی مسعودی

با همکاری:

سید محمود طباطبائی نژاد

سید روح الله سید طباطبائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشنامه امام حسين عليه السلام بر پایه قرآن، حديث و تاريخ

نويسنده:

محمد محمدي ري شهري

ناشر چاپي:

موسسه علمي فرهنگي دارالحدیث

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	دانشنامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد ۹
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۲۱	بخش دهم: بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن امام علیه السلام و یارانش نقش داشتند
۲۱	اشاره
۲۳	درآمد: آثار اجتماعی و تکوینی واقعه عاشورا
۲۳	اشاره
۲۹	اثرگذاری حادثه عاشورا بر چهار جنبش
۲۹	اشاره
۳۰	۱. قیام مردم مدینه (واقعه حَزه)
۳۲	۲. قیام مردم مکه
۳۵	۳. نهضت توأبین
۴۱	۴. قیام کوفیان به رهبری مختار
۴۸	فصل یکم: بازتاب شهادت امام علیه السلام در سخنان برخی شخصیت های نامدار
۴۸	۱ / ۱ / اُمّ سلمه
۵۳	۱ / ۲ / عبد الله بن عباس
۶۷	۱ / ۳ / محمد بن حنفیه
۶۹	۱ / ۴ / انس بن مالک
۷۱	۱ / ۵ / زید بن ارقم
۷۳	۱ / ۶ / ابو برزه سلمی
۷۵	۱ / ۷ / براء بن عازب
۷۵	۱ / ۸ / عبد الله بن زبیر
۷۹	۱ / ۹ / عبد الله بن عمر

۸۳ ۱۰ / ۱ عبد الله بن عمرو بن عاص

۸۷ ۱۱ / ۱ واثلَةُ بن أسَع

۸۹ ۱۲ / ۱ مُصَعَب بن زُبَير

۹۱ ۱۳ / ۱ حَسَن بَصْرِي

۹۴ ۱۴ / ۱ اِبْرَاهِيم نَخَعِي

۹۶ ۱۵ / ۱ قَيْس بن عُباد

۹۸ ۱۶ / ۱ حَارِثَةُ بن بَدْر

۹۸ ۱۷ / ۱ اَبُو عَثْمَان نَهْدِي

۱۰۰ ۱۸ / ۱ بَشْر بن غَالِب

۱۰۰ ۱۹ / ۱ خَالِد بن غَفْران

۱۰۴ ۲۰ / ۱ رُبَيْع بن حُثَيْم

۱۰۸ ۲۱ / ۱ عَمْرُو بن بَعْجَه

۱۱۰ فصل دوم : بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان قاتلان

۱۱۰ ۱ / ۲ یزید بن معاویه

۱۱۲ ۲ / ۲ عبید الله بن زیاد

۱۱۴ ۳ / ۲ عمر بن سعد

۱۱۶ ۴ / ۲ شمر بن ذی الجوشن

۱۱۸ ۵ / ۲ سینان بن انس

۱۲۰ ۶ / ۲ شَبِث بن رَبِیع

۱۲۲ ۷ / ۲ مروان بن حکم

۱۲۲ ۸ / ۲ یحیی بن حکم

۱۲۶ فصل سوم : بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان خانواده قاتلان

۱۲۶ ۱ / ۳ همسر یزید

۱۲۸ ۲ / ۳ دختر یزید

۱۲۸ ۳ / ۳ معاویة بن یزید

۱۳۸ ۴ / ۳ زنان خاندان ابو سفیان

- ۳ / ۵ مادر ابن زیاد ۱۴۰
- ۳ / ۶ برادر ابن زیاد ۱۴۰
- ۳ / ۷ همسر خولی ۱۴۳
- ۳ / ۸ همسر کعب بن جابر ۱۴۳
- ۳ / ۹ زنی از بنی بکر ۱۴۸
- ۳ / ۱۰ همسر مالک بن نُسَیر ۱۵۰
- فصل چهارم : بازتاب حادثه کربلا در عراق و حجاز ۱۵۴
- ۴ / ۱ بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در کوفه ۱۵۴
- ۴ / ۲ بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در حجاز ۱۵۶
- فصل پنجم : بازتاب حادثه کربلا در میان غیر مسلمانان ۱۶۰
- ۵ / ۱ فرستاده پادشاه روم ۱۶۰
- ۵ / ۲ راهب ۱۶۲
- ۵ / ۳ رأسُ الجالوت ۱۶۶
- فصل ششم : سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند ۱۶۸
- ۶ / ۱ یزید بن معاویه ۱۶۸
- ۶ / ۲ عبید الله بن زیاد ۱۷۴
- ۶ / ۳ عمر بن سعد ۱۹۸
- ۶ / ۴ ثمر بن ذی الجوشن ۲۱۳
- ۶ / ۵ خُضَین بن نُمَیر ۲۲۷
- ۶ / ۶ عمرو بن حَجَّاج ۲۳۴
- ۶ / ۷ حَیْش بن مَرْتَد ۲۴۰
- ۶ / ۸ اسحاق بن حَیوه خُزَمی ۲۴۲
- ۶ / ۹ بَجدَل بن سُلَیم ۲۴۶
- ۶ / ۱۰ بحر بن کعب ۲۴۶
- ۶ / ۱۱ پسر بن سَوط ۲۴۸
- ۶ / ۱۲ تمیم بن حُصَین ۲۵۲

- ۲۵۴ ----- ۱۳ / ۶ خرملة بن كاهل -
- ۲۶۲ ----- ۱۴ / ۶ حكيم بن طفيل -
- ۲۶۶ ----- ۱۵ / ۶ خولى بن يزيد -
- ۲۷۰ ----- ۱۶ / ۶ رشيد ، غلام عبید الله بن زياد -
- ۲۷۰ ----- ۱۷ / ۶ زرعہ -
- ۲۷۴ ----- ۱۸ / ۶ زيد بن زقاد -
- ۲۷۶ ----- ۱۹ / ۶ سينان بن انس -
- ۲۸۴ ----- ۲۰ / ۶ عبد الرحمان بن ابى خشكاره بجلى -
- ۲۸۶ ----- ۲۱ / ۶ عبد الله بن ابى حنين -
- ۲۸۸ ----- ۲۲ / ۶ عبد الله بن خوزه -
- ۲۹۶ ----- ۲۳ / ۶ عبد الله بن عزرة خثعمى -
- ۲۹۸ ----- ۲۴ / ۶ عبد الله بن عقبه -
- ۳۰۰ ----- ۲۵ / ۶ عثمان بن خالد بن أسير -
- ۳۰۲ ----- ۲۶ / ۶ عمرو بن صبيح -
- ۳۰۶ ----- ۲۷ / ۶ قيس بن أشعث -
- ۳۱۰ ----- ۲۸ / ۶ مالک بن نسير -
- ۳۱۲ ----- ۲۹ / ۶ محمّد بن اشعث بن قيس -
- ۳۲۴ ----- ۳۰ / ۶ أمّرة بن مُنقذ بن نُعمان عبدى -
- ۳۲۶ ----- ۳۱ / ۶ هانى بن ثبيت -
- ۳۳۰ ----- ۳۲ / ۶ كور بدريخت -
- ۳۳۲ ----- ۳۳ / ۶ مرد سوخته -
- ۳۳۴ ----- ۳۴ / ۶ مردى از بنى دارم -
- ۳۳۸ ----- ۳۵ / ۶ مردى از قبيله طى -
- ۳۴۰ ----- ۳۶ / ۶ مردى روسياه -
- ۳۴۰ ----- ۳۷ / ۶ مردى كه مى گفت: «خداوندا ! مرا بيا مرز ؛ ولى اميدى به آمرزشت ندارم!» -
- ۳۴۲ ----- ۳۸ / ۶ مردى كه بوى فطران مى داد -

- ۳۴۴ ۳۹ / ۶ قاتل حبيب بن مظاهر
- ۳۴۸ سخنی در باره سرانجام قاتلان امام علیه السلام و کسانی که ایشان را در برابر دشمن، تنها گذاشتند
- ۳۴۸ اشاره
- ۳۴۸ نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۴۸ اشاره
- ۳۴۹ سرنوشت فاجعه آفرینان کربلا
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۴۹ ۱. زوال حکومت خاندان ابو سفیان
- ۳۴۹ ۲. کوتاهی عمر و بیماری های خطرناک
- ۳۵۲ ۳. کشته شدن بسیاری از آنان در قیام مختار
- ۳۵۳ ۴. سلطه خجاج بن یوسف
- ۳۵۴ ۵. سخت ترین کیفرها در آخرت
- ۳۵۷ بخش یازدهم: عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام
- ۳۵۷ اشاره
- ۳۵۹ درآمد
- ۳۵۹ اشاره
- ۳۶۰ (۱) منزلت و جایگاه عزاداری در سخن و سیره پیشوایان
- ۳۶۰ اشاره
- ۳۶۱ ۱. مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام، پیش از واقعه کربلا
- ۳۶۲ ۲. نخستین مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام، پس از واقعه کربلا
- ۳۶۳ ۳. پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام
- ۳۶۴ ۴. تأکید بر زنده نگه داشتن یاد امام حسین علیه السلام
- ۳۶۵ ۵. تأکید بر تداوم عزاداری
- ۳۶۶ (۲) حکمت عزاداری
- ۳۶۶ اشاره
- ۳۶۷ حکمت شهادت امام حسین علیه السلام

- ۳۷۰ (۳) آسیب شناسی عزاداری امام حسین علیه السلام
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۱ ۱. تحریف هدف عزاداری
- ۳۷۶ ۲. استناد به منابع غیر معتبر
- ۳۷۸ ۳. گزارش های ذلت بار
- ۳۸۳ ۴. غُلو
- ۳۸۴ ۵. دروغ
- ۳۸۴ اشاره
- ۳۸۵ دروغ در مرثیه سرایی، در دوران گذشته
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۸۶ نمونه ای از روضه های دروغ، از نگاه محدث نوری
- ۳۸۶ اشاره
- ۳۸۶ ۱. اضافات داستان آمدن طبیب برای معالجه امام علی علیه السلام در بستر شهادت
- ۳۸۸ ۲. آب آوردن ابو الفضل علیه السلام برای سید الشهداء علیه السلام در کودکی!
- ۳۸۹ ۳. پیمان گرفتن زینب علیها السلام از حبیب بن مظاهر
- ۳۹۰ ۴. احوالپرسی امام حسین علیه السلام از زین العابدین علیه السلام در روز عاشورا
- ۳۹۰ ۵. داستان اسب امام حسین علیه السلام
- ۳۹۱ ۶. داستان عروسی قاسم علیه السلام
- ۳۹۱ ۷. نسبت دادن شعر ابو الحسن تهمی به امام حسین علیه السلام
- ۳۹۲ ۸. آمدن زینب علیها السلام به بالین برادر در قتلگاه
- ۳۹۲ ۹. به اسیری رفتن، در این خانواده نبود
- ۳۹۲ ۱۰. چگونگی حضور امام صادق علیه السلام در مجلس عزاداری
- ۳۹۳ دروغ در مرثیه سرایی، در عصر حاضر
- ۳۹۳ اشاره
- ۳۹۴ ۱. دعای لیلا برای علی اکبر علیه السلام
- ۳۹۵ ۲. نذر کردن لیلا برای سلامت ماندن علی اکبر علیه السلام

۳. داستان پیرزنی که زمان متوکل به زیارت امام حسین علیه السلام می رود ۳۹۶
- ریشه دروغ در مرثیه سرایی، از نگاه محدث نوری ۳۹۷
- اشاره ۳۹۷
۱. مجاز شمردن دروغ در عزاداری! ۳۹۷
۲. تسامح در ابواب فضائل، قصص و مصائب ۳۹۸
- ریشه های اصلی دروغ در مرثیه سرایی ۳۹۹
- اشاره ۳۹۹
- الف _ جهل ۳۹۹
- ب _ سوء استفاده از زبان حال ۳۹۹
- ج _ تلاش برای ارائه مصیبتی نوا ۴۰۱
- د _ دنیاطلبی ۴۰۱
۶. بدعت در نحوه عزاداری ۴۰۲
- (۴) مجالس عزاداری هدفمند ۴۰۵
- اشاره ۴۰۵
۱. خدامحوری ۴۰۵
۲. ارائه تاریخ و تحلیل صحیح از حادثه عاشورا ۴۰۷
۳. تبلور عاطفه و ارادت به اهل بیت علیهم السلام ۴۰۸
- فصل یکم: سوگواری ۴۱۱
- ۱ / ۱ تشویق به سوگواری برای امام حسین علیه السلام ۴۱۱
- ۱ / ۲ سوگواری در دهه اول محرم ۴۱۵
- ۱ / ۳ سال اندوه ۴۲۱
- ۱ / ۴ نخستین برگزار کننده سوگواری ۴۲۳
- ۱ / ۴ _ ۱ سوگواری در کربلا ۴۲۳
- الف _ مرثیه سرایی زینب علیها السلام بر جنازه برادر ۴۲۳
- ب _ مرثیه سرایی اُم کلثوم ۴۲۵
- ج _ مرثیه سرایی دختران پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام عبور از کنار کشتگان ۴۲۷

- د _ سوگواری پس از بازگشت اهل بیت امام علیه السلام از شام ----- ۴۲۷
- ه _ مرثیه سرایی زَباب ----- ۴۲۹
- ۴ / ۱ _ ۱ سوگواری در کوفه ----- ۴۳۳
- الف _ گریه کوفیان ، هنگام ورود اهل بیت امام علیه السلام به کوفه ----- ۴۳۳
- ب _ گریه مردم، پس از سخنرانی اُمّ کلثوم ----- ۴۳۵
- ج _ گریه مردم، پس از سخنرانی فاطمه صغرا ----- ۴۳۵
- ۴ / ۱ _ ۲ سوگواری در شام ----- ۴۳۵
- الف _ در مجلس یزید ----- ۴۳۵
- ب _ در منزل یزید ----- ۴۳۷
- ۴ / ۱ _ ۳ سوگواری در مدینه ----- ۴۳۹
- الف _ نخستین ناله ای که در مدینه بلند شد ----- ۴۳۹
- ب _ هنگام دریافت خبر ----- ۴۴۱
- ج _ هنگام بازگشت اهل بیت امام علیه السلام ----- ۴۴۸
- د _ مرثیه اُمّ البنین ----- ۴۵۲
- ه _ نوحه سرایی سه ساله برای امام حسین علیه السلام ----- ۴۵۵
- و _ تداوم سوگواری اهل بیت امام علیه السلام تا کشته شدن ابن زیاد ----- ۴۵۵
- ۱ / ۵ نخستین سیاهپوش در سوگ امام حسین علیه السلام ----- ۴۵۷
- ۵ / ۱ _ ۱ اُمّ سلمه ----- ۴۵۷
- ۵ / ۱ _ ۲ آرزنان بنی هاشم ----- ۴۵۷
- فصل دوم : مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام ----- ۴۵۹
- ۲ / ۱ تشویق به مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام ----- ۴۵۹
- ۲ / ۲ ۱ درود فرستادن بر امام حسین علیه السلام هنگام یاد کردن از ایشان ----- ۴۶۱
- ۲ / ۳ به یاد مصیبت امام حسین علیه السلام بودن، در هنگام آشامیدن آب ----- ۴۶۱
- ۲ / ۴ یادکرد مصیبت های امام حسین علیه السلام در محضر امام باقر علیه السلام ----- ۴۶۵
- ۲ / ۵ یادکرد مصیبت های امام حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام ----- ۴۶۷
- ۲ / ۶ اندوه فراوان امام صادق علیه السلام به هنگام یادکرد مصیبت جدّش ----- ۴۷۵

۴۷۷ ----- فهرست تفصیلی

۴۹۳ ----- درباره مرکز

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، 1325 -

عنوان و نام پدیدآور : دانشنامه امام حسین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ / محمدی ری شهری؛ با همکاری محمود طباطبایی نژاد، روح... سید طباطبائی؛ مترجم عبدالهادی مسعودی، مهدی مهریزی.

مشخصات نشر : قم: دارالحدیث، 1388.

مشخصات ظاهری : 14 ج.

فروست : پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ 204.

شابک : 1200000 ریال: دوره 978-964-493-461-2 ؛ ج.1، چاپ سوم و چهارم: 978-964-493-462-9 ؛ ج.2، چاپ سوم و چهارم: 978-964-493-463-6 ؛ ج.3، چاپ سوم و چهارم 978-964-493-464-3 ؛ ج.4، چاپ سوم و چهارم 978-964-493-465-0 ؛ ج.5، چاپ سوم و چهارم 978-964-493-466-7 ؛ ج.6، چاپ سوم و چهارم 978-964-493-467-4 ؛ ج.7، چاپ سوم و چهارم 978-964-493-468-1 ؛ ج.8، چاپ سوم و چهارم 978-964-493-469-8 ؛ ج.9، چاپ سوم و چهارم 978-964-493-470-4 ؛ ج.10، چاپ سوم و چهارم 978-964-493-471-1 ؛ ج.11، چاپ سوم و چهارم 978-964-493-472-8 ؛ ج.12، چاپ سوم و چهارم 978-964-493-473-5 ؛ ج.13، چاپ سوم و چهارم: 978-964-493-474-2 ؛ ج.14، چاپ سوم 978-964-493-475-9 ؛ ج.15978-964-493-806-1 ؛ ج.16978-964-493-805-4

یادداشت : در جلد ششم، دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم کتاب حاضر مترجم عبدالهادی مسعودی و در جلد چهارم مترجم مهدی مهریزی است.

یادداشت : جلد 15 با عنوان دانشنامه امام حسین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (مقتل ها) و جلد 16 دانشنامه امام حسین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (مقتل ها و فهرست ها) است.

یادداشت : ج. 1 - 14 (چاپ سوم: 1388) مکرر.

یادداشت : ج.1، ج.4، ج.7، ج.8، (چاپ اول: 1388).

یادداشت : ج.10 - 14 (چاپ اول: 1388).

یادداشت : ج.1-13 (چاپ چهارم: 1389).

یادداشت : ج. 5 (چاپ پنجم : 1390).

يادداشت : ج. 15-16 (چاپ اول: 1393) (فيپا).

موضوع : حسين بن علي (ع)، امام سوم، 4 - 61ق.

موضوع : واقعه كربلا، 61ق.

شناسه افزوده : طباطبائي نژاد، محمود، 1340 -

شناسه افزوده : سيد طباطبائي، سيد روح الله

شناسه افزوده : مسعودي، عبدالهادي، 1343 -، مترجم

شناسه افزوده : مهريزي، مهدي، 1341 -، مترجم

رده بندي كنگره : 4/4BP/4م/3435د2 1388

رده بندي ديويي : 297/9534

شماره كتابشناسي ملي : 2037945

ص: 1

اشاره

بخش دهم: بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن امام علیه السلام و یارانش نقش داشتند

اشاره

درآمد: آثار اجتماعی و تکوینی واقعه عاشورا

فصل یکم: بازتاب شهادت امام علیه السلام در سخنان برخی شخصیت های نامدار

فصل دوم: بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان قاتلانش

فصل سوم: بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان خانواده قاتلانش

فصل چهارم: بازتاب حادثه کربلا در عراق و حجاز

فصل پنجم: بازتاب حادثه کربلا در میان غیر مسلمانان

فصل ششم: سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند

سخنی در باره سرانجام قاتلان امام علیه السلام و کسانی که ایشان را در برابر دشمن، تنها گذاشتند

درآمد: آثار اجتماعی و تکوینی واقعه عاشورا

اشاره

آنچه در این بخش می آید، در واقع، نمونه ای از بازتاب های اجتماعی و آثار تکوینی واقعه عاشورا است. این آثار اجتماعی و تکوینی، هر چند به حاکمیت ارزش های اسلامی و حکومت اهل بیت علیهم السلام نینجامید؛ لیکن حکومت حزب اموی را تضعیف کرد و تا حدی از خطرهای این حزب کاست و مانع از هم پاشیدن اساس اسلام گردید. به بیان روشن تر، حزب اموی، بزرگ ترین خطر برای حکومت اسلامی بود. امام علی علیه السلام در حدیثی، در باره خطر این حزب برای امت اسلامی، چنین می فرماید: **أَلَا وَإِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ؛ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءٌ مُظْلِمَةٌ، عَمَّتْ خُطَّتْهَا، وَخَصَّتْ بَلِيَّتُهَا، وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا. وَ إِيْمُ اللَّهِ! لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءٍ بَعْدِي، كَالنَّابِ الضَّرُّوسِ؛ نَعْدِمُ بِفِيهَا، وَتَخْبِطُ بِيَدِهَا، وَتَزِينُ بِرَجْلِهَا، وَتَمْنَعُ دَرَّهَا. (1)** دهشتناک ترین فتنه، در نظر من، فتنه بنی امیه است که کور و تاریک و فراگیر، و مبتلا شدن به آن، ویژه حق مداران است. هر کس در آن [فتنه]، اهل بصیرت باشد، [از سویی آنان] به بلا گرفتار

1- نهج البلاغه: خطبه 93، الغارات: ج 1 ص 10، شرح الأخبار: ج 2 ص 40 ش 410 و ص 287 ش 601، کتاب سلیم بن قیس: ج 2 ص 714 ش 17، بحار الأنوار: ج 34 ص 117 ش 951؛ الفتن: ج 1 ص 195 ش 529. ر. ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج 12 ص 82 ح 5812.

می شود، و هر کس بی بصیرت باشد، از آسیب آن [فتنه]، در امان می ماند. به خدا سوگند، پس از من، بنی امیه را زمامداران بدی خواهید یافت، همانند شتر گاز گیرنده ای که با دهانش گاز می گیرد و با دستش می کوبد و با پایش آسیب می زند و مانع دوشیدن شیرش می شود. شماری از منابع تاریخی، داستانی را از یکی از دوستان صمیمی معاویه، بنیان گذار حکومت اموی، گزارش کرده اند که حاکی از کینه عمیق او نسبت به اسلام و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نقشه وی برای محو این آیین الهی است. مُطَرَف، فرزند مُغیره بن شُعبه، می گوید: با پدرم مُغیره، نزد معاویه رفتیم. پدرم معمولاً نزد وی می رفت و با او حرف می زد. آن گاه، نزد من باز می گشت و از معاویه و عقل او یاد می کرد، و از آنچه از معاویه دیده بود، در شگفت بود. او شبی آمد و از غذا خوردن، خودداری کرد. دیدم که اندوهگین است. مدتی را درنگ کردم و گمان کردم که درباره خود ما و یا در کارمان، پیشامدی رخ داده است. به او گفتم: چه شده است؟ امشب، اندوهگینی. گفت: پسر من! من از نزد پلیدترین آدم ها می آیم. به او گفتم: چرا؟ گفت: وقتی با معاویه خلوت کردم، به او گفتم: ای امیر مؤمنان! تو به آرزویت رسیده ای. اگر به عدل رفتار کنی و خیر را گسترش دهی [، نیکوست]؛ چرا که پیر شده ای و ای کاش به برادرانت در بنی هاشم نظری داشته باشی و با آنها صله رحم کنی! به خدا سوگند، آنها چیزی ندارند که از آن بترسی. [معاویه] به من گفت: هرگز! مردی تیمی (ابو بکر) حاکم شد و به عدالت رفتار کرد، و کرد آنچه کرد. به خدا سوگند، این نشد، جز آن که وقتی مُرد، یادش هم مُرد، مگر این که کسی بگوید: ابو بکر (تنها اسمی از او باقی ماند). سپس مردی از قبیله عدی (عمر) حکمران شد و تلاش کرد و ده سال، دامن همت به

کمر زد. به خدا، زمان سپری شد و او مُرد و یادش هم مُرد، مگر این که کسی بگوید: عمر (تنها اسمی از او باقی ماند). سپس برادرمان عثمان به حکمرانی رسید. مردی حاکم شد که هیچ کس در نَسَب به او نمی رسید، و کرد آنچه کرد. به خدا سوگند، زمان گذشت تا این که او نیز مُرد و یادش و آنچه کرده بود، مُرد؛ ولی این مرد هاشمی، هر روز، پنج بار به نامش بانگ برداشته می شود که: «أشهد أن محمداً رسول الله!» ای بی مادر! کدام کار با این وضع، ماندگار می شود؟! به خدا سوگند، اگر آنان (بنی هاشم) را دفن نکنیم، [خودمان] دفن شده ایم. (1) بازتاب اجتماعی و سیاسی شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و یارانش در جامعه اسلامی، حکومت اموی را با مشکل جدی مواجه کرد. شخصیت های برجسته جهان اسلام، این اقدام جنایتکارانه را محکوم کردند. (2) موج مظلومیت شهدای کربلا و محکومیت این فاجعه به خارج از جهان اسلام (3) و حتی به خانواده جنایتکاران نیز سرایت کرد (4) و چیزی نگذشت که سرسخت ترین دشمن اهل بیت علیهم السلام، یعنی یزید - که خود، نخستین مجرم در این فاجعه بود - برای در امان ماندن از خشم مردم و ادامه حکمرانی خود، مجبور شد ابن زیاد را مسئول این جنایت، معرفی کند و بگوید: خداوند، ابن مرجانه را لعنت کند، که او حسین را بیرون راند و ناگزیرش کرد... و او را کشت و با کشتن او، مرا منفور مسلمانان کرد و تخم دشمنی با مرا

-
- 1- مروج الذهب: ج 4 ص 41، الأخبار الموقّیات: ص 576 ش 375، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج 5 ص 129؛ کشف الیقین: ص 466 ش 654، کشف الغمّة: ج 2 ص 44، بحار الأنوار: ج 33 ص 169 ش 443. نیز، ر. ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج 5 ص 325 (بخش ششم / پیکار دوم / فصل دوم / هدف های معاویه).
 - 2- ر. ک: ص 33 (فصل یکم: بازتاب شهادت امام علیه السلام در سخنان برخی شخصیت های نامدار).
 - 3- ر. ک: ص 139 (فصل پنجم: بازتاب حادثه کربلا در میان غیر مسلمانان).
 - 4- ر. ک: ص 107 (فصل سوم: بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان خانواده قاتلان).

در دل های آنان کاشت و نیک و بد مردم، از من نفرت پیدا کردند! (1) سایر کسانی که در فاجعه کربلا نقش داشتند، نیز هر يك به گونه ای ندامت خود را از آنچه کرده بودند، اظهار کردند. (2) از سوی دیگر، آثار تکوینی این جنایت، دامنگیر جنایتکاران شد. (3) سه سال پس از حادثه عاشورا، یزید به هلاکت رسید و با مرگ او، حکومت از خاندان ابو سفیان _ که می خواستند قرن ها بر اریکه قدرت بمانند _، به بنی مروان، منتقل گردید. در سخن امام صادق علیه السلام خطاب به منصور دوانیقی آمده است: **إِنَّ هَذَا الْمَلِكَ كَانَ فِي آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَلَمَّا قَتَلَ يَزِيدُ حُسَيْنًا سَلَبَهُ اللَّهُ مَلِكَهُ، فَوَزَّئَهُ آلَ مَرْوَانَ.** (4) پادشاهی، در خاندان ابو سفیان بود، تا زمانی که یزید، حسین علیه السلام را کشت. خداوند، آن را از آنان گرفت و خاندان مروان را وارث آنان کرد. بی تردید، مراد امام صادق علیه السلام این نیست که اگر شهادت امام حسین علیه السلام نبود، حکومت خاندان ابو سفیان، مشروع بود و یا انتقال آن به مروانیان، مشروعیت داشت؛ بلکه این سخن، بدین معناست که در فضای سیاسی _ اجتماعی ایجاد شده توسط معاویه، به طور طبیعی، این امکان وجود داشت که برای نسل های متعددی حکومت در خاندان ابو سفیان، تداوم پیدا کند؛ اما جنایتی که یزید مرتکب شد، این زمینه را از بین برد. به عبارت دیگر، انتساب تداوم یا عدم تداوم حکومت خاندان ابو سفیان و انتقال آن به بنی مروان، به خداوند مَنَّان، در حدیث مذکور، از باب توحید افعالی است که

1- ر. ک: ج 8 ص 361 ح 2420.

2- ر. ک: ص 91 (فصل دوم: بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان قاتلان). .

3- ر. ک: ص 147 (فصل ششم: سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند).

4- الکافی: ج 2 ص 563 ح 22، بحار الأنوار: ج 47 ص 209 ح 51.

هیچ پدیده ای در جهان بدون مشیت خدا تحقق نمی یابد و نفی کننده اراده انسان نیست و دلالتی بر مشروعیت پدیده ندارد. در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده: لَمَّا وَلِيَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ الْخِلَافَةَ، كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ بْنِ يَوْسُفَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْحَجَّاجِ بْنِ يَوْسُفَ. أَمَّا بَعْدُ، فَانظُرْ دِمَاءَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَاحْتَقِنَهَا وَاجْتَنِبْهَا؛ فَإِنِّي رَأَيْتُ آلَ أَبِي سُفْيَانَ لَمَّا وَلَّغُوا فِيهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا قَلِيلًا، وَالسَّلَامُ! (1) وقتی عبد الملك بن مروان، زمام خلافت را به عهده گرفت، به حججاج بن یوسف نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از عبد الملك بن مروان، امیر مؤمنان، به حججاج بن یوسف. اما بعد، مراقب خون های فرزندان عبد المطلب باش. آنها را حفظ کن و از ریختن آنها خودداری کن. من دیدم هنگامی که خاندان ابوسفیان، به ریختن خون آنان روی آوردند، دیری نپاییدند. والسلام!». ابن عبد ربّه اندلسی نیز در العقد الفرید آورده: عبد الملك بن مروان، به حججاج بن یوسف نوشت: «مرا از ریختن خون های فرزندان عبد المطلب دور بدار، که در آنها راه نجاتی از خشم نیست. من، فرزندان حرب را دیدم که وقتی حسین بن علی را کشتند، پادشاهی را از دست دادند». حججاج در دوران خلافت عبد الملك، متعرض هیچ يك از طالبیان (آل ابی طالب) نشد. (2) در گزارشی آمده که عبد الملك، این نامه را به صورت محرمانه برای حججاج

-
- 1- .كشَفُ الغَمَّة: ج 2 ص 324، الثاقب فی المناقب: ص 361 ح 300، بحار الأنوار: ج 46 ص 44 ح 44.
 - 2- .العقد الفرید: ج 3 ص 382، المحاسن و المساوی: ص 55، جواهر المطالب: ج 2 ص 278.

فرستاد؛ ولی لحظه ای پس از ارسال این نامه، امام زین العابدین علیه السلام نامه ای به عبد الملک نوشت که در آن، آمده بود: **أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ كَتَبْتَ فِي يَوْمِ كَذَا، فِي سَاعَةِ كَذَا، فِي شَهْرِ كَذَا، فِي سَنَةِ كَذَا بِكَذَا وَكَذَا، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ شَكَرَ لَكَ ذَلِكَ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَانِي فِي مَنَامِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ كَتَبْتَ فِي يَوْمِ كَذَا، فِي سَاعَةِ كَذَا، وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ شَكَرَ لَكَ ذَلِكَ، وَثَبَّتَ مُلْكَكَ، وَزَادَكَ فِيهِ بُرْهَةً.**

(1) اما بعد، تو در فلان روز و فلان ساعت و فلان ماه و فلان سال، چنین و چنان نوشتی و خداوند، در برابر آن، سپاس گزار توست؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خواب من آمد و به من خبر داد که تو در فلان روز و فلان ساعت، چیزی (نامه ای) نوشتی و خداوند به پاس آن از تو تشکر کرد و پادشاهی ات را استوار نمود و مدتی را برایت افزود. هنگامی که نامه امام زین العابدین علیه السلام به عبد الملک رسید، دید که تاریخ آن، هم زمان با نوشتن نامه او به حجاج است. از این رو، تردیدی در صدق پیشگویی امام علیه السلام نکرد و بسیار خرسند شد. (2) گفتمی است که این سیاست عبد الملک، در میان جانشینان او دوام نیافت. جنایات بنی مروان، هرچند به اندازه جنایات معاویه و فرزندش یزید نبود، لیکن فاصله چندانی با آنها نداشت؛ بلکه در مجموع، همان سیاست ها کم و بیش ادامه یافت. به همین جهت، در ادامه روایتی که در باره انتقال حکومت از خاندان ابو سفیان به بنی مروان نقل شد، امام صادق علیه السلام به منصور عباسی می فرماید: **فَلَمَّا قَتَلَ هِشَامُ زَيْدًا، سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ فَوَرَّثَهُ مَرْوَانَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَلَمَّا قَتَلَ مَرْوَانُ**

-
- 1- الثاقب فی المناقب: ص 361 ح 300، كشف الغمّة: ج 2 ص 324، بحار الأنوار: ج 46 ص 44 ح 44.
 - 2- الثاقب فی المناقب: ص 362 ح 300، كشف الغمّة: ج 2 ص 324، بحار الأنوار: ج 46 ص 45 ح 44.

إبراهيم، سَلَمَبَةُ اللَّهِ مُلْكُهُ فَأَعْطَا كُمُوهُ. (1) وقتی هشام، زید را کشت، خداوند، سلطنت او را گرفت و به مروان بن محمد واگذار کرد و هنگامی که مروان، ابراهیم را کشت، خداوند، سلطنت را از او گرفت و به شما داد. همان گونه که در این روایت اشاره شده، در سال 132 ق، یعنی 71 سال پس از واقعه عاشورا، حکومت بنی امیه - که بزرگ ترین خطر برای اسلام بود - به کلی منقرض شد و خاندان عباس، عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، زمام حاکمیت جهان اسلام را به دست گرفتند. البته طولی نکشید که زمامداران بنی عباس نیز کمابیش همان سیاست های حاکمان بنی امیه را پیش گرفتند و در برابر امواج سیاسی - اجتماعی اصلاح طلبی - که ریشه در واقعه عاشورا داشتند - با خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - که پشتوانه اصلی این جنبش ها محسوب می شدند - بی رحمانه برخورد کردند. نکته قابل تأمل، این که جنبش های مردمی الهام گرفته از واقعه عاشورا، هرچند هیچ گاه به حاکمیت اسلام ناب به رهبری اهل بیت علیهم السلام نینجامیدند، لیکن همواره نقش مؤثری در پیشگیری از انهدام اساس اسلام داشتند.

اثرگذاری حادثه عاشورا بر چهار جنبش

اشاره

بدیهی است که تحقیق و تبیین تأثیر واقعه عاشورا در جنبش های مردمی و دفاع از کیان اسلام ناب، از آن هنگام تا پیروزی انقلاب اسلامی، نه تنها در این نوشتار، بلکه در این دانش نامه نیز نمی گنجد. از این رو، در این جا تنها اشاره ای کوتاه داریم به چهار جنبشی که در دهه اول پس از نهضت سید الشهداء علیه السلام، تحت تأثیر مستقیم یا

غیر مستقیم امواج سیاسی - اجتماعیِ واقعه عاشورا شکل گرفتند .

1 . قیام مردم مدینه (واقعه حرّه)

در سال دوم حکومت یزید ، حدود دو سال پس از واقعه عاشورا ، اواخر ذی حجه سال 63 هجری (1) مردم مدینه به رهبری عبد الله فرزند حنظله غسیل الملائکه ، (2) بر ضدّ حکومت یزید قیام کردند . یزید ، لشکری به فرماندهی مسلم بن عقبه ، از شام به مدینه فرستاد . وی با بی رحمی تمام ، این قیام مردمی را سرکوب کرد . (3) این جنگ را از آن جهت که در منطقه حرّه واقع شد ، «واقعه حرّه» نامیده اند . در باره علّت و انگیزه قیام مردم مدینه بر ضدّ حکومت یزید ، عوامل مختلفی ذکر شده است . یکی از این عوامل ، گزارشی است که برخی از بزرگان مدینه به مردم دادند . حاکم مدینه ، به دلیل پیشگیری از شورش عمومی ، تعدادی از بزرگان شهر را به شام فرستاد تا از نزدیک ، اقتدار یزید را مشاهده کنند و تحت تأثیر بخشش های وی ، در بازگشت ، مانع قیام مردم شوند ؛ (4) اما آنان پس از بازگشت ، نتیجه سفر خود را به مردم ، چنین گزارش کردند : ما از نزد مردی می آیم که بی دین است ، می گساری می کند و طنبور می نوازد و

1- تاریخ الطبری : ج 5 ص 494 ، أنساب الأشراف: ج 5 ص 350 ، الطبقات الکبری: ج 5 ص 68 .

2- تاریخ الطبری : ج 5 ص 495 ، أنساب الأشراف: ج 5 ص 338 ، الطبقات الکبری: ج 5 ص 66 .

3- بر پایه گزارش منابع معتبر ، به دستور یزید ، مسلم بن عقبه ، تجاوز به جان و مال و ناموس مردم مدینه را سه روز بر سرbazان شام ، مُباح (مُجاز) اعلام کرد ، بسیاری از اصحاب پیامبر خدا و قاریان قرآن ، کشته شدند و بسیاری از زنان ، مورد تجاوز قرار گرفتند که بعدها فرزندان نامشروع آنها را «فرزندان حرّه» نامیدند . تعداد کشته شدگان این واقعه ، از سه هزار تا ده هزار نفر ، گزارش شده است . پس از سه روز ، مسلم بن عقبه از مردم به عنوان برده مطلق یزید که وی ، اختیار هر کاری را در خصوص جان و مال و ناموس آنها دارد ، بیعت گرفت (ر . ک : أنساب الأشراف : ج 5 ص 345 _ 350 ، تاریخ الطبری : ج 5 ص 495 ، مروج الذهب: ج 3 ص 78 ، معجم البلدان: ج 2 ص 249 ، تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 250) .

4- تاریخ الطبری : ج 5 ص 478 .

کنیزکان، نزد او می نوازند، سگبازی می کند و با دزدان و جوانان، شب ها، داستان سرایی می کند. (1) در پی این جریان، آنان یزید را از خلافت، برکنار اعلام کردند و مردم مدینه نیز از آنها پیروی نمودند. (2) در گزارشی دیگر آمده که عامل شورش مردم مدینه، این بود که کارگزار صوفی، (3) می خواست در آمد املاک مربوط به آنها را از مدینه خارج کند؛ اما مردم، مانع شدند و برخورد کنند حاکم مدینه، زمینه قیام را فراهم کرد. (4) برخی، واقعه حرّه را متأثر از کینه ای می دانند که بنی امیه از طایفه اوس و خزرج و مردم مدینه داشتند؛ چرا که آنان به یاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و در جنگ های مختلف، بسیاری از بنی امیه و قریش را کشتند. (5) می توان گفت: همه این عوامل، در قیام مردم مدینه به گونه ای نقش داشته اند؛ اما بی تردید، آنچه در کنار عوامل یادشده، به مردم، آگاهی بخشید و جرئت و شهامت قیام بر ضد حکومت یزید را به آنان داد، واقعه عاشورا بود؛ زیرا پیش از واقعه عاشورا، وقتی امام حسین علیه السلام مخالفت خود را با بیعت یزید، آشکار کرد و تصریح نمود که: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ؛ (6) وقتی امت، گرفتار

-
- 1- تاریخ الطبری: ج 5 ص 480، أنساب الأشراف: ج 5 ص 338، الكامل فی التاريخ: ج 2 ص 588، البداية و النهاية: ج 8 ص 216. نیز، ر. ک: فتح الباری: ج 13 ص 70، العقد الفرید: ج 3 ص 372، الصواعق المحرقة: ص 221.
 - 2- ر. ک: تاریخ الطبری: ج 5 ص 480، أنساب الأشراف: ج 5 ص 337، الطبقات الكبرى: ج 5 ص 66، المنتظم: ج 6 ص 19.
 - 3- صوفی، به املاک و زمین هایی گفته می شود که صاحبانشان، آنها را رها کرده و رفته اند یا صاحبان آنها مُرده اند و وارثی هم ندارند (النهاية: ج 2 ص 40).
 - 4- تاریخ الیعقوبی: ج 2 ص 250، الإمامة و السياسة: ج 1 ص 227.
 - 5- ر. ک: تأملی در نهضت عاشورا.
 - 6- ر. ک: ج 3 ص 410 ح 970.

حاکمی چون یزید است، باید فاتحه اسلام را خواند»، مردم مدینه، هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند و این امام علیه السلام بود که مدینه را ترک کرد؛ اما پس از واقعه کربلا، امواج سیاسی و اجتماعی این حادثه، فضای مدینه را دگرگون ساخت. سید ابن طاووس، فضای مدینه را هنگام بازگشت خانواده سید الشهداء علیه السلام پس از واقعه عاشورا، به نقل از بشیر بن حدلم، چنین ترسیم می کند: هیچ زن پرده نشین رویوشداری نبود، مگر این که از پشت پرده، بیرون آمد و [همگی] موهایشان را پریشان نمودند و صورت های خود را خراشیدند و به صورتشان سیلی زدند و آه و واویلا سر دادند. من چنین جمعیت گریه کننده را از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا به امروز در میان مسلمانان ندیده بودم. (1) تردیدی نیست که این فضا، موج آفرید، به مردم، آگاهی بخشید و به آنان، جرئت و جسارت داد تا در کنار عوامل دیگر، بر ضد حکومت یزید، قیام کنند.

2. قیام مردم مکه

رهبر این قیام، عبد الله بن زبیر، یکی از کسانی بود که با یزید بیعت نکرد؛ لیکن او نیز همانند بنی امیه، از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام بود، به گونه ای که پدرش زبیر را نیز به دشمنی با این خاندان وا داشته بود. از امام علی علیه السلام نقل شده که: مازالَ الرَّبِیْرُ رَجُلًا مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشْوُومُ عَبْدُ اللَّهِ. (2) زبیر، پیوسته از ما اهل بیت به شمار می آمد، تا زمانی که پسر شومش، عبد الله، بزرگ شد. ابن ابی الحدید، می نویسد:

1- ر. ک: ص 423 ح 2727.

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج 20 ص 102، أسد الغابة: ج 3 ص 244، الاستیعاب: ج 3 ص 40. لفظ «المشؤوم (شوم)» در این دو منبع اخیر نیست.

عبد الله، همانی است که زبیر را وادار به جنگ کرد و کسی است که رفتن عایشه را به بصره، برایش خوب جلوه داد. او مرد بددهن و آلوده ای بود و نسبت به بنی هاشم، کینه داشت. (1) عبد الله بن زبیر، پیش از ورود امام حسین علیه السلام به مکه، جهت زمینه سازی برای دستیابی به مسند قدرت، وارد این شهر شد؛ اما مردم از او استقبال چندانی نکردند، بویژه که پس از ورود امام حسین علیه السلام به مکه، افکار عمومی، متوجه ایشان گردیده بود و به همین جهت، ابن زبیر، قلباً مایل به ادامه حضور امام حسین علیه السلام در مکه نبود. پس از خروج امام علیه السلام از این شهر نیز زمینه ای برای بسیج عمومی بر ضد حکومت یزید به رهبری ابن زبیر، پدید نیامد؛ اما پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام، فضای عمومی برای قیام بر ضد حکومت یزید، آماده شد و ابن زبیر با این که دشمن سرسخت خاندان رسالت بود، از این فضا برای رسیدن به قدرت، نهایت بهره برداری را نمود. متن گزارش طبری در این باره، چنین است:

وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد، عبد الله بن زبیر در میان مردم مکه به پا خاست و کشتن او را فاجعه دانست و بویژه کوفیان را سرزنش کرد و عموم عراقی ها را مذمت نمود و پس از ستایش و ثنای خداوند و درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله، گفت: عراقی ها، جز اندکی از آنها، مردمی نیرنگباز و تبهکارند و کوفیان، بدترین های عراق اند. آنان، حسین را دعوت کردند تا یاری اش کنند و او را برای حکومت بر خود برگزینند؛ ولی هنگامی که بر آنها وارد شد، بر ضد او شوریدند و به او گفتند: یا دستت را در دست ما می گذاری تا تو را دست بسته به نزد پسر زیاد بن سمیه بفرستیم و او حکمش را در باره تو صادر کند و یا می جنگی!

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج 4 ص 79.

به خداوند سوگند، حسین دید که او و یارانش بسیار اندک اند و با آن که خداوند عز و جل، هیچ کس را بر غیب، آگاه نکرده _ همگی کشته خواهند شد؛ اما او مرگ با بزرگواری را بر زندگی ننگین، ترجیح داد. خداوند، حسین را رحمت کند و قاتل حسین را بی پناه سازد! به جان خودم سوگند، در مخالفت کوفیان با حسین و نافرمانی شان از او، هیچ پند دهنده و باز دارنده ای بهتر از [خود] او نبود؛ ولی آنچه قرار است بشود، می شود و خداوند، هر گاه چیزی را بخواهد، مانعی برای آن وجود ندارد. آیا پس از حسین علیه السلام، به چنان قومی اطمینان کنیم و گفتارشان را تصدیق نماییم و پیمانشان را بپذیریم؟ نه. هرگز آنان را شایسته چنین چیزی نمی بینیم! آری _ به خدا سوگند _ آنان حسین علیه السلام را کشتند، در حالی که شب زنده داری طولانی داشت و روزهای زیادی را روزه بود و شایسته ترین آنها به چیزی (حکومتی) بود که در دست آنان است و در دین و فضیلت، شایسته ترین آنها بود. هلا! به خدا سوگند، حسین علیه السلام قرآن را به غنا تغییر نداده بود و گریه از خوف خدا را به آواز، بدل نکرده بود و روزه را با میخوارگی و حلقه های مجلس ذکر را با دنبال شکار رفتن، عوض نساخته بود _ و اینها کنایه به یزید بود _ . به زودی، آنان هلاک می شوند. (1) پس از این سخنرانی، یاران ابن زبیر از او خواستند که بیعت خود را آشکار کند و رسماً زمام حکومت را به دست گیرد. یزید، دوبار (2) برای سرکوبی شورش مردم مکه، به سوی این شهر، سپاه گسیل

-
- 1- تاریخ الطبری: ج 5 ص 474، الكامل فی التاريخ: ج 2 ص 585، تذکرة الخواص: ص 268. نیز، ر. ک: البداية و النهاية: ج 8 ص 212.
- 2- تاریخ الطبری: ج 5 ص 498، أنساب الأشراف: ج 5 ص 357، العقد الفرید: ج 3 ص 375، تاریخ دمشق: ج 28 ص 230، الفتوح: ج 5 ص 153 _ 165.

کرد؛ اما در نهایت، کاری از پیش نبرد و با مرگ وی در چهاردهم ربیع اول سال 64، محاصره مکه شکسته شد و سپاهیان شام، ناکام باز گشتند. (1) پس از مرگ یزید، مردم حجاز و سپس عراق، با عبد الله بن زبیر، بیعت کردند؛ (2) اما سوء تدبیر ابن زبیر و بدرفتاری او با مردم، بویژه بنی هاشم، موجب شد که حرکت او، جنبه مردمی خود را از دست داد و در پایان با حمله حجاج بن یوسف به مکه، شکست سختی را متحمل شد و خود او نیز کشته شد و بدین سان، حکومتش در اوایل سال 73 ق، پایان یافت. (3)

3. نهضت توأین

این قیام، هر چند پس از قیام مردم مدینه و مکه تحقق یافت، ولی مقدمات شکل گیری آن، هم زمان با قیام مدینه و مکه آغاز شد. این نهضت، توسط کسانی صورت گرفت که دعوت آنها از امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه و سستی آنها در یاری رساندن به ایشان، واقعه خونبار کربلا را به وجود آورد. بدین سان، آنان مرتکب گناه بزرگی شده بودند و می خواستند با خون خود، ننگ این گناه را از خود بزدایند. به همین جهت نیز نهضت آنان، «نهضت توأین» نامیده شد. به سخن دیگر، بخش عمده ای از مردم کوفه که می توانستند با یاری رساندن به امام حسین علیه السلام، سرنوشت جامعه را دگرگون کنند، به دلایلی که پیش از این بدانها اشاره شد، (4) تسلیم سیاست زر و زور و تزویر ابن زیاد شدند؛ ولی در اثر امواج روانی، اجتماعی و سیاسی واقعه کربلا، متوجه خطای تاریخی خود شدند و تصمیم

-
- 1- تاریخ الطبری: ج 5 ص 498، أنساب الأشراف: ج 5 ص 362.
 - 2- مردم شام نیز با مروان بن حکم، بیعت نمودند (بحار الأنوار: ج 45 ص 354).
 - 3- ر. ک: تاریخ الطبری: ج 6 ص 188، الكامل فی التاریخ: ج 3 ص 69، مروج الذهب: ج 3 ص 85 و 89، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج 20 ص 123.
 - 4- ر. ک: ج 5 ص 297 (بخش هفتم / فصل هفتم / تحلیلی در باره ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و نهضت کوفه).

گرفتند که با قیام بر ضد حکومت یزید و مجازات کردن قاتلان سید الشهداء، از ننگ این گناه نابخشودنی بکاهند. متن گزارش طبری در این باره، چنین است: وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد و ابن زیاد از اردوگاهش نُخَيْلَه (1) باز گشت و وارد کوفه شد، شیعیان به سرزنش خود و اظهار پشیمانی پرداختند و متوجه شدند که خطای بزرگی مرتکب شده اند که حسین علیه السلام را دعوت کرده اند تا یاری اش کنند؛ اما [پس از آمدن،] رهایش کرده اند و او در کنار آنها کشته شد و کمکش نکردند. [سپس] احساس کردند که ننگ و گناهشان در کشتن حسین علیه السلام، جز با کشتن قاتلان حسین و یا با کشته شدن در این راه، قابل شستن و پاک کردن نیست. پس نزد پنج نفر از بزرگان شیعه کوفه رفتند: سلیمان بن صُرَد که از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، مُسَيَّب بن نَجْبَه فزّاری که از صحابه امام علی علیه السلام و نیکان آنها بود، عبد الله بن سعد بن فضل اَزْدی، عبد الله بن وال تیمی و رفاعه بن شداد بَجَلی. آن گاه این پنج نفر در منزل سلیمان بن صُرَد، گرد آمدند. اینها از بهترین یاران علی علیه السلام بودند و تعدادی از شیعیان و بهترین های آنها و سرانشان هم حضور داشتند. وقتی آنها در منزل سلیمان بن صُرَد جمع شدند، مسیب بن نجبه، شروع به سخنرانی کرد و حرف زد و خدا را ستود و سپاس گفت و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درود فرستاد و گفت: اما بعد، ما عمرمان طولانی شد و گرفتار فتنه های گوناگون شدیم، و راغیم که پروردگارمان، ما را از کسانی قرار ندهد که فردا به آنها می گوید: «أَوَلَمْ نَعْمَرِكُمْ مَا يَنْدَكُرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ؟» (2) آیا ما به شما عمر طولانی ندادیم تا هر کس که اهل پند است، در آن، پند گیرد، و آیا هشدار دهنده برای شما نیامد؟». امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «الْعُمُرُ الَّذِي أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ إِلَيَّ

1- لشکرگاه کوفه، در نزدیکی کوفه، در راه شام (ر.ک: نقشه شماره 4 در پایان جلد 5).

2- فاطر: آیه 37.

اِنَّ آدَمَ سَيُّوْنَ سَنَةٌ ؛ (1) عمری که خداوند در آن ، عذر را از پسر آدم بر می دارد، شصت سال است» و کمتر کسی از ما هست که به آن نرسد. ما شیفته تعریف کردن از خود و ستوده شده شدن توسط پیروانمان بودیم که خداوند ، خوبان ما را آزمود و ما را در دو جایگاه مربوط به پسر دختر پیامبر، دروغگو یافت. نامه های او پیش تر به ما رسیده بود و فرستادگانش، جلوتر آمده بودند و عذر را بر ما تمام کرده بود و از ما خواسته بود که در خفا و آشکار و در همه حال ، یاری اش کنیم ؛ اما ما دریغ ورزیدیم ، تا این که در کنار ما کشته شد. ما نه با دست، او را یاری کردیم و نه به زبان ، از او دفاع نمودیم و نه با مالمان ، او را پشتیبانی و تقویت کردیم و نه از عشایرمان برای او درخواست کمک نمودیم . پس عذر ما به درگاه پروردگارمان چیست ، آن هنگام که پیامبرمان را دیدار می کنیم، در حالی که پسر و محبوب و ذراری و نسلش در میان ما کشته شد ؟ نه _ به خدا سوگند _ عذری نمی ماند، جز این که کشندگان او و دست به دست هم دهندگان بر ضد او را بکشید، یا در این راه کشته شوید . امید که پروردگار ما، در این صورت، از ما راضی شود. با این حال ، من در هنگام دیدار او، از عقوبت او در امان نیستم. ای گروه! مردی را از میان خودتان پیشوا انتخاب کنید ؛ چرا که ناچارید امیری داشته باشید که به او پناه ببرید و نیز پرچمی که دورش حلقه بزنید. من حرف خودم را زدم و از خداوند برای خود و شما ، درخواست آمرزش می کنم. بعد از مسیب، رفاعه بن شداد ، زمام سخن را به دست گرفت و خداوند را ستود و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و آن گاه گفت: اما بعد، خداوند ، تو را به سخنِ درستی راه نمایی کرد و توبه برترین کار، فرا خواندی. با ستایش خدا و ثنای او و صلوات بر پیامبرش آغاز کردی و به جهاد با فاسقان و توبه از گناه بزرگ ، دعوت نمودی، که از تو شنواییم و اجابت می کنیم و

حرفت را می پذیریم . و گفتمی که از خودتان پیشوایی برگزینید تا به او پناه ببرید و زیر پرچمش گرد آید . این ، نظری است که ما هم داریم . اگر آن مرد ، تو باشی ، برای ما خوش حال کننده تر است ، و تو در میان جمعیت ما ، خیرخواهی و علاقه مند . اگر نظر تو و نظر دوستان مساعد باشد ، این کار را بزرگ شیعه ، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پیش گام و پشتاز ، سلیمان بن صُرد ، بر عهده بگیرد که در توانمندی و دین ، ستوده است و دوراندیش و مورد اعتماد است . این هم حرف من است ، و برای شما و خود ، از خدا آمرزش می طلبم . آن گاه ، عبد الله بن وال و عبد الله بن سعد ، سخن گفتند و پروردگارشان را ستوده و ثنا گفتند و همان سخنان رفاعه بن شداد را بر زبان راندند و از فضل مسیب بن نجبه یاد کردند و سابقه سلیمان بن صُرد را گوشزد نمودند و رضایت خود را از پیشوایی او ، اعلام داشتند . مسیب بن نجبه گفت : درست و به جا گفتید . من هم همان نظر شما را دارم . پس زمام کارتان را به سلیمان بن صُرد بسپارید . (1) طبری در گزارشی دیگر ، آورده است : آغاز کار آنها (تواین) در سال 61 هجری بود؛ همان سالی که حسین _ که خدا از او راضی بود _ کشته شد . آن گروه ، بی وقفه در تکاپوی گردآوری ابزارهای جنگی و آمادگی برای جنگ بودند و مردم را از شیعه و غیر شیعه ، پنهانی به خونخواهی حسین علیه السلام دعوت می کردند و مردم ، گروه گروه و نفر به نفر ، به آنها می پیوستند . همچنان ماجرا ادامه داشت که در چنین اوضاعی ، یزید بن معاویه در روز پنج شنبه چهاردهم ربیع اول سال 64 مُرد و فاصله میان کشته شدن حسین علیه السلام و مرگ یزید ، سه سال و دو ماه و چهار روز بود . یزید مُرد ، در حالی که حکمران عراق ، عبید الله بن زیاد بود . او در بصره بود و نایبش در کوفه ، عمرو

بن حُرَیث مغزومی بود. شیعیان دوستدار سلیمان، پیش وی آمدند و گفتند: این سرکش، مُرد و اوضاع حکومت، ضعیف شده است. اگر موافق باشی، به عمرو بن حُرَیث، حمله کنیم و او را از قصر [حکومتی] بیرون بیندازیم و خونخواهی حسین را آشکار نماییم و قاتلان او را تعقیب کنیم و مردم را به اهل بیتی که دیگران بر آنان مقدم شدند و حَقشان ربوده شد، دعوت کنیم. این را گفتند و بر آن، پافشردند. سلیمان بن صَدْرَد به آنان گفت: آرام باشید و عجله نکنید. من در آنچه شما یادآوری می کنید، تأمل کردم و دیدم که قاتلان حسین علیه السلام، اشراف کوفه و سوارکاران عرب اند و آنها خودشان هم تحت تعقیب اند و هر گاه از خواست شما اطلاع پیدا کنند و بدانند که هدف شما ایند، بر شما سخت خواهند گرفت. نیز در باره کسانی از شما که از من فرمان می برند، تأمل کردم و چنین دانستم که اگر [فرمان برداران از من،] خروج کنند، نمی توانند به هدف خونخواهی خود برسند و جانشان را تسکین دهند و نمی توانند دشمنانشان را کیفر دهند و تلاششان بی نتیجه می شود؛ ولی اگر دعوت کنندگان را در شهر پخش کنید و شیعه و غیر شیعه را به تصمیمتان فرا بخوانید، من امیدوارم که امروز که این سرکش مرده، مردم زودتر از زمانی که او نمرده بود، به دعوت شما پاسخ دهند. آنان نیز چنین کردند و گروهی مبلغ، بیرون رفتند و مردم را دعوت کردند و جمعیت زیادی پس از مردن یزید بن معاویه به آنان، پاسخ مثبت دادند؛ چند برابر جمعیتی که پیش از آن، جواب مثبت داده بودند. (1) پس از مرگ یزید در سال 64 ق، فعالیت توأبیین، گسترده تر شد و کوفه، آماده قیام بر ضد حکومت بنی امیه گردید. شش ماه پس از هلاکت یزید، در حالی که یاران سلیمان بن صَدْرَد برای قیام آماده می شدند، مختار بن ابی عبیده که مدتی با

عبد الله بن زبیر همکاری داشت، با جدا شدن از وی، وارد کوفه گردید؛ اما رهبری سلیمان بن صرد را نپذیرفت و مدعی شد که او با فنون جنگ، آشنا نیست و مردم را به کشتن خواهد داد (1) و بدین سان، مردم را برای خونخواهی امام حسین علیه السلام به رهبری خود، دعوت کرد و در پاسخ کسانی که او را از این کار نهی می کردند، خود را «نماینده مهدی امت، محمد حنفیه، برای خونخواهی حسین علیه السلام» معرفی نمود. (2) بدین ترتیب، میان هواداران نهضت، شکافی پدید آمد. بیشتر آنها با سلیمان بودند و جمعی هم به مختار پیوستند. (3) باری! در شرایطی که کوفه تحت سلطه عبد الله بن زبیر بود، نهضت توأبین به رهبری سلیمان بن صرد در سال 65 ق، حرکت خود را با هدف براندازی حکومت شام، آغاز کرد. سلیمان به هواداران خود دستور داد که برای جنگیدن با سپاه شام، در اردوگاه نخیله جمع شوند؛ اما پس از رسیدن به این اردوگاه، مشاهده کرد که از میان همه کسانی که با او بیعت کرده بودند _ یعنی حدود شانزده هزار نفر _، تنها چهار هزار نفر، او را همراهی می کنند. (4) سلیمان با همراهانش از نخیله به کربلا رفتند و در کنار مزار امام حسین علیه السلام ضمن اعتراف به گناه خود، از خداوند، طلب مغفرت کردند و پیمان بستند که راه او را ادامه دهند. طبری، در این باره می نویسد: سلیمان بن صرد و یارانش به قبر حسین علیه السلام رسیدند و يك صدا فریاد زدند: پروردگارا! ما پسر دختر پیامبران را وا نهادیم. در باره آنچه از ما سرزد، ما را بیامرز و به ما توفیق توبه عطا کن، که تو توبه پذیرِ مهربانی، و بر حسین و یاران شهید راستین او، رحم آور. پروردگارا! ما تو را گواه می گیریم که ما بر همان

-
- 1- تاریخ الطبری: ج 5 ص 560.
 - 2- تاریخ الطبری: ج 5 ص 579، أنساب الأشراف: ج 6 ص 380، الكامل فی التاريخ: ج 2 ص 633.
 - 3- تاریخ الطبری: ج 5 ص 560 و 580، أنساب الأشراف: ج 6 ص 380، الكامل فی التاريخ: ج 2 ص 633.
 - 4- تاریخ الطبری: ج 5 ص 583.

راهی هستیم که آنان در آن راه، کشته شدند. اگر آن گناه را بر ما نیامرزی و بر ما رحم نیاوری، خسارت زده ایم. (1) آنان، پس از توقف يك شبانه روز در کنار مزار سید الشهداء، آماده نبرد با سپاه شام در عین الوردی شدند. (2) نیروی تحت فرمان سلیمان، حدود چهار هزار نفر بود و سپاه دشمن به بیست هزار نفر می رسید. (3) سپاه سلیمان در نبرد با شامیان، از خود، رشادت فراوانی نشان دادند؛ اما در مقابل آنان، کاری از پیش نبردند. سلیمان و شماری دیگر از سران نهضت توّابین و جمع زیادی از یاران وی، کشته شدند و بازماندگان، شبانه صحنه نبرد را ترك کردند و به کوفه باز گشتند. در ریشه یابی علل شکست نهضت توّابین، دو نکته قابل توجه است: یکی، این که آنان قبل از سلطه یافتن بر کوفه و اطمینان از عقبه حرکت خود، در صدد براندازی حکومت شام برآمدند و این تصمیم، حاکی از ضعف تدبیر رهبران این نهضت است. دوم، این که مختار با رهبری سلیمان بن صُرد، مخالفت کرد و در میان هواداران نهضت، شکاف ایجاد شد. البته با عنایت به نکته اول، شاید بتوانیم بگوییم که تصمیم مختار در عدم پیوستن به آنان، درست بوده است.

4. قیام کوفیان به رهبری مختار

(4) پیش از این، اشاره کردیم که کوفه در جریان نهضت توّابین، تحت سلطه حکومت

1- تاریخ الطبری: ج 5 ص 589.

2- تاریخ الطبری: ج 5 ص 596.

3- تاریخ الطبری: ج 5 ص 596 - 598، الفتوح: ج 6 ص 222.

4- ر. ک: ج 4 ص 393 (بخش هفتم / فصل پنجم / دستگیری مختار).

عبد الله بن زبیر بود. بدین جهت و به دلیل دشمنی وی با اهل بیت علیهم السلام، جنایتکارانی که به دستور ابن زیاد، حادثه خونین کربلا را پدید آوردند، مشکلی نداشتند. همچنین آنان از نهضت توأبیین به رهبری سلیمان بن صُرد نیز احتمالاً احساس خطر جدی نمی کردند؛ زیرا هدف اولیه آنها، براندازی حکومت شام بود و می دانستند که به این هدف نخواهند رسید؛ اما از حضور مختار در کوفه، جدا احساس خطر می کردند. به همین جهت، پس از خروج سلیمان بن صُرد و یارانش از کوفه، سران سپاه ابن زیاد (مانند: عمر بن سعد و شَبَث بن رِبعی) که از قدرت رهبری و فرماندهی مختار، آگاه بودند و هدف او را از قیام می دانستند، نزد عبد الله بن یزید، کارگزار ابن زبیر در کوفه، آمدند و گفتند: مختار بر شما، سختگیرتر از سلیمان بن صُرد است. سلیمان، خروج کرد تا با دشمنان شما بجنگد و آنها را در برابرتان رام و آرام کند؛ ولی از شهرهای شما بیرون رفت؛ اما مختار قصد دارد که در شهر شما، به شما بتازد. پس به سوی او حرکت کنید و او را در آهن ببندید و در زندان، حبس کنید تا کار مردم، راست و درست شود. (1) با این توطئه، مختار، بازداشت شد؛ (2) اما وی در زندان نیز به فعالیت خود، ادامه داد و هنگامی که اطلاع یافت که سپاه سلیمان بن صُرد شکست خورده و باقی مانده سپاه وی به کوفه باز گشته اند، در نامه ای محرمانه، سران آنها را به همکاری دعوت کرد. (3) چیزی نگذشت که مختار با میانجیگری عبد الله بن عمر _ که شوهرخواهرش بود

-
- 1- تاریخ الطبری: ج 5 ص 580.
 - 2- أنساب الأشراف: ج 6 ص 373، تاریخ الطبری: ج 5 ص 581، الكامل فی التاریخ: ج 2 ص 634، الفتوح: ج 6 ص 217؛ ذوب النصار: ص 80.
 - 3- تاریخ الطبری: ج 5 ص 606 و ج 6 ص 7، الكامل فی التاریخ: ج 2 ص 643 و 661، المنتظم: ج 6 ص 51.

از زندان آزاد شد (1) و هوادارانش را سازماندهی و آماده نبرد کرد. شب دوازدهم ربیع اول سال 66، قیام مختار با حرکت گروهی مسلح به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر (2) به سوی خانه مختار، آغاز شد. کوفه، در حکومت نظامی به سر می بُرد. نظامیان، راه را بر ابراهیم و همراهان وی بستند؛ اما آنها فرمانده نظامیان را کشتند و نیروهای تحت فرماندهی وی را فراری دادند. (3) مختار، در همان شب، رسماً فرمان قیام عمومی را صادر کرد و نیروهای وی با شعار «یا لثارات الحسین (ای خون خواهان حسین)!» با نیروهای دشمن، درگیری شدند. درگیری ها ادامه داشت تا این که در ربیع ثانی سال 66، آخرین سنگرهای دشمن سقوط کرد و شهر کوفه به طور کامل به تصرف هواداران مختار در آمد. (4) مختار، پس از مسلط شدن بر اوضاع، در صدد جستجوی جنایتکاران کربلا بر آمد و بسیاری از آنها را دستگیر کرد و کشت (5)؛ (6) اما فرمانده مستقیم عملیات کربلا، یعنی ابن زیاد، هنوز زنده بود. او با سپاهی که شمار آنها به هشتاد هزار می رسید، از سوی عبد الملک بن مروان، مأموریت داشت که قیام مختار را سرکوب کند. سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر، (7) در ذی حجه سال 66، به سوی لشکر ابن زیاد _ که به مرزهای شمال غربی عراق نفوذ کرده بودند _ حرکت کردند.

- 1- تاریخ الطبری: ج 6 ص 8، أنساب الأشراف: ج 6 ص 381، الكامل فی التاریخ: ج 2 ص 661، المنتظم: ج 6 ص 51، الفتوح: ج 6 ص 219.
- 2- ابراهیم بن مالک اشتر بن حارث نَخَعی _ که پدرش از بزرگان تابعیان و از نام آورترین یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام بود _، مردی چابک سوار، دلیر، شجاع، زبان آور و دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود. وقتی مختار با شعار خونخواهی حسین علیه السلام، بر کوفه دست یافت، از او کمک گرفت و حکمرانی مختار با یاری او، ثبات و قرار یافت. ابراهیم، عبید الله بن زیاد را در سال 67 ق، با دست خود به هلاکت رساند و آن گاه، سلطه اش را تا موصل و اطراف آن، گسترش داد. از کارها و فعالیت های او به دست می آید که وی، به حکومت مختار، بی توجهی می کرده است. ابراهیم، پس از کشته شدن مختار، به مُصَعَب بن زبیر پیوست و گویا با این کار، بنای جنگ با شامیان را داشت. عبد الملک با او جنگید و زمانی که عراقیان، او را تنها گذاشتند، عبد الملک بر وی فائق آمد. او پیوسته با عبد الملک جنگید تا به سال 71 ق، کشته شد و در نزدیکی سامرا به خاک سپرده شد.
- 3- تاریخ الطبری: ج 6 ص 19.
- 4- تاریخ الطبری: ج 6 ص 20 _ 32. نیز، ر. ک: الأمالی، طوسی: ص 240 ح 424.
- 5- بر پایه گزارشی در بحار الأنوار (ج 45 ص 386)، مختار، هجده ماه قدرت را در دست داشت و در این مدت، هجده هزار نفر از کسانی را که در کشتن امام حسین علیه السلام شرکت داشتند، کشت؛ لیکن این عدد، بسیار اغراق آمیز به نظر می رسد.
- 6- ر. ک: تاریخ الطبری: ج 6 ص 38 _ 66، الكامل فی التاریخ: ج 2 ص 681 _ 685؛ تاریخ یعقوبی: ج 2 ص 259، الأمالی، طوسی: ص 238 _ 244، ذوب الثُّنَّار: ص 118 - 125، بحار الأنوار: ج 45 ص 374 _ 386.
- 7- ابراهیم بن مالک اشتر بن حارث نَخَعی _ که پدرش از بزرگان تابعیان و از نام آورترین یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام بود _، مردی چابک سوار، دلیر، شجاع، زبان آور و دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود. وقتی مختار با شعار خونخواهی حسین علیه السلام، بر کوفه دست یافت، از او کمک گرفت و حکمرانی مختار با یاری او، ثبات و قرار یافت. ابراهیم، عبید الله بن زیاد را در سال 67 ق، با دست خود به هلاکت رساند و آن گاه، سلطه اش را تا موصل و اطراف آن، گسترش داد. از کارها و فعالیت های او به دست می آید که وی، به حکومت مختار، بی توجهی می کرده است. ابراهیم، پس از کشته شدن مختار، به مُصَعَب بن زبیر پیوست و گویا با این کار،

بنای جنگ با شامیان را داشت . عبد الملک با او جنگید و زمانی که عراقیان ، او را تنها گذاشتند ، عبد الملک بر وی فائق آمد . او پیوسته با عبد الملک جنگید تا به سال 71 ق ، کشته شد و در نزدیکی سامرا به خاک سپرده شد . ر.ک : تاریخ الطبري : ج 6 ص 15 _ 49 و ص 81 _ 95 و 156 _ 158 .

نبرد سنگینی میان دو لشکر در گرفت و در عاشورای سال 67 ق، سپاه شام، شکست خورد و ابن زیاد به هلاکت رسید . (1) مختار، سرِ ابن زیاد را برای امام زین العابدین علیه السلام فرستاد . ایشان مشغول خوردن غذا بود که فرستاده مختار، سرِ ابن زیاد را نزد ایشان آورد . بر پایه گزارشی، هنگامی که ایشان، سرِ ابن زیاد را دید، سجده شکر گزارد و فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَ لِي ثَأْرِي مِنْ عَدُوِّي، وَجَزَى اللَّهُ الْمُخْتَارَ خَيْرًا. أُدْخِلْتُ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَهُوَ يَتَغَدَّى وَرَأْسُ أَبِي بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا- تُمِتْنِي حَتَّى تُرِينِي رَأْسَ ابْنِ زِيَادٍ. (2) ستایش، خدایی را که انتقام خون مرا از دشمنم گرفت! خداوند به مختار، پاداش خیر دهد! بر عبید الله بن زیاد وارد شدم، در حالی که غذا می خورد و سرِ پدرم در برابرش بود. گفتم: خداوندا! مرا نمیران تا زمانی که سرِ عبید الله را به من، نشان دهی . از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مَا اكْتَحَلَتْ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا اخْتَصَّ بَتٌ، وَلَا زَيْتِي فِي دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانَ خَمْسِ حِجَجٍ، حَتَّى قُتِلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ- لَعْنَةُ اللَّهِ- . (3) هیچ زن هاشمی ای خضاب نکرد و سرمه نکشید و به مدت پنج سال، در خانه هیچ هاشمی ای، دودی دیده نشد (غذایی پخته نشد)، تا این که عبید الله بن زیاد- که لعنت خدا بر او باد- کشته شد. فراریان کوفه، به استاندار بصره، مُصْعَب بن زبیر، (4) پناهنده شدند و او را به نبرد

-
- 1- تاریخ الطبری: ج 6 ص 81- 92؛ الأمالی، طوسی: ص 241، ذوب النُّضار: ص 142 .
 - 2- بحار الأنوار: ج 45 ص 386، و نیز، ر.ك: ص 170 ح 2572 و ص 168 ح 2567 .
 - 3- ر.ك: ص 172 ح 2574 .
 - 4- وی از طرف برادرش عبد الله بن زبیر، حاکم بصره بود .

با مختار، تحريك کردند . مُصْعَبَ نیز آماده نبرد شد (1) و دو سپاه در برابر هم قرار گرفتند؛ اما این بار، مختار، شکستِ سختی خورد و در دار الحکومه، تحت محاصره دشمن در آمد و در ادامه نبرد، کشته شد و باقی مانده یارانش نیز تسلیم شدند . (2) بر پایه گزارش طبری، کشته شدن مختار، در چهاردهم رمضان سال 67 و در 67 سالگی او اتفاق افتاد . (3) پس از شکست مختار، یارانش نیز تسلیم شدند؛ اما جمعی از بزرگان کوفه (از جمله عبد الرحمان بن محمد بن اشعث)، با اصرار، مُصْعَبَ بن زبیر را وادار کردند که دستور دهد همه آنان را - که به شش هزار نفر می رسیدند -، بکشند . (4)

-
- 1- تاریخ الطبری: ج 6 ص 94، أنساب الأشراف: ج 6 ص 427، الأخبار الطوال: ص 304، الفتوح: ج 6 ص 254 .
 - 2- تاریخ الطبری: ج 6 ص 105 _ 108 .
 - 3- تاریخ الطبری: ج 6 ص 116، الكامل فی التاريخ: ج 3 ص 18.
 - 4- تاریخ الطبری: ج 6 ص 116 .

الفصل الأول : صدى قتل الإمام عليه السلام في الشخصيات البارزة 1 / 1 أم سلمة (1) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن شهر بن حوشب: إنا لعند أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله، قال: فسَمِعنا صارِحَةً، فأَقْبَلت حَتَّى انْتَهت إلى أم سلمة، فقالت: قُتِلَ الحُسَيْنُ عليه السلام! قالت: قد فعلوها! مَلَأَ اللهُ بيوتَهُمْ - أو قُبُورَهُمْ - عَلَيْهِم نارا، ووقعت مغشياً عليها، قال: وقمنا. (2)

المعجم الكبير عن شهر بن حوشب: سمعت أم سلمة حين جاء نعي الحسين بن علي عليه السلام لعنت أهل العراق، وقالت: قتلوه! قتلهم الله عز وجل، غرّوه وذلّوه! لعنهم الله. (3)

1- راجع: ج 1 ص 152 هامش 3 ح 31

- 2- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 496 الرقم 452، تهذيب الكمال: ج 6 ص 439، تهذيب التهذيب: ج 1 ص 594، تاريخ دمشق: ج 14 ص 238، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 318، تذكرة الخواص: ص 267 كلاهما نحوه، البداية والنهاية: ج 8 ص 201؛ مثير الأحزان: ص 95 نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 124.
- 3- المعجم الكبير: ج 3 ص 108 الرقم 2818، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 501 الرقم 464 وفيه «دلّوه» بدل «ذلّوه»؛ شرح الأخبار: ج 3 ص 545 الرقم 1116 وفيه «اذلّوه» بدل «ذلّوه».

فصل یکم : بازتاب شهادت امام علیه السلام در سخنان برخی شخصیت های نامدار

1 / 1 أمّ سلمه

(1) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از شهر بن حوشب - : نزد أمّ سلمه ، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که صدای شیون زنی را شنیدیم که آمد تا به أمّ سلمه رسید و گفت: حسین ، کشته شد! أمّ سلمه گفت: سرانجام ، کارشان را کردند! خداوند ، خانه هایشان (یا : گورهایشان) را پُر از آتش کند! سپس بیهوش شد و ما بر خاستیم.

المعجم الكبير - به نقل از شهر بن حوشب - : هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام رسید، شنیدم که أمّ سلمه ، مردم عراق را لعن کرد و گفت: حسین را کشتند! خدا ، آنان را بکشد! او را فریفتند و خوارش کردند. خدا لعنتشان کند!

مسند ابن حنبل عن شهر بن حوشب: سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ جَاءَ نَعِيُّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعَنَتْ أَهْلَ الْعِرَاقِ، فَقَالَتْ: قَتَلُوهُ! قَتَلَهُمُ اللَّهُ، غَرَّوهُ وَذَلُّوهُ! لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ غَدِيَّةً بِبُرْمَةٍ (1)، قَدْ صَنَعَتْ لَهَا فِيهَا عَصِيدَةً (2)، تَحْمِلُهُ فِي طَبَقٍ لَهَا، حَتَّى وَصَدَّعَتْهَا بَيْنَ يَدَيْهِ. فَقَالَ لَهَا: أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ؟ قَالَتْ: هُوَ فِي الْبَيْتِ، قَالَ: فَادْهَبِي فَادْعِيهِ، وَائْتِنِي بِابْنَيْهِ. قَالَتْ: فَجَاءَتْ تَقُودُ ابْنَيْهَا، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِيَدٍ، وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمْشِي فِي أَثَرِهِمَا، حَتَّى دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَجْلَسَهُمَا فِي حِجْرِهِ، وَجَلَسَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ يَمِينِهِ، وَجَلَسَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَنْ يَسَارِهِ. قَالَتْ أُمَّ سَلَمَةَ: فَاجْتَبَدَ (3) مِنْ تَحْتِي كِسَاءً خَيْرِيًّا، كَانَ بِسَاطًا لَنَا عَلَى الْمَنَامَةِ فِي الْمَدِينَةِ، فَلَفَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا، فَأَخَذَ بِشِمَالِهِ طَرْفِي الْكِسَاءِ، وَالْوَلَى بِيَدِهِ الْيَمْنَى إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ: اللَّهُمَّ أَهْلِي، أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ أَهْلُ بَيْتِي، أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ أَهْلُ بَيْتِي، أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. (4)

مسند إسحاق بن راهويه: كَانَتْ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا آخِرَ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَعَمَّرَتْ حَتَّى بَلَغَهَا مَقْتَلُ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَجَمَتْ لِذَلِكَ، وَغَشِيَتْ عَلَيْهَا، وَحَزِنَتْ عَلَيْهِ كَثِيرًا، لَمْ تَلْبَثْ بَعْدَهُ إِلَّا يَسِيرًا، وَانْتَقَلَتْ إِلَى اللَّهِ. (5)

- 1- البُرْمَةُ: الْقِدْرُ (النهاية: ج 1 ص 121 «برم»).
- 2- عَصِيدَةٌ: هُوَ دَقِيقٌ يُلْتُّ بِالسَّمَنِ وَيُطْبَخُ (النهاية: ج 3 ص 246 «عصد»).
- 3- جَبَدْتُ الشَّيْءَ: مِثْلُ جَدْبْتُهُ مَقْلُوبٌ مِنْهُ (الصحاح: ج 2 ص 561 «جبد»).
- 4- مسند ابن حنبل: ج 10 ص 186 ح 26612، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 782 ح 1392، تاريخ دمشق: ج 14 ص 142 ح 3451، شواهد التنزيل: ج 2 ص 110 ح 741؛ العمدة: ص 35 ح 17، الطرائف: ص 126 ح 194 عن سهل وفيه «المثابة» بدل «المنامة»، كشف الغمّة: ج 2 ص 270، تفسير فرات: ص 335 ح 456، المناقب للكوفي: ج 2 ص 151 ح 627، بحار الأنوار: ج 45 ص 198 ح 38.
- 5- مسند إسحاق بن راهويه: ج 4 ص 16، سير أعلام النبلاء: ج 2 ص 202.

مسند ابن حنبل - به نقل از شهر بن حوشب - : هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام رسید، از اُم سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، شنیدم که عراقیان را لعنت کرد و گفت: حسین را کشتند! خداوند، آنان را بکشد! او را فریفتند و خوارش کردند. خدا، لعنتشان کند! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که فاطمه علیها السلام کاچی ای را در دیگی - که برای ایشان تهیه کرده و آن را در سینی ای گذاشته بود - ، آورد و در برابر ایشان گذاشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: «پسرعمویت کجاست؟» فاطمه علیها السلام گفت: او در خانه است. فرمود: «برو و صدایش کن و او را با دو پسرش بیاور». فاطمه علیها السلام آمد، در حالی که دو پسر خود را آورده بود و دست هر یک، در دست او بود و علی علیه السلام، پشت سر آن دو حرکت می کرد، تا این که بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند و ایشان، آن دو پسر را در دامن خود نشانند. علی علیه السلام در سمت راست و فاطمه علیها السلام در سمت چپ ایشان نشست. اُم سلمه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله کسای (عبایی) خیبری را - که در مدینه و هنگام خواب، فرش ما بود - بر روی همه آنها کشید و دو طرف کسا را با دست چپ خود گرفت و دست راستش را ملتمسانه به سوی پروردگار عز و جل بلند کرد و فرمود: «خداوندا! [اینها] خانواده ام هستند. پلیدی را از آنان ببر و کاملاً پاکشان کن. خداوندا! [اینها] خانواده ام هستند. پلیدی را از آنان ببر و کاملاً پاکشان کن».

مسند إسحاق بن راهویه: اُم سلمه - که خداوند از او خشنود باد - ، آخرین نفر از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در گذشت. او تا زمان کشته شدن حسین شهید علیه السلام زیست و از فرط اندوه برای شهادت امام حسین علیه السلام، از سخن گفتن، باز ماند و بیهوش شد و بسیار اندوهگین گردید و پس از آن، طولی نکشید که به سوی خداوند، منتقل شد.

شرح الأخبار عن أبي نعيم ياسناده: أنها [أم سلمة] لما بلغها مقتل الحسين عليه السلام، ضربت قبة في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله و آله جلست فيها، ولبست سوادا. (1)

1 / 2 عبد الله بن العباس (2) الكامل في التاريخ عن شقيق بن سلمة: لما قتل الحسين عليه السلام ثار عبد الله بن الزبير، فدعا ابن عباس إلى بيعته، فامتنع، وظن يزيد أن امتناعه تمسك منه ببعته (3)، فكتب إليه: أما بعد، فقد بلغني أن الملقح ابن الزبير دعاك إلى بيعته، وأنت اعتصمت ببيعتنا، وفاء منك لنا، فجزاك الله من ذي رحم خير ما يجزي الواصد لمن لأرحامهم، الموفين بعهودهم، فما أنس من الأشياء فلست بناس برّك، وتعجيل صدمتك بالذي أنت له أهل، فانظر من طلع عليك من الآفاق ممن سحرهم ابن الزبير بلسانه، فأعلمهم بحاله، فإنهم منك أسمع الناس، ولك أطوع منهم للمجل. فكتب إليه ابن عباس: أما بعد، فقد جاءني كتابك، فأما تركي بيعه ابن الزبير فولله ما أرجو بذلك برّك ولا حمدك، ولكن الله بالذي أنوي عليم. وزعمت أنك لست بناس برّي، فأحبس - أيها الإنسان - برّك عني، فإني حابس عنك برّي. وسألت أن أحبب الناس إليك، وأبغضهم وأخذلهم لابن الزبير، فلا ولا سرور، ولا كرامة، كيف وقد قتلت حسينا عليه السلام وفتيان عبد المطلب، مصابيح الهدى، ونجوم الأعلام! غادرتهم خيولك بأمرك في صعيد واحد، مرملين (4) بالدماء، مسلوبين بالعراء، مقتولين بالظماء، لا مكفنين، ولا مؤسدين، تسفي (5) عليهم الرياح، ويشي (6) بهم عرج البطاح (7)!! حتى أتاه الله بقوم لم يشركوا في دمائهم، كفنهم وأجنوهم (8)، وبهم لو عززت وجلست مجلسك الذي جلست، فما أنس من الأشياء فلست بناس إطرادك حسينا عليه السلام من حرم رسول الله صلى الله عليه وآله، إلى حرم الله، وتسيرك الخيول إليه، فما زلت بذلك حتى أشخصته إلى العراق، فخرج خانفا يتربّب، فنزلت به خيلك عداوة منك لله ولرسوله، ولأهل بيته الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا، فطلب إليكم المودعة، وسألكم الرجعة، فأغتمتم قلة أنصاره، واستنصال أهل بيته، وتعاونتم عليه، كأنكم قتلتم أهل بيت من الترك (9) والكفر، فلا شيء أعجب عندي من طلبتك ودي وقد قتلت ولد أبي، وسيفك يقطر من دمي! وأنت أحد ثاري! ولا يعجبك أن ظفرت بنا اليوم، فلنظفرن بك يوما، والسلام. (10)

1- شرح الأخبار: ج 3 ص 171 ح 1119.

2- راجع: ج 4 هامش ص 432.

3- كذا، والأنسب: «ببيعته».

4- رملة بالدم: أي تلطخ (الصحاح: ج 4 ص 1713 «رمل»).

5- سفت الريح التراب: ذرته أو حملته (القاموس المحيط: ج 4 ص 343 «سفت»). في بعض النقول - كما يأتي - «عرج الضباع»؛ أي القطيع من الضباع. والعرجاء: الضبع؛ خلقة فيها، والجمع عرج، وعرج الضباع يجعلونها بمنزلة القبيلة (تاج العروس: ج 3 ص 431 «عرج»).

6- .. نشي ريحا طيبة: شمها. ونشي بالشيء: عاوده مرة بعد أخرى (تاج العروس: ج 20 ص 244 «نشي»).

7- البطحاء والأبطح: مسيل واسع فيه دفاق الحصى، والجمع: أباطح وبطاح (القاموس المحيط: ج 1 ص 216 «بطحه»).

8- إجنانه: أي دفنه وستره (النهاية: ج 1 ص 307 «جن»).

9- الأتراك الاصليون (ساكنو آسيا الوسطى و شمال القفقاز) لم يكونوا من المسلمين آنذاك.

شرح الأخبار_ به نقل از ابو نعیم، با اسناد خود: وقتی خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به اُم سلمه رسید، در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خیمه ای بر پا کرد و در آن نشست و لباس سیاه پوشید.

1 / 2 عبد الله بن عباس

(1) الکامل فی التاریخ_ به نقل از شقیق بن سلمه: وقتی حسین علیه السلام کشته شد، عبد الله بن زبیر شورید و ابن عباس را به بیعت با خود، فرا خواند؛ ولی ابن عباس از آن خودداری نمود. یزید، گمان برد که خودداری ابن عباس از بیعت با ابن زبیر، به خاطر بیعت با یزید است. از این رو، این نامه را به او نوشت: «اما بعد، به من خبر دادند که عبد الله بن زبیر مُلحد، تو را به بیعت، دعوت کرده است و توبه به جهت بیعت و وفاداری به ما، از بیعت با او خودداری کرده ای. خداوند، بهترین پاداش خویشاوندی را که به صِدِّله کنندگان رَحِم و به وفا کنندگان به عهدشان می دهد، به تو عطا فرماید! من هر چه را فراموش کنم، نیکی به تو و نیز صِدِّله ای را که شایسته آنی، فراموش نمی کنم. پس به آنان که از دوردست ها بر تو وارد می شوند و کسانی که ابن زبیر با زبانش آنان را جادو کرده، نیک بنگر و آنان را با وضع وی، آشنا کن که آنان از تو، بیشتر شنوایی دارند و از تو، بیشتر از آنانی که بیرون مکه اند، فرمان می برند». عبد الله بن عباس در جواب یزید نوشت: «اما بعد: نامه ات به من رسید. در باره خودداری من از بیعت با ابن زبیر، [بدان که] به خدا سوگند، در این کار، پاداش و ستایش تو را انتظار نداشتم، و البته خدا، به قصد من آگاه است. تو پنداشته ای که نیکی به مرا از یاد نمی بری؟! پس_ ای بشر_، نیکی ات را از من باز دار، که من هم نیکی ام را از تو باز می دارم. از من خواسته ای که مردم را به تو علاقه مند کنم و کینه آنان را به ابن زبیر برانگیزانم تا او را تنها بگذارند. هرگز! این، نه جای خوش حالی دارد و نه کرامتی است. چگونه چنین باشد، در حالی که تو، حسین و جوانان عبد المطلب را_ که چراغ های هدایت و ستارگان روشنگر راه ها بودند_، کُشتی؟! سپاهیانت به دستور تو، در دشتی بر آنها تاختند و آنها در صحرا، در خون، غوطه ور شدند و عریان و تشنه کشته شدند و بی کفن و بی بالش ماندند. بادها بر تن آنان غبار می پاشیدند و گرگ های بیابان بر جنازه هایشان عبور می کردند، تا این که خداوند، قومی را که در ریختن خون آنان سهیم نبودند، بر انگیخت و آنان کفنشان کردند و دفنشان نمودند. اگر تو عزیز شده ای و در این جایگاه نشسته ای، به خاطر من و آنان است. من نیز هر چه را از یاد ببرم، هرگز از یاد نمی برم که تو حسین علیه السلام را از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حرم خدا تاراندی و سپاهت را به سوی او گسیل داشتی و همچنان ادامه دادی تا او را به عراق کوچاندی و او_ در حالی که نگران و ترسان بود_، از مدینه بیرون رفت. سپاه تو به جهت دشمنی ات با خدا و پیامبر خدا، به سوی او و خاندانش_ که خداوند، پلیدی را از آنها برده و کاملاً پاکشان کرده است_، لشکرکشی کرد. او از تو درخواست ترکِ مخاصمه کرد تا باز گردد؛ اما شما کمی یاران و درماندگی خانواده اش را فرصت شمردید و بر ضد او، دست به دست هم دادید [و او را کشتید]، گویی خانواده ای تُرک (2) و کافر را می کُشید. هیچ چیزی برایم شگفت انگیزتر از این نیست که از من درخواست دوستی کنی، در حالی که فرزندان پدرم را کشته ای و شمشیرت از خون [خویشان] من خون چکان است، و توییکی از خون بهاهای منی! شادمان مباش که امروز بر ما چیره شده ای؛ چرا که قطعاً روزی هم ما بر تو چیره می شویم. و السلام».

1- ر. ک: ج 4 پانوشت ص 433.

2- تُرک نژادان (ساکنان آسیای میانه و شمال قفقاز)، در آن روزگار، هنوز مسلمان نشده بودند.

المعجم الكبير عن أبان بن الوليد: كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فِي الْبَيْعَةِ، فَأَبَى أَنْ يُبَاعِعَهُ، فَظَنَّ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ أَنَّهُ إِنَّمَا امْتَنَعَ عَلَيْهِ لِمَكَانِهِ، فَكَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ: أَمَا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الْمُلْحِدَ ابْنَ الزُّبَيْرِ دَعَاكَ إِلَى بَيْعَتِهِ لِيُدْخَلَكَ فِي طَاعَتِهِ، فَتَكُونَ عَلَى الْبَاطِلِ ظَهِيرًا، وَفِي الْمَأْتَمِ شَرِيكًا، فَا مَتَّعْتَ عَلَيْهِ، وَانْقَبَضْتَ لِمَا عَرَفَكَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِكَ فِي حَقِّنا أَهْلِ الْبَيْتِ، فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ مَا يَجْزِي الْوَاصِدِينَ مِنْ أَرْحَامِهِمْ، الْمَوْفِينَ بِعُهُودِهِمْ، فَمَهْمَا أَنْسَى مِنْ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ أَنْسَى بِرِّكَ وَصِلَتِكَ، وَحُسْنَ جَائِزَتِكَ بِالَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ مِنَّا فِي الطَّاعَةِ وَالشَّرَفِ، وَالْقَرَابَةِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَانظُرْ مَنْ قَبْلَكَ مِنْ قَوْمِكَ وَمَنْ يَطْرُقُ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِ الْآفَاقِ مِمَّنْ يَسْحَرُهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِلِسَانِهِ وَزُخْرَفِ قَوْلِهِ، فَخَذَلْتَهُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُمْ لَكَ أَطْرَعُ، وَمِنْكَ أَسْمَعُ مِنْهُمْ لِلْمُلْحِدِ الْخَارِبِ (1) الْمَارِقِ (2)، وَالسَّلَامُ. فَكَتَبَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَيْهِ: أَمَا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرُ دُعَاءِ ابْنِ الزُّبَيْرِ إِتَايَ لِلَّذِي دَعَانِي إِلَيْهِ، وَأَنْتِ امْتَنَعْتَ مَعْرِفَةَ لِحَقِّكَ، فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَسْتُ بِرِّكَ أَغْزُو بِذَلِكَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ بِمَا أَنْوِي بِهِ عَلِيمٌ. وَكَتَبْتُ إِلَيْكَ أَنْ أُحْتِ النَّاسَ عَلَيْكَ، وَأَخَذَلْتَهُمْ عَنِ ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَلَا سُرُورًا وَلَا حُجُورًا (3)، بِفِيكَ الْكَثْكَثُ (4)، وَلَمَّا الْاَثْلُبُ (5)، إِنَّكَ لِعَازِبٌ إِنْ مَتَّكَ نَفْسُكَ، وَإِنَّكَ لَأَنْتَ الْمَنْفُودُ (6) الْمَثْبُورُ. (7) وَكَتَبْتُ إِلَيْكَ تَذَكُّرُ تَعْجِيلِ بَرِّي وَصِدْلَتِي، فَاحْسِبْ - أَيُّهَا الْإِنْسَانُ - عَنِّي بِرِّكَ وَصِدْلَتِكَ، فَإِنِّي حَابِسٌ عَنكَ وَوَدِي وَنُصْرَتِي، وَلَعَمْرِي، مَا تُعْطِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ لَنَا إِلَّا الْقَلِيلَ، وَتَحْسِبُ مِنْهُ الْعَرِيضَ الطَّوِيلَ، أَلَا [لا] (8) أَبَا لَكَ، أَتَرَانِي أَنْسَى قَتْلَكَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَتِيانَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَصَابِيحَ الدُّجَى، وَنُجُومَ الْأَعْلَامِ؟! غَادَرْتَهُمْ جُنُودُكَ بِأَمْرِكَ، فَأَصْبَحُوا مُصَدَّرَعِينَ فِي صَدِّ عَيْدٍ وَاحِدٍ، مُزْمَلِينَ (9) فِي الدِّمَاءِ، مَسْلُوبِينَ بِالْعَرَاءِ، لَا مُكَفِّينَ، وَلَا مُوسِّدِينَ، تَسْفِيهِمُ الرِّيَّاحُ، وَتَغْزَوُهُمُ الذَّنَابُ، وَتَتَّبَهُمُ عُرْجُ الضُّبَاعِ!! حَتَّى أَتَاكَ اللَّهُ لَهُمْ قَوْمًا لَمْ يَشْرَكُوا فِي دِمَائِهِمْ، فَكَفَّنُوهُمْ وَأَجَنُّوهُمْ، وَبِهِمْ - وَاللَّهِ - وَبِي مِنَ اللَّهِ عَلَيْكَ، فَجَلَسْتُ فِي مَجْلِسِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ. وَمَهْمَا أَنْسَى مِنْ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ أَنْسَى تَسْلِيطَكَ عَلَيْهِمُ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيَّ، لِلْعَاهِرَةِ الْفَاجِرَةِ، الْبَعِيدِ رَحِمًا، اللَّئِيمِ أَبَا وَأُمًّا، الَّذِي اكَتَسَبَ أَبُوكَ فِي ادِّعَائِهِ لِنَفْسِهِ الْعَارَ، وَالْمَأْتَمِ وَالْمَذَلَّةَ، وَالخِزْيَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» وَإِنَّ أَبَاكَ زَعَمَ أَنَّ الْوَلَدَ لِغَيْرِ الْفِرَاشِ، وَلَا يَضُرُّ الْعَاهِرُ، وَيُلْحِقُ بِهِ وَوَلَدُهُ، كَمَا يُلْحِقُ وَوَلَدُ الْبَغِيِّ الْمُرْشِدَ، وَلَقَدْ أَمَاتَ أَبُوكَ السُّنَّةَ جَهْلًا، وَأَحْيَا الْأَحْدَاثَ الْمُضْطَلَّةَ عَمْدًا. وَمَهْمَا أَنْسَى مِنْ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ أَنْسَى تَسْيِيرَكَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ، وَتَسْيِيرَكَ إِلَيْهِمُ الرُّجَالَ، وَإِدْسَانِكَ إِلَيْهِمْ إِنْ هُوَ تَذَرُّ بِكُمْ فَعَا جِلْوَهُ، فَمَا زِلْتَ بِذَلِكَ حَتَّى أَشْخَصْتَهُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى أَرْضِ الْكُوفَةِ، تَرَأُّ (10) إِلَيْهِ خَيْلِكَ وَجُنُودُكَ زَيْرِ الْأَسَدِ، عِدَاوَةَ مِثْلِكَ (11) لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلَا أَهْلِ بَيْتِهِ. ثُمَّ كَتَبْتُ إِلَى ابْنِ مَرْجَانَةَ يَسْتَقْبِلُهُ بِالخَيْلِ وَالرُّجَالَ، وَالْأَسِنَّةَ وَالسِّيُوفَ، ثُمَّ كَتَبْتُ إِلَيْهِ بِمُعَاجَلَتِهِ وَتَرْكِ مُطَاوَلَتِهِ، حَتَّى قَتَلْتَهُ وَمَنْ مَعَهُ مِنْ فِتْيَانِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، نَحْنُ أَوْلِيَاكَ، لَا كَابَانَاكَ الْأَجْلَافِ (12) الْجُفَاةِ (13)، أَكْبَادِ الْحَمِيرِ، وَلَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ كَانَ أَعَزَّ أَهْلِ الْبَطْحَاءِ بِالْبَطْحَاءِ قَدِيمًا، وَأَعَزَّةَ بِهَا حَدِيثًا، لَوْ تَوَى بِالْحَرَمَيْنِ مَقَامًا، وَاسْتَحَلَّ بِهَا قِتَالًا، وَلَكِنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ هُوَ الَّذِي يُسْتَحَلُّ بِهِ حَرَمُ اللَّهِ وَحَرَمُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحُرْمَةُ الْبَيْتِ الْحَرَامِ. فَطَلَبَ إِلَيْكُمْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُوَادَعَةَ، وَسَأَلَكُمْ الرَّجْعَةَ، فَاعْتَمْتُمْ قَلَّةَ نُصَارِهِ (14)، وَاسْتِئْصَالَ أَهْلِ بَيْتِهِ، كَأَنَّكُمْ تَقْتُلُونَ أَهْلَ بَيْتِ مِنَ التُّرْكِ أَوْ كَابِلِ (15)، فَكَيْفَ تَجِدُنِي (16) عَلَى وَدِّكَ، وَتَطْلُبُ نُصْرَتِي، وَقَدْ قَتَلْتَ بَنِي أَبِي، وَسَيْفَكَ يَقَطُرُ مِنْ دَمِي، وَأَنْتَ آخِذٌ (17) ثَأْرِي، فَإِنْ يَشَأُ اللَّهُ لَا يَطَّلُ لَدَيْكَ دَمِي، وَلَا تَسْبِقُنِي بِثَأْرِي، وَإِنْ تَسْبِقْنَا بِهِ فَقَبِلْنَا مَا قَبِلَتِ النَّبِيُّونَ وَأَلِ النَّبِيِّينَ، فَطَلَّتْ دِمَاؤُهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَكَانَ الْمَوْعِدُ اللَّهُ، فَكَفَى بِاللَّهِ لِلْمَظْلُومِينَ نَاصِرًا، وَمَنْ الظَّالِمِينَ مُنْتَقِمًا. وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ - وَمَا عِشْتَ يُرِيكَ (18) الدَّهْرُ الْعَجَبُ - حَمَلُكَ بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَحَمَلُكَ أَبْنَاءَهُمْ - أُغْيِلِمَةً صِدْغَارًا - إِلَيْكَ بِالشَّامِ، تُرِي النَّاسَ أَنَّكَ قَدْ قَهَرْتَنَا، وَأَنَّكَ تَذُنُّنَا، وَبِهِمْ - وَاللَّهِ - وَبِي مِنَ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَيْكَ وَأُمَّكَ مِنَ النِّسَاءِ. وَإِيَّامُ اللَّهِ، إِنَّكَ لَتَمْسِي وَتُصْبِحُ أَمِنًا لِجِرَاحِ يَدِي، وَلِيَعْظَمَنَّ جِرْحُكَ بِلِسَانِي وَنَقْضِي وَإِبْرَامِي، فَلَا يَسْتَفْزِنُكَ (19) الْجَدَلُ (20)، فَلَنْ يَمْهَلَكَ اللَّهُ بَعْدَ قَتْلِكَ عِتْرَةَ رَسُولِهِ إِلَّا قَلِيلًا، حَتَّى يَأْخُذَكَ أَخْذًا أَلِيمًا، وَيُخْرِجَكَ مِنَ الدُّنْيَا إِثْمًا مَذْمُومًا، فَعِشْ لَا أَبَا لَكَ مَا شِئْتَ، فَقَدْ أَرَدَاكَ عِنْدَ اللَّهِ مَا اقْتَرَفْتَ. فَلَمَّا قَرَأَ يَزِيدُ الرِّسَالَةَ قَالَ: لَقَدْ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ مُضِيًّا عَلَى الشَّرِّ. (21)

- 1- الخارب : اللصّ (الصحاح : ج 1 ص 119 «خرب»).
- 2- مَارِقٌ : أي خارج عن الدين (مجمع البحرين : ج 3 ص 1689 «مرق»).
- 3- الحُبُور : هو السرور . قال الله تعالى : «فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ» أي يُنعمون ويكرّمون ويسرّون (الصحاح : ج 2 ص 620 «حبر»).
- 4- الكُنُكْتُ : دقاق الحصى والتراب (النهاية : ج 4 ص 153 «كنكث»).
- 5- الأَثْلُبُ والإثْلِبُ : فتاة الحجارة والتراب (الصحاح : ج 1 ص 94 «ثلب»).
- 6- هكذا في المصدر !! وفي تاريخ يعقوبي : «المفند المهوّر» .
- 7- المشبور : أي الملعون المطرود ، الهالك الخاسر (لسان العرب : ج 4 ص 99 «ثبر»).
- 8- هذه الكلمة سقطت من المصدر ، وأثبتناها من مجمع الزوائد ، وهي ممّا يقتضيه السياق .
- 9- زَمَلَةٌ : أي لَفَةٌ (الصحاح : ج 4 ص 1718 «زمل»).
- 10- تَرَأَرُ : أي تصيح غاضبة ، يقال زأر الأسد يزأر زأراً وزئيراً ، إذا صاح وغضب (راجع : النهاية : ج 2 ص 292 «زأر»).
- 11- كذا في المصدر ، والظاهر أنّ الصواب هكذا : «عَدَاوَةٌ مِنْكَ» .
- 12- الجِلْفُ : الأحمق (النهاية : ج 1 ص 287 «جلف»).
- 13- رجلٌ جافي الخلق : غليظ (القاموس المحيط : ج 4 ص 313 «جفا»).
- 14- كذا في المصدر ، وفي مجمع الزوائد : «أنصاره» .
- 15- لم يكن الترك و الافاغنه عندئذ من المسلمين .
- 16- في المصدر : «تجدوني» ، والصواب ما أثبتناه كما في مجمع الزوائد .
- 17- كذا في المصدر ، والصواب «أحد» بدل «أخذ» كما سبق في النصّ السابق .
- 18- في المصدر «بربك» ، والصواب ما أثبتناه كما في مجمع الزوائد .
- 19- لا يستفزّك : أي لا يستخفّنك (النهاية : ج 3 ص 443 «فز»).
- 20- الجَدَل ، محرّكة : اللدد في الخصومة ، والقدرة عليها (القاموس المحيط : ج 3 ص 346 _ 347 «جدل»).
- 21- المعجم الكبير : ج 10 ص 241 الرقم 10590 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 77 عن شقيق بن سلمة ، تذكرة الخواصّ : ص 275 كلاهما نحوه ، مجمع الزوائد : ج 7 ص 500 الرقم 12082 نقلاً عن الطبراني عن أياد ابن الوليد ؛ تاريخ يعقوبي : ج 2 ص 247 نحوه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 323 الرقم 1 .

المعجم الكبير_ به نقل از ابان بن ولید: عبد الله بن زبیر، به ابن عباس، نامه ای نوشت و از او درخواست بیعت کرد؛ ولی او از آن خودداری نمود. یزید بن معاویه، گمان کرد که خودداری ابن عباس از بیعت با ابن زبیر، به خاطر اوست. از این رو، به او نوشت: «اما بعد: به من خبر رسید که ابن زبیر مُلحد، تو را به بیعت با خود، فرا خوانده است تا مطیعت کند و تو پشتیبان باطل و شریک گناه شوی؛ ولی تو خودداری کرده ای و به جهت این که خداوند، حقّ ما را_ که اهل یک خانه هستیم_ به تو شناسانده، با او دست [بیعت] نداده ای. خداوند، بهترین پاداش صله رجم کنندگان و وفا کنندگان به عهد را به تو عطا کند! من هر چه را از یاد ببرم، نیکی کردن به تو و صله و جایزه شایسته دادن به تو را، به خاطر جایگاه شایسته ای که به خاطر طاعت و شرافت و خویشاوندی با پیامبر خدا در میان ما داری، فراموش نمی کنم. پس به کسانی که در اطراف تو هستند، چه خویشانت و چه کسانی که از دوردست ها بر تو وارد می شوند و زبان ابن زبیر و آرایه کلامش آنها را جادو کرده، نیک بنگر و آنان را از او دور کن که آنان، به تو بیشتر راغب اند و از تو، در باره این مُلحدِ دزد از دین خارج شده، بیشتر حرف شنوی دارند. و السلام». ابن عباس به یزید نوشت: «اما بعد: نامه ات به من رسید که در آن، دعوت ابن زبیر را از من به آنچه دعوت کرده، یادآوری کرده ای و گفته ای که من، به جهت شناخت حقّ تو، از [پذیرفتن] آن، خودداری کرده ام. اگر چنان است که تو می گویی، من پاداش تو را به خاطر این، نخواستم و خداوند، خود به قصد من آگاه است. به من نوشته ای که مردم را به سوی تو فرا خوانم و از ابن زبیر بتارنم. این، نه خوش حالی دارد و نه کرامتی است. خاک بر دهانت، و شن و کلوخ، نثارت! اگر نفست بر تو منّتی دارد، خیلی پرتی، و حقیقتاً نابود و زیان دیده ای. به من نوشته ای و یادآوری کرده ای که زود است که به من نیکی کنی و صله دهی. پس_ ای بشر_، نیکی و صله ات را از من باز دار، که من هم دوستی و یاری ام را از تو باز می دارم. به جان خودم سوگند، آنچه در پیش توست و به ما داده ای، جز اندکی از آنچه از حقّ ما از درازا و پهنا (از زمین و غنایم) باز داشته ای، نیست. ای بی پدر! مرا چنان می بینی که کار تو، یعنی کشتن حسین علیه السلام و جوانان بنی عبد المطلب را_ که چراغ های تاریکی و ستارگان روشنگر راه ها بودند_، فراموش می کنم؟! سپاه تو، به فرمان تو بر آنها تاختند و آنان، در دشتی به زمین افکنده شدند، غوطه ور در خون ها، عریان و برهنه، کفن نشده و بی بالش. بادهای بر آنها می وزیدند و گرگان بر جنازه آنها هجوم می آوردند و گفتارها بر آنها زوزه می کشیدند، تا این که خداوند، گروهی را که در ریختن خون آنها شریک نبودند، بر انگیخت و کفنشان کردند و دفنشان نمودند. به خاطر آنان و به خاطر من است که_ به خدا سوگند_ خدا بر تو منّت نهاده و در جایگاه کنونی نشسته ای. از کارهایت، هر چه را فراموش کنم، این را هرگز فراموش نمی کنم که آن بی نسبِ پسر بی نسب و پسر آن زن بدکاره فاجر را حاکم کردی، که از خویشاوندی، دور است و پدر و مادر فرومایه ای دارد؛ آن که پدرت، او را پسر پدر خویش خواند و برای خود، ننگ و گناه و خواری و پستی دنیا و آخرت را برگزید؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند، تابع پیمان ازدواج است و برای زناکار، سنگ است؛ ولی پدر تو خیال کرد که فرزند نامشروع هم فرزند است و به زناکار نباید آسیبی زد و فرزند نامشروعش هم به او نسبت داده می شود، همان گونه که فرزند زن بدکاره هم به شوهر او نسبت داده می شود. پدر تو، از سر نادانی، سنت را میراند و به عمّد، بدعت های گم راه کننده را زنده کرد. همچنین، هر چه را فراموش کنم، این کار تو را فراموش نمی کنم که حسین علیه السلام را از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حرم خدا تاراندی و مردانت را به سوی او گسیل داشتی و برای آنان دسیسه کردی که: چون حسین به سویتان آمد، به او هجوم ببرید. تو این روال را ادامه دادی تا او را از مگّه به سرزمین کوفه کوچاندی، و سپاه و لشکرت، همچون شیر بر او نعره زدند. تو این کارها را به خاطر دشمنی با خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام دادی. آن گاه به پسر مَرّجانه نوشتی که با پیاده نظام و سواره نظام و نیزه ها و شمشیرها به استقبال حسین برود، و به او نوشتی که کار او را یکسره کند و درنگ روا ندارد، تا این که حسین و همراهانش را_ که جوانان بنی عبد المطلب بودند_ کشتی؛ خاندانی که خداوند، پلیدی را از آنان زدود و کاملاً پاکشان کرد. ما آنانیم، نه همانند پدران احمق و جفاکار و نادان تو. تو می دانستی که حسین، عزیزترین شخصیت، از قدیم و جدید، در سرزمین بطحاست. او می توانست در حرم مدینه و یا مگّه، اقامت کند و جنگ در آن دو حرم را حلال شمارد؛ اما خوش

نداشت که حرم خدا و حرم پیامبر خدا، به وسیله او بی حرمت شود و حرمت خانه خدا بشکند. حسین علیه السلام از شما درخواست ترکِ مخاصمه کرد و خواست که باز گردد؛ ولی شما، کمی یاران او و در ماندگی خانواده اش را غنیمت شمردید و [او را کُشتید، چنان که [گویی از تُرک و افغان، (1) خانواده ای را می کشید. چگونه مرا دوستِ خود می دانی و از من یاری می طلبی، در حالی که فرزندان پدرم را کشتی و شمشیرت از خون [خویشان] من، خون چکان است و تو یکی از خون بهاهای منی، و اگر خدا بخواهد، خون بهایم، زیاد در پیش تو نمی ماند و تو نمی توانی از آن فرار کنی، و اگر هم [در دنیا] از آن برهی، ما نیز آنچه را که پیامبران و خاندانِ آنها پذیرفتند، می پذیریم که خونشان در دنیا ریخته شد و وعده گاه ما پیش خداست، که خداوند برای یاری ستم دیدگان، بس است و از ستمگران، انتقام گیرنده است. شگفت تر از همه _ و البته روزگار، به تو شگفتی ها نشان خواهد داد _، این که تو، دختران عبدالمطلب و فرزندان نوجوان و کودک آنها را به شام بردی تا به مردم، نشان دهی که بر ما پیروز شده ای و ما را شکست داده ای. به خدا سوگند، به خاطر آنان و من بود که خدا بر تو و بر پدر و مادرت، مَت گذاشت. به خدا سوگند، تو روز و شب، از زخم شمشیر من در امانی؛ ولی با زبانم، زخم های کاری تری بر تو خواهم زد. پیروزی ظاهری ات، تو را مغرور و سبک سر نکند، که خداوند، به تو، پس از کشتن عترت پیامبر خدا، تنها اندکی مهلت خواهد داد، تا تو را به عذابی دردناک، گرفتار کند و از دنیا، گناهکار و نکوهیده، بیرون ببرد. ای بی پدر! هر گونه می خواهی، زندگی کن، که آنچه اندوختی، تو را در پیشگاه خدا پست کرده است». یزید، وقتی نامه را خواند، گفت: ابن عباس، راه شر را در پیش گرفته است.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن محمد بن عبد الله بن عبيد بن عمير عن رجل: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ ، وَعِنْدَهُ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ ، وَقَدْ جَاءَهُمْ نَعِيُّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَعَزَّاهُمْ النَّاسُ ، فَقَالَ ابْنُ صَفْوَانَ (1) : «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّ آيَاتِهِ رَجْعُونَ» ، أَيُّ مُصِيبَةٍ ، يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، وَاجْرَأَكُمْ اللَّهُ فِي مُصِيبَتِكُمْ . فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : يَا أَبَا الْقَاسِمِ (2) ، مَا هُوَ إِلَّا أَنْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ ، فَكُنْتُ أَتَوَقَّعُ مَا أَصَابَهُ . قَالَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ : وَأَذًا وَاللَّهِ ، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ بِهِ ، وَنَسَأَلُهُ الْأَجْرَ وَحُسْنَ الْخَلْفِ . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : يَا أَبَا صَفْوَانَ ، أَمَا وَاللَّهِ ، لَا يُخَلِّدُ بَعْدُ صَاحِبِيكَ الشَّامِتُ بِمَوْتِهِ . فَقَالَ ابْنُ صَفْوَانَ : يَا أَبَا الْعَبَّاسِ ، وَاللَّهِ ، مَا رَأَيْتُ ذَلِكَ مِنْهُ ، وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ مَحْزُونًا بِمَقْتَلِهِ ، كَثِيرَ التَّرْحُمِ عَلَيْهِ . قَالَ : يُرِيدُ ذَلِكَ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ مَوَدَّتِكَ لَنَا ، فَوَصَلَ اللَّهُ رَحِمَكَ ، لَا يُحِبُّنَا ابْنُ الزُّبَيْرِ أَبَدًا . قَالَ ابْنُ صَفْوَانَ : فَخُذْ بِالْفَضْلِ ، فَأَنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُ . (3)

-
- 1- عبد الله بن صفوان بن أمية بن خلف أبو صفوان المكي ، من أشراف قريش ، لاصحبه له . يقال : ولد أيام النبوة ، وقد قُتل مع ابن الزبير وهو متعلق بأستار الكعبة سنة (73 هـ ق) (راجع : سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 150 ، تاريخ دمشق : ج 69 ص 202) .
 - 2- هو كنية محمد ابن الحنفية .
 - 3- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج 1 ص 495 الرقم 451 ، تاريخ دمشق : ج 29 ص 214 .

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از محمد بن عبد الله بن عبيد بن عمير، از مردی - از ابن عباس شنیدم، در حالی که محمد بن حنفیه در پیش او بود و خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام به ایشان رسیده بود و مردم به آنان تسلیت می گفتند و ابن صفوان (1) [خطاب به آن دو] گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون». چه مصیبتی! خداوند، ابا عبد الله را رحمت کند و به شما [خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله] در مصیبت او پاداش دهد! ابن عباس گفت: ای ابو القاسم! (2) همین که او از مکه خارج شد، من چنین حادثه ای را پیش بینی می کردم. ابن حنفیه گفت: به خدا، من نیز [این اتفاق را پیش بینی می کردم]. آن را به حساب خدا می گذاریم و از او پاداش و جای گزینی نیکو، درخواست می کنیم. ابن عباس گفت: ای ابن صفوان! به خدا سوگند، دوست سرزنش کننده ات به مرگ حسین، (3) ماندگار نیست. ابن صفوان گفت: ای ابو عباس! (4) به خدا سوگند، من از او چنین ندیده ام؛ بلکه او را به خاطر کشته شدن حسین، اندوهگین دیدم. او فراوان برای حسین علیه السلام درخواست رحمت می کرد. ابن عباس گفت: برای تو چنین تظاهر می کرده؛ چون دوستی تو را با ما می دانسته است. خدا، خویشی ات را پایدار کند! ابن زبیر، هرگز ما را دوست نمی دارد. ابن صفوان گفت: بزرگواری کن، که تو از او به بزرگواری، شایسته تری.

-
- 1- ابو صفوان، عبد الله بن صفوان بن امیة بن خَلَف مَكِّي، از بزرگان قریش است. وی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمده؛ ولی از صحابه شمرده نمی شود. او در سال 73 ق، همراه عبد الله بن زبیر، در کنار کعبه کشته شد.
 - 2- کنیه محمد بن حنفیه است.
 - 3- منظور، ابن زبیر است.
 - 4- کنیه ابن عباس است.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن ابن أبي مليكة: بَيْنَمَا ابْنُ عَبَّاسٍ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَهُوَ يَتَوَقَّعُ خَبَرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِلَى أَنْ أَتَاهُ آتٌ فَسَارَهُ بِشَيْءٍ فَأَظْهَرَ الْإِسْتِرْجَاعَ. فَقُلْنَا: مَا حَدَّثَ يَا أَبَا الْعَبَّاسِ؟ قَالَ: مُصِيبَةٌ عَظِيمَةٌ نَحْتَسِبُ بِهَا، أَخْبَرَنِي مَوْلَايَ أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَقُولُ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَلَمَّ يَبْرَحُ حَتَّى جَاءَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَعَزَّاهُ ثُمَّ انصَرَفَ. فَقَامَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ، وَدَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ يُعَزُّونَهُ. (1)

1 / 3 مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ (2) المعجم الكبير عن منذر الثوري: كُنَّا إِذَا ذَكَرْنَا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ قُتِلَ مَعَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، قَالَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ: قُتِلَ مَعَهُ سَبْعَةٌ عَشَرَ شَابًا، كُلُّهُمْ ارْتَكَبَ فِي رَجْمِ فَاطِمَةَ (3).

1- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 493 الرقم 449، تهذيب الكمال: ج 6 ص 440، تاريخ دمشق: ج 14 ص 238.

2- راجع: ج 3 هامش ص 426.

3- ينبغي أن يكون المراد بفاطمة هو فاطمة بنت أسد كما ذكر ذلك في مشير الأحران، علما أن هذا المصدر نسب هذا الكلام إلى محمد بن علي الباقر عليه السلام لا محمد بن علي المعروف بابن الحنفية (راجع: مشير الأحران: ص 111).

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از ابن ابی مُلیکه - : ابن عباس ، در مسجد الحرام در انتظار خبر حسین بن علی علیه السلام نشسته بود که مردی آمد و چیزی در گوش او گفت . ابن عباس ، بلافاصله ، استرجاع کرد («إِنَّا لِلَّهِ» گفت) . گفتیم: ای ابن عباس ! چه اتفاقی افتاده است ؟ ابن عباس گفت: مصیبت بزرگی است که من آن را به حساب خدا می گذارم. غلام من خبر داد که از ابن زبیر شنیده که حسین بن علی ، کشته شده است. طولی نکشید که ابن زبیر ، نزد ابن عباس آمد و به او تسلیت گفت و باز گشت. ابن عباس برخاست و وارد منزلش شد و مردم برای تسلیت گفتن ، به خانه او می آمدند .

1 / 3 محمد بن حنفیه

(1) المعجم الكبير - به نقل از مُنذر ثوری - : ما هر گاه از حسین علیه السلام و همراهان کشته شده او - که خدا از آنان خشنود باد - یاد می کردیم ، محمد بن حنفیه می گفت: با حسین علیه السلام ، هفده جوان کشته شدند که همه شان در رَحِمِ فاطمه (2) ، رشد کرده .

1- ر . ك : ج 3 پانوشت ص 427 .

2- باید مراد ، فاطمه بنت اسد باشد ، چنان که مثير الأحزان آورده است . ضمنا این منبع ، گوینده سخن را محمد بن علی باقر علیه السلام شمرده است ، نه محمد بن علی (معروف به محمد بن حنفیه) ر . ك : مثير الأحزان : ص 111 .

تاريخ اليعقوبي: فَلَمَّا صَارَ [المُخْتَارُ] إِلَى الكوفةِ اجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بنِ أَبِي طَالِبٍ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ أَمِيرًا، وَأَمَرَنِي بِقَتْلِ الْمُجَلِّينَ، وَالطَّلَبِ (1) بِدِمَاءِ أَهْلِ بَيْتِهِ المَظْلُومِينَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ قَاتِلُ ابْنِ مَرْجَانَةَ، وَالْمُنْتَقِمُ لِأَلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ ظَلَمِهِمْ، فَصَدَّقَهُ طَائِفَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ، وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: نَخْرُجُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَنَسْأَلُهُ، فَخَرَجُوا إِلَيْهِ، فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: مَا أَحَبَّ إِلَيْنَا مَنْ طَلَبَ بِنَارِنَا، وَأَخَذَ لَنَا بِحَقِّنَا، وَقَتَلَ عَدُوَّنَا، فَانصَرَفُوا إِلَى المُخْتَارِ، فَبَايَعُوهُ وَعَاقَدُوهُ، وَاجْتَمَعَتْ طَائِفَةٌ (2).

1 / 4 أنس بن مالك (3) المعجم الكبير عن أنس: لَمَّا أَتَيْتِ بِرَأْسِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، جَعَلَ يَنْكُتُ بِقَضِيْبٍ فِي يَدِهِ، وَيَقُولُ: إِنْ كَانَ لِحَسَنِ الثَّغْرِ. فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، لِأَسْوَأِ نَكِّ، لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقْبَلُ مَوْضِعَ قَضِيْبِكَ مِنْ فِيهِ. (4)

1- .. في الطبعة المعتمدة: «واطلب»، والتصويب من طبعة النجف: ج 3 ص 5.

2- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 258.

3- أنس بن مالك بن النضر الأنصاري الخزرجي، أبو حمزة. أهدته أمه لرسول الله صلى الله عليه وآله كي يخدمه، فخدمه عشر سنين. وكان عمره حين توفي النبي صلى الله عليه وآله وعشرون سنة. روى عن النبي صلى الله عليه وآله وبعض أصحابه، وأقام بالمدينة بعد النبي صلى الله عليه وآله. وجهه أوبكر إلى البحرين على السعاية باستشارة عمر، فقال: إنه لبيب كاتب. شهد الفتح من بعده. وانتقل إلى البصرة في أيام عمر وأقام بها، ومات بها سنة (91 أو 92 أو 93 أو 95 هـ) (راجع: الطبقات الكبرى: ج 7 ص 17 _ 26 وتاريخ دمشق: ج 9 ص 332 _ 386 وتذكرة الحفاظ: ج 1 ص 44 وتهذيب التهذيب: ج 1 ص 296 ورجال الطوسي: ص 21).

4- .. المعجم الكبير: ج 3 ص 125 ح 2878، مسند أبي يعلى: ج 4 ص 108 ح 3968، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 482 ح 444، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 314، تاريخ دمشق: ج 14 ص 235، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 45؛ مشير الأحران: ص 91، بحار الأنوار: ج 45 ص 118.

تاریخ الیعقوبی: وقتی مختار به کوفه رفت، شیعیان بر گرد او جمع شدند و او به آنان گفت: محمد بن علی بن ابی طالب، مرا برای فرماندهی شما فرستاده است و به کشتن حلال شمارندگان [خون حسین علیه السلام] و خونخواهی اهل بیت ستم دیده، دستور داده است. به خدا سوگند، من گشوده پسر مرجانه ام و نیز گیرنده انتقام خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کسانی که به آنان ستم روا داشتند. تعدادی از شیعیان، او را تأیید کردند و تعدادی دیگر گفتند: می رویم و از محمد بن علی می پرسیم. پس به سراغ محمد بن حنفیه (محمد بن علی بن ابی طالب) رفتند و از او پرسیدند. او گفت: برای ما چه خوشایند است که کسی خونخواه ما باشد و حق ما را بستاند و دشمن ما را بکشد! پس به سوی مختار باز گشتند و با او بیعت کردند و پیمان بستند و به صورت یک گروه در آمدند.

1 / 4 آنس بن مالک

(1) المعجم الکبیر۔ به نقل از آنس۔: هنگامی که سر حسین بن علی علیه السلام را برای عید الله بن زیاد آوردند و او با چوب دستی اش، با سر ایشان بازی می کرد و می گفت: «چه دندان خوبی داشته!» . به او گفتم: به خدا سوگند، تو را بدنام می کنم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که جای [ضربه] چوبت بر دهان حسین را می بوسید.

1- ابو حمزه انس بن مالک بن نضر انصاری خزرچی، از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. مادرش او را به پیامبر خدا هدیه داد تا به ایشان خدمت کند. او هم به مدت ده سال در خدمت ایشان بود و وقتی پیامبر خدا رحلت کرد، وی بیست ساله بود. او از پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی از صحابه، روایت نقل کرده است. وی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، در مدینه مقیم شد. ابو بکر، با مشورت عمر، او را جهت جمع آوری خراج به بحرین فرستاد و در باره وی گفت: او باهوش است و کتابت می داند. آنس، پس از ابو بکر، در فتوحات، شرکت کرد و در دوران عمر، به بصره نقل مکان نمود و در آن جا مقیم شد و به سال 91، 92، 93 و یا 95 ق، در همان شهر در گذشت.

صحيح البخاري عن أنس: أُتِيَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ فِي طَسْتٍ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ، وَقَالَ فِي حُسْنِهِ شَيْئًا . فَقَالَ أَنَسٌ: كَانَ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكَانَ مَخْضُوبًا بِالْوَسْمَةِ (1). (2)

راجع: ج 8 ص 152 (القسم التاسع / الفصل السادس / احتجاج أنس بن مالك على ابن زياد).

1 / 5 زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ (3) الصواعق المحرقة: رَوَى ابْنُ أَبِي الدُّنْيَا: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ [أَي عِنْدَ ابْنِ زِيَادٍ] زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ، فَقَالَ لَهُ: اِرْفَعْ قَضِيكَ، فَوَاللَّهِ، لَطَالَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقْبَلُ مَا بَيْنَ هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ، ثُمَّ جَعَلَ زَيْدٌ يَبْكِي. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَبْكَى اللَّهُ عَيْنَيْكَ! لَوْلَا أَنَّكَ شَيْخٌ قَدْ حَرَفْتَ لَصَدَّ رِبْتُ عَنْكَ. فَهَضَّ وَهُوَ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَنْتُمْ الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ، فَتَلْتُمُ ابْنَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ، وَأَمْرُتُمْ ابْنَ مَرْجَانَةَ! وَاللَّهِ، لَيَقْتُلَنَّ خِيَارَكُمْ، وَيَسْتَعْبِدَنَّ شِرَارَكُمْ، فَبَعْدًا لِمَنْ رَضِيَ بِالذَّلَّةِ وَالْعَارِ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ زِيَادٍ! لِأَحَدْتَنِكَ بِمَا هُوَ أَغْيَظُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقْعَدَ حَسَنًا عَلَى فَخِذِهِ الْيُمْنَى، وَحَسَنًا عَلَى الْيُسْرَى، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى يَافُوخِهِمَا (4)، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ إِيَّاهُمَا وَصَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ، فَكَيْفَ كَانَتْ وَدِيعَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَكَ يَا بَنَ زِيَادٍ؟! (5)

- 1- الوَسْمَةُ: بكسر السين وقد تسكن نبت. وقيل: شجر باليمن يُخْضَبُ بورقه الشعر، أسود (النهاية: ج 5 ص 185 «وسم»).
- 2- صحيح البخاري: ج 3 ص 1370 ح 3538، مسند ابن حنبل: ج 4 ص 520 ح 13750، فتح الباري: ج 7 ص 94 ح 3748؛ العمدة: ص 396 ح 798، كشف الغمّة: ج 2 ص 223.
- 3- زيد بن أرقم بن زيد بن قيس الأنصاري الخزرجي. في كنيته خلاف، كان من أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وعليّ والحسين عليهم السلام، عمي بعد موت النبي صلى الله عليه وآله ثم رُدَّ بصره، غزا سبع عشرة غزوة، كان ممن رجعوا إلى أمير المؤمنين عليه السلام وشهد مع علي عليه السلام المشاهد. روى عن النبي صلى الله عليه وآله وعليّ عليه السلام، ونزل الكوفة وابتنى بها دارا في كندة، مات في أيام المختار سنة (66 أو 68هـ). (راجع: الطبقات الكبرى: ج 6 ص 18 وأسد الغابة: ج 2 ص 342 وتهذيب الكمال: ج 10 ص 9 وسير أعلام النبلاء: ج 3 ص 165 وتاريخ دمشق: ج 19 ص 256_274 ورجال الطوسي: ص 39 و64 و94 و100 رجال الكشي: ج 1 ص 182).
- 4- اليافوخُ: يقع اليافوخ عند ملتقى عظم مقدم الرأس وعظم مؤخره، وهو الموضع الذي يتحرك من رأس الطفل. وقيل: هو حيث يكون لينا من الصبي قبل أن يتلاقى العظامان وهو ما بين الهامة والجهة (راجع: تاج العروس: ج 4 ص 257 «أفخ»).
- 5- الصواعق المحرقة: ص 198، تذكرة الخواص: ص 257؛ مثير الأَحْزَان: ص 92 عن سعد بن معاذ وعمر بن سهل نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 118.

صحیح البخاری_ به نقل از آنس_: سرِ حسین بن علی علیه السلام را برای عبید الله بن زیاد آوردند و در طبقی گذاشتند . او با سرِ ایشان ، بازی می کرد و در باره زیباییِ آن ، چیزی می گفت. گفت [م]: «شبیهِ ترینِ آنها به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود» و با وَسْمَه ، (1) رنگ شده بود.

ر.ك: ج 8 ص 153 (بخش نهم / فصل ششم / احتجاج آنس بن مالك با ابن زیاد) .

1 / 5 زید بن ارقم

(2) الصواعق المخرقة: ابن ابی الدنيا ، روایت کرده است که: زید بن ارقم ، نزد عبید الله بن زیاد بود و به او گفت: چوبت را [از لب حسین] بردار. به خدا سوگند ، همواره می دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان این دو لب را می بوسید . زید ، سپس گریه کرد. ابن زیاد گفت: خدا ، چشمانت را گریان کند! اگر پیرمرد خرفتی نبودی، گردنت را می زدم. زید برخاست ، در حالی که می گفت: مردم! از امروز ، شما برده اید. پسر فاطمه علیها السلام را کشتید و ابن مرجانه را حاکم کردید. به خدا سوگند، خوبان شما را می کُشد و بداتتان را به بردگی می گیرد. از رحمت خدا دور باد آن که تن به خواری و ننگ بدهد! سپس به ابن زیاد گفت: برایت خبری را می گویم که بیش از این، تو را به خشم آورد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن علیه السلام را بر روی پای راست و حسین علیه السلام را بر روی پای چپش نشانند و دستش را بر وسط سر این دو گذاشت و آن گاه گفت : «خداوندا! من این دورا و [نیز] صالح مؤمنان را به تو می سپارم» . ابن زیاد! امانت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد تو چه جایی دارد؟! .

1- . وَسْمَه، گیاهی است که با برگ هایش ، موی سر و صورت را رنگ می کنند.

2- . زید بن ارقم بن قیس انصاری خزر جی _ که در کنیه او اختلاف است _ ، از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، امام علی علیه السلام ، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بود. وی ، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، نابینا شد و مجدداً بینا گردید. او در هفده جنگ ، حضور داشت. زید ، از هواداران امام علی علیه السلام بود و در جنگ های ایشان ، حضور داشت. وی از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روایت نقل کرده است. او در کوفه سکنا گزید و در محله کِنده ، خانه ای ساخت و در دوران مختار به سال 66 یا 68 ق ، از دنیا رفت.

راجع: ج 8 ص 84 (القسم التاسع / الفصل الخامس: ما ظهر من الكرامات من رأس سيد الشهداء) وص 144 (القسم التاسع / الفصل السادس / احتجاج زيد بن أرقم على ابن زياد).

1 / أبو برزة الأسلمي (1) الملهوف: دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيْبِ خَيْرَانَ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائِيَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيُّ، وَقَالَ: وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ! أَتَنْكُتُ بِقَضِيْبِكَ تَعَزُّرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؟! أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَرشُفُ ثَنَائِيَاهُ وَثَنَائِيَا أَخِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَيَقُولُ: أَنْتُمَا سَيِّدَا رَبِّ بَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا، وَلَعْنَهُ، وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. قَالَ الرَّاوي: فَغَضِبَ يَزِيدُ، وَأَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ، فَأَخْرَجَ سَجْبًا. (2)

-
- 1- أبو برزة الأسلمي، اختلفوا في اسمه، والأصح أنه نضلة بن عبيد بن الحارث الخزاعي المدني. كان صحابياً راوياً عن النبي صلى الله عليه وآله، أسلم قديماً وشهد معه فتح مكة، وخبيراً وحُنيماً. سكن البصرة بعد وفاة النبي صلى الله عليه وآله، وغزا بعد ذلك خراسان ثم عاد إلى البصرة، شهد مع علي عليه السلام النهروان، وقيل: إنه شهد صفين والجمل أيضاً. قدم دمشق على يزيد بن معاوية، وكان حاضراً حين أتى برأس الحسين عليه السلام. مات سنة 64 هـ (راجع: الطبقات الكبرى: ج 4 ص 298، وتاريخ دمشق: ج 62 ص 83 _ 101 والإصابة: ج 6 ص 341 وسير أعلام النبلاء: ج 3 ص 40 وتاريخ بغداد: ج 1 ص 182 ورجال الطوسي: ص 50).
- 2- الملهوف: ص 214، مثير الأحزان: ص 100، بحار الأنوار: ج 45 ص 132؛ الفتوح: ج 5، ص 129، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 57 وراجع: المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 114 وتذكرة الخواص: ص 262.

ر.ك: ج 8 ص 85 (بخش نهم / فصل پنجم : کرامت های پدیدار شده از سر سید الشهداء علیه السلام) و ص 145 (بخش نهم / فصل ششم / احتجاج زید بن ارقم با ابن زیاد).

1 / ابو بَرزَه اسلمی

(1) الملهوف: یزید، چوب خیزران خواست و با آن شروع به بازی کردن با دندان های پیشین امام حسین علیه السلام کرد. ابو بَرزَه اسلمی ، رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو، ای یزید! با چوبت با دندان حسین پسر فاطمه علیها السلام بازی می کنی؟! گواهی می دهم که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله، دندان های او و برادرش حسن علیهما السلام را می مکید و می فرمود: «شما دو تن، سروران جوانان بهشتید. خدا، کشنده شما را بکشد و او را لعنت کند و برایش جهنم را آماده سازد، و چه بد جایگاهی است!». یزید، خشمگین شد و دستور داد تا ابو بَرزَه را بیرون کنند و او را کِشان کِشان، بیرون بردند.

1- در نام ابو بَرزَه اسلمی، اختلاف است و درست ترین نظر، این است که نام او، نضلة بن عبید بن حارث خزاعی مدنی است. وی صحابی بوده و از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل کرده و از نخستین مسلمانان بوده و در فتح مکه و خیبر و حنین، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشته است. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، وی در بصره اقامت گزید و پس از آن، در جنگ های خراسان شرکت کرد و به بصره بازگشت. او در نهروان، با امام علی علیه السلام بود و گفته شده که در جنگ های صفین و جمل هم بوده است. او در دمشق، نزد یزید بن معاویه رفت و زمانی که سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید آوردند، او در کنار یزید بود. ابو بَرزَه به سال 64 ق، در گذشت.

راجع: ج 8 ص 288 (القسم التاسع / الفصل السابع / احتجاج أبي برزة على يزيد).

1 / 7 البراء بن عازب (1) شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد عن الإمام علي عليه السلام - للبراء بن عازب -: يا براء، أقتل الحسين وأنت حي فلا تنصروه؟ فقال البراء: لا كان ذلك يا أمير المؤمنين. فلما قتل الحسين عليه السلام كان البراء يذكر ذلك، ويقول: أعظم بها حسرة، إذ لم أشهده وأقتل دونه. (2)

راجع: ج 3 ص 292 (القسم السادس / الفصل الثالث / إنبأه ببعض من لا ينصر الحسين عليه السلام).

1 / 8 عبد الله بن الزبير (3) تاريخ الطبري عن عبد الملك بن نوفل عن أبيه: حدثني أبي، قال: لما قتل الحسين عليه السلام قام ابن الزبير في أهل مكة، وعظم مقتله، وعاب على أهل الكوفة خاصة، ولأم أهل العراق عامة، فقال - بعد أن حمد الله وأثنى عليه، وصدى على محمد صلى الله عليه وآله -: إن أهل العراق غدروا فوجروا قليلاً، وإن أهل الكوفة شذروا أهل العراق، وإنهم دعوا حسينا عليه السلام لينصروه ويؤلوه عليهم، فلما قدم عليهم ثاروا عليه (4)، فقالوا له: إما أن تصع يدك في أيدينا، فنبت بك إلى ابن زياد بن سمية سلماً، فيمضي فيك حكمه، وإما أن تحارب! فرأى والله، أنه هو وأصحابه قليل في كثير - وإن كان الله عز وجل لم يطبع على الغيب أحداً - أنه مقتول، ولكنته اختار الميتة الكريمة على الحياة الذميمة، فرحم الله حسينا عليه السلام، وأخزي قاتل حسين عليه السلام. لعمرى، لقد كان من خلافهم إياه وعصيانهم ما كان في مثله واعظ وناه عنهم، ولكنته ما حم (5) نازل، وإذا أراد الله أمراً لن يدفع، أبعده الحسين عليه السلام نظمته إلى هؤلاء القوم، ونصدق قولهم، وتقبل لهم عهداً؟ لا، ولا نراهم لذلك أهلاً. أما والله، لقد قتلوه طويلاً بالليل قيامه، كثيراً في النهار صيامه، أحق بما هم فيه منهم، وأولى به في الدين والفضل. أما والله، ما كان يبدل بالقرآن الغناء، ولا بالبكاء من خشية الله الحداء (6)، ولا بالصيام شرب الحرام، ولا بالمجالس في حلق الذكر الرقص في تطلاب الصيد، - يعرض بيزيد - فسوف يلقون غياً. فثار إليه أصحابه، فقالوا له: أيها الرجل! أظهر بيعتك، فإنه لم يبق أحد - إذ هلك حسين - ينازعك هذا الأمر، وقد كان يبايع الناس سرّاً، ويظهر أنه عانده بالبيت، فقال لهم: لا تعجلوا. (7)

- 1- راجع: ج 3 هامش ص 292.
- 2- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 10 ص 15؛ بحار الأنوار: ج 40 ص 192.
- 3- راجع: ج 5 هامش ص 80.
- 4- في المصدر: «إليه» وما أثبتناه من الكامل في التاريخ، وهو الأنسب للسياق.
- 5- أحتم الشيء: إذا قرب ودنا (النهاية: ج 1 ص 445 «حمم»).
- 6- حدا بالابل حدوا وحداء: إذا غنى لها (مجمع البحرين: ج 1 ص 376 «حدا»).
- 7- تاريخ الطبري: ج 5 ص 474، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 585، تذكرة الخواص: ص 268 نحوه وراجع: البداية والنهاية: ج 8 ص 212.

ر.ك: ج 8 ص 289 (بخش نهم / فصل هفتم / احتجاج ابو برزه با یزید) .

1 / 7 براء بن عازب

(1) شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید : امام علی علیه السلام به براء بن عازب فرمود : «ای براء ! آیا حسین ، کشته می شود و تو زنده ای و کمکش نمی کنی ؟» . براء گفت : چنین نیست ، ای امیر مؤمنان ! وقتی حسین علیه السلام کشته شد ، براء ، این سخن را به یاد می آورد و می گفت : بزرگ ترین حسرت من ، این است که چرا در کنار حسین علیه السلام حضور نیافتم و در راه او کشته نشدم .

ر.ك: ج 3 ص 293 (بخش ششم / فصل سوم / خبر دادن علی علیه السلام از برخی کسانی که او را یاری نمی دهند) .

1 / 8 عبد الله بن زبیر

(2) تاریخ الطبری_ به نقل از عبد الملك بن نوفل ، از پدرش _: پدرم به من خبر داد و گفت : وقتی حسین علیه السلام کشته شد ، عبد الله بن زبیر در میان مردم مکه به پا خاست و کشتن حسین علیه السلام را فاجعه دانست و بویژه کوفیان را سرزنش کرد و عموم عراقی ها را مذمت نمود . او پس از ستایش و ثنای خداوند و درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله گفت : عراقی ها ، جز اندکشان ، مردمی نیرنگباز و تبهکارند و کوفیان ، بدترین های عراق اند . آنان حسین علیه السلام را دعوت کردند تا یاری اش کنند و او را به حکومت بر خود برگزینند ؛ ولی هنگامی که بر آنها وارد شد ، بر ضد او شوریدند و به او گفتند : یا دستت را در دست ما می گذاری تا تو را دست بسته به نزد پسر زیاد بن سمیّه بفرستیم تا حکمش را در باره تو صادر کند و یا می جنگی ! به خدا سوگند ، حسین علیه السلام دید که او و یارانش بسیار اندک اند و با آن که خداوند عز و جله هیچ کس را بر غیب ، آگاه نکرده ، دانست که همگی کشته خواهند شد ؛ اما او مرگ بزرگوارانه را بر زندگی ننگین ، ترجیح داد . خداوند ، حسین علیه السلام را رحمت کند و قاتل حسین علیه السلام را بی پناه سازد ! به جان خودم سوگند ، در مخالفت کوفیان با حسین علیه السلام و نافرمانی شان از او ، هیچ پند دهنده و بازدارنده ای همانند آن نبود ؛ ولی آنچه قرار است بشود ، می شود و خداوند ، هر گاه چیزی را بخواهد ، مانعی برای آن وجود ندارد . آیا پس از حسین علیه السلام ، به چنین قومی اطمینان کنیم و گفتارشان را تصدیق نماییم و پیمانشان را بپذیریم ؟ نه ! هیچ گاه ، آنان را شایسته چنین چیزی نمی بینیم . آری ! به خدا سوگند ، آنان حسین علیه السلام را کشتند ، در حالی که شب زنده داری های طولانی داشت و روزهای زیادی را روزه بود و سزاوارترین آنها به چیزی (حکومتی) بود که در دست آنان است ، و در دین و فضیلت نیز شایسته ترین کس بود . هلا ! به خدا سوگند ، حسین علیه السلام قرآن را به غنا تغییر نداده بود و گریه از خوف خدا را به آواز ، بدل نکرده بود و روزه را با میخوارگی ، و حلقه های مجلس ذکر را با دنبال شکار رفتن ، عوض نساخته بود (کنایه به یزید) . به زودی ، آنان هلاک می شوند . یاران عبد الله ، به سویش هجوم آوردند و گفتند : ای مرد ! بیعت کن ، که هیچ کس باقی نمانده تا با تو بر سر حکومت ، در ستیز باشد و حسین هم کشته شد . [عبد الله] با مردم ، پنهانی بیعت می کرد و در ظاهر ، نشان می داد که به خانه خدا پناه آورده است و به آنها گفت : شتاب نکنید .

1- ر.ك: ج 3 پانوشت ص 293 .

2- ر.ك: ج 5 پانوشت ص 81 .

الفتوح: جَعَلَ النَّاسُ يُبَايِعُونَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ ، حَتَّى بَايَعَهُ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْحِجَازِ وَغَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْأَمْصَارِ ، وَيَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ لَا يَعْلَمُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ . حَتَّى إِذَا عَلِمَ ابْنُ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ قَدْ قَوِيَ ظَهْرُهُ بِهَؤُلَاءِ الْخَلْقِ الَّذِينَ قَدْ بَايَعُوهُ ، أَظْهَرَ عَيْبَ يَزِيدَ سِرًّا وَجَهْرًا ، وَجَعَلَ يَلْعَنُهُ ، وَيَقُولُ فِيهِ وَفِي بَنِي أُمَيَّةٍ كُلِّ مَا قَدَّرَ عَلَيْهِ مِنَ الْكَلَامِ الْقَبِيحِ . ثُمَّ إِنَّهُ كَانَ يَصْعَدُ الْمِنْبَرَ ، فَيَقُولُ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ مَا سَارَتْ بِهِ فِيكُمْ بَنُو أُمَيَّةٍ مِنْ نَبَذِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ ، وَمَا سَارَ بِهِ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ ، أَنَّهُ تَأَمَّرَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ بِغَيْرِ رِضَا ، وَادَّعَى زِيَادُ بْنُ أَبِيهِ رَدًّا مِنْهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» ، فَادَّعَى مُعَاوِيَةُ زِيَادًا ، وَزَعَمَ أَنَّهُ أَخُوهُ ، وَقَتَلَ حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ الْكِنْدِيِّ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ . ثُمَّ إِنَّهُ أَخَذَ الْبَيْعَةَ لِابْنِهِ يَزِيدَ فِي حَيَاتِهِ ، وَنَقَضَ مَا كَانَ فِي عُنُقِهِ مِنْ بَيْعَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، ثُمَّ هَذَا يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِخْوَتِهِ وَأَوْلَادِهِ وَبَنِي عَمِّهِ ، فَتَلَّهْمُ كُلَّهُمْ ، وَأَسْرَرَ مَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ ، وَحَمَلَهُمْ إِلَى السَّامِ عَلَى مَحَامِلَ ، لَيْسَ لَهُمْ وَطَاءٌ ، وَلَا رَاعِي فِيهِمْ حَقَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَهُوَ مَشْغُولٌ بِلَعَبِ الْفُجُودِ وَالْقُرُودِ ، وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالْمَعَاصِي وَالْفُجُورِ ... (1)

1 / 9 عبد الله بن عمر (2) صحيح البخاري عن ابن أبي نعم: كُنْتُ شَاهِدًا لِابْنِ عُمَرَ ، وَسَأَلْتُهُ رَجُلًا عَنْ دَمِ الْبَعُوضِ ، فَقَالَ : مِمَّنْ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، قَالَ : أَنْظِرُوا إِلَيَّ هَذَا يَسْأَلُنِي عَنْ دَمِ الْبَعُوضِ ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ! وَسَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا . (3)

1- الفتوح: ج 5 ص 149 .

2- راجع: ج 4 هامش ص 438 .

3- صحيح البخاري: ج 5 ص 2234 ح 5648 ، الأدب المفرد: ص 38 ح 85 ، مسند ابن حنبل: ج 2 ص 452 ح 5947 ، المعجم الكبير: ج 3 ص 127 ح 2884 ، مسند أبي يعلى: ج 5 ص 287 ح 5713 ، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 281 ، تاريخ دمشق: ج 14 ص 129 ح 3420 ، أنساب الأشراف: ج 3 ص 425 نحوه ، كنز العمال: ج 13 ص 673 ح 37719 ؛ الأمالي للصدوق: ص 207 ح 228 ، بحار الأنوار: ج 43 ص 262 ح 5 .

الفتوح: مردم با عبد الله بن زبیر بیعت می کردند، تا این که جمعیت فراوانی از حجازیان و مردم دیگر شهرها، با او دست بیعت دادند و یزید، از این ماجرا خبر نداشت تا این که وقتی ابن زبیر فهمید که پشتش با این جمعیتی که با وی بیعت کرده اند، محکم است، در آشکار و پنهان، به عیبجویی یزید می پرداخت و او را لعن می کرد و هر سخن زشتی را در باره یزید و بنی امیه، بر زبان می آورد. آن گاه به منبر رفت و گفت: هان، ای مردم! شما شیوه بنی امیه را در کنار گذاشتن قرآن و سنت می دانید و نیز شیوه معاویه بن ابی سفیان را که بدون رضایت مردم بر آنها حکمرانی می کرد و بر خلاف نظر پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «فرزند، تابع پیمان ازدواج است و برای زناکار، سنگ است»، زیاد بن ابیه را برادر خود خواند و حُجر بن عدی کندی را به همراه جمعی دیگر از مسلمانان، به قتل رساند و برای پسرش یزید، در زمان حیات خود، بیعت گرفت و عهد خود را _ که بیعت با حسین بن علی برای حکمرانی پس از خود بود _، شکست. آن گاه این یزید بن معاویه، شما می دانید که با حسین و برادران و فرزندان و عموزادگانش چه کرد؟! همه را کشت و باقی ماندگان آنها را به اسارت گرفت و با محمل های بدون جُل و بی آن که حق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در باره آنها مراعات کند، به شام برد، در حالی که [خود] به یوزبازی و میمون بازی و میخوارگی و گناه و معصیت، مشغول بود ...

1 / 9 عبد الله بن عمر

(1) صحیح البخاری _ به نقل از ابن ابی نُعم _: من در حضور عبد الله بن عمر بودم که مردی در باره [نجس یا پاك بودن] خون پشه از وی پرسید . او جواب داد: تو از کدام طایفه ای؟ گفت: از اهالی عراقم . ابن عمر گفت: به این، نگاه کنید که از من در باره خون پشه می پرسد، در حالی که اینان، پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند! من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «آن دو (حسن و حسین)، دو دسته گل من در دنیايند».

سنن الترمذي عن عبد الرحمن بن أبي نعيم: إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ سَأَلَ ابْنَ عُمَرَ عَنِ دِمِّ الْبَعُوضِ يُصِيبُ الثَّوْبَ ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : أَنْظِرُوا إِلَى هَذَا يَسْأَلُ عَنِ دِمِّ الْبَعُوضِ وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ! وَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ هُمَا رِيحَاتِنَايَ مِنَ الدُّنْيَا . (1)

مسند ابن حنبل عن محمد بن أبي يعقوب: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي نَعِيمٍ يَقُولُ : شَهِدْتُ ابْنَ عُمَرَ ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَنِ مُحْرِمٍ قَتَلَ ذُبَابًا . فَقَالَ : يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ ! تَسْأَلُونِي عَنِ مُحْرِمٍ قَتَلَ ذُبَابًا ، وَقَدْ قَتَلْتُمُ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : هُمَا رِيحَاتِنَايَ مِنَ الدُّنْيَا؟! (2)

أنساب الأشراف عن أبي اليقظان: سَمِعَ [عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ] رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَسْتَفْتِي فِي مُحْرِمٍ قَتَلَ جَرَادَةً ، وَآخَرَ يَسْتَفْتِي فِي قَتْلِ قَمَلَةٍ ، وَآخَرَ يَسْتَفْتِي فِي نَمَلَةٍ . فَقَالَ : وَاعْبَجَا لِأَهْلِ الْعِرَاقِ ! يَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ ، وَيَسْتَفْتُونَ فِي قَتْلِ الْجَرَادَةِ ، وَالْقَمَلَةِ ، وَالنَّمَلَةِ !! (3)

1- .سنن الترمذي : ج 5 ص 657 ح 3770 ، تهذيب الكمال : ج 6 ص 400 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائي : ص 259 ، تاريخ دمشق : ج 14 ص 129 ح 3419 كلاهما نحوه ؛ العمدة : ص 401 ح 815 ، روضة الواعظين : ص 174 ، كشف الغمّة : ج 2 ص 222 وليس فيها «يصيب الثوب» .

2- .مسند ابن حنبل: ج 2 ص 535 ح 6415 .

3- .أنساب الأشراف : ج 10 ص 447 .

سنن الترمذی_ به نقل از عبد الرحمان بن ابی نُعم: _ مردی عراقی از ابن عمر در باره لباسی که با خون پشه آلوده می شود ، پرسید . ابن عمر گفت: این را ببینید که از خون پشه می پرسد، در حالی که اینان ، پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتند. من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «حسن و حسین، دو دسته گل من از دنیایند» .

مسند ابن حنبل_ به نقل از محمد بن ابی یعقوب _: از ابن ابی نُعم شنیدم که می گفت: نزد ابن عُمَر بودم که مردی عراقی در باره مُحرمی که مگسی را کشته، پرسید . عبد الله بن عمر گفت: ای عراقیان! از من در باره مُحرمی می پرسید که مگسی را کشته ، در حالی که پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتید و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: «آن دو (حسن و حسین) ، دو دسته گل من از دنیایند»!؟

أنساب الأشراف_ به نقل از ابو یقُظان _: عبد الله بن عمر ، از مردی عراقی شنید که حکم مُحرمی را می پرسد که ملخی را کشته و دیگری، حکم کشتن شپشک را می پرسید و دیگری در باره مورچه ای فتوا می خواست. عبد الله بن عمر گفت: از عراقی ها در عجبیم که پسر دختر پیامبرشان را می کُشند و در باره حکم شرعی کشتن ملخ و شپشک و مورچه می پرسند!

الطرائف: لَمَّا قُتِلَ الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمَرَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ، وَجَلَّتِ الْمُصِيبَةُ، وَحَدَّثَتْ فِي الْإِسْلَامِ حَدَثٌ عَظِيمٌ، وَلَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ يَزِيدُ: يَا أَحْمَقُ، فَإِنَّا جِئْنَا إِلَى يُبُوتٍ مُتَّحِدَةٍ، وَفُرْسٍ مُمَهَّدَةٍ، وَوَسَائِدَ مُنْصَدَّةٍ، فَقَاتَلْنَا عَلَيْهَا، فَإِن يَكُنِ الْحَقُّ لَنَا فَعَنَّا حَقًّا قَاتَلْنَا، وَإِن يَكُنِ الْحَقُّ لِعَيْرِنَا، فَأَبُوكَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ هَذَا وَآثَرَ وَاسْتَأَثَرَ بِالْحَقِّ عَلَى أَهْلِهِ. (1)

10/ 1 عبد الله بن عمرو بن العاص (2) أخبار مكة للأزرقي عن ابن خيثم عن عبيد الله بن سعد: أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، وَالْكَعْبَةَ مُحْرَقَةً، حِينَ أَدْبَرَ جَيْشَ الْحُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ، وَالْكَعْبَةُ تَتَنَاثَرُ حِجَارَتُهَا، فَوَقَفَ وَمَعَهُ نَاسٌ غَيْرُ قَلِيلٍ، فَبَكَى، حَتَّى أَتَى لِأَنْظُرَ إِلَى دُمُوعِهِ تَحْدُرُ كُحْلًا فِي عَيْنَيْهِ مِنْ إِثْمِهِ، كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الذُّبَابِ عَلَى وَجْتَيْهِ. فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! وَاللَّهِ، لَوْ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَكُمْ أَنَّكُمْ قَاتَلُوا ابْنَ نَبِيِّكُمْ، بَعْدَ نَبِيِّكُمْ، وَمُحْرَقُوا بَيْتَ رَبِّكُمْ، لَقُلْتُمْ: مَا مِنْ أَحَدٍ أَكْذَبَ مِنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَحْنُ نَقْتُلُ ابْنَ نَبِيِّنَا، وَنُحْرِقُ بَيْتَ رَبِّنَا؟ فَقَدْ وَاللَّهِ - فَعَلْتُمْ! لَقَدْ قَتَلْتُمْ ابْنَ نَبِيِّكُمْ، وَحَرَقْتُمْ بَيْتَ اللَّهِ، فَانْتَظِرُوا النَّفِيمَةَ، فَوَالَّذِي نَفْسُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ يَدِهِ، لَيُلْبَسَنَّكُمْ اللَّهُ شَيْعًا، وَلَيُذَيِّقَنَّ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ، يَقُولُهَا ثَلَاثًا، ثُمَّ رَفَعَ صَوْتَهُ فِي الْمَسْجِدِ، فَمَا فِي الْمَسْجِدِ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ يَفْهَمُ مَا يَقُولُ: فَإِن لَمْ يَكُنْ يَفْهَمُ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ رَجَعَ صَوْتَهُ، فَقَالَ: أَيْنَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَوَالَّذِي نَفْسُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ يَدِهِ، لَوْ قَدْ أَلْبَسَكُمْ اللَّهُ شَيْعًا، وَأَذَاقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ، لَبَطُنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لِمَنْ عَلَيْهَا، لَمْ يَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَمْ يَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ. (3)

- 1- الطرائف: ص 247 الرقم 348 نقلًا عن البلاذري في تاريخه، بحار الأنوار: ج 45 ص 328.
- 2- عبد الله بن عمرو بن العاص القرشي السهمي، أبو محمد صحابي، أسلم قبل أبيه، كان بينه وبين أبيه إحدى عشر سنة! شهد مع أبيه صفين وقاتل وندم بعده، ولأه معاوية الكوفة مدة قصيرة. كلّفه معاوية أن يكتب جواب الحسين عليه السلام بما تصغر به نفسه، وامتنع من بيعه يزيد وازوى بجهة عسقلان منقطعاً للعبادة، وعمي في آخر عمره. اختلفوا في مكان وسنة وفاته (راجع: الطبقات الكبرى: ج 4 ص 261 _ 268 والتاريخ الكبير: ج 5 ص 5 والإصابة: ج 4 ص 165 وأسد الغابة: ج 3 ص 345 ورجال الكشي: ج 1 ص 259 ورجال الطوسي: ص 43).
- 3- أخبار مكة للأزرقي: ج 1 ص 196، تاريخ دمشق: ج 31 ص 284 نحوه.

الطرائف: هنگامی که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد، عبد الله بن عمر به یزید بن معاویه نوشت: «اما بعد: مصیبتی بس بزرگ و فاجعه ای بس چشمگیر است! حادثه ای بزرگ در اسلام، رُخ داده و هیچ روزی چون روز حسین نیست». یزید به وی نوشت: «ای نادان! ما به خانه هایی گرفته شده و فرش هایی گسترده شده و بالش هایی چیده شده در آمده ایم و بر سر آنها جنگیده ایم. اگر حق با ما بود، که برای حَقمان جنگیدیم و اگر حق با دیگران بود، که پدرت، نخستین کسی بود که این را بنیاد گذاشت و پیشی گرفت و حق اهل حق را به خودش اختصاص داد».

1 / 10 عبد الله بن عمرو بن عاص

(1) اخبار مکه، ازرقی_ به نقل از ابن خَیثم_: عبید الله بن سعد گفت که با عبد الله بن عمرو بن عاص، وارد مسجد الحرام شدند. زمانی که سپاه حُصَین بن نُمَیر، باز می گشت، کعبه در حال سوختن و سنگ های کعبه در حال فرو ریختن بود. عبد الله ایستاد و گریست و جمعیت بسیاری نیز در اطرافش بودند. من به اشک هایش نگاه می کردم که سُرمه چشمش را چنان جاری کرده بود که گویی بر گونه هایش سرهای مگس، ردیف شده اند. آن گاه گفت: هان_ ای مردم_ به خدا سوگند، اگر ابو هُرَیره به شما خبر می داد که شما کُشندگان پسر پیامبران پس از او خواهید بود و خانه پروردگارتان را به آتش خواهید کشید، می گفتید: «کسی از ابو هُرَیره دروغگوتر نیست! آیا ما پسر پیامبران را می کُشیم و خانه پروردگاران را می سوزانیم؟!؛ ولی_ به خدا_، چنین کردید. شما پسر پیامبران را کشتید و خانه خدایتان را سوزانید. در انتظار عذاب باشید. سوگند به آن که جان عبد الله بن عمرو در دست اوست، خداوند بر شما جامه تفرقه خواهد پوشاند و سختی برخی از شما را بر برخی دیگر خواهد چشاند. این را سه بار گفت و در مسجد، صدایش را بلند کرد، به گونه ای که کسی در مسجد نبود، مگر این که فهمید که چه می گوید، و اگر هم نفهمید که چه می گوید، بلند شدن صدای او را فهمید. عبد الله گفت: امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر کجایند؟ سوگند به آن که جان عبد الله بن عمرو در دست اوست، اگر خداوند، جامه تفرقه بر شما بپوشاند و عذاب برخی از شما را بر برخی بچشاند [، رواست]. دل زمین (قبر)، برای کسی که بر روی زمین است و امر به معروف و نهی از منکر نمی کند، بهتر است!

1- ابو محمّد عبد الله بن عمرو عاص قریشی سَهْمی، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پیش از پدرش مسلمان شد و میان او و پدرش، یازده سال فاصله بود. وی در جنگ صفین، همراه پدرش شرکت داشت و جنگید و بعدها پشیمان شد. معاویه، وی را به مدّت کوتاهی، حکمران بصره کرد و او را وا داشت که جواب نامه حسین علیه السلام را به گونه ای بنگارد که او را کوچک کند. وی از بیعت با یزید، خودداری کرد و برای عبادت، در عَسْقَلان، گوشه نشینی اختیار کرد و در آخر عمرش، نابینا شد. در محل و زمان مرگش اختلاف است.

سير أعلام النبلاء عن ابن خثيم عن عبيد بن سعيد: أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ ، وَالْكَعْبَةَ مُحْتَرِفَةً حِينَ أُدْبِرَ جَيْشُ حُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ ، وَالْكَعْبَةُ تَتَسَاثَرُ حِجَارَتُهَا ، فَوَقَفَ وَبَكَى ، حَتَّى أَتَى لِأَنْظُرُ إِلَى دُمُوعِهِ تَسِيلُ عَلَى وَجْهِهِ . فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ! وَاللَّهِ ، لَوْ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَكُمْ أَنَّكُمْ قَاتِلُوا ابْنَ نَبِيِّكُمْ ، وَمُحْرِقُوا بَيْتَ رَبِّكُمْ ، لَقُلْتُمْ : مَا أَحَدٌ أَكْذَبُ مِنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، فَقَدْ فَعَلْتُمْ ، فَانْتَظِرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ ، فَلَيْلَيْسَ بِنَكْمٍ شَيْعَا ، وَيُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ . (1)

سیر أعلام النبلاء_ به نقل از ابن خَیثم_ : عبید بن سعید گفت که با عبد الله بن عمرو ، وارد مسجد الحرام شدند . هنگامی که سپاه حُصَین بن نُمَیر باز می گشت ، کعبه در حال سوختن و سنگ های کعبه در حال فرو ریختن بود . عبد الله ایستاد و گریست ، تا جایی که دیدم اشک هایش بر گونه هایش جاری می شود . سپس گفت : هان _ ای مردم _ به خدا سوگند ، اگر ابو هُرَیره به شما خبر می داد که شما کُشندگان پسر پیامبران و سوزانندگان خانه پروردگارتان هستید ، می گفتید : «کسی دروغگوتر از ابو هُرَیره وجود ندارد» ؛ ولی شما چنین کردید . پس در انتظار عذاب خدا باشید . بر شما جامه تفرقه خواهد پوشاند و عذاب برخی از شما را به برخی دیگر خواهد چشاند .

1 / 11 واثلة بن الأسقع (1) فضائل الصحابة لابن حنبل عن شداد بن عبد الله: سمعت واثلة بن الأسقع، وقد جيء برأس الحسين بن علي عليه السلام قال: فلقيته رجلاً من أهل الشام، فعضب واثلة وقال: واللّه، لا أزال أحب علياً وحسناً وحسيناً وفاطمة عليهم السلام أبداً، بعد إذ سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وهو في منزل أم سلمة يقول فيهم ما قال. قال واثلة: رأيتني ذات يوم، وقد جئت رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو في منزل أم سلمة، وجاء الحسن عليه السلام، فأجلسه على فخذه اليمنى وقبله، وجاء الحسين عليه السلام، فأجلسه على فخذه اليسرى وقبله، ثم جاءت فاطمة عليها السلام فأجلسها بين يديه، ثم دعا بعلي عليه السلام، فجاء، ثم أغدفت (2) عليهم كساء خيرياً، كآني أنظر إليه، ثم قال: «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً» (3). (4)

أسد الغابة عن شداد بن عبد الله: سمعت واثلة بن الأسقع، وقد جيء برأس الحسين عليه السلام، فلعنه رجلاً من أهل الشام! ولعن أباه! فقام واثلة، وقال: واللّه، لا أزال أحب علياً والحسن والحسين وفاطمة عليهم السلام بعد أن سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول فيهم ما قال. لقد رأيتني ذات يوم، وقد جئت النبي صلى الله عليه وآله في بيت أم سلمة، فجاء الحسن عليه السلام، فأجلسه على فخذه اليمنى وقبله، ثم جاء الحسين عليه السلام، فأجلسه على فخذه اليسرى وقبله، ثم جاءت فاطمة عليها السلام، فأجلسها بين يديه، ثم دعا بعلي عليه السلام، ثم قال: «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً» (5).

1- واثلة بن الأسقع بن عبد العزى الكناني الليثي، أبو الأسقع، صحابي من أهل الصفة، أسلم سنة تسع وخرج إلى تبوك، قيل: إنّه خدم النبي صلى الله عليه وآله منذ أسلم، فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله خرج إلى الشام ومنزله على ثلاثة فراسخ من دمشق في البلاط. شهد المغازي بدمشق وحمص ثم تحول إلى بيت المقدس، وكفّ بصره. مات بها سنة (83 أو 85 هـ)، وهو آخر صحابي مات بدمشق. (راجع: الطبقات الكبرى: ج 7 ص 407 وأسد الغابة: ج 5 ص 399 وسير أعلام النبلاء: ج 3 ص 383 وتاريخ دمشق: ج 62 ص 343 - 366).

2- أغدفت علي وعلي وفاطمة سراً: أي أرسله وأسبله (النهاية: ج 3 ص 345 «غدفت»).

3- الأحزاب: 33.

4- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 672 ح 1149؛ العمدة: ص 34 ح 15 وزاد فيه «فأظهر سروراً» بعد «الشام».

5- أسد الغابة: ج 2 ص 27.

(1) فضائل الصحابة، ابن حنبل۔ به نقل از شداد بن عبد الله: در باره وائِله بن اسقَع شنیدم که وقتی سرِ حسین بن علی علیه السلام را آورده بودند، او مردی شامی را دید. (2) وائِله، [از دیدن آن شامی،] خشمگین شد و گفت: از آن زمانی که در خانه اُمّ سلمه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که در باره علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام فرمود، شنیدم، آنها را همواره دوست می داشتم. وائِله گفت: روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و ایشان در منزل اُمّ سلمه بود. دیدم حسن علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر پای راست خود نشانند و بوسید. آن گاه حسین علیه السلام آمد و او را بر روی پای چپش نشانند و بوسید. سپس فاطمه علیها السلام آمد و او را در برابرش نشانند. آن گاه علی علیه السلام را صدا زد و او نیز آمد. سپس بر روی آنها، کِسایی خیبری کشید. و گویی من اکنون ایشان را می بینم. و آن گاه فرمود: «خداوند، اراده نموده که پلیدی را از شما اهل بیت بَرُدايد و پاكِ پاكْتان کند».

أسد الغابة۔ به نقل از شداد بن عبد الله: در باره وائِله بن اسقَع شنیدم که وقتی سرِ حسین علیه السلام را آورده بودند، مردی شامی، ایشان و پدرش را لعن کرد. وائِله برخاست و گفت: به خدا سوگند، پس از آن که از پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را که در باره علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام می فرمود، شنیدم، همواره آنها را دوست داشته ام. روزی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل اُمّ سلمه رفتم. دیدم حسن علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر پای راستش نشانند و بوسید. آن گاه حسین علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر پای چپش نشانند و بوسید. سپس فاطمه علیها السلام آمد و او را در برابرش نشانند. آن گاه علی علیه السلام را نیز خواست و فرمود: «خداوند، اراده نموده که پلیدی را از شما اهل بیت بَرُدايد و پاكِ پاكْتان کند».

1- ابو اسقَع، وائِله بن اسقَع بن عبد العزّی کنانی لیبی، از صُفّه نشینان بود. وی در سال نهم هجری، اسلام آورد. او در جنگ تبوك، شرکت داشت و گفته شده از زمانی که مسلمان شد، خدمت گزار پیامبر صلی الله علیه و آله شد. او به شام رفت و خانه اش در بلاط (در سه فرسخی دمشق) بود. در جنگ های دمشق و حِمص شرکت کرد و آن گاه به جانب بیت المقدّس رفت. سرانجام، چشم او کور شد و در سال 83 یا 85 ق، آخرین صحابی ای بود که در دمشق، درگذشت.

2- در کتاب العمدة، این افزوده وجود دارد: «که [به خاطر شهادت حسین علیه السلام] اظهار شادی می کرد».

سير أعلام النبلاء عن شدّاد بن عبد الله: سَمِعْتُ وَاثِلَةَ بِنَ الْأَسْقَعِ ، وَقَدْ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ! فَغَضِبَ وَاثِلَةُ وَقَامَ ، وَقَالَ : وَاللَّهِ ، لَا أَزَالُ أَحِبُّ عَلِيًّا وَوَلَدَيْهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بَعْدَ أَنْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنْزِلٍ أُمَّ سَلَمَةَ ، وَأَلْقَى عَلَيَّ فَاطِمَةَ وَابْنَيْهَا وَزَوْجَهَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كِسَاءً خَيْرِيًّا ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (1).

1 / 12 مُصْعَبُ بْنُ الزُّبَيْرِ (2) الأُصُولُ السُّتَّةُ عَشْرَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا : إِنَّ مُصْعَبَ بْنَ الزُّبَيْرِ تَوَجَّهَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ يُقَاتِلُهُ ، فَلَمَّا بَلَغَ الْحَيْرَ (3) دَخَلَ ، فَوَقَّفَ عَلَى قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ثُمَّ قَالَ لَهُ : أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَمَا وَاللَّهِ ، لَئِنْ كُنْتُ غَضِبْتُ نَفْسَكَ مَا غَضِبْتُ دِينَكَ ، ثُمَّ انصَرَفَ وَهُوَ يَقُولُ : إِنَّ الْأَوْلَى بِالطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ تَأْسَاؤُا فَسْتَاؤُا بِالْكَرَامِ (4) تَأْسِيًّا (5)

1- .. سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 314 نقلاً عن الحاكم في الكنى .

2- مصعب بن الزبير بن العوام بن خويلد، أبو عبد الله القرشيّ الأسديّ، ولد في سنة 26 أو 33 هـ في خلافة عثمان، ووفد على معاوية. ولّاه أخوه عبد الله بن الزبير العراق، فبدأ بالبصرة ثم حارب المختار وقتله وبعث برأسه إلى أخيه عبد الله بن الزبير، ثم عزله عنها مدة سنة، و أعاده في أواخر سنة (68 هـ) وأضاف إليه الكوفة، إلى أن قتل في زمن عبد الملك بن مروان بالعراق سنة (70 أو 71 أو 72 هـ)، واحتزّ برأسه وأرسل إلى عبد الملك. زوجته سكينه بنت الحسين عليه السلام (راجع: الطبقات الكبرى: ج 5 ص 182 و تاريخ بغداد: ج 13 ص 105 و تاريخ دمشق: ج 58 ص 210 _ 251 و سير أعلام النبلاء: ج 4 ص 140).

3- الحائر: قبر الحسين عليه السلام، وأكثر الناس يسمّون الحائر الحَيْر (معجم البلدان: ج 2 ص 208).

4- وفي المصدر: «للكرام خ ل» وهو الأنسب للمعنى.

5- الأُصولُ السُّتَّةُ عَشْرَ : ص 123 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 200 الرقم 42 وراجع : تاريخ الطبري : ج 6 ص 156 والأخبار الطوال : ص 311 و تاريخ دمشق : ج 58 ص 240 .

سیر اعلام النبلاء_ به نقل از شداد بن عبد الله: در باره واثله بن اسقع شنیدم که وقتی سر حسین علیه السلام را آوردند، مردی شامی ایشان را لعن کرد. واثله، خشمگین شد و برخاست و گفت: به خدا، همواره علی و دو پسرش را دوست داشته ام، پس از آن که از پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه شنیدم، در حالی که کسای خیبری را بر روی فاطمه و پسرانش و علی انداخته بود، فرمود: «خداوند، اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت بزُدايد و پاكِ پاكْتان کند» .

1 / 12 مُصَعَب بن زُبَيْر

(1)الأصول الستة عشر_ به نقل از جمعی از راویان شیعه: مُصَعَب بن زُبَيْر، لشکرکشی کرد که با عبد الملك بن مروان بجنگد. وقتی به کربلا رسید، کنار قبر امام حسین علیه السلام رفت و بر سر قبر ایستاد و خطاب به ایشان گفت: ای ابا عبد الله! هلا! به خدا سوگند که جانت تاراج شد؛ اما دینت تاراج نشد. آن گاه راه افتاد، در حالی که می گفت: به فردِ نخست خاندان هاشم در طَفْتَأَسَّی کنید، و کریمان را ارجمند بدارید.

1- ابو عبد الله، مُصَعَب بن زُبَيْر بن عَوَّام بن حُوَيْلِد قریشی اسدی، در سال 26 یا 33 ق، در دوران خلافت عثمان، زاده شد و بر معاویه وارد گردید. برادرش عبد الله بن زبیر، او را حاکم عراق کرد. او از بصره شروع نمود و سپس با مختار جنگید و او را کُشت و سرش را برای برادرش عبد الله بن زبیر فرستاد. سپس [برادرش] او را به مدّت يك سال، از حکمرانی عراق، برکنار کرد و در اواخر سال 68 ق، او را به کار برگرداند و کوفه را هم به آن افزود، تا این که در سال 70 یا 71 یا 72 ق در دوران عبد الملك بن مروان در عراق، کشته شد و سرش بر نیزه برای عبد الملك فرستاده شد. همسرش، سکینه دختر امام حسین علیه السلام بود.

1 / 13 الحَسَنُ البَصْرِيُّ (1) أنساب الأشراف عن أبي بكر الهذلي ، عن الحسن [البصري] : أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ الحُسَيْنُ بَكى حَتَّى اخْتَلَجَ جَنبَاهُ ، ثُمَّ قَالَ : وَادُّلَّ أُمَّةٌ قَتَلَ ابْنَ دَعِيَّهَا (2) ابْنَ نَبِيِّهَا . (3)

1- .الحسن بن أبي الحسن يسار البصري، أبو سعيد، مولى الأنصار. ولد بالمدينة لستين بقيتا من خلافة عمر. كان من أشهر التابعين في الفقه والحديث وأخباره كثيرة، وهو إمام أهل البصرة. روي عن الفضل بن شاذان أنه كان يلقي أهل كل فرقة بما يهون، ويتصنع للرئاسة، وكان رئيس القدرية. وصفه أئمة الجرح والتعديل من السنة بالعلم والفقه وأثوا عليه، ولكنّه مختلف فيه عند الإمامية، مات بالبصرة سنة (110هـ) (راجع: رجال الكشي: ج 1 ص 315 والكافي: ج 2 ص 222 الرقم 5 و ج 4 ص 197 الرقم 1 و ج 5 ص 113 الرقم 2 و كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 2 ص 249 الرقم 2325 و ج 3 ص 159 الرقم 3583 وقاموس الرجال: ج 3 ص 200 والطبقات الكبرى: ج 7 ص 156-157 و 175 وتهذيب الكمال: ج 6 ص 95_126).

2- .الدَّعِيُّ: وهو من يدعي في نسب كاذبا (مجمع البحرين: ج 1 ص 599 «دعا»).

3- .أنساب الأشراف: ج 3 ص 425؛ مشير الأحزان: ص 75 وفيه «رؤيت أن غاضرة بن فرهد قال: إن أبابكر الهذلي لما قتل...».

(1) أنساب الأشراف_ به نقل از ابو بکر هذلی_ : حسن [بصری]، آن گاه که حسین علیه السلام کشته شد، چنان گریست که پهلوهایش تکان می خوردند . سپس گفت: چه خوار است امتی که در آن، پسر پدری حرام زاده، پسر پیامبر امت را بکشد!

1- . ابو سعید، حسن بن ابی الحسن یسار بصری، هم پیمان انصار بود . او دو سال مانده به پایان خلافت عمر، در مدینه زاده شد و از نام بردارترین تابعیان در فقه و حدیث بود . او صاحب روایات بسیاری است و پیشوای بصریان بود. از فضل بن شادان، نقل است که حسن بصری، با هر گروهی، به همان گونه که آنان دوست داشتند، برخورد می کرد و برای ریاست ، تلاش می کرد . وی پیشوای گروه قدریه بود و رجال شناسان اهل سنت، او را به علم و فقه ، توصیف کرده و ستوده اند ؛ اما در نزد علمای شیعه، در باره او اختلاف نظر وجود دارد . وی به سال 110 ق ، در بصره در گذشت.

تنبيه الغافلين: قِيلَ لِلْحَسَنِ [البَصْرِيِّ]: يَا أَبَا سَعِيدٍ! قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَكَى حَتَّى اخْتَلَجَ جَنبَاهُ، ثُمَّ قَالَ: وَادُّلَاهُ لِأُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ دَعِيَّهَا ابْنَ نَيْبِهَا، يَعْنِي عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ. (1)

تذكرة الخواص عن الزهري: لَمَّا بَلَغَ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ قَتَلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى حَتَّى اخْتَلَجَ صُدْغَاهُ، ثُمَّ قَالَ: وَادُّلَّ أُمَّةً قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَيْبِهَا، وَاللَّهِ، لَيَرَدَّنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ إِلَى جَسَدِهِ، ثُمَّ لَيَنْتَقِمَنَّ لَهُ جَدَّهُ وَأَبُوهُ مِنْ ابْنِ مَرَجَانَةَ. (2)

تاريخ دمشق عن الحسن: لَمْ تَرَ عَيْنِي - أَوْ لَمْ تَرَ عَيْنَايَ - يَوْمًا مِثْلَ يَوْمِ أُتِيَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَسْتٍ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ فَاهُ، وَيَقُولُ: إِنْ كَانَ لَصَبِيحًا، إِنْ كَانَ لَقَدْ خَضَبَ. (3)

المعجم الكبير عن الحسن: قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سِتَّةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَاللَّهِ مَا عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَهْلُ بَيْتِ يُشْبِهُونَ. (4)

14 / 1 إبراهيم النَّخَعِيُّ (5) المعجم الكبير عن إبراهيم: لَوْ كُنْتُ فِي مَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ غُفِرَ لِي، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ، اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَمُرَّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَيَنْظُرَ فِي وَجْهِ. (6)

1- تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين: ص 109، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 124 عن أبي بكر؛ مجمع البيان: ج 6 ص 655.

2- تذكرة الخواص: ص 267.

3- تاريخ دمشق: ج 14 ص 236.

4- المعجم الكبير: ج 3 ص 118 الرقم 2854، تاريخ خليفة بن خياط: ص 179 وفيه «لهم شبّهون» بدل «يشبهون»، العقد الفريد: ج 3 ص 368، ذخائر العقبى: ص 250، البداية والنهاية: ج 8 ص 189.

5- إبراهيم بن يزيد بن قيس بن الأسود النخعي الكوفي من أكابر التابعين كان رجلاً فقيهاً قليل التكلّف، وكان مفتى أهل الكوفة، وهو مختلف من الحجاج. توفي وله تسع وأربعون سنة ويقال مات وهو ابن نيف وخمسين راجع: سير اعلام النبلاء: ج 4 ص 520 تهذيب التهذيب: ج 1 ص 154، الأعلام للزركلي: ج 1 ص 80.

6- المعجم الكبير: ج 3 ص 112 الرقم 2829، تهذيب الكمال: ج 25 ص 154، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 44.

2489 . تنبيه الغافلين: المعجم الكبير عن إبراهيم : لَوْ كُنْتُ فِي مَن فَقَاتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ غُفِرَ لِي ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ ، اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أُمَرَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَيَنْظُرَ فِي وَجْهِهِ . (1)

1- . المعجم الكبير : ج 3 ص 112 الرقم 2829 ، تهذيب الكمال : ج 25 ص 154 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 44 .

2489. تنبيه الغافلين: به حسن [بصری] گفته شد: ای ابو سعید! حسین بن علی، کشته شد. او به حدی گریست که پهلوهایش تکان می خوردند. آن گاه گفت: چه خوار است امتی که پسر پدری بی نسب در آن، پسر پیامبرش را بکشد! منظورش عبید الله بن زیاد بود.

تذكرة الخواص - به نقل از زهري - : وقتی خبر کشته شدن حسین علیه السلام به حسن بصری رسید، به حدی گریست که گیجگاهش به لرزش در آمد. آن گاه گفت: چه خوار است امتی که پسر دختر پیامبرش را بکشد! به خدا سوگند، سر حسین علیه السلام به بدنش باز گردانده می شود و آن گاه، جد و پدرش، انتقام او را از ابن مرجانه می گیرند.

تاریخ دمشق - به نقل از حسن [بصری] - : چشمم (/ چشمانم) همانند آن روز را ندیده است که سر حسین علیه السلام را در طبقی برای ابن زیاد آوردند و او شروع به ور رفتن با دندان های حسین علیه السلام کرد و می گفت: زیبا و درخشان است! خضاب کرده است!

المعجم الكبير - به نقل از حسن [بصری] - : با حسین بن علی علیه السلام، شانزده مرد از خاندانش کشته شدند. به خدا سوگند، در روی زمین، همانندی برای آنها نیست.

1 / 14 ابراهیم نخعی

(1) المعجم الكبير - به نقل از ابراهیم - : اگر از قاتلان حسین بن علی علیه السلام بودم و آمرزیده می شدم و وارد بهشت می شدم، شرم می کردم که از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله عبور کنم و ایشان به صورت من بنگرد.

تهذيب الكمال عن محمد بن خالد: قال ابراهيم - يعني النخعي - : لو كنت ممن قاتل الحسين عليه السلام، ثم ادخلت الجنة، لاستحييت أن أنظر إلى وجه النبي صلي الله عليه وآله. (2)

15 / 1 قيس بن عباد (3) عيون الأخبار لابن قتيبة: قال عبيد الله بن زياد لقيس بن عباد: ما تقول في الحسين؟ فقال: أعفني أعفك الله! فقال: لتقولن. قال: يجيء أبوه يوم القيامة فيشفع له، ويجيء أبوك فيشفع لك. قال: قد علمت غشك وخبتك، لئن فارقتني يوماً لأصد عن بالأرض أكثرك شعراً. (4)

تذكرة الخواص عن الشعبي: كان عند ابن زياد قيس بن عباد، فقال له ابن زياد: ما تقول في الحسين؟ فقال: يأتي يوم القيامة جدّه وأبوه وأمه فيشفعون فيه، ويأتي جدك وأبوك وأمك فيشفعون فيك، فغضب ابن زياد، وأقامه من المجلس. (5)

1- ابراهیم بن یزید نخعی کوفی، از بزرگان تابعیان و فقیهی بی تکلف و مفتی اهل کوفه بود. او از ترس حجاج، در خفا می زیست و در چهل و نه سالگی و گفته شده در پنجاه و چند سالگی درگذشت.

2- تهذيب الكمال: ج 6 ص 439، تهذيب التهذيب: ج 1 ص 594، العقد الفريد: ج 3 ص 369، تاريخ دمشق: ج 14 ص 237.

3- قيس بن عباد [ة] بن قيس الضبي البكري، أبو عبد الله البصري، من أصحاب علي عليه السلام، خلیق ممدوح مشكور، له إدراك وقيل صحابي والأصح أنه مخضرم. قدم المدينة في خلافة عمر، كان من الفقهاء المحدثين من أهل البصرة. قاتل مع ابن الأشعث في موطنه

- حتّى إذا اهلكوا ، فجلس في بيته ، فبعث إليه الحجّاج فضرب عنقه في سنة (80 هـ) (راجع : الطبقات الكبرى: ج 7 ص 131 و تهذيب
الكمال: ج 24 ص 64 و الإصابة : ج 5 ص 402 و رجال الكشّبي : ج 1 ص 309 و رجال الطوسي : ص 80) .
- 4- .عيون الأخبار لابن قتيبة : ج 2 ص 197 .
- 5- .تذكرة الخواصّ : ص 257 .

تهذیب الکمال_ به نقل از محمد بن خالد_: ابراهیم (یعنی نَخعی) گفت: اگر از کُشندگان حسین علیه السلام بودم و مرا به بهشت می بردند، شرم می کردم که به صورت پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کنم.

1 / 15 قیس بن عبّاد

(1) عیون الأخبار، ابن قُتیبه: عبیدالله بن زیاد به قیس بن عبّاد گفت: نظرت در باره من و حسین چیست؟ قیس گفت: مرا [از گفتن پاسخ] مُعاف بدار. خدا، تو را مُعاف بدار! عبیدالله گفت: حتماً باید بگویی. قیس، جواب داد: روز قیامت، پدر او می آید و از او شفاعت می کند و پدر تو هم می آید و از تو شفاعت می کند! عبیدالله گفت: خیانت و پلیدیِ تو را فهمیدم! اگر روزی از من جدا شوی، چنان به زمینت می زنم که تگّه بزرگت مویت باشد.

تذکره الخواصّ_ به نقل از شَعْبی_: قیس بن عبّاد، نزد عبیدالله بن زیاد بود. ابن زیاد به وی گفت: نظرت در باره من و حسین چیست؟ قیس گفت: روز قیامت، جد و پدر و مادر او می آیند و شفاعتش می کنند و جد و پدر و مادر تو هم می آیند و تو را شفاعت می کنند! ابن زیاد، خشمگین شد و او را از مجلس، بیرون کرد.

1- ابو عبد الله، قیس بن عبّاد [بن قیس ضبعی بکری بصری، از یاران امام علی علیه السلام، شخصیتی خودساخته، ستوده و مقبول بود. او پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بود و گفته شده که از صحابه به شمار آمده است. قول درست، این است که او دوران جاهلی را هم درک کرده بود. وی در دوران خلافت عمر، به مدینه آمد و از فقهای محدّث اهل بصره به شمار می آمد. در برابر ابن اشعث در جنگ هایش جنگیده بود، تا آن که هلاک شدند. سپس در خانه اش نشست و حجّاج، به دنبال او فرستاد و در سال 80 ق، گردنش را زد.

16 / 1 الحارثة بن بدر (1) وفيات الأعيان: قال عبيد الله بن زياد لحارثة بن بدر الغداني: ما تقول في وفي الحس بين يوم القيامة؟ قال: يشفع له أبوه وجدّه صلى الله عليه وآله، ويشفع لك أبوك وجدك. (2)

17 / 1 أبو عثمان النهدي (3) الطبقات الكبرى عن مالك بن إسماعيل النهدي: كان أبو عثمان النهدي من ساكني الكوفة، ولم يكن له بها دارٌ لبني نهدٍ، فلما قُتل الحس بن علي عليه السلام تحوّل، فنزل البصرة، وقال: لا أسكنُ بلداً قُتل فيه ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله (4).

1- حارثة بن بدر بن حصين التميمي الغداني، تابعي من أهل البصرة، أدرك النبي صلى الله عليه وآله ولم يره. كان شاعر بني تميم و فارسهم. كان علي عليه السلام قد أهدر دمه بسبب إفساده بالمحاربة، إلا أنه تاب قبل أن يقدر عليه، فصار سعيد بن قيس شفيعا له عند علي عليه السلام فعفا عنه. وكان صديقا لزياد بن أبيه ومكينا عنده، وكان من قواد أهل البصرة في محاربة الأزارقة. إنه كان علي عليه السلام قد أمره بقتال الخوارج، فهزموه في نواحي الأهواز، فلما أرهقوه دخل سفينته بمن معه فغرقت بهم سنة (64 هـ) (راجع: الإصابة: ج 2 ص 138 وتاريخ دمشق: ج 11 ص 389 - 397 ومعجم البلدان: ج 2 ص 485 ووقعة صفين: ص 25).

2- وفيات الأعيان: ج 6 ص 353.

3- عبد الرحمن بن مل بن عمرو، أبو عثمان النهدي. كان من قضاة، أدرك الجاهلية، وأدرك النبي صلى الله عليه وآله ولم يره، وأسلم على عهد النبي صلى الله عليه وآله. قدم المدينة أيام عمر وغزا عدة غزوات. يروي عن جماعة من الصحابة. صحب سلمان الفارسي اثنتي عشرة سنة، وكان عريف قومه، كثير العبادة، حسن القراءة. قيل: إنه حجّ واعتمر ستين مرة. توفي سنة (81 أو 95 أو 100 هـ) (راجع: الطبقات الكبرى: ج 7 ص 97 وتاريخ بغداد: ج 10 ص 202 والإصابة: ج 5 ص 84، سير أعلام النبلاء: ج 4 ص 175).

4- الطبقات الكبرى: ج 7 ص 98، تاريخ الطبري (المنتخب من ذيل المذيل): ج 11 ص 632، الثقات لابن حبان: ج 5 ص 75 نحوه.

1 / 16 حارثة بن بدر

(1) وفيات الاعيان: عبيد الله بن زياد به حارثة بن بدر غُداني (/غدایی) گفت: در باره من و حسین در روز قیامت، چه می گویی؟ حارثة گفت: پدر و جدّ حسین، او را شفاعت می کنند و پدر و جدّ تو هم تو را شفاعت می کنند!

1 / 17 ابو عثمان نهدی

(2) الطبقات الكبرى_ به نقل از مالك بن اسماعيل نهدی_: ابو عثمان نهدی، از ساکنان کوفه بود؛ ولی بنی نهد در کوفه، خانه ای نداشتند. هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، او از کوفه به بصره رفت و گفت: من در شهری که در آن، پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کشته شد، اقامت نمی کنم.

1- حارثة بن بدر بن حصّین تمیمی غدایی، از تابعیان و اهل بصره بود و دوران پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بود؛ ولی ایشان را ندیده بود. وی، شاعر و چابک سوار بنی تمیم بود. امام علی علیه السلام به خاطر مفسد و مُحارب بودنش، خون او را هدر اعلام کرد؛ اما پیش از آن که به وی دست ببابند، توبه کرد و سعید بن قیس برای او نزد امام علی علیه السلام شفاعت کرد و امام علیه السلام او را بخشید. وی، دوست زیاد بن ابیه بود و در نزد او جایگاهی داشت و در جنگ اَزْرَقِیان، فرمانده اهل بصره بود. امام علی علیه السلام او را مأمور جنگ با خوارج کرد؛ ولی خوارج، او را در اطراف اهواز، شکست دادند و وقتی به او نزدیک شدند، با همراهانش سوار کشتی شد و با آنها در سال 64 ق، غرق گردید.

2- ابو عثمان، عبد الرحمان بن مُلّ بن عمرو نهدی، از طایفه قُضاعة بود. او زمان جاهلی و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بود؛ ولی پیامبر خدا را ندیده بود. وی در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد و در دوران عمر، وارد مدینه شد و در تعدادی از جنگ ها شرکت کرد. وی از تعدادی از صحابیان حدیث نقل کرده است. او با سلمان فارسی به مدّت دوازده سال، رفیق بود. وی، بزرگ قومش به شمار می رفت، بسیار عبادت می کرد و قرآن را به خوبی قرائت می کرد. او شصت بار حج و عمره به جا آورد و در سال 81 یا 95 یا 100 ق، در بصره در گذشت.

تهذيب الكمال عن عبد القاهر بن السري، عن أبيه، عن جدّه: كان أبو عثمان النهديّ من قضاة، وأدرك النبيّ صلى الله عليه وآله ولم يرّه، وكان من ساكني الكوفة، فلما قُتل الحسين عليه السلام تحوّل إلى البصرة، وقال: لا أسكنُ بلداً قُتل فيه ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله. (1)

1 / 18 بشر بن غالب (2) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن عبد الله بن شريك: رأيتُ بشر بن غالب يتمرّع على قبر الحسين عليه السلام ندماً على ما فاتّه من نصره. (3)

1 / 19 خالد بن عُفران (4) تاريخ دمشق عن أبي عبد الله الحافظ: سمعتُ أبا الحسين عليّ بن محمّد الأديب يذكر بإسناد له: إنَّ رأس الحسين بن عليّ عليه السلام، لما صلب بالسّام أخفى خالد بن عُفران - وهو من أفاضل التابعين - شخصه عن أصحابه، فطلبوه شهراً حتّى وجدوه، فسألوه عن عزلته، فقال: أما تزون ما نزل بنا، ثمّ أنشأ يقول: وأخبرنا أبو عبد الله الفراوي، أنا أبو عثمان الصابوني، قال: أنشدني الحاكم أبو عبد الله الحافظ في مجلس الأستاذ أبي منصور الحشاذي على حجزته في قتل الحسين بن عليّ عليه السلام: جاؤوا برأسك يابن بنت محمّد ترملاً (5) بدماه ترملاً - وكانما بك يابن بنت محمّد قتلوا جهارا عامدين رسولا قتلوك عطشانا ولم يترقبوا في قتلك التّزليل والتّأويلا ويكبرون بأن قُلت وإنما قتلوا بك التّكبير والتّهليلة لفظهما سوا. (6)

- 1- تهذيب الكمال: ج 17 ص 427، تاريخ دمشق: ج 35 ص 475، أسد الغابة: ج 3 ص 493، سوالات الآجري لأبي داوود: ج 1 ص 223 الرقم 249 كلاهما نحوه.
- 2- راجع: ج 5 هامش ص 162.
- 3- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 501 الرقم 462.
- 4- راجع: ج 10 هامش ص 222.
- 5- متزملُ بدماه: أي مغطى ومدثرٌ بها (راجع: النهاية: ج 2 ص 313 «زمل»).
- 6- تاريخ دمشق: ج 16 ص 180، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 125 وفيه «خالد بن معدان»؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 273 وفيه «خالد بن عُفران» وليس فيهما من «واخبرنا» إلى «قتل الحسين بن عليّ» وراجع: تهذيب الكمال: ج 6 ص 448 والبداية والنهاية: ج 8 ص 198 وروضة الواعظين: ص 216.

تهذيب الكمال_ به نقل از عبد القاهر بن سري، از پدرش، از جدش: ابو عثمان نهدی، از طایفه قُضاعة، [زمان] پیامبر صلی الله علیه و آله را درك کرد؛ ولی ایشان را ندید. وی مقیم کوفه بود؛ ولی هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، به بصره رفت و گفت: من در شهری که در آن، پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کشته شد، اقامت نمی کنم.

1 / 18 پسر بن غالب

(1) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) به نقل از عبد الله بن شريك: پسر بن غالب را دیدم که به خاطر پشیمانی از كمك نکردن به حسین علیه السلام، بر روی قبر وی، غلت می زد.

1 / 19 خالد بن غفران

(2) تاریخ دمشق_ به نقل از ابو عبد الله حافظ: از ابو الحسین علی بن محمد ادیب شنیدم که با سند خود، یادآوری می کرد که: وقتی سر حسین بن علی علیه السلام در شام آویخته شد، خالد بن غفران_ که از بزرگان تابعیان بود، خود را از دوستانش پنهان کرد و يك ماهی گشتند تا او را یافتند. از علت گوشه گیری اش پرسیدند. گفت: آیا ندیدید که چه بر سر ما آمد؟! آن گاه، چنین سرود [که در زیر می آوریم]: و ابو عبد الله فراوی نیز به ما خبر داد که ابو عثمان صابونی، برای ما روایت کرد که: حاکم ابو عبد الله حافظ، در مجلس استاد ابو منصور حشاذی، نشست و در باره کشته شدن حسین بن علی علیه السلام برایم خواند: ای پسر دختر محمد! سرت را آوردند در حالی که به خون، آغشته و رنگین شده بود. و گویی با [کشتن] تو_ ای پسر دختر محمد_ آشکارا و به عمد، پیامبری را کُشتند. تو را لب تشنه، کُشتند و در کُشتنتقرآن را و تفسیر آن را در نظر نگرفتند. تکبیر سر دادند که تو را کشته اند و قطعاً با کشتن تو، تکبیر و تهلیل را سر بُردند. شعر این دو روایت، یکی است.

1- ر. ک: ج 5 پانویشت ص 163.

2- ر. ک: ج 10 پانویشت ص 223.

الملهوف: رُوِيَ أَنَّ بَعْضَ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالشَّامِ، أَخْفَى نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ إِذْ فَقَدُوهُ، سَأَلُوهُ عَنِ سَبَبِ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَلَا تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ: جَاؤُوا بِرَأْسِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مُتْرَمِّلاً بِدِمَائِهِ تَزْمِيلاً وَكَأَنَّمَا بِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا قَتَلُوكَ عَطْشَانًا وَلَمَّا يَرْفُؤَانِي قَتَلِكَ السَّنْزِيلَ وَالتَّأْوِيلَا وَيُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَا

(1)

1- . الملهوف: ص 210، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 117 وفيه الايات فقط لخالد بن معدان، بحار الأنوار: ج 45 ص 128 .

الملهوف: روایت شده که شخصی از تابعیان ، وقتی سر امام حسین علیه السلام را در شام دید، خود را از تمام دوستانش، يك ماه پنهان کرد . هنگامی که او را پیدا کردند و از وی ، علّت کارش را پرسیدند، گفت: نمی بینید چه بر سر ما آمده است؟! آن گاه ، چنین سرود: ای پسر دختر محمّد! سرت را آوردند در حالی که به خون ، آغشته و رنگین شده بود . و گویی با کشتن تو ، _ ای پسر دختر محمّد صلی الله علیه و آله _ آشکارا و به عمد ، پیامبری را کُشتند . تو را لب تشنه کشتند و در کُشتن آن را و تفسیر آن را در نظر نگرفتند . تکبیر سر دادند که تو را کشته اند و قطعاً با کشتن تو ، تکبیر و تهلیل را سر بُریدند .

راجع: ج 10 ص 222 (القسم الثاني عشر / الفصل الأول / خالد بن غفران).

1 / 20 الربيع بن خثيم (1) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن سفيان عن شيخ: لَمَّا أُصِيبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ : لَقَدْ قَتَلُوا صَبِيَّةً لَوْ أَدْرَكَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَجَلَسَهُمْ فِي حِجْرِهِ ، وَلَوَضَعَ فَمَهُ عَلَى أَفْئَامِهِمْ (2) . (3)

ربيع الأبرار: صَحِبَ رَجُلٌ الرَّبِيعَ بْنَ خُثَيْمٍ ، فَقَالَ : إِنِّي لَأَرَى الرَّبِيعَ لَا يَتَكَلَّمُ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً إِلَّا بِكَلِمَةٍ تَصْعَدُ ، وَلَا يَتَكَلَّمُ فِي الْفِتْنَةِ . فَلَمَّا قُتِلَ الْحَسَنُ بْنُ قَالُوا : لَيْتَكَلَّمَنَّ الْيَوْمَ ، فَقَالُوا لَهُ : يَا أَبَا يَزِيدَ! قُتِلَ الْحُسَيْنُ! فَقَالَ : أَوْ قَدْ فَعَلُوا؟ «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (4) ، ثُمَّ سَكَتَ . (5)

1- الربيع بن خثيم بن عائد الثوري ، أبو يزيد الكوفي، من أصحاب عبد الله بن مسعود، من الزهاد الثمانية ، كان مع علي عليه السلام في صفين ، إلا أنه جاء إلى علي عليه السلام مع أربعمئة رجل من القرءاء وأظهر الشك في القتال ، وقال : فولنا بعض هذه الثغور لنقاتل عن أهله ، فولأ هم ثغر قزوين و الري . واعتزل عن نصره الإمام عليه السلام ، مات سنة 64هـ (راجع : الطبقات الكبرى: ج 6 ص 182 _ 193 و تهذيب الكمال: ج 9 ص 70 _ 76 و تهذيب التهذيب : ج 2 ص 148 و رجال الكشي : ج 1 ص 313 و وقعة صفين : ص 115).

2- في شرح الأخبار : «أفواههم» بدل «أفئامهم» .

3- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج 1 ص 497 الرقم 455 ؛ شرح الأخبار : ج 3 ص 170 الرقم 1118 عن الربيع بن خثيم وليس فيه صدره .

4- الزمر : 46 .

5- ربيع الأبرار : ج 1 ص 772 ، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج 7 ص 93 وراجع : الطبقات الكبرى : ج 6 ص 190 وتفسير القرطبي : ج 15 ص 265 والمناقب للكوفي : ج 2 ص 240 الرقم 706 وشرح الأخبار : ج 3 ص 172 الرقم 1122 .

ر. ك: ج 10 ص 223 (بخش دوازدهم / فصل یکم / خالد بن غفران).

1 / 20 ربیع بن خُثَیم

(1) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از سُفیان، از پیر مردی - : وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، ربیع بن خُثَیم گفت: آنان، نوجوانانی را کشتند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را می یافت، در دامنش می نشاند و دهان بر دهان آنان می گذاشت.

ربیع الأبرار: مردی که با ربیع بن خُثَیم همراه بود، گفت: من بیست سال است که ربیع را می بینم که حرف نمی زند، مگر حرفی که [به آسمان،] بالا برود، و در فتنه ها حرف نمی زند. هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، گفتند: امروز، حرف می زند. به وی گفتند: ای ابو یزید! حسین، کشته شد. گفت: آیا سرانجام، کارشان را کردند؟ «خداوند! شکافنده آسمان ها و زمین! دانا به پنهان و آشکار! تو میان بندگان در باره آنچه آنان اختلاف دارند، داوری می کنی». آن گاه، خاموش شد.

1- ابو یزید ربیع بن خُثَیم بن عائذ ثوری کوفی، از یاران عبد الله بن مسعود و از جمله زاهدان هشتگانه است. وی در صفین، با امام علی علیه السلام بود؛ اما با چهارصد نفر از قاریان، در باره جنگ در رکاب ایشان، به تردید افتادند و نزد امام علی علیه السلام آمدند و گفتند: ما را مأمور سرحداتی کن تا در آن جا بجنگیم. امام علیه السلام هم آنان را به سرحدات قزوین و ری فرستاد و ربیع، بدین گونه، از یاری امام علیه السلام کناره گرفت. وی در سال 64 ق، در گذشت.

تذكرة الخواص عن الزهري: لَمَّا بَلَغَ الرَّبِيعُ بَنَ حُثَيْمٍ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى ، وَقَالَ : لَقَدْ قَتَلُوا فِتْيَةً لَوْ رَأَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَحَبَّهُمْ ، أَطَعَمَهُمْ يَدَيْهِ ، وَأَجْلَسَهُمْ عَلَى فَخْدِهِ . (1)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي عن منذر الثوري: كُنْتُ عِنْدَ الرَّبِيعِ بْنِ حُثَيْمٍ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِمَّنْ كَانَ قَاتِلَهُ ، فَقَالَ الرَّبِيعُ : قَدْ جِئْتُمْ بِرُؤُوسِهِمْ مُعَلَّقِيهَا ، وَأَدَخَلَ الرَّبِيعُ إِصْبَعَهُ فِي فِيهِ تَحْتَ لِسَانِهِ ، وَقَالَ : قَتَلْتُمْ صَبِيَّةً لَوْ أَدْرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَبَلْتُمْ أَفْوَاهَهُمْ وَأَجَلَسْتُمْهُمْ فِي حِجْرِهِ . ثُمَّ قَالَ الرَّبِيعُ : «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَـ لِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» . (2)

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن منذر: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ أَشْيَاخُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فِيهِمْ أَبُو بَرْدَةَ : إِذْ هَبُوا بَنَاهُ إِلَى الرَّبِيعِ بْنِ حُثَيْمٍ حَتَّى نَعَلِمَ رَأْيَهُ ، فَأَتَوْهُ ، فَقَالُوا : إِنَّهُ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . قَالَ : أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَخَلَ الْكُوفَةَ ، وَفِيهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ، فَيَمَنَ كَانَ يَنْزِلُ ؟ إِلَّا عَلَيْهِمْ ، فَعَلِمُوا رَأْيَهُ . (3)

1- تذكرة الخواص : ص 268 .

2- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 44 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 384 ، المناقب للكوفي : ج 2 ص 236 الرقم 701 وليس فيه ذيله من «ثم قال» ، بحار الأنوار : ج 43 ص 283 .

3- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج 1 ص 497 الرقم 454 .

تذكرة الخواصّ_ به نقل از زُهری_: وقتی خبر کشته شدن حسین علیه السلام به ربیع بن خُثیم رسید، گریست و گفت: آنان، جوان مردانی را کشتند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را دوست داشت و با دست خود، به آنها غذا می داد و آنها را بر روی پایش می نشاند.

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی_ به نقل از مُنذِر ثوری_: نزد ربیع بن خُثیم بودم که مردی از نبردکنندگان با حسین علیه السلام که در کشتن ایشان هم شرکت داشت، وارد شد. ربیع [به او] گفت: شما، سرهای آنان را آویزان آوردید. سپس انگشتش را در زیر زبانش گذاشت و گفت: نوجوانانی را کشتید که اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را می یافت، دهانشان را می بوسید و آنها را بر دامانش می نشاند. آن گاه ربیع گفت: «خداوندا! شکافنده آسمان ها و زمین! دانا به پنهان و آشکار! تو میان بندگان، در باره آنچه آنان اختلاف دارند، داوری می کنی».

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)_ به نقل از مُنذِر_: وقتی حسین علیه السلام کشته شد، بزرگان کوفه، از جمله ابو بَرده، گفتند: ما را پیش ربیع بن خُثیم ببرید تا نظر او را جو یا شویم. آنها را پیش ربیع آوردند و به وی گفتند: حسین، کشته شد. ربیع گفت: اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد کوفه شود و در آن جا کسی از خاندانش باشد، بر چه کسی جز آنها وارد می شود؟! بدین گونه، آنان، نظر وی را دانستند.

1 / 21 عمرو بن بعجة (1) المعجم الكبير عن عمرو بن بعجة: أَوَّلُ ذُلِّ دَخَلَ عَلَيَّ الْعَرَبِ قَتْلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَادِّعَاءُ زِيَادٍ.
(2)

-
- 1- عمرو بن بعجة البارقِي الأزدِي الشكْرِي، روى عن عليّ عليه السلام، وروى عنه أبو إسحاق السبيعي (راجع: الطبقات الكبرى: ج 6 ص 244 والتاريخ الكبير: ج 6 ص 316 ولسان الميزان: ج 4 ص 358).
- 2- المعجم الكبير: ج 3 ص 123 الرقم 2870، المصنّف لابن أبي شيبة: ج 8 ص 340 الرقم 128، تاريخ دمشق: ج 19 ص 179، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 46 عن عمرو بن نعجة، في تهذيب الكمال: ج 6 ص 255 وتاريخ الطبري: ج 5 ص 279 وتاريخ دمشق: ج 13 ص 295 «الحسن بن عليّ» بدل «الحسين بن عليّ».

1 / 21 عمرو بن بَعَجَه

(1) المعجم الكبير_ به نقل از عمرو بن بَعَجَه _: نخستین ذلّتی که بر عرب وارد شد، کشته شدن حسین بن علی علیه السلام بود و برادر خواندن زیاد [، توسط معاویه].

1- عمرو بن بَعَجَه باری اَزْدی یَشْکُری، از امام علی علیه السلام حدیث نقل کرده و ابواسحاق سبّعی نیز، از او نقل حدیث کرده است.

الفصل الثاني : صدى قتل الإمام عليه السلام فيمن شارك في قتله 2 / 1 يزيد بن معاوية (1) تاريخ الطبري عن يونس بن حبيب الجرمي : لَمَّا قَتَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَنِي أَبِيهِ ، بَعَثَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَسَرَّ بِقَتْلِهِمْ أَوَّلًا ، وَحَسَنَتْ بِذَلِكَ مَنَزَلَةَ عُبَيْدِ اللَّهِ عِنْدَهُ ، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى نَدِمَ عَلَى قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَانَ يَقُولُ : وَمَا كَانَ عَلَيَّ لَوْ احْتَمَلْتُ الْأَذَى وَأَنْزَلْتُهُ مَعِيَ فِي دَارِي وَحَكَمْتُهُ فِيمَا يُرِيدُ ، وَإِنْ كَانَ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ وَكَفَّ (2) وَوَهْنٌ (3) فِي سَطْلَانِي ؛ حِفْظًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَرِعَايَةً لِحَقِّهِ وَقَرَابَتِهِ . لَعَنَّ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ ، فَإِنَّهُ أَخْرَجَهُ وَاضْطَرَّهُ ، وَقَدْ كَانَ سَأَلَهُ أَنْ يُخَلِّيَ سَبِيلَهُ وَيَرْجِعَ ، فَلَمْ يَفْعَلْ أَوْ يَضَعْ يَدَهُ فِي يَدِي ، أَوْ يَلْحَقَ بِثَغْرِ مِنْ ثُغُورِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يَتَوَفَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، فَلَمْ يَفْعَلْ ، فَأَبَى ذَلِكَ وَرَدَّهُ عَلَيْهِ وَقَتَلَهُ ، فَبَغَضَنِي بِقَتْلِهِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ ، وَزَرَعَ لِي فِي قُلُوبِهِمُ الْعَدَاوَةَ ، فَبَغَضَنِي الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ بِمَا اسْتَعْظَمَ النَّاسُ مِنْ قَتْلِي حُسَيْنًا ، مَا لِي وَإِبْنِ مَرْجَانَةَ ، لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ . (4)

1- راجع : ص 146 (الفصل السادس / يزيد بن معاوية) .

2- وَكَفَّ : أي منقصة وعيب (الصحاح : ج 4 ص 1441 «وكف»).

3- الْوَهْنُ : الضَّعْفُ (الصحاح : ج 6 ص 2215 «وهن»).

4- تاريخ الطبري : ج 5 ص 506 ، تاريخ دمشق : ج 10 ص 94 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 317 وليس فيه ذيله من «فبغضني البر» ، تذكرة الخواص : ص 265 ، البداية والنهاية : ج 8 ص 232 والثلاثة الأخيرة نحوه .

فصل دوم : بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان قاتلانش

2 / 1 یزید بن معاویه

(1) تاریخ الطبری_ به نقل از یونس بن حبیب جرمی_ : وقتی عبید الله بن زیاد ، حسین بن علی علیه السلام و برادرانش را کشت، سر آنها را برای یزید بن معاویه فرستاد . یزید ، نخست ، از کشته شدن آنها شادمان گردید و عبید الله در نزد او جایگاهی والا پیدا کرد ؛ ولی زمانی طولانی نگذشت که از کشته شدن حسین علیه السلام پشیمان شد و می گفت: «اتفاقی برایم نمی افتاد ، اگر برای پاسداشت شأن پیامبر و مراعات حق او و خویشاوندی اش، رنج حسین را تحمل می کردم و او را با خودم به خانه ام می بردم و در آنچه می خواست، حاکمش می کردم ، هرچند که مایه عیب و ضعف حکومتم می شد! خدا ، ابن مرجانه را لعنت کند! او بود که حسین را بیرون آورد و مجبورش کرد . حسین خواست که راهش را باز کنند تا برگردد ؛ اما او چنین نکرد . حسین خواست تا زمانی که خداوندت عمر او را به پایان می رساند ، دستانش را در دستان من بگذارد و یا به سرحدی از سرحدات اسلامی برود ؛ ولی او چنین نکرد و جلوی حسین را گرفت و او را کشت و مرا با کشتن حسین، در میان مسلمانان ، منفور کرد و در دلشان ، دشمنی با من را کاشت و نیکان و بدان، به خاطر فاجعه آمیز بودن کشتن حسین، با من دشمن شدند. مرا با ابن مرجانه ، چه کار؟! لعنت و خشم خدا بر او باد!» .

راجع: ص 106 (الفصل الثالث / زوجة يزيد). ج 8 ص 358 (القسم التاسع / الفصل الثامن / ندم يزيد).

2 / 2 عبيد الله بن زياد (1) الكامل في التاريخ: بعث [يزيد] إلى عبيد الله بن زياد يأمره بالمسير إلى المدينة ومحصرة ابن الزبير بمكة. فقال: والله، لا جمعتهم للفاسق، قتل ابن رسول الله وغزوا الكعبة. ثم أرسل إليه يعتذر. (2)

الأخبار الطوال عن عبيد الله بن زياد عند فراره من البصرة بعد هلاك يزيد لما قال له دليله: ندمت على قتلك الحسين بن علي! - أما قتلي الحسين فإنه خرج على إمام وأمة مجتمعة، وكتب إلي الإمام يأمرني بقتله، فإن كان ذلك خطأ كان لازماً ليزيد. (3)

1- راجع: ص 152 (الفصل السادس / عبيد الله بن زياد).

2- الكامل في التاريخ: ج 2 ص 594.

3- الأخبار الطوال: ص 284 وراجع: تاريخ الطبري: ج 5 ص 522 والكامل في التاريخ: ج 2 ص 611 وتاريخ دمشق: ج 37 ص 457.

ر. ك: ص 107 (فصل سوم / همسر یزید). ج 8 ص 359 (بخش نهم / فصل هشتم / پشیمانی یزید).

2 / 2 عید الله بن زیاد

(1) الکامل فی التاریخ: یزید به دنبال عید الله بن زیاد فرستاد و دستور داد که به مدینه برود و عبد الله بن زبیر را در مکه به محاصره در آورد. عید الله گفت: به خدا سوگند، دو کار [ناپسند] را برای یزید فاسق، انجام نمی دهم: کشتن پسر پیامبر خدا و ویران کردن کعبه. و آن گاه پیکی برای او فرستاد و عذرخواهی کرد.

الأخبار الطوال_ به نقل از عید الله بن زیاد، هنگام فرارش از بصره پس از هلاکت یزید و وقتی که راه نمایش به او گفت: آیا از کشتن حسین بن علی پشیمانی؟ _: کشتن حسین، به این دلیل بود که او بر حاکم و اُمّتِ یک پارچه اسلامی خروج کرد. حاکم هم برایم نوشت و مرا به کشتن او، دستور داد. اگر این اشتباه بوده، به عهده یزید است.

1- ر. ك: ص 153 (فصل ششم / عید الله بن زیاد).

2 / 3 عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ (1) الأخبار الطوال عن حميد بن مسلم: كَانَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِي صَدِيقًا ، فَأَتَيْتُهُ عِنْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ ، فَقَالَ : لَا تَسْأَلُ عَنِّ حَالِي ، فَإِنَّهُ مَا رَجَعَ غَائِبٌ إِلَى مَنْزِلِهِ بِشَرٍّ مِمَّا رَجَعْتُ بِهِ ، فَطَعْتُ الْقَرَابَةَ الْقَرِيبَةَ ، وَارْتَكَبْتُ الْأَمْرَ الْعَظِيمَ (2) .

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): أَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ، فَدَخَلَ الْكُوفَةَ ، فَقَالَ : مَا رَجَعَ رَجُلٌ إِلَى أَهْلِهِ بِشَرٍّ مِمَّا رَجَعْتُ بِهِ ، أَطَعْتُ ابْنَ زِيَادٍ ، وَعَصَيْتُ اللَّهَ ، وَقَطَعْتُ الرَّحِمَ (3) .

أنساب الأشراف: جَعَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَقُولُ : مَا رَجَعَ أَحَدٌ إِلَى أَهْلِهِ بِشَرٍّ مِمَّا رَجَعْتُ بِهِ ، أَطَعْتُ الْفَاجِرَ الظَّالِمَ ابْنَ زِيَادٍ ، وَعَصَيْتُ الْحَكَمَ الْعَدْلَ ، وَقَطَعْتُ الْقَرَابَةَ الشَّرِيفَةَ (4) .

تذكرة الخواص عن ابن أبي الدنيا: قَامَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ عِنْدِ ابْنِ زِيَادٍ يُرِيدُ مَنْزِلَهُ إِلَى أَهْلِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ فِي طَرِيقِهِ ، مَا رَجَعَ أَحَدٌ مِثْلَ مَا رَجَعْتُ ، أَطَعْتُ الْفَاسِقَ ابْنَ زِيَادٍ ، الظَّالِمَ ابْنَ الْفَاجِرِ ، وَعَصَيْتُ الْحَاكِمَ الْعَدْلَ ، وَقَطَعْتُ الْقَرَابَةَ الشَّرِيفَةَ . وَهَجَرَهُ النَّاسُ ، وَكَانَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَى مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ أَعْرَضُوا عَنْهُ ، وَكَلَّمَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ خَرَجَ النَّاسُ مِنْهُ ، وَكُلُّ مَنْ رَأَاهُ قَدْ سَبَّهُ ، فَلَزِمَ بَيْتَهُ إِلَى أَنْ قُتِلَ (5) .

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن عبد الرحمن بن حميد الرؤاسي: مَرَّ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - يَعْنِي ابْنَ أَبِي وَقَّاصٍ - بِمَجْلِسِ بَنِي نَهْدٍ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ، فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيْهِ السَّلَامَ . قَالَ مَالِكٌ : فَحَدَّثَنِي أَبُو عُبَيْنَةَ الْبَارِقِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حُمَيْدٍ ، فِي هَذَا الْحَدِيثِ ، قَالَ : فَلَمَّا جَارَ قَالَ : أَتَيْتُ الَّذِي لَمْ يَأْتِ قَبْلِي ابْنَ حُرَّةَ فَنَفْسِي مَا أَخَزَتْ وَقَوْمِي مَا أَذَلَّتْ (6) .

1- راجع: ص 174 (الفصل السادس / عمر بن سعد).

2- الأخبار الطوال: ص 260 ، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج 6 ص 2631 .

3- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 485 الرقم 447 ، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 303 ؛ مشير الأحزان: ص 110 نحوه ، بحار الأنوار: ج 45 ص 118 .

4- أنساب الأشراف: ج 3 ص 414 .

5- تذكرة الخواص: ص 259 .

6- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 498 الرقم 458 ، تاريخ دمشق: ج 45 ص 54 وفيه «ما أحرقت وقومي أذلت» بدل «ما أخزت وقومي ما أذلت» .

(1) الأخبار الطوال_ به نقل از حمید بن مسلم_: عمر بن سعد ، دوست من بود . هنگام بازگشت از جنگ با حسین علیه السلام ، پیش او رفتم و از حالش جو یا شدم . گفت: از حالم می پرس ؛ چرا که هیچ مسافری ، با بدی [وروسیاهی ای] که من با آن به خانه ام باز گشتم، به خانه اش باز نمی گردد! من ، خویشاوندی نزدیک را بریدم و گناهی بزرگ انجام دادم .

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عمر بن سعد از کربلا بازگشت و وارد کوفه شد و گفت: هیچ مردی با بدی [وروسیاهی ای] که من با آن به خانواده ام باز گشتم، به سوی خانواده اش باز نمی گردد! از ابن زیاد ، فرمان بردم و خدا را نافرمانی کردم و پیوند خویشاوندی را بریدم.

أنساب الأشراف: عمر بن سعد می گفت: هیچ مسافری، همانند بدی [وروسیاهی ای] که من با آن به خانواده ام باز گشتم، به خانواده اش باز نمی گردد! از تبهکار فاجر، ابن زیاد، فرمان بردم و از حاکم عادل ، نافرمانی کردم و خویشاوندی شرافتمندانه را بریدم.

تذكرة الخواص_ به نقل از ابن ابی الدنيا_: عمر بن سعد از نزد ابن زیاد برخاست و عازم منزل خود بود، در حالی که در راه می گفت: هیچ مسافری همانند من به منزلش نزد خانواده اش باز نمی گردد! من از ابن زیاد فاسق ستمگر ، پسر فاجر، فرمان بردم و از حاکم دادگر ، نافرمانی کردم و خویشاوندی شرافتمندانه را بریدم. مردم ، [روابط اجتماعی با] عمر بن سعد را تحریم کردند و هر وقت از کنار گروهی عبور می کرد، از او کناره می گرفتند و هر وقت وارد مسجد می شد، مردم از آن بیرون می رفتند و هر کس او را می دید، ناسزایش می گفت. بدین ترتیب، مجبور به خانه نشینی گردید تا کشته شد.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عبد الرحمان بن حُمید رؤاسی گفت : روزی عمر بن سعد _ یعنی پسر ابو وقاص _ پس از کشته شدن حسین علیه السلام ، از مجلس بنی نهد ، گذر نمود و بر آنها سلام کرد ؛ ولی جواب سلامش را ندادند. مالك گفت: ابو عیینه بارقی ، از عبد الرحمان بن حُمید، در باره این خبر برایم گفت که : وقتی عمر بن سعد از آن مجلس گذشت، گفت: کاری کردم که پیش از من، هیچ آزاده ای نکرده بود .خودم ، خودم را چه خوار کردم و قومم هم مرا خوار کردند!

2 / 4 شمر بنُ ذِي الجَوْشَنِ (1) ميزان الاعتدال عن أبي بكر بن عيَّاش عن أبي إسحاق: كانَ شِمْرٌ يُصَلِّي مَعَنَا، ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي شَرِيفٌ، فَاعْفِرْ لِي. قُلْتُ: كَيْفَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ وَوَدَّ أَعْنَتَ عَلِيٍّ قَتَلَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: وَيْحَكَ! كَيْفَ نَصْنَعُ؟ إِنَّ أُمَّرَاءَنَا هُوَ لَاءِ أَمْرُونَا بِأَمْرِ فَلَمْ نُخَالِفْهُمْ، وَلَوْ خَالَفْنَا هُمْ كُنَّا شَرًّا مِنْ هَذِهِ الْحُمْرِ الشَّقَاةِ. قُلْتُ: إِنَّ هَذَا لَعُدْرٌ قَبِيحٌ، فَإِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ. (2)

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن أبي إسحاق السبيعي: كانَ شِمْرٌ بِنُ ذِي الجَوْشَنِ الصُّبَابِيُّ لَا يَكَادُ أَوْ لَا يَحْضُرُ الصَّلَاةَ مَعَنَا، فَيَجِيءُ بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَيَصَلِّي، ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي، فَإِنِّي كَرِيمٌ لَمْ تَلِدْنِي اللَّئَامُ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّكَ لَسَيِّئٌ الرَّأْيِ يَوْمَ تُسَارِعُ إِلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَ: دَعْنَا مِنْكَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ، فَلَوْ كُنَّا كَمَا تَقُولُ وَأَصْحَابُكَ كُنَّا شَرًّا مِنَ الْحَمِيرِ السَّقَّاءِ. (3)

1- راجع: ص 188 (الفصل السادس / شمر بن ذِي الجَوْشَنِ).

2- ميزان الاعتدال: ج 2 ص 280 الرقم 3742.

3- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 499 الرقم 459، تاريخ دمشق: ج 23 ص 189.

2 / 4 شمر بن ذی الجوشن

(1) میزان الاعتدال_ به نقل از ابو بکر بن عیّاش، از ابو اسحاق_: شمر با ما نماز می گزارد و سپس چنین دعا می کرد: خداوندا! تو می دانی که من شریفم . پس مرا بیامرز . گفتم: چگونه خداوند عز و جل تو را بیامرزد، در حالی که تو پسر پیامبر خدا را کشتی؟ گفت: وای بر تو! چه می کردیم؟ فرماندهانمان ، ما را به کاری وادار کردند و ما نافرمانی نکردیم . اگر از آنها نافرمانی می کردیم، بدتر از این خران آبکش می شدیم . گفتم: این ، عذر بدتر از گناه است! فرمانبری، تنها در کارهای نیک است.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)_ به نقل از ابو اسحاق سبّعی_: شمر بن ذی الجوشنِ ضِدِّ بابی نمی توانست و یا نمی خواست با ما نماز بگزارد. پس از نماز می آمد و نمازش را می خواند و چنین دعا می کرد: خداوندا! مرا بیامرز، که من کریمم و فرومایگان ، مرا نزاده اند . به شمر گفتم: تو بد انتخابی کردی، روزی که به کشتن پسر دختر پیامبر خدا شتافتی . شمر گفت: ای ابو اسحاق! رهایمان کن. اگر ما آن گونه بودیم که تو و دوستانت می گوئید ، که بدتر از خران آبکش بودیم.

2 / 5 سنان بن أنس (1) تاريخ الطبري عن حميد بن مسلم: قال الناس لسنان بن أنس: قتلت حسين بن علي عليه السلام وابن فاطمة ابنة رسول الله صلى الله عليه وآله!! قتلت أعظم العرب خطرا!! جاء إلى هؤلاء يريد أن يزيلهم عن ملكهم، فأبى أمراءك فاطلب ثوابك منهم، لو أعطوك بيوت أموالهم في قتل الحسين عليه السلام كان قليلاً، فأقبل على فرسه، وكان شجاعاً شاعراً، وكانت به لوثة، فأقبل حتى وقف على باب فسطاط عمر بن سعد، ثم نادى بأعلى صوته: أوفر (2) ركابي فضةً وذهباً إذا قتلت المديك المحجبا قتلت خير الناس أما وأباخيرهم إذ ينسبون نسا با فقال عمر بن سعد: أشهد أنك لمجنون ما صححت قط، أدخلوه علي، فلما أدخل حذفه (3) بالقضيب، ثم قال: يا مجنون، أتتكلّم بهذا الكلام! أما والله لو سمعتك ابن زياد لضرب عنقك. (4)

راجع: ج 7 ص 268 (القسم الثامن / الفصل التاسع / ما روي فيمن قتل الإمام / سنان بن أنس).

1- راجع: ص 250 (الفصل السادس / سنان بن أنس).

2- أوفر ركابي: أي حملها وقرا [وهو الحمل] (النهاية: ج 5 ص 213 «وقر»).

3- حذفه: أي ضربته، والحذف يستعمل في الرمي والضرب معا (النهاية: ج 1 ص 356 «حذف»).

4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 454، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 573، أسد الغابة: ج 2 ص 28، البداية والنهاية: ج 8 ص 189 وليس فيه صدره إلى «لوثة».

(1) تاریخ الطبری_ به نقل از حمید بن مسلم_: مردم به سنان بن انس گفتند: تو، حسین پسر علی و پسر فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتی. بزرگ ترین شخصیت عرب را کشتی! او آمده بود که آنان را از حکومتشان برکنار کند. پس، پیش امیرانت برو و پاداشت را از آنان طلب کن. اگر آنان همه بیت المالشان را هم به پاداش کشتن حسین علیه السلام به تو می دادند، کم بود. او که مردی نترس و اهل شعر بود و عقلش پاره سنگ می برد، به سمت اسبش روانه گشت و بر آن سوار شد و رفت تا بر در خیمه عمر بن سعد ایستاد و با بلندای صدایش، چنین سرود: بارم را پر از سیم و زر کنکه من پادشاه عالی جاه را کشتم. بهترین مردم از جهت پدر و مادر را من کشتمو او خوش نسب ترین آنها بود. عمر بن سعد گفت: گواهی می دهم که تو دیوانه ای هستی که هرگز بهبود پیدا نمی کنی. او را پیش من بیاورید. وقتی او را نزد عمر بن سعد بردند، وی را با چوب دستی زد و سپس گفت: ای دیوانه! این گونه حرف می زنی؟ بدان که _ به خدا سوگند _ اگر ابن زیاد، این حرف تو را بشنود، گردنت را می زند.

ر.ك: ج 7 ص 269 (بخش هشتم / فصل نهم / قاتل امام علیه السلام در گزارش ها / سنان بن انس).

1- ر.ك: ص 251 (فصل ششم / سنان بن انس).

2 / 6 شَبَّثُ بْنُ رَبِيعٍ (1) تاريخ الطبري عن الزبيدي: ما زالوا يرون من شَبَّثِ [ابنِ رَبِيعٍ] الكراهةَ لِقِتَالِهِ [أي قِتَالِ الحُسَيْنِ عليه السلام]، قال : وقال أبو زهير العَبْسِيُّ : فَأَنَا سَمِعْتُهُ فِي إِمَارَةِ مُصَعَبٍ يَقُولُ : لَا يُعْطِي اللَّهُ أَهْلَ هَذَا المِصْرِ خَيْرًا أَبَدًا ، وَلَا يُسَدِّدُهُمْ لِرُشْدٍ ، أَلَا تَعَجَّبُونَ أَنَا قَاتِلْنَا مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَ ابْنِهِ مِنْ بَعْدِهِ آلَ أَبِي سُفْيَانَ حَمْسَ سِنِينَ ، ثُمَّ عَدَوْنَا عَلَى ابْنِهِ - وَهُوَ خَيْرُ أَهْلِ الأَرْضِ - نُقَاتِلُهُ مَعَ آلِ مُعَاوِيَةَ ، وَابْنِ سُمَيَّةَ الزَّائِنَةَ ، ضَلَالٌ يَا لَكَ مِنْ ضَلَالٍ (2) !!

تاريخ الطبري عن الزبيدي- فِيمَنْ قُتِلَ يَوْمَ عَاشورَاءَ - قَالَ شَبَّثُ لِبَعْضِ مَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ : تَكَلَّمْتُكُمْ (3) أُمَّهَاتُكُمْ ، إِنَّمَا تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ بِأَيْدِيكُمْ ، وَتُدَلِّلُونَ أَنْفُسَكُمْ لِغَيْرِكُمْ ، تَفْرَحُونَ أَنْ يُقْتَلَ مِثْلُ مُسْلِمٍ بِنِ عَوْسَجَةَ ! أَمَا وَالَّذِي أَسْلَمْتُ لَهُ ، لَرُبِّ مَوْقِفٍ لَهُ قَدْ رَأَيْتُهُ فِي المُسْلِمِينَ كَرِيمٍ ! لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَوْمَ سَلَقَ آذْرِيحَانَ ، قَتَلَ سِتَّةً مِنَ المُشْرِكِينَ قَبْلَ تَتَامِ خِيُولِ المُسْلِمِينَ ، أَفَيَقْتُلُ مِنْكُمْ مِثْلَهُ وَتَفْرَحُونَ (4) !؟

1- . شَبَّثُ بْنُ رَبِيعِ التَّمِيمِيُّ البِرْبُوعِيُّ الكُوفِيُّ ، أَبُو عَبْدِ القُدُّوسِ ، أَحَدُ الوجوه المملونه العجبية في التاريخ الإسلامي . كان مؤدِّن سجاح التي ادَّعت النبوة ، ثم رجع إلى الاسلام ، كان من أصحاب علي عليه السلام ومن أمراء جيشه في حرب صفين . صار من الخوارج بعد التحكيم ومن أمراء عسكرهم ، ثم فارقههم وعاد إلى جيش الإمام عليه السلام في حرب النهروان . كاتب الحسين عليه السلام وطلب منه القدوم إلى الكوفة لكنّه خالف وكان من المحاربين له . ثم كان ممن طلب بدم الحسين عليه السلام مع المختار ، ثم حضر قتل المختار . مات بالكوفة في حدود سنة 70 أو 80 هـ (راجع: رجال الطوسي : ص 68 والكافي: ج 3 ص 490 ح 2 و 3 والنخبال : ص 301 ح 76 و وقعة صفين : ص 205 و تاريخ الطبري : ج 5 ص 353 والإصابة : ج 3 ص 302 و تهذيب التهذيب : ج 2 ص 472 و تقريب التهذيب : ص 429) .

2- . تاريخ الطبري : ج 5 ص 436 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 566 .

3- . تَكَلَّمْتُكُمْ أُمَّك : أي فَقَدْتُكَ ، وَالثُّكُلُ : فَقْدُ الولد (النهاية : ج 1 ص 217 «ثكل»).

4- . تاريخ الطبري : ج 5 ص 436 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 566 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 400 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 16 كلاهما نحوه ؛ بحار الأنوار : ج 45 ص 20 .

2 / 6 شَبَث بن ربِعی

(1) تاریخ الطبری_ به نقل از زُبَیدی_ : همواره می دیدند که شَبَث بن ربِعی، از جنگ با حسین علیه السلام، ناخشنود است. ابو زُهَیر عَبَسی گفت: من در دوران امارت مُصَعَب، از شَبَث شنیدم که می گفت: خداوند به مردم این شهر، خیر نمی دهد و آنان را شایسته پیشرفت نمی سازد. در شگفت نیستید که ما در کنار علی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از او، در کنار پسرش با خاندان ابو سفیان به مدّت پنج سال جنگیدیم؛ ولی بعد بر پسرش_ که بهترین فرد روی زمین بود_ تاختیم و با او به همراه خاندان معاویه و پسر سمیّه بدکاره جنگیدیم؟ گم راهی بر روی گم راهی!

تاریخ الطبری_ به نقل از زُبَیدی، در باره کشته های روز عاشورا_ : شَبَث به برخی از اطرافیانش گفت: مادرتان به سوگتان بنشیند! با دست خود، خودتان را می کشید و خودتان را رام دیگران می کنید و خوش حالید که شخصی همانند مسلم بن عوسّه چه کشته شد؟! بدانید_ سوگند به خدایی که من تسلیمش هستم_، جایگاه مهمّی را برای او در میان مسلمانان دیده ام! او در جنگ آذربایجان، شش نفر از مشرکان را پیش از آن که سپاه مسلمانان کاملاً برسند، کشت. آیا شما همانند او را می کشید و خوش حالید؟! .

1- ابو عبد القدّوس شَبَث بن ربِعی تمیمی یربوعی کوفی، از شخصیت های بسیاری ثبات در تاریخ اسلام است. او اذان گوی سَجّاح (مدعی نبوت) شد و سپس به اسلام بازگشت و از یاران امام علی 7 و از فرماندهان سپاه ایشان در جنگ صفین بود. پس از ماجرای حکمیت، از خوارج و از فرماندهان سپاه آنان گردید. بعد، از آنها هم جدا شد و در جنگ نهروان به سپاه امام علیه السلام پیوست. وی از نویسندگان نامه به امام حسین علیه السلام و درخواست کننده رفتن ایشان به کوفه بود؛ ولی از مخالفان ایشان شد و با ایشان جنگید. سپس در رکاب مختار از خونخواهان امام حسین علیه السلام شد و بعد، در قتل مختار، شرکت کرد. وی در حدود سال 70 یا 80 ق، در کوفه مرد.

7 / 2 مروان بن الحَكَم (1) تاريخ الطبري عن القاسم بن بخيت: لَمَّا أَقْبَلَ وَفَدُ أَهْلَ الْكُوفَةِ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، دَخَلُوا مَسْجِدَ دِمَشْقَ، فَقَالَ لَهُمْ مَرَوَانُ بْنُ الْحَكَمِ: كَيْفَ صَنَعْتُمْ؟ قَالُوا: وَرَدَّ عَلَيْنَا مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا، فَأَتَيْنَا وَاللَّهِ عَلَى آخِرِهِمْ، وَهَذِهِ الرُّؤُوسُ وَالسَّبَايَا، فَوَثَبَ مَرَوَانُ، فَانصَرَفَ. وَأَتَاهُمْ أَخُوهُ يَحْيَى بْنُ الْحَكَمِ، فَقَالَ: مَا صَنَعْتُمْ؟ فَأَعَادُوا عَلَيْهِ الْكَلَامَ، فَقَالَ: حُجِبْتُمْ عَنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَنْ أَجَامِعَكُمْ عَلَى أَمْرٍ أَبَدًا، ثُمَّ قَامَ، فَانصَرَفَ. (2)

8 / 2 يَحْيَى بْنُ الْحَكَمِ (3) تاريخ الطبري عن أبي عمارة العبسي: قَالَ يَحْيَى بْنُ الْحَكَمِ أَخُو مَرَوَانَ بْنِ الْحَكَمِ: لَهُمْ (4) بِجَنبِ الطَّفِّ أَدْنَى قَرَابَةٍ مِنْ ابْنِ زِيَادِ الْعَبْدِ ذِي الْحَسَبِ الْوَعْلَى (5) سَمِيَّةٌ أَمْسَى نَسْلُهَا عَدَدَ الْحَصِيوِنَتِ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَسْلٌ (6) قَالَ: فَصَدَّرَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي صَدْرِ يَحْيَى بْنِ الْحَكَمِ، وَقَالَ: أَسْكُتْ. (7)

- 1- راجع: ج 3 هامش ص 368.
- 2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 465، تاريخ دمشق: ج 62 ص 84، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 580 نحوه، البداية والنهاية: ج 8 ص 196 عن القاسم بن نجيب وراجع: تهذيب الكمال: ج 6 ص 422.
- 3- يحيى بن الحكم بن أبي العاص، أبو مروان الأموي، أخو مروان بن الحكم، سكن دمشق، ولأه ابن أخيه عبد الملك المدينة، ثم ولأه حمص في سنة (57 هـ)، فشخص يحيى إلى الشام سنة (83 هـ)، وفي سنة (77 هـ) غزا يحيى أرض الروم و مرج الشحم (راجع: تاريخ دمشق: ج 64 ص 119 _ 123 والعقد الفريد: ج 3 ص 81).
- 4- الهام: وهي جمع هامة: الرأس (النهاية: ج 5 ص 284 «هوم»).
- 5- .. الوَعْلُ: الضعيف، النذل، الساقط، المقصّر في الأشياء (القاموس المحيط: ج 4 ص 65 «وغل»).
- 6- في البداية والنهاية: «وليس لآل المصطفى اليوم من نسل» وهو الأنسب لأن فيه إقواء.
- 7- تاريخ الطبري: ج 5 ص 460، المعجم الكبير: ج 3 ص 116 الرقم 2848 وفيه «عبد الرحمن بن أم الحكم»، تاريخ دمشق: ج 34 ص 316، أنساب الأشراف: ج 3 ص 421 كلاهما عن محمد بن حسن المخزومي وفيهما «عبد الرحمن بن الحكم»، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 580، البداية والنهاية: ج 8 ص 192 عن أبو جعفر العبسي كلها نحوه؛ الإرشاد: ج 2 ص 119، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 114 وفيه «وبنت رسول الله أسمت بلا- نسل»، إعلام الوری: ج 1 ص 474، بحار الأنوار: ج 45 ص 130 وراجع: مشير الأحزان: ص 100 والأمالی للشجري: ج 1 ص 186.

2 / 7 مروان بن حکم

(1) تاریخ الطبری_ به نقل از قاسم بن بُحَیت_: وقتی کاروان کوفه با سرِ حسین علیه السلام به سمت شام آمد، وارد مسجد دمشق شد. مروان بن حکم به آنان گفت: چگونه چنین کاری کردید؟! گفتند: هجده مرد از آنها (بنی هاشم)، به مَصاف ما آمدند و_ به خدا سوگند_ ما همه آنها را کشتیم، و این هم سرها و اسیران. مروان از جا جست و رفت. برادر او، یحیی بن حکم، پیش آنان آمد و گفت: چگونه چنین کاری کردید؟! آنان، همان سخن را تکرار کردند. او گفت: از محضر محمّد، در روز قیامت، محروم شدید. هرگز با شما در کاری همکاری نمی شوم! سپس برخاست و رفت.

2 / 8 یحیی بن حکم

(2) تاریخ الطبری_ به نقل از ابو عماره عَبَسَى_: یحیی بن حکم، برادر مروان بن حکم، گفت: سری در طَف است که خویشاوندی اش با ما نزدیک تر است از ابن زیاد، آن بنده بی نسب و بی ریشه! سمیه، نسلش به تعداد ریگ ها رسید؛ ولی دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، بی نسل شد. یزید بن معاویه به سینه یحیی بن حکم زد و گفت: خاموش!

1- ر. ک: ج 3 پانویشت ص 369.

2- ابو مروان یحیی بن حکم بن ابی العاص اموی، برادر مروان بن حکم است که در دمشق، ساکن بود. پسر برادرش، عبد الملک، او را والی مدینه کرد و سپس به سال 57 ق، او را به ولایت حمص برگزید و در سال 83 ق، او را به دمشق فرستاد و در سال 77 ق، با رومیان در مرج الشحم جنگید.

الفصل الثالث: صدى قتل الإمام عليه السلام في ذوي قاتليه 3 / 1 زوجة يزيد (1) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): بكت أم كلثوم بنت عبد الله بن عامر بن كرز بن علي حسان عليه السلام ، وهي يومئذ عند يزيد بن معاوية . فقال يزيد : حقت لها أن تكون علي كبر فريش وسيدها . (2)

راجع : ج 8 ص 38 (القسم التاسع / الفصل الرابع / بعث يزيد رأس الإمام عليه السلام على نسائه) .

1- . هند بنت عبد الله بن عامر بن كرز بن ربيعة ، أم كلثوم زوجة يزيد بن معاوية . أمر يزيد أن يصلب رأس الحسين عليه السلام على باب داره . فخرجت هند حتى شقت الستر وهي حاسرة... (راجع : الطبقات الكبرى : ج 5 ص 44 وتاريخ الطبري : ج 5 ص 465 وتاريخ دمشق : ج 62 ص 85 وج 70 ص 166 وص 259 وص 4 ومقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 73 و تراجم اعلام النساء : ج 2 ص 425) .

2- . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج 1 ص 489 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 304 .

فصل سوم : بازتاب گشته شدن امام حسین علیه السلام در میان خانواده قاتلانش

3 / 1 همسر یزید

(1) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): أم كلثوم دختر عبد الله بن عامر بن كُريز، در آن روز، نزد یزید بن معاویه، بر حسین علیه السلام گریست. یزید گفت: حق اوست که برای بزرگ و آقای قریش، شیون و ناله کند.

ر.ك: ج 8 ص 39 (بخش نهم / فصل چهارم / یزید، سر امام علیه السلام را برای زنانش می فرستد).

1- . أم كلثوم هند دختر عبد الله بن عامر بن كُريز بن ربيعه، همسر یزید بن معاویه است. یزید، دستور داد که سر امام حسین علیه السلام را بر در خانه اش بیاویزند. هند، در حالی که اندوهگین بود، از خانه خارج شد و جامه چاك زد.

3 / 2 ابنة يزيد (1) أنساب الأشراف: بعث يزيد برأس الحسين عليه السلام إلى نسايه، فأخذته عاتكة ابنته - وهي أم يزيد بن عبد الملك - فغسلته ودهنته وطيبته. فقال لها يزيد: ما هذا؟ قالت: بعثت إلي برأس ابن عمي شعنا، فلممته وطيبته. (2)

راجع: ج 8 ص 38 (الفصل التاسع / الفصل الرابع / بعث يزيد رأس الإمام عليه السلام إلى نسايه).

3 / 3 معاوية بن يزيد (3) تاريخ يعقوبي: ملك معاوية بن يزيد بن معاوية - وأمه أم هاشم بنت أبي هاشم بن عتبة بن ربيعة - أربعين يوماً، وقيل: بل أربعة أشهر، وكان له مذهب جميل، فخطب الناس، فقال: أما بعد حمد الله والثناء عليه، أيها الناس، فإننا بلينا بكم، وبليتم بنا، فما نجعل كراهتكم لنا، وطعنكم علينا، إلا وإن جددي معاوية بن أبي سفيان نازع الأمر من كان أولى به منه في القرابة برسول الله، وأحق في الإسلام، سابق المسلمين، وأول المؤمنين، وابن عم رسول رب العالمين، وأبا بقيّة خاتم المرسلين، فركب منكم ما تعلمون، وركبتم منه ما لا - تنكرون، حتى أتته مبيته وصار زهنا بعمله. ثم قلد أبي وكان غير خليف للخير، فركب هواه، واستحسن خطاه، وعظم رجاؤه، فأخلفه الأمل، وقصّر عنه الأجل، فقلت منعه، وانقطعت مدته، وصار في حفرته، زهنا بذنيه، وأسيرا بجرمه. ثم بكى، وقال: إن أعظم الأمور علينا علمنا بسوء مصرعه، وقبح منقلبه، وقد قتل عتره الرسول، وأباح الحرمه، وحرّق الكعبة، وما أنا المتقلد أموركم، ولا المتحمل تبعاتكم، فشانكم أمركم، فوالله، لئن كانت الدنيا مغنماً لقد نلنا منها حظاً، وإن تكن شراً فحسب آل أبي سفيان ما أصابوا منها. (4)

1- عاتكة بنت يزيد بن معاوية بن أبي سفيان، زوجة عبد الملك بن مروان أم يزيد و مروان، كانت تضع خمارها بين يدي اثني عشر خليفة كلهم لها محرم. كان لها قصر خارج باب الجابية من دمشق منسوب إليها، وبها مات عبد الملك بن مروان. وهي التي غسلت وحنطت ودفنت رأس مصعب بعد ما كان منصوباً بدمشق. عاشت إلى أن أدركت مقتل ابن ابنها الوليد بن يزيد (راجع: تاريخ دمشق: ج 69 ص 245 و معجم البلدان: ج 1 ص 152 و تراجم أعلام النساء: ج 2 ص 150 و 249).

2- أنساب الأشراف: ج 3 ص 416 وراجع: تذكرة الخواص: ص 261.

3- معاوية بن يزيد بن معاوية بن أبي سفيان، أبوليلي القرشي الأموي، الملقب بالراجع إلى الله. ولد سنة (41 هـ. ق)، ببيع بعهد من أبيه فباع له الناس وابنه، إلا ابن الزبير وأهل مكة، فولي أربعين نهاراً أو ثلاثاً أو أربع أو خمس أشهر، ثم صعد المنبر وخلع نفسه وتبرأ من أبيه وجدّه وفعلهما. قيل: إنه سقي السم، وقيل: إنه توفي في طاعون بدمشق ودفن هناك (راجع: سير أعلام النبلاء: ج 4 ص 139 وتاريخ دمشق: ج 59 ص 296 - 305 والكامل في التاريخ: ج 2 ص 604 وتاريخ يعقوبي: ج 2 ص 254).

4- تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 254.

3 / 2 دختر یزید

(1) أنساب الأشراف: یزید، سر حسین علیه السلام را برای زنان خاندانش فرستاد. عاتکه دختر او، مادر یزید بن عبد الملك، سر را گرفت و شستشو داد و روغن مالی و معطر کرد. یزید به وی گفت: این دیگر چه کاری است؟ عاتکه گفت: سر خاك آلود پسرعمویم را برایم فرستادی. مرتب و معطرش کردم.

ر. ك: ج 8 ص 39 (بخش نهم / فصل چهارم / یزید سر امام را برای زنانش می فرستد).

3 / 3 معاویة بن یزید

(2) تاریخ یعقوبی: معاویة بن یزید بن معاویة _ که مادرش، أم هاشم دختر ابو هاشم بن عتبة بن ربیعہ است _ چهل روز _ و برخی گفته اند: چهار ماه _ حکمرانی کرد. وی عقیده خوبی داشت. برای مردم، سخنرانی کرد و چنین گفت: «پس از ستایش و ثنای خداوند، ای مردم! ما گرفتار شما شدیم و شما گرفتار ما شدید. از ناخشنودی شما نسبت به ما و طعنات، بی خبر نیستیم. بدانید که جدم معاویة بن ابی سفیان، بر سر حکومت، با کسی به ستیز برخاست که به خاطر خویشاوندی اش با پیامبر صلی الله علیه و آله، برای حکومت، شایسته تر بود و در مسلمانی، شایستگی بیشتری داشت و پیش گام مسلمانان و نخستین مؤمن بود. او پسر عموی فرستاده پروردگار جهانیان و پدر یادگاران خاتم پیامبران بود. او کاری با شما کرد که می دانید و شما هم کاری با او کردید که منکرش نیستید، تا این که مرگش فرا رسید و در گرو عملش قرار گرفت. سپس پدرم (یزید) زمام امور را به دست گرفت، در حالی که شایسته خلافت نبود. سوار بر مرکب هوشش شد و اشتباه خود را نیکو به حساب آورد و امیدش را زیاد کرد و آرزو، او را تباه ساخت و آجلش کوتاه شد. پس [کم کم] توانش اندک شد و زمانش به پایان رسید و در گورش قرار گرفت و گرفتار گناه و اسیر جرمش شد». آن گاه معاویة (پسر یزید) گریست و گفت: «بزرگ ترین درد ما، این است که می دانیم جایگاه او، بد و بازداشتگاهش، زشت است. او عترت پیامبر خدا را کشت و حرمت حرم را ریخت و کعبه را سوزاند. من، عهده دار حکومت شما نیستم و زیر بار نتایج کارتان هم نمی روم. خودتانید و حکومت. به خدا سوگند، اگر دنیا غنیمت است، ما از آن، بهره برده ایم و اگر شر است، همین مقدار که خاندان ابو سفیان به آن رسیده اند، بسشان است!».

1- عاتکه دختر یزید بن معاویة بن ابی سفیان، همسر عبد الملك بن مروان، و مادر یزید و مروان، پسران عبد الملك، است. او در برابر دوازده خلیفه، حجاب بر می داشت؛ چون محرمش بودند. او کاخی اختصاصی در بیرون باب الجابیه دمشق داشت که به نام او معروف بود. در همین کاخ بود که عبد الملك بن مروان مُرد. عاتکه، سر مصعب را _ که در دمشق به جایی آویخته شده بود _ شست و حنوط کرد و دفن نمود. وی تا زمان کشته شدن نوه اش، ولید بن یزید، زنده بود و او را درك کرد.

2- ابو لیلی معاویة بن یزید بن معاویة بن ابی سفیان قریشی اموی، ملقب به «الراجع إلى الله»، در سال 41 ق، زاده شد و در زمان پدرش یزید، با او و پدرش بیعت شد و بجز عبد الله بن زبیر و مردم مکه، همه با او بیعت کردند. او چهل روز، یا سه یا چهار یا پنج ماه، خلیفه بود و آن گاه بر فراز منبر رفت و خود را از حکومت، برکنار نمود و از پدر و جدش و کارهای آن دو، اعلام برائت کرد. گفته شده که مسموم شد و گفته شده که با بیماری طاعون در دمشق در گذشت و همان جا دفن شد.

حياة الحيوان الكبرى: ثُمَّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ [أَي بَعْدَ يَزِيدَ] ابْنُهُ مُعَاوِيَةَ، وَكَانَ خَيْرًا مِنْ أَبِيهِ، فِيهِ دِينٌ وَعَقْلٌ، بُوِيَحَ لَهُ بِالْخِلَافَةِ يَوْمَ مَوْتِ أَبِيهِ، فَأَقَامَ فِيهَا أَرْبَعِينَ يَوْمًا، وَقِيلَ أَقَامَ فِيهَا خَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَأَيَّامًا، وَخَلَعَ نَفْسَهُ. وَذَكَرَ غَيْرُ وَاحِدٍ أَنَّ مُعَاوِيَةَ بْنَ يَزِيدَ لَمَّا خَلَعَ نَفْسَهُ صَدَّ عَدَ الْمَنْبَرِ، فَجَلَسَ طَوِيلًا، ثُمَّ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ بِأَبْلَغِ مَا يَكُونُ مِنَ الْحَمْدِ وَالثَنَاءِ، ثُمَّ ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَحْسَنِ مَا يُذَكَّرُ بِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَا أَتَى بِالرَّأغِبِ فِي الْإِيْتِمَارِ عَلَيْكُمْ لِعَظِيمِ مَا أَكْرَهُهُ مِنْكُمْ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَكْرَهُونَنَا أَيْضًا؛ لِأَنَّا بُلِينَا بِكُمْ وَبُلَيْتُمْ بِنَا، أَلَا إِنَّ جَدِّي مُعَاوِيَةَ قَدْ نَارَعَ فِي هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُ وَمِنْ غَيْرِهِ، لِقَرَابَتِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَعِظْمِ فَضْلِهِ وَسَابِقَتِهِ، أَعْظَمُ الْمُهَاجِرِينَ قَدْرًا، وَأَشْجَعُهُمْ قَلْبًا، وَأَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَأَوْلَهُمْ إِيْمَانًا، وَأَشْرَفُهُمْ مَنْزِلَةً، وَأَقْدَمُهُمْ صُحْبَةً، ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصِيْرُهُ وَأَخُوهُ، زَوْجَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابْنَتُهُ فَاطِمَةُ، وَجَعَلَهُ لَهَا بَعْلًا بِاخْتِيَارِهِ لَهَا، وَجَعَلَهَا لَهُ زَوْجَةً بِاخْتِيَارِهَا لَهُ، أَبُو سَيِّدِي سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَفْضَلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، تَرْبِيَةِ الرَّسُولِ، وَابْنِي فَاطِمَةَ الْبَتُولِ، مِنَ الشَّجَرَةِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ الرَّكِيَّةِ، فَرَكِبَ جَدِّي مَعَهُ مَا تَعْلَمُونَ، وَرَكِبْتُمْ مَعَهُ مَا لَا تَجْهَلُونَ، حَتَّى انْتَهَيْتُمْ لِجَدِّي الْأَمُورِ، فَلَمَّا جَاءَهُ الْقَدْرُ الْمَحْتَمُومُ وَاخْتَرْتُمُوهُ (1) أَيُّدِي الْمَنُونِ، بَقِيَ مُرْتَهِنًا بِعَمَلِهِ، فَرِيدًا فِي قَبْرِهِ، وَوَجَدَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاةُ، وَرَأَى مَا ارْتَكَبَهُ وَاعْتَدَاهُ. ثُمَّ انْتَقَلَتِ الْخِلَافَةُ إِلَى يَزِيدَ أَبِي، فَتَقَلَّدَ أَمْرَكُمْ لِهَوَى كَانَ أَبُوهُ فِيهِ، وَلَقَدْ كَانَ أَبِي يَزِيدُ بِسُوءِ فِعْلِهِ وَإِسْرَافِهِ عَلَى نَفْسِهِ - غَيْرَ خَلِيقٍ بِالْخِلَافَةِ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَرَكِبَ هَوَاهُ، وَاسْتَحْسَنَ خَطَأَهُ، وَأَقْدَمَ عَلَى مَا أَقْدَمَ مِنْ جُرْأَتِهِ عَلَى اللَّهِ، وَبَغِيهِ عَلَى مَنْ اسْتَحَلَّ حُرْمَتَهُ مِنْ أَوْلَادِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَلَّتْ مُدَّتُهُ، وَانْقَطَعَ أَثَرُهُ، وَضَاجَعَ عَمَلُهُ، وَصَارَ حَلِيفَ حُفْرَتِهِ، رَهِيْنَ خَطِيئَتِهِ، وَبَقِيَتْ أَوْزَارُهُ وَتَبِعَاتُهُ، وَحَصَلَ عَلَى مَا قَدَّمَ، وَنَدِمَ حَيْثُ لَا يَنْفَعُهُ النَّدَمُ، وَشَدَّ غَلْنَا الْحُزْنَ لَهُ عَنِ الْحُزَنِ عَلَيْهِ، فَلَيْتَ شِعْرِي مَاذَا قَالَ، وَمَاذَا قِيلَ لَهُ؟ هَلْ عَوْقَبَ بِإِسَاءَتِهِ وَجُوزِي بِعَمَلِهِ؟ وَذَلِكَ ظَنِّي، ثُمَّ اخْتَنَقْتُهُ الْعِبْرَةَ، فَبَكَى طَوِيلًا وَعَلَا نَحِيْبُهُ. ثُمَّ قَالَ: وَصِيْرْتُ أَدَا ثَالِثَ الْقَوْمِ، وَالسَّخِطُ عَلَيَّ أَكْثَرَ مِنَ الرَّاضِي، وَمَا كُنْتُ لِأَتَحَمَّلَ آثَامَكُمْ، وَلَا يَرَانِي اللَّهُ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ مُتَقَلِّدًا أَوْزَارَكُمْ، وَالْقَاهُ بِبِعَاثِكُمْ، فَشَدَّ أَمْرَكُمْ فَخَذُوهُ، وَمَنْ رَضِيْتُمْ بِهِ عَلَيْكُمْ فَوَلُّوهُ، فَلَقَدْ خَلَعْتُ بِيَعْتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ ... وَاللَّهِ، لَيْنَ كَانَتْ الْخِلَافَةُ مَغْنَمًا لَقَدْ نَالَ أَبِي مِنْهَا مَعْرَمًا وَمَأْتَمًا، وَلَيْنَ كَانَتْ سُوءَ أَحْسَبُهُ مِنْهَا مَا أَصَابَهُ. ثُمَّ نَزَلَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَقَارِبُهُ وَأُمَّهُ، فَوَجَدُوهُ يَبْكِي، فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ: لَيْتَكَ كُنْتَ حَيْضَةً وَلَمْ أَسْمَعْ بِخَبْرِكَ، فَقَالَ: وَوَدِدْتُ - وَاللَّهِ - ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: وَيْلِي إِنْ لَمْ يَرْحَمْنِي رَبِّي. ثُمَّ إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ قَالُوا لِمُؤَدِّبِهِ عُمَرَ الْمَقْصُوصِ: أَنْتَ عَلَّمْتَهُ هَذَا وَلَقَّيْتَهُ إِيَّاهُ، وَصَدَّدْتَهُ عَنِ الْخِلَافَةِ، وَرَبَّيْتَهُ لَهُ حُبَّ عَلِيٍّ وَأَوْلَادِهِ، وَحَمَلْتَهُ عَلَى مَا وَسَمْنَا (2) بِهِ مِنَ الظُّلْمِ، وَحَسَنْتَ لَهُ الْبِدْعَ، حَتَّى نَطَقَ بِمَا نَطَقَ، وَقَالَ مَا قَالَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ، مَا فَعَلْتُهُ، وَلَكِنَّهُ مَجْبُولٌ وَمَطْبُوعٌ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ ذَلِكَ، وَأَخَذُوهُ وَدَفَنُوهُ حَيًّا حَتَّى مَاتَ. (3)

1- اختر مهم الدهر: أي اقتطعهم واستأصلهم (النهاية: ج 2 ص 27 «خرم»).

2- يقال: وَسَمَهُ يَسِمُهُ: إِذَا أَثَّرَ فِيهِ بِكَيْ (النهاية: ج 5 ص 186 «وسم»).

3- حياة الحيوان الكبرى: ج 1 ص 57.

حياة الحيوان الكبرى: آن گاه پس از یزید، پسرش معاویه حکومت را بر عهده گرفت و او از پدرش بهتر بود. معاویه، عقل و دینی داشت. روز مرگ پدرش، برای خلافت، با وی بیعت شد و چهل روز _ و گفته اند: پنج ماه و چند روز _، حکمرانی کرد و سپس خود را از حکومت، برکنار نمود. افراد زیادی گفته اند که معاویه بن یزید، وقتی خود را از خلافت برکنار کرد، بر فراز منبر رفت و مدتی بر بالای آن نشست. آن گاه حمد و ثنای خدا را تمام و کمال به جا آورد و به بهترین شکل از پیامبر صلی الله علیه و آله یاد کرد و سپس گفت: «ای مردم! به خاطر ناخشنودی زیادی که از شما دارم، اصلاً راغب حکمرانی بر شما نیستم. نیز ناخشنودی شما را از خودمان می دانم؛ زیرا شما گرفتار ما شدید و ما گرفتار شما شدیم. بدانید که پدر بزرگم معاویه، در امر حکومت، با کسی به ستیز برخاست که به خاطر خویشاوندی اش با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فضیلت بزرگش و سابقه اش [در اسلام]، از او و جز او، برتر بود. او بزرگ ترین مهاجر بود و شجاع ترین آنان و داناترینشان، و نخستین ایمان آورندگانشان و شریف ترینشان و پیش گام ترین شان در همراهی با پیامبر خدا. او پسرعموی پیامبر خدا و داماد و برادرش بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه را به همسری او در آورد و با اختیار فاطمه، وی را شوهر فاطمه کرد و با اختیار علی، فاطمه را به همسری وی، در آورد. او پدر دو سبط (نوه) پیامبر خدا و دو سرور جوانان اهل بهشت و بهترین های این امت و تربیت شدگان پیامبر خدا و دو پسر فاطمه بتول، از درخت پاک و پاکیزه و شایسته بود. پدر بزرگ من، با علی چنان کرد که می دانید و شما هم با او چنان کردید که از آن، بی خبر نیستید، تا این که کارها، به دست پدر بزرگم افتاد. وقتی تقدیر قطعی او مقدر شد و چنگال های مرگ، او را گرفتند، او در گورش در گرو عمل خود، تنها ماند و به هر چه پیشاپیش فرستاده بود، رسید و آنچه را که کرده و در پی اش دویده بود، دید. سپس خلافت به پدرم یزید رسید. او امور شما را به دست گرفت، با همان تمایلی که پدرش در باره او داشت. پدرم یزید، با توجه به بدی کردار و زیاده روی اش، مناسب خلافت بر امت محمد صلی الله علیه و آله نبود. او سوار بر مرکب هوسش شد و اشتباهش را نیکو شمرد و از جرئت و جسارت بر خدا و تجاوزکاری در حلال شمردن حرمت فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، کرد آنچه را که کرد. پس، عمرش کوتاه شد و دنباله اش بریده گردید و با عملش دست به گریبان شد و با قبرش هم آغوش گشت. او در گرو خطایش ماند و گناهان و آثارش بر جای ماندند. به آنچه از پیش فرستاده بود، دست یافت و پشیمان شد، در جایی که پشیمانی سودی ندارد. اندوه ما از کارهای بدش، ما را از زاری بر مرگ او باز داشت. ای کاش می دانستم که: چه گفت و به او چه ها گفته شد؟ و آیا به بدکرداری اش عذاب شد و برای عملش مجازات گردید؟! این، گمان من است». گریه گلوی معاویه بن یزید را گرفت و برای مدتی گریست و صدای ناله اش بلند شد. آن گاه گفت: «من، سومین نفر این گروهم. خشمناکان بر من، بیش از خشنودان از من هستند. من حاضر نیستم گناهان شما را بر دوش بکشم و خداوند _ که قدرتش با عظمت باد _ چنین نبیند که من بار سنگین شما را بر عهده بگیرم و او را با بار گناهان شما دیدار کنم. پس، این شما و این حکومتتان! آن را بر گیرید و هر کس را برای آن می پسندید، حاکم کنید. من بیعتم را از شما برداشتم... به خدا سوگند، اگر خلافت، غنیمت است، پدرم، هم به غرامت و هم به گناه آن رسید و اگر بد است، همان که به پدرم رسید، بس است!». آن گاه از منبر، پایین آمد و خویشان و مادرش، نزد وی آمدند و دیدند که گریه می کند. مادرش به وی گفت: کاش لگه حیضی بودی و من، خبر تو را نشنیده بودم! معاویه [بن یزید] گفت: به خدا، من هم این را دوست داشتم! و سپس گفت: وای بر من، اگر پروردگارم به من رحم نکند! آن گاه بنی امیه به معلّم او، عُمَرِ مقصوص، گفتند: تو این را به او یاد دادی و به او تلقین نمودی و وی را از خلافت باز داشتی و دوستی علی و فرزندانش را برایش آراستی و او را وادار کردی که داغ ستمکاری را بر پیشانی ما بنهد و بدعت ها را برایش زیبا جلوه دادی، تا چنان سخنانی را گفت و گفت آنچه را که گفت. عمر گفت: به خدا سوگند، من این کارها را نکرده ام. ذات او و طبیعتش بر دوستی علی، سرشته است. بنی امیه حرف او (عمر) را نپذیرفتند و او را گرفتند و زنده به گورش کردند.

الصواعق المحرقة: لَمَّا وَلِيَ [مُعَاوِيَةَ بْنَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ] صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْخِلَافَةَ حَبْلُ اللَّهِ، وَإِنَّ جَدِّي مُعَاوِيَةَ نَارِعَ الْأَمْرِ أَهْلُهُ، وَمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَرَكِبَ بِكُمْ مَا تَعْلَمُونَ، حَتَّى أَتَيْتُهُ مَنِيئَتُهُ، فَصَارَ فِي قَبْرِهِ، رَهِينًا بِدُنُوبِهِ، ثُمَّ قَلَّدَ أَبِي الْأَمْرَ، وَكَانَ غَيْرَ أَهْلِ لَهُ، وَنَارِعَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُصِفَ (1) عُمُرُهُ، وَأَنْبَتَ عَقْبُهُ، وَصَارَ فِي قَبْرِهِ، رَهِينًا بِدُنُوبِهِ. ثُمَّ بَكَى وَقَالَ: إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْأُمُورِ عَلَيْنَا عِلْمَنَا بِسُوءِ مَصْرَعِهِ، وَبِئْسَ مُنْقَلَبُهُ، وَقَدْ قَتَلَ عِتْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَبَاحَ الْخَمْرَ، وَخَرَّبَ الْكَعْبَةَ، وَلَمْ أَذُقْ حَلَاوَةَ الْخِلَافَةِ، فَلَا أَتَقَلَّدُ مَرَاتَتَهَا، فَشَانُكُمْ أَمْرُكُمْ، وَاللَّهِ، لَيْنَ كَانَتْ الدُّنْيَا خَيْرًا فَقَدْ نَلْنَا مِنْهَا حَظًّا، وَلَيْنَ كَانَتْ شَرًّا فَكَفَى ذُرِّيَّةَ أَبِي سُفْيَانَ مَا أَصَابُوا مِنْهَا. (2)

1- .. الْقَصْفُ: الْكَسْرُ (الصَّحَاحُ: ج 4 ص 1416 «قصف»).

2- الصواعق المحرقة: ص 224.

الصواعق المخرقة: وقتی معاویة بن یزید بن معاویة به خلافت رسید، بر فراز منبر رفت و گفت: «این خلافت، ریسمان خداست. پدر بزرگم معاویة، در امر حکومت، با کسی که شایسته حکومت بود، به ستیز برخاست. آن که از جدّم برای خلافت شایسته تر بود، علی بن ابی طالب بود. او (پدر بزرگم) با شما چنان کرد که می دانید، تا این که مرگش فرا رسید و در گورش جای گرفت و اکنون در گرو گناهانش است. سپس پدرم حکومت را به دست گرفت، در حالی که شایسته آن نبود. او با پسر دختر پیامبر خدا، به کشمکش پرداخت. عمرش کوتاه و دنباله اش بریده شد و در گورش جا گرفت و در گرو گناهانش است». آن گاه گریست و گفت: «از بدترین مصیبت ها، این است که ما از جایگاه نامناسب پدرم و فرجام بد او، اطلاع داریم. او عترت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشت، میخواری را روا شمرد و کعبه را ویران کرد. من، شیرینی خلافت را نچشیدم. پس تلخی آن را هم بر عهده نمی گیرم. این، شما و این، حکومتتان! به خدا سوگند، اگر دنیا خوبی ای دارد، ما از آن بهره گرفته ایم و اگر شری دارد، نسل ابو سفیان را همانی که به آن دست یافته اند، بس است!».

تنبيه الخواطر: لَمَّا نَزَعَ مُعَاوِيَةَ بْنَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ نَفْسَهُ مِنَ الْخِلَافَةِ، قَامَ خَطِيْبًا فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَا أَنَا بِالرَّاعِبِ فِي التَّأْمُرِ عَلَيْكُمْ، وَلَا بِالْأَمِنِ لِكِرَاهَتِكُمْ، بَلْ بُلِينَا بِكُمْ، وَبُلَيْتُمْ بِنَا، أَلَا إِنَّ جَدِّي مُعَاوِيَةَ نَازَعَ الْأَمْرَ مَنْ كَانَ أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِنْهُ فِي قَدِيمِهِ (1) وَسَابَقْتِهِ، عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَالْإِكْرَامُ، فَرَكِبَ جَدِّي مِنْهُ مَا تَعْلَمُونَ، وَرَكِبْتُمْ مَعَهُ مَا لَا تَجْهَلُونَ، حَتَّى صَارَ رَهِينَ عَمَلِهِ، وَضَّ جَمِيعَ حُفْرَتِهِ، تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ. ثُمَّ صَارَ الْأَمْرُ إِلَى أَبِي، وَلَقَدْ كَانَ خَلِيقًا أَنْ لَا يَرْكَبَ سَدِّيَّةً، إِذْ كَانَ غَيْرَ خَلِيقٍ بِالْخِلَافَةِ، فَرَكِبَ رَدْعَهُ (2)، وَاسْتَحْسَنَ خَطَأَهُ، فَقَلَّتْ مَدَّتُهُ، وَانْقَطَعَتْ آثَارُهُ، وَخَمَدَتْ نَارُهُ، وَلَقَدْ أَنَسْنَا الْحُزْنَ بِهِ الْحُزْنَ عَلَيْهِ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ثُمَّ أَخَفَّتْ يَتْرَحَمَ عَلَى أَبِيهِ. ثُمَّ قَالَ: وَصِيرْتُ أَنَا الثَّالِثَ مِنَ الْقَوْمِ، الزَّاهِدُ فِيمَا لَدَيَّ أَكْثَرَ مِنَ الرَّاعِبِ، وَمَا كُنْتُ لِأَتَحَمَّلَ آثَامَكُمْ، شَأْنَكُمْ وَأَمْرَكُمْ خُدُوهُ، وَمَنْ شِئْتُمْ وَلَايَتَهُ فَوَلُّوهُ. قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ، فَقَالَ: يَا أَبَا لَيْلَى، سَدِّيَّةُ عُمَرَ سَدِّيَّةٌ؟ فَقَالَ لَهُ: يَا مَرْوَانُ، أَتُخَدَعُنِي عَن دِينِي، ائْتِنِي بِرِجَالٍ كَرِجَالٍ عُمَرَ أَجْعَلُهَا بَيْنَهُمْ شُورَى. ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ، إِنْ كَانَتِ الْخِلَافَةُ مَغْنَمًا لَقَدْ أَصَدَّ بِنَا مِنْهَا حَطًّا، وَلَئِنْ كَانَتْ سَدًّا فَحَسْبُ آلِ أَبِي سَدِّيَّانَ مَا أَصَابُوا مِنْهَا، ثُمَّ نَزَلَ. فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ: لَيْتَكَ كُنْتَ حَيْضَةً، فَقَالَ: وَأَنَا وَدِدْتُ ذَلِكَ وَلَمْ أَعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ نَارًا يُعَذِّبُ بِهَا مَنْ عَصَاهُ، وَأَخَذَ غَيْرَ حَقِّهِ. (3)

1- هكذا في المصدر، وفي بحار الأنوار: «في قديمه».

2- رَكِبَ رَدْعَهُ: أَي لَمْ يَزِدْهُ شَيْءٌ فِيمَنْعُهُ عَن وَجْهِهِ (لسان العرب: ج 8 ص 122 «ردع»).

3- تنبيه الخواطر: ج 2 ص 299، بحار الأنوار: ج 46 ص 118؛ جواهر المطالب: ج 2 ص 261 نحوه.

تنبيه الخواطر: وقتی معاویه بن یزید بن معاویه، خود را از خلافت برکنار کرد، به سخنانی ایستاد و گفت: «ای مردم! من رغبتی به حکومت بر شما ندارم و از ناخشنودی شما نیز در امان نیستم؛ بلکه ما گرفتار شما شدیم و شما گرفتار ما شدید. بدانید که پدر بزرگم معاویه، در امر حکومت، با کسی به ستیز برخاست که به جهت پیشینه و سابقه، از او (پدر بزرگم) شایسته تر بود: علی بن ابی طالب - که بر او سلام و درود و تعظیم باد - . پدر بزرگم در برابر او کارهایی کرد که می دانید و شما هم همراه با او کارهایی کردید که بی خبر نیستید، تا این که او در گرو کردار خویش و هم آغوش گورش شد. خداوند، از او در گذرد! آن گاه حکومت به پدرم رسید. مناسب بود که پدرم مرتکب بدی نشود. او شایسته خلافت نبود. هر چه خواست کرد و اشتباهش را نیکویی به شمار آورد. پس عمرش کوتاه و دنباله اش بریده و آتشش خاموش گردید. اندوه بر [کارهای] او، موجب شد که ما اندوه [مرگ] او را فراموش کنیم. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» . او سپس به آهستگی برای پدرش طلب رحمت کرد و آن گاه گفت: «من، سومین این گروهم و [به خاطر آنچه در کارنامه ما هست،] رویگردانان از من، بیش از راغبان به من هستند. من حاضر نیستم گناه شما را بر دوش بکشم. این، شما و این، حکومتتان! آن را بگیرید و هر که را خواستید، به ولایت برگزینید». مروان بن حکم برخاست و به سوی او رفت و گفت: ای ابو لیلی! آیا روش عُمَر [در انتخاب خلیفه] بد بود؟ معاویه گفت: «ای مروان! آیا قصد داری مرا در دینم فریب دهی؟ مردانی را همانند مردانِ عُمَر برایم بیاور تا خلافت را در میان آنها به شور بگذارم» و سپس گفت: «به خدا سوگند، اگر خلافت، غنیمت بود، ما بهره مان را از آن گرفتیم و اگر بدی بود، آنچه خاندان ابو سفیان از آن به دست آوردند، برایشان بس است» و آن گاه از منبر، پایین آمد. مادرش به او گفت: ای کاش لگه حیضی بودی! معاویه گفت: «من هم دوست داشتم که چنین می بودم و نفهمیده بودم که خدا آتشی دارد که هر کس از او نافرمانی کند و حق غیر خودش را بگیرد، وی را با آن، عذاب می کند!». .

3 / 4 نساء آل أبي سفيان تاريخ الطبري عن الحارث بن كعب عن فاطمة بنت علي عليه السلام: قال يزيد بن معاوية: يا نعمان بن بشير، جهّزهم [أي عيال الحسين عليه السلام] بما يصلحهم، وأبعث معهم رجلاً من أهل الشام أميناً صالحاً، وأبعث معه خيلاً وأعواناً، فيسير بهم إلى المدينة. ثم أمر بالنسوة أن ينزلن في دار علي حدة، معهن ما يصلحهن، وأخوهن معهن علي بن الحسين عليه السلام في الدار التي هن فيها. قال: فخرجن حتى دخلن دار يزيد، فلم تبق من آل معاوية امرأة إلا استقبلتهن تبكي وتنوح على الحسين عليه السلام، فأقاموا عليه المناحة ثلاثاً. (1)

راجع: ج 8 ص 342 (القسم التاسع / الفصل السابع / آل الرسول صلى الله عليه وآله في حبس يزيد) و ص 362 (القسم التاسع / الفصل الثامن / إذن اقامة المأتم للشهداء).

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 462، تاريخ دمشق: ج 69 ص 177، المنتظم: ج 5 ص 344.

3 / 4 زنان خاندان ابوسفیان

تاریخ الطبری به نقل از حارث بن کعب، از فاطمه دختر علی علیه السلام: یزید بن معاویه گفت: ای نَعْمَان بن بشیر! خانواده حسین را با امکاناتی که شایسته شان است، آماده کن و با آنها مردی شامی را که امین و مناسب است، بفرست و با او سپاه و کمک کارانی گسیل کن تا آنها را به مدینه ببرد. آن گاه دستور داد که زنان را وارد اتاقی جداگانه کنند و در اختیار آنها، امکانات مورد نیازشان و برادرشان زین العابدین علیه السلام هم در همان اتاقی باشد که آنها در آن اند. زنان، بیرون آمدند تا وارد خانه یزید شدند و از خاندان معاویه، هیچ زنی نبود، مگر این که از آنها استقبال نمود و در حالی که می گریست، بر حسین علیه السلام نوحه سرایی می کرد. در آن جا سه روز عزاداری برپا کردند.

ر.ك: ج 8 ص 343 (بخش نهم / فصل هفتم / خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در حبس یزید) و ص 363 (بخش نهم / فصل هشتم / دادن اجازه عزاداری برای شهیدان).

3 / 5 أمّ ابن زياد الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن مغيرة: قالت مَرَجَانَةٌ (1) لِابْنِهَا عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ: يَا حَبِيثُ! قَتَلْتَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَا تَرَى الْجَنَّةَ أَبَدًا. (2)

تاريخ الطبري عن مغيرة: قالت [مَرَجَانَةٌ] لِعُبَيْدِ اللَّهِ حِينَ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَلَكَّ مَاذَا صَنَعْتَ؟! وَمَاذَا رَكِبْتَ؟! (3)

3 / 6 أخ ابن زياد (4) تاريخ الطبري عن عثمان بن زياد أخي عبيد الله: لَوَدِدْتُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَنِي زِيَادٍ رَجُلٌ إِلَّا وَفِي أَنْفِهِ خِزَامَةٌ (5) إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّ حُسَيْنًا لَمْ يُقْتَلَ. (6)

- 1- .. مرجانة أمّ عبيد الله بن زياد، وزوجة زياد بن أبيه. قيل: كانت أمة من بنات ملوك فارس (راجع: تاريخ دمشق: ج 37 ص 436 و 440 و سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 545).
- 2- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 500 الرقم 461، تهذيب التهذيب: ج 1 ص 594، الكامل في التاريخ: ج 3 ص 8، تاريخ دمشق: ج 37 ص 451، تذكرة الخواص: ص 259، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 45، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 548 نحوه، البداية والنهاية: ج 8 ص 286.
- 3- تاريخ الطبري: ج 5 ص 484، البداية والنهاية: ج 8 ص 219 و زيادة «وعنفته تعنيفا شديدا» في آخره؛ الأمالي للشجري: ج 1 ص 164 نحوه.
- 4- عثمان بن زياد، لم يذكر في المصادر الرجالية، إلا أنّ المصادر التاريخية ذكرت أنّه تولّى على البصرة من قبل أخيه عبيد الله حينما أراد الكوفة (راجع: تاريخ الطبري: ج 5 ص 467 والملهوف: ص 114).
- 5- خِزَامَةٌ: هي حَلَقَةٌ من شَعْرٍ تُجْعَلُ فِي أَحَدِ جَانِبِي مَنْخَرِي البعير، كانت بنو إسرائيل تُخزَمُ أنوفها، وتُخرقُ تراقيها، ونحو ذلك من أنواع التعذيب (النهاية: ج 2 ص 29 «خزم»).
- 6- تاريخ الطبري: ج 5 ص 467، البداية والنهاية: ج 8 ص 208؛ مثير الأحزان: ص 110، بحار الأنوار: ج 45 ص 118.

3 / 5 مادر ابن زیاد

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) _ به نقل از مغیره _ : مرجانه (1) به پسرش عبید الله بن زیاد گفت: ای پلید! پسر پیامبر خدا را کشتی؟! هرگز روی بهشت را نخواهی دید.

تاریخ الطبری _ به نقل از مغیره _ : مرجانه به عبید الله _ در آن زمانی که حسین علیه السلام را کشت _ گفت: وای بر تو! چه کار کردی؟! و چه عملی مرتکب شدی!؟

3 / 6 برادر ابن زیاد

تاریخ الطبری _ به نقل از عثمان بن زیاد، (2) برادر عبید الله _ : آرزو داشتم که هیچ مردی از فرزندان زیاد نبود، مگر این که تا قیامت بر بینی اش تسمه بینی بندی بود؛ اما حسین، کشته نشده بود.

-
- 1- . مرجانه، مادر عبید الله بن زیاد و همسر زیاد بن ابیه است . گفته شده که وی از شاه زادگان ایرانی بود که اسیر و به کنیزی گرفته شد .
 - 2- . عثمان بن زیاد بن ابی سفیان، فردی است که در منابع رجالی، از او یاد نشده؛ اما در منابع تاریخی آمده که وی از سوی برادرش عبید الله، آن زمانی که وی تصمیم گرفت به کوفه برود، حاکم بصره شد.

3 / 7 زوجة خولي الكامل في التاريخ: لما قتل الحسين عليه السلام أرسل رأسه ورؤوس أصحابه إلى ابن زياد مع خولي بن يزيد وحמיד بن مسلم الأزدی، فوجد خولي القصر مغلقا، فأتى منزله، فوضع الرأس تحت إجابته في منزله، ودخل فراشه، وقال لا مرأته النوار: جئت بك بغنى الدهر، هذا رأس الحسين معك في الدار. فقالت: ويلك! جاء الناس بالذهب والفضة وجئت برأس ابن رسول الله صلى الله عليه وآله! والله، لا يجمع رأسي ورأسك بيت أبدا، وقامت من الفراش، فخرجت إلى الدار. قالت: فما زلت أنظر إلى نور يسطع مثل العمود من السماء إلى الإجابة، ورأيت طيرا أبيض يرفرف حولها. (1)

راجع: ج 8 ص 6 (القسم التاسع / الفصل الرابع / رأس الإمام عليه السلام في دار خولي).

3 / 8 زوجة كعب بن جابر (2) تاريخ الطبري عن أبي مخنف عن يوسف بن يزيد عن عفيف بن زهير بن أبي الأحنس (3): فلما رجع كعب بن جابر [من المعركة] قالت له امرأته - أو أخته - النوار بنت جابر: أعنت على ابن فاطمة، وقتلت سيّد القراء، أي برير بن حصير؟! لقد أتيت عظيما من الأمر، والله، لا أكلّمك من رأسي كلمة أبدا. وقال كعب بن جابر (4): سلي تخبري عني وأنت ذميمة عداة حسين والرماح شوارع ألم آت أقصى ما كرهت ولم يخلعلي عداة الروع ما أنا صانع معي يزني (5) لم تخنه كعوبه وأبيض محشوب (6) الغرارين (7) قاطع فجردته في عصبه ليس دينهم ديني وإني ب ابن حرب لقانع ولم تر عيني مثلهم في زمانهم ولا قبلهم في الناس إذ أنا يافع (8) أشد قراعا بالسيوف لدى الوغيا لا كل من يحمي الذمار (9) مقارع وقد صبروا للطعن والضرب حسرا (10) وقد نازلوا لو أن ذلك نافع فأبلغ عبدا لله إماما لقيته بآتي مطيع للخليفة سامع قتل بريرا ثم حملت نعمة أبا منقذ لما دعا: من يماصع؟ (11) قال أبو مخنف: حدثني عبد الرحمن بن جندب، قال: سمعته في إمارة مصعب بن الزبير وهو يقول: يا رب إنا قد وفينا، فلا تجعلنا يا رب كمن قد غدر، فقال له أبي: صدق، ولقد وفى وكرم، وكسبت لنفسك شرا، قال: كلا! إني لم أكسب لنفسى شرا، ولكني كسبت لها خيرا. قال: وزعموا أن رضي بن منقذ العبدی (12) رد بعد على كعب بن جابر جواب قوله (13) فقال: لو شاء ربّي ما شهدت قتالهم ولا جعل النعماء عندي ابن جابر لقد كان ذلك اليوم عارا وسبّة (14) يعيره الأبناء بعد المعاشر فإليت أني كنت من قبل قتلهم يوم حسين كنت في رمس (15) قابر (16)

1- الكامل في التاريخ: ج 2 ص 574، مثير الأحزان: ص 85.

2- كعب بن جابر بن عمرو الأزدی العبدی، شاعر كان مع عبدا لله بن زياد يوم مقتل الحسين عليه السلام، وقاتل برير بن حصير، له في ذلك أبيات، توفي سنة (66 هـ) (راجع: تاريخ الطبري: ج 5 ص 432 والكامل في التاريخ: ج 2 ص 565).

3- لم يذكر فيه شيء إلا أنه كان قد شهد مقتل الحسين عليه السلام (راجع: تاريخ الطبري: ج 5 ص 431).

4- نسبت في الفتوح إلى بجير بن أوس، ويقول: هو قاتل برير. الفتوح: ج 5 ص 102، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 12.

5- رمح يزني: أي منسوب إلى ذي يزن. قال الجوهري: ذو يزن ملك من ملوك حمير، تنسب إليه الرماح اليزنيّة (الصحاح: ج 6 ص 2219 «يزن»).

6- حشَب السيف فهو محشوب: صقله (تاج العروس: ج 1 ص 459 «حشَب»).

7- الغراران: شفرتا السيف (الصحاح: ج 2 ص 768 «غر»).

8- أيفع الغلام فهو يافع: إذا شارف الاحتلام (النهاية: ج 5 ص 299 «يفع»).

- 9- ذمار الرجل : وهو كل ما يلزمك حفظه وحياطته وحمايته (تاج العروس : ج 6 ص 445 «ذمر»).
- 10- .. الحاسِر : من لا مغفر له ولا درع ، أو لا جُنَّة له (القاموس المحيط : ج 2 ص 9 «حسر»).
- 11- المَصْع : الضرب بالسيف . والمُماصَعَة : المجالدة في الحرب (الصحاح : ج 3 ص 1285 «مصع»).
- 12- كان رضيّ بن منقذ هذا مع جيش ابن سعد ، وقد كاد أن يقتل على يد برير بن خضير لولا أن يخلّصه كعب بن جابر المذكور . (راجع : ج 6 ص 198 «القسم الثامن / الفصل الثالث / برير بن خضير»).
- 13- .. نسبت في الفتوح إلى بجير بن أوس في جواب ابن عمّ له يقال عبيد الله بن جابر (الفتوح : ج 5 ص 103 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 12 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 16).
- 14- السُّبَّة : العار . ويقال : صار هذا الأمر سُبَّة عليهم : أي عارا يُسبُّ به (لسان العرب : ج 1 ص 456 «سبب»).
- 15- الرَّمْس : التراب ، ثمّ سَمِّي القبر به (المصباح المنير : ص 238 «رمس»).
- 16- تاريخ الطبري : ج 5 ص 432 وراجع : هذه الموسوعة ج 6 ص 204 ح 1680.

3 / 7 همسر خولی

الکامل فی التاریخ: وقتی حسین علیه السلام کشته شد و سر او و سرهای یارانش، همراه با خولی بن یزید و حمید بن مسلم ازدی برای عبید الله فرستاده شد، خولی دید که در کاخ، بسته است. به منزلش رفت و سر را در منزلش زیر تشتی گذاشت و به بسترش رفت و به زنش نوار، گفت: ثروت روزگار را برایت آورده ام. این، سر حسین است که در خانه با توست. نوار گفت: وای بر تو! مردم، طلا و نقره می آورند و تو سر پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آورده ای! به خدا سوگند، هرگز سرم با سر تو در يك خانه جمع نخواهد شد. و از رخت خواب برخاست و به بیرون اتاق رفت. نوار گفت: همین طور به نوری چشم دوخته بودم که همانند ستون از آسمان به سوی تشت، پرتوفشان بود و پرنده ای سپید را می دیدم که در کنارش پر می زد.

ر.ک: ج 8 ص 7 (بخش نهم / فصل چهارم / سر امام علیه السلام در خانه خولی).

3 / 8 همسر کعب بن جابر

(1) تاریخ الطبری - به نقل ابو مخنف - : یوسف بن یزید، از عقیف بن زهیر بن ابی آخس (2) برایم نقل کرد که : وقتی کعب بن جابر از جنگ کربلا باز گشت، زنش - یا خواهرش - نوار، دختر جابر، به وی گفت: به یاری مخالفان پسر فاطمه برخاستی و سرور قاریان (بُریر بن حَصْریر) را کشتی؟! فاجعه ای بس بزرگ آفریدی! به خدا سوگند، هرگز يك کلمه هم با تو حرف نخواهم زد. کعب بن جابر (3) گفت: ای زن نکوهیده! از احوال من بپرس تا خبردار شوی که در آن نیم روز حسین، در حالی که تیرها از هر سو می باریدند [، چه کردم؟]. آیا از نهایت آنچه برایت ناخرسند است، خبر نیاورم که در آن نیم روز وحشت انگیز، هر کاری کردم؟! همراهم نیزه یزنی (4) بود که تیغه هایش خیانت نکردند و نیز شمشیری براق و بزان و دو دم. برای گروهی، آن را از غلاف، بیرون کشیدم که دینشانبا دین من، یکی نبود؛ چرا که من خشنود به دین اموی هستم. از نوجوانی تا کنون، چشمان من همانند آنان را ندیده استچه اکنون و چه قبل از [ولادت] آنها، که [آنان] سخت ترین شمشیرزان به هنگام نبرد بودند. بدانید که هر حمایتگر از حریم خود، [ناگزیر] جنگجوست. آنان بر ضربه های نیزه و شمشیر، بی سپر و محافظ، شکیبایی کردند و تن به تن نبرد کردند؛ ولی چنین کاری، فایده ای نداشت. اگر عبید الله را دیدی، به او برسان که من فرمانبر و گوش به فرمان خلیفه ام. بُریر را کشتم و نعمتی را برای ابو مُنَقِد، بار کردم، هنگامی که شمشیرزان را به یاری فرا خواندند. همچنین عبد الرحمان بن جُنَدَب به من خبر داد که: در دوران امارت مُصَعَب بن زبیر، شنیدم که می گفت: ای پروردگار من! ما وفادار ماندیم. پس - پروردگارا - ما را همانند نیرنگبازان قرار مده. پدرم به او گفت: راست است که وفادار ماند و بزرگی کرد؛ ولی تو برای خودت شر درست کردی. او گفت: هرگز! من برای خودم شر درست نکردم؛ بلکه خیر اندوختم. نیز ادعا کرده اند که رضی بن مُنَقِد عبیدی (5) بعدها جواب جابر را چنین داد: اگر پروردگارم می خواست، من در جنگ آنها حضور نمی یافتم و جابر بر من منت نمی گذاشت. [شُرکت در نبرد] آن روز، چنان ننگ و عار است که فرزندانم، بعدها مانند همشینانم، سرزنشم می کنند. ای کاش من پیش از کشتن حسین، مرده بودم در گور، دفن شده بودم!

1- کعب بن جابرین عمرو ازدی عبیدی، شاعر بود و روز کشته شدن امام حسین علیه السلام با عبید الله بن زیاد بود. او با بُریر بن حَصْریر جنگید و در این باره اشعاری دارد. وی در سال 66 ق، مرد.

- 2- در باره عقیف بن زهیر بن ابی اَحنَس ، چیزی گفته نشده ، جز این که در کشته شدن امام حسین علیه السلام حضور داشت .
- 3- در الفتوح ، این کار به بجیر بن اوس نسبت داده شده و گفته شده که او قاتل بریر است .
- 4- یَزَنی، منسوب به ذو یَزَن است. جوهری گفته: ذو یزن ، پادشاهی از پادشاهان حمیر بود و نیزه های ذو یزنی ، به او منسوب اند .
- 5- رضی بن مُنقذ ، با سپاه ابن سعد بود و نزدیک بود که به دست بُریر بن حُصَیر _ رضی اللہ عنہ _ کشته شود که کعب بن جابر یاد شده، او را رها کنید (ر . ک : ج 6 ص 199 (بخش هشتم / فصل سوم / بریر بن خضیر) .

3 / 9 امرأة من بني بكر الملهوف عن حميد بن مسلم: رأيت امرأة من بني بكر بن وائل، كانت مع زوجها في أصحاب عمر بن سعد، فلما رأت القوم قد اقتحموا على نساء الحسد بن عليه السلام في فسطاطهن، وهم يسلبونهن، أخذت سيفاً، وأقبلت نحو الفسطاط، وقالت: يا آل بكر بن وائل! أتسلب بنات رسول الله؟! لا حكم إلا لله، يا لثارات رسول الله! فأخذها زوجها، فردّها إلى رحله (1). (2)

1- الرّحالُ: يعني الدور والمسكن والمنازل، وهي جمع رَحْل (النهاية: ج 2 ص 209 «رحل»).

2- الملهوف: ص 180، مثير الأحزان: ص 77 نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 58.

3 / 9 زنی از بنی بکر

الملهوف_ به نقل از حُمید بن مسلم_ : وقتی سپاه به زنان امام حسین علیه السلام در خیمه هایش یورش آورد و آنها را غارت می کرد، زنی از بنی بکر بن وائل را دیدم که با همسرش در سپاه عمر بن سعد بود . او شمشیری را برداشت و به سوی خیمه ها رفت و گفت: «ای خاندان بکر بن وائل! آیا دختران پیامبر خدا غارت می شوند [و شما کاری نمی کنید]؟! هیچ فرمانی جز از جانب خدا نیست. ای خونخواهان پیامبر خدا!» که همسرش او را گرفت و به خیمه اش باز گرداند .

3 / 10 رَوَجَّةُ مَالِكِ بْنِ النَّسْرِ تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ عَنْ حَمِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ مِنْ بَنِي بَدَاءَ، أَتَاهُ [أَيِ اتَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ، وَعَلَيْهِ بُرْنُسٌ (1) لَهُ، فَقَطَعَ الْبُرْنُسَ، وَأَصَابَ السَّيْفُ رَأْسَهُ، فَأَدْمَى رَأْسَهُ، فَأَمْتَلَأَ الْبُرْنُسُ دَمًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا أَكَلْتِ بِهَا وَلَا شَرِبْتِ، وَحَشْرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ. قَالَ: فَأَلْقَى ذَلِكَ الْبُرْنُسَ، ثُمَّ دَعَا بِقَلَنْسُوَّةٍ (2)، فَلَبَسَهَا، وَاعْتَمَّ، وَقَدَّ أَعْيَا وَبَلَّدَ (3)، وَجَاءَ الْكِنْدِيُّ حَتَّى أَخَذَ الْبُرْنُسَ، وَكَانَ مِنْ خَزٍّ، فَلَمَّا قَدِمَ بِهِ بَعَدَ ذَلِكَ عَلَى امْرَأَتِهِ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَةَ الْحُرِّ، أُخْتِ حُسَيْنِ بْنِ الْحُرِّ الْبَدِيِّ، أَقْبَلَ يَغْسِلُ الْبُرْنُسَ مِنَ الدَّمِ. فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَسَلَبَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَدْخُلُ بَيْتِي؟! أَخْرَجَهُ عَنِّي، فَذَكَرَ أَصْحَابُهُ أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ فَقِيرًا بِشَرٍّ حَتَّى مَاتَ. (4)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: جاء الكندي، فأخذ البرنس، وكان من خز، فلما قدم به بعد ذلك على امرأته أم عبد الله ليغسله من الدم، قالت له امرأته: أسلب ابن بنت رسول الله برنسه وتدخل بيتي؟! أخرج عني، حشا الله قبرك ناراً! وذكر أصحابه أنه يبست يده، ولم يزل فقيراً بأسوأ حالٍ إلى أن مات. (5)

1- .. البرنس: هو كل ثوب رأسه منه ملتزق به، دراعة كان أو ممطراً أو جبة (لسان العرب: ج 6 ص 26 «برنس»، النهاية: ج 1 ص 122 «برنس»).

2- القلنسوة: تلبس في الرأس (القاموس المحيط: ج 2 ص 242 «قلس»).

3- بلد الرجل: إذا لم يتجه لشيء: وبلد، إذا نكس في العمل وضعف حتى في الجري (لسان العرب: ج 3 ص 96 «بلد»).

4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 448، أنساب الأشراف: ج 3 ص 408 نحوه.

5- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 35؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 53.

تاریخ الطبری به نقل از حمید بن مسلم: مردی از قبیله کِنده به نام مالک بن نُسَیر از بنی بَداء، نزد حسین علیه السلام آمد و با شمشیر بر سر ایشان زد و بُرُنسی (1) را که بر سر ایشان بود، شکافت. شمشیر به سر ایشان رسید و خون از آن جاری شد و بُرُنس، آکنده از خون گردید. حسین علیه السلام به وی فرمود: «با آن [دست]، هرگز نخوری و نیاشامی! و خدا با ستمگران، محشورت کند!». آن گاه، بُرُنس را از سر انداخت و کلاهی خواست و آن را بر سر گذاشت و دستاری بر روی آن بست، در حالی که خسته و ناتوان شده بود. مرد کِندی آمد و بُرُنس ایشان را که از جنس خز بود، برداشت و آن را نزد زَنش، امّ عبد الله (دختر حر و خواهر حسین بن حُرّ بَدّی) برد و آن گاه شروع به شستن خون آن کرد. همسرش به او گفت: آیا غنیمت گرفته شده از پسر دختر پیامبر خدا را به منزل من می آوری؟! آن را از پیش من ببر. دوستان او گفتند که: کِندی، بسیار وضع فلاکتباری پیدا کرد تا این که مُرد.

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: کِندی آمد و بُرُنس را که از جنس خز بود، برداشت و وقتی آن را آورد تا زَنش امّ عبد الله بشوید، زَنش به وی گفت: آیا بُرُنس پسر دختر پیامبر خدا را غنیمت گرفته ای و به خانه من آورده ای؟! از پیش من برو. خدا گورت را پر از آتش کند! دوستانش گفتند که دستان او خشکید و وضع فلاکتباری داشت تا این که مُرد.

1- بُرُنس: جبهه ای کلاه دار؛ کلاه بلندی که زُهّاد صدر اسلام بر سر می گذاشتند؛ کلاه قلندری.

راجع : ج 7 ص 294 (القسم التاسع / الفصل الأول / سلب الإمام عليه السلام) .

ر.ك: ج 7 ص 295 (بخش نهم / فصل اول / تاراج كردن وسايل امام عليه السلام).

الفصل الرابع : صدى واقعة كربلاء في العراق والحجاز 4 / 1 صدى قتله في الكوفة تاريخ الطبري عن عبد الله بن عوف بن الأحمر الأزدي : لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَجَعَ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ مُعَسَّكِرِهِ بِالنُّخَيْلَةِ (1) ، فَدَخَلَ الْكُوفَةَ ، تَلَاقَتِ الشَّيْعَةُ بِالتَّلَاوُمِ وَالتَّتَنُّدِمْ ، وَرَأَتْ أَنَّهَا قَدْ أَخْطَأَتْ خَطَأً كَبِيرًا بِدُعَائِهِمْ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النُّصْرَةِ ، وَتَرَكَهُمْ إِجَابَتَهُ ، وَمَقْتَلَهُ إِلَى جَانِبِهِمْ لَمْ يَنْصُرُوهُ ، وَرَأَوْا أَنَّهُ لَا يُغْسَلُ عَاذُهُمْ وَالْإِثْمُ عَنْهُمْ فِي مَقْتَلِهِ إِلَّا بِقَتْلِ مَنْ قَتَلَهُ أَوْ الْقَتْلِ فِيهِ . (2)

تذكرة الخواص : لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحَرَّكَتِ الشَّيْعَةُ وَبَكَوْا ، وَرَأَوْا أَنَّهُ لَا يُنْجِيهِمْ وَلَا يُغْسَلُ عَنْهُمْ الْعَارُ وَالْإِثْمُ إِلَّا قَتْلُ مَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَوْ يُقْتَلُوا فِيهِ عَنْ آخِرِهِمْ . (3)

ذوب النصار : أمّا أهل العراق فإنهم وقَعوا في الحيرة والأسف والندم على تركهم نُصْرَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (4)

-
- 1- راجع : الخريطة رقم 4 في آخر مجلد 5 .
 - 2- تاريخ الطبري : ج 5 ص 552 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 624 ، الفتوح : ج 6 ص 203 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 187 كلاهما نحوه .
 - 3- تذكرة الخواص : ص 282 .
 - 4- ذوب النصار : ص 72 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 354 .

فصل چهارم : بازتاب حادثه کربلا در عراق و حجاز

4 / 1 بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در کوفه

تاریخ الطبری_ به نقل از عبد الله بن عوف بن احمر ازدی_: وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد و ابن زیاد از اردوگاهش نُحَیله (1) بازگشت و وارد کوفه شد، شیعیان به سرزنش خود و اظهار پشیمانی پرداختند و متوجه شدند که خطای بزرگی مرتکب شده اند که حسین علیه السلام را دعوت کردند تا یاری اش کنند؛ اما [پس از آمدن،] رهاش کردند و او در کنار آنها کشته شد و کمکش نکردند. نیز احساس کردند که ننگ و گناهشان در کشتن حسین علیه السلام، جز با کشتن قاتلان او و یا با کشته شدن در این راه، قابل شستشو نیست.

تذکره الخواص: وقتی حسین علیه السلام کشته شد، شیعیان به جنبش در آمدند و گریستند و دیدند که نجات آنها و پاک شدنشان از ننگ و گناه، جز با کشتن قاتلان حسین علیه السلام و یا کشته شدن تا نفر آخر در این راه، میسر نیست.

ذوب النصار: عراقی ها به خاطر یاری نکردن حسین علیه السلام، حیرت زده و متأسف و پشیمان شدند.

1- لشکرگاه کوفه، در نزدیکی کوفه در راه شام (ر. ک: نقشه شماره 4 در پایان جلد 5).

الملهوف_ بَعْدَ خُطْبَةِ الْإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - : اِرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : هَلَكْتُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ . (1)

تذكرة الخواص : قَالَ الْمَدَائِنِيُّ : كَانَ مِمَّنْ حَضَرَ الْوَاقِعَةَ رَجُلٌ مِنْ بَكْرِ بْنِ وَاثِلٍ يُقَالُ لَهُ : جَابِرٌ أَوْ جُبَيْرٌ ، فَلَمَّا رَأَى مَا صَنَعَ ابْنُ زِيَادٍ قَالَ فِي نَفْسِهِ : لِلَّهِ عَلَيَّ إِلَّا أُصِيبَ عَشْرَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ خَرَجُوا عَلَيَّ ابْنُ زِيَادٍ إِلَّا خَرَجْتُ مَعَهُمْ ، فَلَمَّا طَلَبَ الْمُخْتَارُ بَثَارَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالتَّقَى الْعَسْكَرَانَ ، بَرَزَ هَذَا الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ : وَكُلُّ شَيْءٍ قَدْ أَرَاهُ فَاسِدًا إِلَّا مَقَامَ الرُّمَحِ فِي ظِلِّ الْفَرَسِ ثُمَّ حَمَلَ عَلَى صُفُوفِ ابْنِ زِيَادٍ . (2)

راجع : ج 8 ص 112 (القسم التاسع / الفصل السادس / كيفية دخول حرم الرسول صلى الله عليه وآله الكوفة) .

4 / 2 صدى قتلِهِ فِي الْحِجَازِ الْأَمَالِيِّ لِلْمَفِيدِ عَنْ أَبِي هِيَاجِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ : لَمَّا أَتَى نَعْيُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَدِينَةِ ... ، فَمَا رَأَيْنَا بَاكِيًا وَلَا بَاكِيَةً أَكْثَرَ مِمَّا رَأَيْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ . (3)

1- . الملهوف : ص 199 .

2- . تذكرة الخواص : ص 257 .

3- . الأُمَالِيُّ لِلْمَفِيدِ : ص 319 ، الأُمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ : ص 89 الرِّقْمُ 139 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 188 الرِّقْمُ 34 .

الملهوف_ پس از سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام_: از هر سو، صدای مردم، بلند شد که به همدیگر می گفتند: هلاك شديد و ندانستيد!

تذكرة الخواص: مدائنی گفت: از جمله شرکت کنندگان در واقعه [ی کربلا]، مردی از بکر بن وائل به نام جابر یا جُبیر بود که وقتی کار ابن زیاد را دید، با خود گفت: با خدا عهد می کنم که اگر ده مسلمان را ببینم که بر ابن زیاد خروج کرده اند، حتماً با آنها خروج نمایم. وقتی مختار، به خونخواهی حسین علیه السلام برخاست و دو سپاه، رو در روی یکدیگر قرار گرفتند، این مرد به میدان آمد و سرود: هر چه دیدم، تباه بود بجز افراستگی نیزه در سایه اسب. آن گاه به سپاه ابن زیاد، حمله برد.

ر.ك: ج 8 ص 113 (بخش نهم / فصل ششم / چگونگی ورود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه).

4 / 2 بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در حجاز

الأمالی، مفید_ به نقل از ابو هیّاج عبد الله بن عامر_: وقتی خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به مدینه رسید،... ما هرگز زن و مرد گریانی را بیشتر از آنچه آن روز دیدیم، ندیده بودیم.

تذكرة الخواصّ: قال الواقديّ: لَمَّا وَصَلَ الرَّأْسُ [أَي رَأْسَ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] إِلَى المَدِينَةِ وَالسَّبَايَا، لَمْ يَبْقَ بِالمَدِينَةِ أَحَدٌ، وَخَرَجُوا يَضْجُونَ بالبكاء. (1)

راجع: ص 420 (القسم الحادى عشر / الفصل الأوّل / حين رجوع أهل البيت عليهم السلام). وج 7 ص 322 (القسم التاسع / الفصل الاول / فرح يزيد وبنى امية) وج 8 ص 402 (القسم التاسع / الفصل الثامن / قدوم آل الرسول صلى الله عليه وآله إلى المدينة).

تذكرة الخواص: واقدي گفت: وقتی سر حسين عليه السلام و اسيران به مدينه رسيدند ، هيچ كس در مدينه نمآند، جز اين كه با ناله مي گريست .

ر . ك : ص 421 (بخش يازدهم / فصل اول / هنگام بازگشت اهل بيت امام عليه السلام) وج 7 ص 323 (بخش نهم / فصل اول / شادي يزید و أمويان). وج 8 ص 403 (بخش نهم / فصل هشتم / بازگشت خاندان پيامبر صلي الله عليه وآله به مدينه) .

الفصل الخامس : صدى واقعة كربلاء في غير المسلمين 5 / 1 رسول ملك الروم تذكره الخواص عن عبيد بن عمير : كان رسول قيصر حاضرا عند يزيد ، فقال ليزيد : هذا رأس من ؟ فقال : رأس الحسين . قال : ومن الحسين ؟ قال : ابن فاطمة ، قال : ومن فاطمة ؟ قال : بنت محمد صلى الله عليه وآله . قال : نبيكم ؟ قال : نعم ، قال : ومن أبوه ؟ قال : علي بن أبي طالب . قال : ومن علي بن أبي طالب ؟ قال : ابن عم نبينا . فقال : تبا لكم ولدينكم ، ما أنتم وحق المسيح على شيء ، إن عندنا في بعض الجزائر ديرا (1) فيه حافر حمار ركبته عيسى السيد المسيح عليه السلام ، ونحن نخرج إليه في كل عام من الأقطار ، وننذر له الثور ، ونعظمه كما تعظمون كعبتكم ، فأشهد أنكم على باطل ، ثم قام ولم يعد إليه . (2)

1- الدير : خان النصارى ، وصاحبه الذي يسكنه ويعمره ديار وديراني (تاج العروس : ج 6 ص 430 «دير»).

2- تذكرة الخواص : ص 263 وراجع : الفتوح : ج 5 ص 132 ومقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 71 والمحاسن : ص 63 والملهوف : ص 220 ومثير الأحزان : ص 103 والخرائج والجرائح : ج 2 ص 581 وبحار الأنوار : ج 45 ص 139 و 141 .

فصل پنجم: بازتاب حادثه کربلا در میان غیر مسلمانان

5 / 1 فرستاده پادشاه روم

تذكرة الخواصّ_ به نقل از عبید بن عمیر_ فرستاده قیصر، نزد یزید بود. به یزید گفت: این، سر کیست؟ یزید گفت: سر حسین. پرسید: حسین کیست؟ گفت: پسر فاطمه. پرسید: فاطمه کیست؟ گفت: دختر محمد. او گفت: پیامبران؟! گفت: آری. گفت: پدرش که بود؟ گفت: علی بن ابی طالب. گفت: علی بن ابی طالب کیست؟ گفت: پسر عموی پیامبرمان. فرستاده قیصر گفت: به حقّ مسیح، سوگند که شما و دینتان بر حق نیستید. ما در جزیره ای، دیری (1) داریم که سُم الاغ آقایمان عیسی مسیح علیه السلام، در آن، نگهداری می شود و ما هر ساله از گوشه و کنار دنیا، در آن جا گرد می آییم و برایش نذرهای فراوان می کنیم و بزرگش می داریم، همان گونه که شما کعبه تان را بزرگ می دارید. گواهی می دهم که شما باطلید. آن گاه برخاست و دیگر پیش یزید باز نگشت.

1- دیر، جای سکونت روحانیان نصرانی (راهبان) است و کسی که در آن ساکن شود یا آن را آباد کند، دیّار و دیرانی نامیده می شود.

راجع: ج 8 ص 324 (القسم التاسع / الفصل السابع / احتجاج رسول ملك الروم على يزيد).

5 / 2 الديراني الثقات لابن حبان: أنفذ عبيد الله بن زياد رأس الحسين بن علي عليه السلام إلى الشام مع أسارى النساء والصبيان من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله على أقتاب، مكشفات الوجوه والشعور، فكانوا إذا نزلوا منزلاً أخرجوا الرأس من الصندوق، وجعلوه في رُمح، وحرسوه إلى وقت الرحيل، ثم أعيد الرأس إلى الصندوق ورحلوا، فبينما هم كذلك إذ نزلوا بعض المنازل، وإذا فيه دير راهب، فأخرجوا الرأس على عادتهم، وجعلوه في الرُمح، وأسندوا الرُمح إلى الدير. فرأى الديراني بالليل نورا ساطعا من ديره إلى السماء، فأشرف على القوم، وقال لهم: من أنتم؟ قالوا: نحن أهل الشام، قال: وهذا رأس من هو؟ قالوا: رأس الحسين بن علي، قال: بس القوم أنتم، والله، لو كان لعيسى عليه السلام ولد لأدخلناه أحداقنا. ثم قال: يا قوم، عندي عشرة آلاف دينار ورثتها من أبي وأبي من أبيه، فهل لكم أن تعطوني هذا الرأس ليكون عندي اللبنة، وأعطيتكم هذه العشرة آلاف دينار؟ قالوا: بلى، فأحدر إليهم الدنانير، فجاءوا بالنقاد ووزنت الدنانير وتقدت، ثم جعلت في جراب وختم عليه، ثم أدخل الصندوق، وشالوا إليه الرأس، فعسده الديراني، ووضعته على فخذه، وجعل يبكي الليل كله عليه، فلما أن أسفر عليه الصبح، قال: يا رأس، لا أملك إلا نفسي، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأن جدك رسول الله، فأسلم النصراني، وصار مولى للحسين عليه السلام، ثم أحدر الرأس إليهم، فأعادوه إلى الصندوق ورحلوا. فلما قربوا من دمشق قالوا: نحب أن نقسم تلك الدنانير؛ لأن يزيد إن رآها أخذها منا، ففتحوا الصندوق، وأخرجوا الجراب بختمه وفتحوه، فإذا الدنانير كلها قد تحولت خزفا، وإذا على جانب من الجانبين من السكة مكتوب: «و لا تحسب بين الله غفلا عما يعمل الظلمون» (1)، وعلى الجانب الآخر: «وسد يعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون». (2) قالوا: قد افتضحنا والله، ثم رموها في بردى (3) - نهر لهم - فمنهم من تاب من ذلك الفعل لما رأى، ومنهم من بقي على إصراره. وكان رئيس من بقي على ذلك الإصرار سنان بن أسد النخعي. (4)

راجع: ج 8 ص 88 (القسم التاسع / الفصل الخامس / إسلام الراهب النصراني).

1- إبراهيم: 42.

2- الشعراء: 227.

3- بردى، بثلاث فتحات: أعظم أنهر دمشق (معجم البلدان: ج 1 ص 378).

4- الثقات لابن حبان: ج 2 ص 312.

ر.ك: ج 8 ص 325 (بخش نهم/فصل هفتم/احتجاج فرستاده پادشاه روم با یزید).

5 / 2 راهب

الثقات، ابن حبان: عیید الله بن زیاد، سر حسین علیه السلام را به همراه زنان و کودکان اسیر خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با سر و صورتی باز، با کاروانی به شام فرستاد. آنان وقتی به منزلگاهی می رسیدند، سر را از صندوق، بیرون می آوردند و آن را بر سر نیزه ای می زدند و تا وقت حرکت کاروان، از آن، محافظت می کردند و آن گاه سر را به صندوق، بر می گرداندند و راهی می شدند. همین طور منزل به منزل می رفتند تا به منزلی رسیدند که دیر راهی در آن بود. سر را طبق معمول از صندوق، بیرون آوردند و در نیزه کردند و نیزه را به دیر، تکیه دادند. راهب در شب، نوری را دید که از دیرش به سوی آسمان می رود. [از بالای دیر] به سوی آن گروه، خم شد و از آنها پرسید: شما کیستید؟ گفتند: ما شامی هستیم. گفت: این، سر کیست؟ گفتند: سر حسین بن علی. گفت: چه بد مردمی هستید شما! به خدا سوگند، اگر عیسی علیه السلام فرزندی داشت، او را بر تخم چشممان جا می دادیم. آن گاه گفت: ای گروه! من، ده هزار دینار از پدرم به ارث برده ام که او نیز آنها را از پدرش به ارث برده است. آیا حاضرید این سر را امشب در برابر این ده هزار دینار، به من بدهید؟ گفتند: آری. او ده هزار دینار را برای آنان فرستاد و آنها تقدینه شناس آوردند. [سپس] دینارها را وزن کردند و شمردند و در انبانی گذاشتند و آن را مَهر کردند و در صندوق قرار دادند و سر را تحویل وی دادند. راهب، سر را شست و روی پایش گذاشت و همه شب را بر آن گریست و وقتی صبح دمید، گفت: ای سر! من جز خودم چیزی ندارم. گواهی می دهم که معبودی جز الله نیست و جد تو، پیامبر خداست. آن نصرانی، مسلمان و دوستدار حسین علیه السلام شد. سپس سر را به آنها بازگرداند و آنها آن را در صندوق گذاشتند و به راه افتادند. وقتی به نزدیکی دمشق رسیدند، گفتند: خوب است دینارها را تقسیم کنیم. ای بسا وقتی یزید، دینارها را ببیند، آنها را از ما بگیرد. در صندوق را گشودند و انبان مَهر شده طلاها را از صندوق، بیرون آوردند و بازش کردند. ناگهان دیدند که همه دینارها به خَرَف (سفال) تبدیل شده است و در يك طرف سگه ها، نوشته شده: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ؛ گمان مبرید که خدا از آنچه ستمگران انجام می دهند، غافل است» و در طرف دیگر، نوشته شده: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ؛ به زودی، ستمگران خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه، باز می گردند». گفتند: به خدا که رسوا شدیم! و سپس آنها را در رود بردی (1) ریختند. برخی از آنان به جهت دیدن این اتفاق، توبه کردند و برخی دیگر، همچنان بر کارشان پافشاری کردند، و سردسته این گروه دوم، سنان بن انس نخعی بود.

ر.ك: ج 8 ص 89 (بخش نهم / فصل پنجم / اسلام آوردن راهب مسیحی).

5 / 3 رأسُ الجالوت (1) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن أبي الأسود محمّد بن عبد الرحمن: لَقِينِي رَأْسُ الْجَالُوتِ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ ، إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ دَاوُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَسَبْعِينَ أُمَّةً ، وَإِنَّ الْيَهُودَ لَتَلْقَانِي ، فَتُعَظَّمُنِي ، وَأَنْتُمْ لَيْسَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أَبٌ وَاحِدٌ قَتَلْتُمْ وَلَدَهُ .

(2)

المعجم الكبير عن رأس الجالوت: كُنَّا نَسْمَعُ أَنَّهُ يُقْتَلُ بِكَرْبَلَاءَ ابْنِ نَبِيِّ ، فَكُنْتُ إِذَا دَخَلْتُهَا رَكَضْتُ فَرَسِي ، حَتَّى أَجُوزَ عَنْهَا ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلْتُ أَسِيرٌ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى هِيَأْتِي . (3)

تاريخ الطبري عن رأس الجالوت عن أبيه: مَا مَرَرْتُ بِكَرْبَلَاءَ إِلَّا وَأَنَا أَرْكُضُ دَابَّتِي ، حَتَّى أُحَلِّفَ الْمَكَانَ ، قَالَ : قُلْتُ : لِمَ ؟ قَالَ : كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّ وَلَدَ نَبِيِّ مَقْتُولٍ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ ؛ قَالَ : وَكُنْتُ أَخَافُ أَنْ أَكُونَ أَنَا . فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْنَا : هَذَا الَّذِي كُنَّا نَتَحَدَّثُ . قَالَ : وَكُنْتُ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا مَرَرْتُ بِذَلِكَ الْمَكَانِ أَسِيرٌ وَلَا أَرْكُضُ . (4)

-
- 1- رأس الجالوت : كبيرهم _ اليهود _ (مجمع البحرين : ج 2 ص 653 «رأس»).
 - 2- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج 1 ص 498 الرقم 457 ، العقد الفريد : ج 3 ص 369 ، تذكرة الخواص : ص 263 ؛ الملهوف : ص 220 ، مثير الأحزان : ص 103 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 141 .
 - 3- المعجم الكبير : ج 3 ص 111 الرقم 2827 ، تاريخ دمشق : ج 14 ص 200 .
 - 4- تاريخ الطبري : ج 5 ص 393 .

5 / 3 رأس الجالوت

(1) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) _ به نقل از ابو الأسود محمد بن عبد الرحمان _: رأس الجالوت ، مرا دید و گفت: به خدا سوگند، میان من و داوود علیه السلام ، هفتاد نسل فاصله است ؛ ولی یهودیان ، مرا که می بینند ، به من تعظیم می کنند ؛ اما میان شما و پیامبران، جز يك نسل ، فاصله نیست ؛ ولی پسرش را کشتید!

المعجم الكبير _ به نقل از رأس الجالوت _: ما می شنیدیم که در کربلا پسر پیامبری کشته خواهد شد . من وقتی وارد آن سرزمین می شدم، با اسبم به تاخت می رفتم تا از آن عبور کنم ؛ اما از وقتی حسین علیه السلام کشته شده، من به طور عادی گذر می کنم.

تاریخ الطبری _ به نقل از رأس الجالوت _: پدرم گفت : هیچ گاه نبود که من از کربلا بگذرم و بر مرکبم پا نکوبم، تا زود ، آن جا را پشت سر بگذارم. گفتم: چرا؟ گفت: ما پیش تر ، [از گذشتگانمان] نقل می کردیم که پسر پیامبری در این جا کشته می شود و من ترس داشتم که من ، همان باشم. وقتی حسین کشته شد، گفتیم: این ، همانی بود که از او حرف می زدیم و پس از آن، هر وقت از آن جا عبور می کردم، می گذشتم و بر مرکبم پا نمی کویدم.

الفصل السادس : مَصِيرُ مَنْ كَانَ لَهُ دَوْرٌ فِي قَتْلِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ 6 / 1 يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ، أُمُّهُ مَيْسُونَ بنت بجدل الكلبيّة، ولد سنة 25 أو 26 هـ (1)، وهلك سنة 64 هـ. (2) كان يزيد مجرماً من الطراز الأول في فاجعة كربلاء الدمويّة، وقد مات بعد هذه الفاجعة بثلاث سنوات فقط وهو في الثامنة والثلاثين من عمره بأفصح مorte، وانتهى بموته حكم آل أبي سفيان. اختلفت الروايات بشأن العلّة الظاهريّة لموته المفاجئ، إلا أنّ المؤرخين متفقون على أنّ إدمانه وإفراطه في شرب الخمر أدّى إلى هلاكه، وقال البعض: إنّّه خرّ إلى الأرض أثناء رقصه من شدّة السكر، فأصاب رأسه الأرض وتناثر دماغه. (3) وقال البعض: إنّّه مات على أثر عض قردة له عندما كان يداعبها (4)، فأدى إلى موته. ورأى البعض أنّ سبب موته هو كثرة شربه للخمر وتقيّنه المتوالي لها. (5) كما روي أنّ وجهه اسودّ بعد موته اسوداداً قائماً كالقير (6)، وانتقل إلى عالم الآخرة وظاهره أسود كباطنه. جدير بالذكر أنّ قبور يزيد ومعاوية وعبد الملك بن مروان نبشت خلال الأعوام الأولى للحكم العبّاسي، وحُرق هشيم عظامهم. (7)

-
- 1- تاريخ دمشق: ج 65 ص 394-397، العقد الفريد: ج 3 ص 362 و 375، سير أعلام النبلاء: ج 4 ص 36.
 - 2- الثقات لابن حبان: ج 2 ص 314، مروج الذهب: ج 3 ص 63، العقد الفريد: ج 3 ص 362، تاريخ خليفة بن خياط: ص 194، أخبار الدول و آثار الأول: ج 2 ص 14 وراجع: أنساب الأشراف: ج 5 ص 376.
 - 3- راجع: ص 148 ح 2551 و 2552.
 - 4- راجع: ح 2553.
 - 5- راجع: ص 150 ح 2556.
 - 6- راجع: ص 150 ح 2555.
 - 7- راجع: ص 150 ح 2557.

فصل ششم : سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند

6 / 1 یزید بن معاویه

یزید بن معاویه بن ابی سفیان _ که مادرش میسون ، دختر بجدل کلبی بود _ در سال 25 یا 26 هجری ، متولد شد و در سال 64 هجری ، به هلاکت رسید . وی که مجرم اصلی در فاجعه خونبار کربلا بود ، تنها سه سال پس از این فاجعه ، در 38 سالگی با ننگ آمیزترین مرگ ها ، از دنیا رفت و با مرگش ، حکومت ننگین خاندان ابوسفیان نیز پایان یافت . گزارش ها ، در باره علت مرگ ناگهانی یزید ، مختلف اند ؛ اما مورخان ، اتفاق نظر دارند که افراط در می گساری و بدمستی ، موجب هلاکت او گردید . برخی گفته اند : وی هنگام رقص و در حال بدمستی به زمین خورد و مغزش متلاشی گردید . برخی ، گاز گرفته شدن توسط میمونش را که با وی بازی می کرد ، و برخی ، کثرت می گساری و قی کردن پاپی آن را عامل هلاکت او ذکر کرده اند . همچنین گزارش شده که صورت او پس از مرگ ، همچون قیر ، سیاه شد و با ظاهری چون باطش ، به عالم آخرت منتقل گردید . گفتنی است که عباسیان ، در سال های نخست حکومتشان ، قبرهای یزید ، معاویه و عبد الملک بن مروان را نبش کردند و استخوان های باقی مانده آنان را آتش زدند .

سير أعلام النبلاء عن محمد بن أحمد بن مسمع: سَكَرَ يَزِيدُ فَقَامَ يَرْقُصُ ، فَسَقَطَ عَلَى رَأْسِهِ ، فَانْشَقَّ ، وَبَدَا دِمَاغُهُ . (1)

الثقات لابن حبان: قد قيل: إِنَّ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ سَكَرَ لَيْلَةً ، وَقَامَ يَرْقُصُ ، فَسَقَطَ عَلَى رَأْسِهِ ، وَتَنَاطَرَ دِمَاغُهُ فَمَاتَ . (2)

البداية والنهاية: قيل: إِنَّ سَبَبَ مَوْتِهِ [أَي يَزِيدَ] أَنَّهُ حَمَلَ قِرْدَةً ، وَجَعَلَ يُنْقَرُّهَا (3) فَعَضَّتْهُ . وَذَكَرُوا عَنْهُ غَيْرَ ذَلِكَ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِصِحَّةِ ذَلِكَ .

(4)

أخبار الدول وآثار الأول: مات يَزِيدُ فِي شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَسِتِّينَ بِذَاتِ الْجَنْبِ بِحُورَانَ (5) ، وَحُمِلَ إِلَى دِمَشْقَ ، وَصَلَّى عَلَيْهِ أَخُوهُ خَالِدٌ - وَقِيلَ: ابْنُهُ مُعَاوِيَةُ - وَدُفِنَ بِمَقْبَرَةِ بَابِ الصَّغِيرِ ، وَقَبْرُهُ الْآنَ مَزْبَلَةٌ . (6)

-
- 1- سير أعلام النبلاء: ج 4 ص 37 .
 - 2- الثقات لابن حبان: ج 2 ص 314 .
 - 3- التنقيز: الترقيص (القاموس المحيط: ج 2 ص 194 «نقر»).
 - 4- البداية والنهاية: ج 8 ص 235 .
 - 5- حوران: كورة واسعة من أعمال دمشق من جهة القبلة، ذات قرى ومزارع (معجم البلدان: ج 2 ص 317) وراجع: الخريطة رقم 5 في آخر مجلد 8 .
 - 6- أخبار الدول وآثار الأول: ج 2 ص 14 .

سیر أعلام النبلاء_ به نقل از محمد بن احمد بن مسمع_: یزید، مست کرد و شروع به رقصیدن کرد. پس با سر به زمین افتاد و سرش شکست و مغزش بیرون زد [و مُرد].

الثقات، ابن حبان: گفته شده: یزید، شبی مست کرد و شروع به رقصیدن نمود و با سر به زمین افتاد و مغزش متلاشی شد و مُرد.

البدایة و النهایة: گفته شده که عامل مرگ او (یزید)، این بود که بوزینه ای را با خود برد و آن را رقصاند و بوزینه او را گاز گرفت. در باره [عامل مرگ] یزید، جز این را هم گفته اند و درستی آن را خدا می داند.

أخبار الدول و آثار الأول: یزید در ماه ربیعِ اول سال 64، در کنار حوران (1) مُرد و جنازه اش به دمشق، منتقل شد. برادرش خالد_ و گفته اند: پسرش معاویه_ بر او نماز خواند و در قبرستان باب الصغیر، دفن شد و گورش اکنون زباله دانی است.

1- حوران، منطقه بزرگی از توابع دمشق و در سمت جنوب آن است که روستاها و کشتزارهای زیادی دارد (ر. ک: نقشه شماره 5 در پایان جلد 8).

كامل الزيارات عن عبد الرحمن الغنوي: فَوَ اللّٰهُ ، لَقَدْ عَوَّجَلَ الْمَلْعُونُ يَزِيدُ ، وَلَمْ يَتَمَتَّعْ بَعْدَ قَتْلِهِ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] بِمَا طَلَبَ ، وَلَقَدْ أَخَذَ مُغَافَصَةً (1) ، بَاتَ سَكَرَانَ ، وَأَصْبَحَ مَيِّتًا ، مُتَغَيِّرًا كَأَنَّهُ مَطْلِيٌّ بِقَارٍ ، أَخَذَ عَلَى أَسْفِ . (2)

الفتوح_ في ذِكْرِ مَا فَعَلَهُ جَيْشُ يَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ ثُمَّ هُجِمَ عَلَيْهِمْ عَلَى مَكَّةَ بِقِيَادَةِ الْحُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ وَرَمِيَهُمُ الْكَعْبَةَ بِالْمَنْجَنِيْقِ ، إِلَى أَنْ قَالَ _ : فَبَيْنَمَا الْحُصَيْنُ [قَائِدُ يَزِيدَ] كَذَلِكَ إِذَا بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَدِمَ عَلَيْهِ ، فَسَلَّمَ ، ثُمَّ جَلَسَ عِنْدَهُ ، فَقَالَ : ... يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَدِمَاتَ وَمَضَى إِلَى سَبِيلِهِ ، فَقَالَ الْحُصَيْنُ : ... وَمَا كَانَ سَبَبُ ذَلِكَ ؟ فَقَالَ : إِنَّهُ شَرِبَ مِنَ اللَّيْلِ شَرَابًا كَثِيرًا ، ثُمَّ أَصْبَحَ مَخْمُورًا ، فَذَرَعَهُ الْقَيْءُ (3) ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ مَاتَ . (4)

أنساب الأشراف: لَمَّا صَارَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ (5) إِلَى نَهْرِ أَبِي فُطْرُسَ (6) ، أَمَرَ فَنُودِيَ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بِالْأَمَانِ ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ ، فَعَجَلَتْ الْخُرَاسَانِيُّ إِلَيْهِمْ بِالْعَمَدِ ، فَتَلَوْهُمْ ، وَقَتَلَ عَبْدُ اللَّهِ جَمَاعَةً مِنْهُمْ وَمِنْ أَشْيَاعِهِمْ ، وَأَمَرَ بِنَبَشِ قَبْرِ مُعَاوِيَةَ ، فَمَا وَجَدَ مِنْ مُعَاوِيَةَ إِلَّا خَطًّا ، وَنُبْشَ قَبْرِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَوَجَدَ مِنْ يَزِيدَ سُلَامِيَاتٍ (7) رَجُلِهِ ، وَوَجَدَ مِنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ بَعْضَ شُؤْنِ رَأْسِهِ ... وَجُمِعَ مَا وَجَدَ فِي الْقُبُورِ ، فَأَحْرَقَ . (8)

1- غَافِصَةٌ مُغَافِصَةٌ : فَاجَأَةٌ وَأَخَذَهُ عَلَى غَرَّةِ (تَاجِ الْعُرُوسِ : ج 9 ص 317 «غفص»).

2- كامل الزيارات : ص 132 ح 149 ، بحار الأنوار : ج 44 ص 236 ح 27 .

3- ذَرَعَةُ الْقَيْءِ : أَي سَبَقَهُ وَغَلَبَهُ فِي الْخُرُوجِ (النَّهْيَةُ : ج 2 ص 158 «ذرع»).

4- الفتوح : ج 5 ص 164 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 183 نحوه .

5- عبدالله بن علي بن عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب ، عم السفاح والمنصور ، ولأه أبو العباس السفاح حرب مروان بن محمد ، فسار عبدالله إلى مروان حتى قتله ، واستولى على بلاد الشام ، ولم يزل أميراً عليها مدة خلافة السفاح ، فلما ولي المنصور خالفه عليه ، ودعا إلى نفسه ... فحبسه أبو جعفر المنصور ، ولم يزل في حبسه ببغداد حتى وقع عليه البيت الذي حبس فيه ، فقتله ومات سنة 147 (تاريخ بغداد: ج 10 ص 8_9 ، تاريخ دمشق: ج 31 ص 541).

6- نهر أبي فطرس : موضع قرب الرملة في فلسطين (معجم البلدان : ج 5 ص 315).

7- السُّلَامِيَاتُ : وَهِيَ الَّتِي بَيْنَ كُلِّ مَفْصَلَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الْإِنْسَانِ (النَّهْيَةُ : ج 2 ص 396 «سلم»).

8- أنساب الأشراف : ج 4 ص 144 .

کامل الزیارات_ به نقل از عبد الرحمان غَنَوی_-: به خدا سوگند، یزید ملعون، زود مجازات شد و پس از کشتن امام حسین علیه السلام، از آنچه در پی اش بود، لذتی نبرد و ناگهانی و غافلگیرانه مُرد. مست خوابید و صبح به مرده تبدیل شد و [جسدش] چنان تغییر یافته بود که گویی قیرمالی شده است. او به صورت تأسفباری مرده بود.

الفتوح_ در یادکرد رفتار سپاه یزید با مردم مدینه و یورششان به مکه به فرماندهی حُصَین بن نُمَیر و سنگباران کردن کعبه با مَنجَنیق_-: حُصَین (فرمانده سپاه یزید) نشسته بود که ناگهان مردی شامی پیش وی آمد و سلام کرد و نزدش نشست و گفت: ... یزید بن معاویه مُرد. و راه خودش را کشید و رفت. حُصَین گفت: ... سبب مرگش چه بود؟ آن مرد شامی گفت: شب، زیاد شراب خورده بود و صبح، مست از خواب برخاست و قی به او فشار آورد و همین طور ادامه پیدا کرد تا مُرد.

أنساب الأشراف: وقتی عبد الله بن علی عبّاسی (1) به رود ابو فطرس (2) رسید، دستور داد که برای بنی امیّه اعلام امان کنند. آنان همه در اطراف او گرد آمدند و سپاه خراسانی [حامی بنی عبّاس]، با گرز به آنان یورش آورد و آنها را کشت. عبد الله [هم] جمعیتی از آنان و پیروانشان را به قتل رساند و دستور داد قبر معاویه را شکافتند و چیزی از معاویه جز استخوان باریکه ای نمانده بود. قبر یزید بن معاویه را هم شکافتند و جز استخوان های بند مفاصل پای او را پیدا نکردند. از عبد الملك بن مروان نیز قطعه هایی از سرش پیدا شد... و هر چه از گورها گرد آورده بودند، آتش زدند.

-
- 1- عبد الله بن علی بن عبد الله بن عبّاس بن عبد المطلب، عموی سفّاح و منصور عبّاسی بود که از سوی سفّاح به جنگ با مروان بن محمّد (آخرین خلیفه اموی) گسیل شد و به سوی مروان رفت تا او را کشت و بر منطقه شامات، سیطره یافت و تا پایان خلافت سفّاح، فرمان روای آن جا بود. وقتی منصور به حکمرانی رسید، او با منصور به مخالفت برخاست و مردم را به سوی خویش، دعوت نمود. منصور، او را زندانی کرد و در زندان بغداد ماند تا سقف زندان بر سرش خراب شد و در سال 147 ق، کشته شد.
 - 2- جایی است در نزدیکی رمله در فلسطین.

6 / 2 عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ولد أبو حفص عبيد الله بن زياد عام 33 أو 39 هـ . (1) والده هو زياد بن أبيه، الذي اشتهرت قصة تغيير نسبه وإلحاقه بأبي سفيان من قبل معاوية (2) ، وكانت أم عبيد الله امرأة مجوسية تدعى مرجانة ابنة أحد ملوك فارس (3) ، انفصلت عن زياد وتزوجت برجل كافر يدعى شيرويه ، وتربى عبيد الله في بيته . شقَّ عبيد الله طريقه إلى السياسة والقدرة منذ الشباب ، وورث الذكاء السياسي بمفهومه الرسمي والجرأة والقساوة من أبيه ، واستخدمها في سبيل الأهداف الشيطانية لبني أمية . نُصّب ابن زياد والياً على البصرة في زمن معاوية (4) ، وأبقاه يزيد أيضاً ونصّب به أميراً على الكوفة بالاستشارة مع سرجون النصراني من أجل مواجهة الإمام الحسين عليه السلام . (5) وقد كانت جميع الجرائم في كربلاء بأمر مباشر منه ، وكان له أكبر دور في هذه الفاجعة الأليمة بعد يزيد . وبعد واقعة كربلاء، قمع بكل قساوة معارضات العراقيين، إلا أنه بعد موت يزيد وعندما كان في سجونه أربعة آلاف وخمسمئة نفر من الشيعة بوضع فجييع ، لم يصمد أمام تمرّد البصريين وثورتهم وفرّ ذليلاً . (6) وبعد فترة وفي يوم عاشوراء من شهر محرّم عام 67 هـ ، أي نفس اليوم الذي استشهد فيه الإمام الحسين عليه السلام لكن بعد ستّة سنين ، اشتبك في حرب مع جيش إبراهيم بن مالك الأشتر ، وقتل على يده في خازر . على بعد خمسة فراسخ من الموصل في شمال العراق . (7) وقد قتل في هذه المعركة الضروس والتي انتصر فيها إبراهيم بن مالك الأشتر، عدد غفير من القادة المجرمين ومن جيش الشام. وحرق إبراهيم بدن ابن زياد وبعث برأسه إلى المختار الثقفي، وأرسل هو الآخر رأسه إلى الحجاز ليدخل السرور على قلب الإمام السجّاد عليه السلام وآل الرسول صلى الله عليه وآله بذلك . (8)

- 1- سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 545، تاريخ دمشق: ج 37 ص 435، تاريخ الإسلام للذهبي: ج 5 ص 176، وراجع: هذه الموسوعة: ج 9 ص 154 ح 2558 .
- 2- لقد ذكرنا حياته بشكل مفصل وكذلك قضية ولادته على فراش عبيد الثقفي وادعاء أبي سفيان الانتساب له ، في موسوعة الإمام علي بن ابي طالب عليه السلام (ج 7 ص 312) .
- 3- راجع: ص 156 ح 2559 .
- 4- أصبح عبيد الله حاكماً على البصرة في أواخر حكم معاوية، وذلك في سنة 55 للهجرة حينما كان عمره 22، أو 16 سنة على قول من يرى أنّ ولادته كانت سنة 39 هـ (سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 545، تاريخ خليفة بن خياط: ص 169 ، تاريخ دمشق: ج 37 ص 438 ، البداية والنهاية: ج 8 ص 283) .
- 5- راجع: ج 4 ص 96 (القسم السابع / الفصل الرابع / استشارة يزيد فيمن يستعمل على الكوفة) .
- 6- تاريخ الطبري: ج 5 ص 513 .
- 7- تاريخ الطبري: ج 6 ص 90 ، أنساب الأشراف: ج 6 ص 426 ، الكامل في التاريخ: ج 3 ص 7 .
- 8- العقد الفريد: ج 3 ص 385 ، تذكرة الخواص: ص 286 ؛ الأمالي للطوسي: ص 242 ، رجال الكشي: ج 1 ص 341 وراجع: تاريخ دمشق: ج 37 ص 461 .

6 / 2 عبید الله بن زیاد

ابو حفص عبید الله بن زیاد، در سال 33 یا 39 هجری به دنیا آمد. پدرش، زیاد بن ابیه بود که داستان تغییر یافتن نسب او و الحاقش به ابو سفیان توستط معاویه، مشهور است. مادر عبید الله نیز زنی مجوسی به نام مرجانه فرزند یکی از پادشاهان فارس بود که از زیاد، جدا شد و با مردی کافر به نام شیرویه ازدواج کرد و عبید الله در خانه او پرورش یافت. (1) ابن زیاد، در جوانی به سیاست و قدرت، دست یافت. او هوش سیاسی و به تعبیر دیگر، جرئت و قساوت خود را - که از پدرش به ارث برده بود - در راه مقاصد شیطانی بنی امیه به کار می گرفت. ابن زیاد در زمان معاویه، به حکومت بصره منصوب شد (2) و پس از معاویه، یزید، او را در همان منصب، ابقا کرد و برای مقابله با امام حسین علیه السلام با مشورت سرجون نصرانی، فرمانداری کوفه را نیز به وی وا گذارد. (3) در حادثه کربلا، همه جنایت ها، به دستور مستقیم عبید الله تحقق یافت، چنان که پس از یزید، بیشترین نقش را در این فاجعه دردناک داشت. او پس از واقعه کربلا نیز در کمال سفاکی، اعتراض های عراقیان را سرکوب نمود؛ اما سرانجام و پس از مرگ یزید، در حالی که بر حسب نقل، چهار هزار و پانصد نفر از شیعیان با وضعی فجیع در زندان او بودند، در برابر نافرمانی و شورش بصریان، تاب نیاورد و ذلیلانه فرار کرد. اندکی بعد، وی در روز دهم محرم سال 67 هجری - یعنی تنها شش سال بعد و درست، در همان روزی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود - با سپاه ابراهیم بن مالک اشتر، در خازر (در پنج فرسنگی موصل در شمال عراق)، درگیر و به وسیله او کشته شد. در این جنگ سخت که با پیروزی ابراهیم اشتر همراه بود، افزون بر ابن زیاد، بسیاری از فرماندهان جنایتکار و سپاهیان شام، به هلاکت رسیدند. ابراهیم، بدن ابن زیاد را سوزاند و سرش را برای مختار ثقفی فرستاد و او نیز سرش را روانه حجاز نمود تا امام زین العابدین علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را خوشحال کند.

1- شرح مفصل جریان تولد او بر فراش عبید ثقفی و ادعای ابو سفیان را نسبت به او، در دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام (ج 13 ص 203) آورده ایم.

2- عبید الله در اواخر حکومت معاویه (سال 55 هجری)، هنگامی که حدود 22 و بنا به قولی، شانزده سال داشت، حاکم بصره شد.

3- ر. ک: ج 4 ص 97 (بخش هفتم / فصل چهارم / رایزنی یزید برای انتخاب حکمران کوفه).

البداية والنهاية: كان مولده [أي عبید اللہ بن زیاد] في سنة تسع وثلاثين فيما حكاه ابن عساکر (1) عن أبي العباس أحمد بن يونس الصببي ... وقال أبو نعيم الفضل بن دكين: ذكروا أن عبید اللہ بن زیاد حين قتل الحسين عليه السلام كان عمره ثمانيا وعشرين سنة. قلت: فعلى هذا يكون مولده سنة ثلاث وثلاثين. (2)

1- راجع: تاريخ دمشق: ج 37 ص 435.

2- البداية والنهاية: ج 8 ص 283.

البداية و النهاية: زمان تولّد عبید اللّٰه بن زیاد، بر اساس آنچه ابن عساکر از ابو العباس احمد بن یونس حنبّی نقل کرده، سال 39 [هجری] بوده است... ابو نعیم فضل بن دُکّین گفته: گفته اند که عبید اللّٰه بن زیاد، وقتی حسین علیه السلام را کشت، 28 ساله بود. می گویم: بنا بر این، او در سال 33 [هجری]، به دنیا آمده است.

سير أعلام النبلاء: عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادِ بْنِ أَبِيهِ ... وَلِيَّ الْبَصْرَةَ سِنَّةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ ، وَلَهُ ثِنْتَانِ وَعِشْرُونَ سِنَّةً ... كَانَ جَمِيلَ الصُّورَةِ ، فَبِيحِ السَّرِيْرَةِ . وَقِيلَ : كَانَتْ أُمُّهُ مَرْجَانَةَ مِنْ بَنَاتِ مُلُوكِ الْفَرَسِ ... رَوَى السَّرِيْرِيُّ بْنُ يَحْيَى ، عَنِ الْحَسَنِ ، قَالَ : قَدِمَ عَلَيْنَا عُبَيْدُ اللَّهِ ، أَمْرُهُ مُعَاوِيَةُ ، غُلَامًا سَفِيْهَا ، سَفَكَ الدَّمَاءَ سَفَكًا شَدِيْدًا ... قَالَ الْحَسَنُ : وَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ جَبَانًا . (1)

تاريخ الطبري عن عبيد الله بن زياد_ في إحدى خطبه_ : أَنَا ابْنُ زِيَادٍ أَشْبَهْتُهُ مِنْ بَيْنِ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى ، وَلَمْ يَنْتَرِعْنِي شَبَهُ خَالٍ وَلَا ابْنَ عَمٍّ . (2)

المعجم الكبير عن حاجب عبيد الله بن زياد : دَخَلْتُ الْقَصْرَ خَلْفَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَاضْطَرَمَّ فِي وَجْهِهِ نَارًا ، فَقَالَ هَكَذَا بِكُمِّهِ عَلَى وَجْهِهِ . فَقَالَ : هَلْ رَأَيْتَ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، فَأَمَرَنِي أَنْ أَكْتُمَ ذَلِكَ . (3)

تاريخ الطبري عن يساف بن شريح اليشكري عن علي بن محمد_ بعد هلاك يزيد_ : إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ خَرَجَ مِنَ الْبَصْرَةِ ، فَقَالَ ذَاتَ لَيْلَةٍ : إِنَّهُ قَدْ ثَقُلَ عَلَيَّ رُكُوبُ الْإِبِلِ ، فَوَطَّنُوا لِي عَلَى ذِي حَافِرٍ ، قَالَ : فَأَلْقَيْتَ لَهُ قَطِيفَةً عَلَى حِمَارٍ ، فَرَكِبَهُ ، وَإِنَّ رَجُلَيْهِ لَتَكَادَانِ تَحْدَانِ فِي الْأَرْضِ . قَالَ الْيَشْكُرِيُّ : فَإِنَّهُ لَيْسِيرٌ أَمَامِي ، إِذْ سَكَتَ سَكَنَةً فَأَطَالَهَا . فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : هَذَا عُبَيْدُ اللَّهِ أَمِيرُ الْعِرَاقِ أَمْسِ ، نَائِمٌ السَّاعَةَ عَلَى حِمَارٍ لَوْ قَدْ سَقَطَ مِنْهُ أَعْنَتُهُ ، ثُمَّ قُلْتُ : وَاللَّهِ ، لَئِنْ كَانَ نَائِمًا لَأَنْغَصَنَّ عَلَيْهِ نَوْمَهُ ، فَمَدَّنْتُ مِنْهُ ، فَقُلْتُ : أَنْائِمُ أَنْتَ ؟ قَالَ : لَا ، قُلْتُ : فَمَا أَسَكَّتَكَ ؟ قَالَ : كُنْتُ أُحَدِّثُ نَفْسِي . قُلْتُ : أَفَلَا أُحَدِّثُكَ مَا كُنْتَ تُحَدِّثُ بِهِ نَفْسَكَ ؟ قَالَ : هَاتِ ، فَوَاللَّهِ ، مَا أَرَاكَ تَكِيْسُ (4) وَلَا تُصِيبُ . قَالَ : قُلْتُ : كُنْتُ تَقُولُ : لَيْتَنِي لَمْ أَقْتُلِ الْحُسَيْنَ . قَالَ : وَمَاذَا ؟ قُلْتُ : تَقُولُ : لَيْتَنِي لَمْ أَكُنْ قَتَلْتُ مَنْ قَتَلْتُ . قَالَ : وَمَاذَا ؟ قُلْتُ : كُنْتُ تَقُولُ : لَيْتَنِي لَمْ أَكُنْ بَنَيْتُ الْبَيْضَاءَ . (5) قَالَ : وَمَاذَا ؟ قُلْتُ : تَقُولُ : لَيْتَنِي لَمْ أَكُنْ اسْتَعْمَلْتُ الدَّهَاقِينَ . قَالَ : وَمَاذَا ؟ قُلْتُ : وَتَقُولُ : لَيْتَنِي كُنْتُ أَسْخَى مِمَّا كُنْتُ . قَالَ : فَقَالَ : وَاللَّهِ ، مَا نَطَقْتُ بِصَوَابٍ ، وَلَا سَكَتٌ عَنْ خَطِئٍ . وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ سَارَ إِلَيَّ يُرِيدُ قَتْلِي ، فَأَخْتَرْتُ قَتْلَهُ عَلَى أَنْ يَقْتُلَنِي . وَأَمَّا الْبَيْضَاءُ فَإِنِّي اشْتَرَيْتُهَا مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَثْمَانَ النَّقْفِيِّ ، وَأَرْسَلَ يَزِيدُ بِالْفِ أَلْفٍ ، فَأَنْفَقْتُهَا عَلَيْهَا ، فَإِنْ بَقِيَ فَلِأَهْلِي ، وَإِنْ هَلَكَتْ لَمْ أَسْ عَلَيْهَا مِمَّا لَمْ أُعْنَفْ فِيهِ . وَأَمَّا اسْتِعْمَالُ الدَّهَاقِينَ فَإِنَّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ وَزَادَانَ فَرُوخَ وَقَعَا فِيَّ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ حَتَّى ذَكَرَا قُشُورَ الْأُرْزِّ ، فَبَلَّغَا بِخَرَاكِ الْعِرَاقِ مِئَةَ أَلْفِ أَلْفٍ ، فَخَيَّرَنِي مُعَاوِيَةُ بَيْنَ الصَّمَانِ وَالْعَزْلِ ، فَكَرِهْتُ الْعَزْلَ ، فَكُنْتُ إِذَا اسْتَعْمَلْتُ الرَّجُلَ مِنَ الْعَرَبِ ، فَكَسَّرَ الْخَرَاكِ ، فَتَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ أَوْ أَعْرَمْتُ صُدُورَ قَوْمِهِ ، أَوْ أَعْرَمْتُ عَشِيرَتَهُ أَضْرَرْتُ بِهِمْ ، وَإِنْ تَرَكْتُهُ تَرَكْتُ مَالَ اللَّهِ وَأَنَا أَعْرِفُ مَكَانَهُ ، فَوَجَدْتُ الدَّهَاقِينَ أَبْصَرَ بِالْجَبَايَةِ ، وَأَوْفَى بِالْأَمَانَةِ ، وَأَهْوَنَ فِي الْمُطَالَبَةِ مِنْكُمْ ، مَعَ أَنِّي قَدْ جَعَلْتُكُمْ أَمْنَاءَ عَلَيْهِمْ ؛ لِئَلَّا يَظْلَمُوا أَحَدًا . وَأَمَّا قَوْلُكَ فِي السَّخَاءِ فَوَاللَّهِ ، مَا كَانَ لِي مَالٌ فَاجُودَ بِهِ عَلَيْكُمْ ، وَلَوْ شِئْتُ لَأَخَذْتُ بَعْضَ مَالِكُمْ ، فَخَصَصْتُ بِهِ بَعْضَ كُمْ دُونَ بَعْضٍ ، فَيَقُولُونَ مَا أَسْخَاهُ ! وَلَكِنِّي عَمَّمْتُكُمْ ، وَكَانَ عِنْدِي أَنْفَعُ لَكُمْ . وَأَمَّا قَوْلُكَ : لَيْتَنِي لَمْ أَكُنْ قَتَلْتُ مَنْ قَتَلْتُ ، فَمَا عَمِلْتُ بَعْدَ كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ عَمَلًا هُوَ أَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ عِنْدِي مِنْ قَتْلِي مَنْ قَتَلْتُ مِنَ الْخَوَارِجِ . وَلَكِنِّي سَأَخْبِرُكَ بِمَا حَدَّثْتُ بِهِ نَفْسِي . قُلْتُ : لَيْتَنِي كُنْتُ قَاتَلْتُ أَهْلَ الْبَصْرَةِ ، فَإِنَّهُمْ بَايَعُونِي طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ ، وَإِيمَ اللَّهِ ، لَقَدْ حَرَصْتُ عَلَى ذَلِكَ ، وَلَكِنَّ بَنِي زِيَادٍ أَتُونِي ، فَقَالُوا : إِنَّكَ إِذَا قَاتَلْتَهُمْ فَظَهَرُوا عَلَيْكَ لَمْ يُبْقُوا مِنَّا أَحَدًا ، وَإِنْ تَرَكْتَهُمْ تَغَيَّبَ الرَّجُلُ مِنَّا عِنْدَ أَخْوَالِهِ وَأَصْحَابِهِ ، فَفَقَّتْ لَهُمْ ، فَلَمْ أَقَاتِلْ . وَكُنْتُ أَقُولُ : لَيْتَنِي كُنْتُ أَخْرَجْتُ أَهْلَ السَّجْنِ فَضَرَبْتُ أَعْنَاقَهُمْ ، فَأَمَّا إِذْ فَاتَتْ هَاتَانِ فَلَيْتَنِي كُنْتُ أَقْدَمَ الشَّامَ وَلَمْ يُبْرِمُوا أَمْرًا . قَالَ بَعْضُهُمْ : فَقَدِمَ الشَّامَ وَلَمْ يُبْرِمُوا أَمْرًا ، فَكَانَمَا كَانُوا مَعَهُ صَيَّانًا ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : قَدِمَ الشَّامَ وَقَدْ أُبْرِمُوا ، فَتَقَضَّ مَا أُبْرِمُوا إِلَى رَأْيِهِ . (6)

- 1- سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 545 ، فتح الباري : ج 13 ص 128 ، تاريخ دمشق : ج 37 ص 446 _ 447 وليس فيهما صدره إلى «عن الحسن» .
- 2- تاريخ الطبري : ج 5 ص 358 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 536 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 1 ص 199 ، الفتوح : ج 5 ص 38 نحوه ، البداية والنهاية : ج 8 ص 158 .
- 3- المعجم الكبير : ج 3 ص 112 الرقم 2831 ، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج 1 ص 503 الرقم 467 ، تاريخ دمشق : ج 37 ص 451 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 87 ، البداية والنهاية : ج 8 ص 285 كلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 309 الرقم 11 .
- 4- .. الكيس : العقل (لسان العرب : ج 6 ص 201 «كيس»).
- 5- البيضاء : دار بالبصرة لعبيد الله بن زياد بن أبيه (تاج العروس : ج 10 ص 19 «بيض»).
- 6- تاريخ الطبري : ج 5 ص 522 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 611 نحوه وراجع : الأخبار الطوال : ص 284 والفتوح : ج 5 ص 168 .

سیر اعلام النبلاء: عبید الله بن زیاد بن اَبیه... به سال 55 [هجری] در 22 سالگی، حاکم بصره شد... صورتی زیبا داشت و بدبطن بود. گفته اند: مادرش مرجانه، از دختران پادشاهان ایران بود... سَدْرِی بن یحیی، از حسن [بصری] نقل کرده که گفت: عبید الله، در حالی که جوانی نادان و خونریز و سرسخت بود، پیش ما آمد و معاویه او را به عنوان حکمران، انتخاب کرده بود... حسن گفت: عبید الله ترسو بود.

تاریخ الطبری_ به نقل از عبید الله بن زیاد، در یکی از سخنرانی هایش_ من، پسر زیادم. در میان افرادی که بر روی زمین راه می روند، منم که به او شباهت دارم و هیچ شباهتی به دایی و پسرعمو [یم] ندارم.

المعجم الکبیر_ به نقل از دربان عبید الله بن زیاد_: پس از کشته شدن حسین، پشت سر عبید الله بن زیاد، وارد قصر شدم. آتشی در صورتش شعله کشید. آستینش را بر صورتش گذاشت و گفت: دیدی؟ گفتم: آری. پس به من دستور داد که آن [حادثه] را پوشیده نگه دارم.

تاریخ الطبری: یَسَاف بن شَدْرِیچ یشْکُری، از علی بن محمّد، نقل کرد که: پس از هلاکت یزید، ابن زیاد از بصره بیرون رفت و در شبی گفت: سوار شدن بر شتر برایم سخت است. برایم حیوان سُم داری فراهم کنید. برایش گلیمی را روی الاغی انداختم و سوار شد، در حالی که پاهایش به زمین می رسید. او در جلوی من حرکت می کرد و وقتی خاموش می شد، سکوتش طول می کشید. به خود گفتم: این عبید الله، دیروز فرمان روای عراق بود و اکنون بر روی الاغ، خواب است. اگر از آن سقوط کند، رنجیده می شود. و آن گاه گفتم: به خدا سوگند، اگر خواب باشد، خوابش را بر او ناگوار می کنم. نزدیکش شدم و گفتم: خوابی؟ گفت: نه. گفتم: پس چرا ساکتی؟ گفت: با خود، حدیث نفس می کردم. گفتم: می خواهی بگویم با خودت چه می گفتی؟ گفت: بگو، که _ به خدا سوگند _ نمی بینم عقل درستی داشته باشی و درست بگویی! گفتم: داشتی می گفتی: ای کاش حسین را نکشته بودم! گفت: دیگر چه؟ گفتم: می گفتی: ای کاش آنها را که کشته ام، نکشته بودم! گفت: دیگر چه؟ گفتم: می گفتی: کاش کاخ سفید را نساخته بودم! گفت: دیگر چه؟ گفتم: می گفتی: ای کاش دهبان ها [ای عجم] را به کار نگرفته بودم! گفت: و دیگر چه؟ گفتم: می گفتی: ای کاش دست و دلبازتر از آنچه هستم، بودم! عبید الله گفت: به خدا سوگند، سخن درستی نگفتی و از خطا باز نایستادی. حسین، آمده بود و قصد جان مرا داشت. من هم او را کشتم تا مرا نکشد. کاخ سفید را نیز از عبید الله بن عثمان ثقفی خریدم و یزید، یک میلیون برایم فرستاد و هزینه آن کردم. اگر ماندگار شدم که برای خانواده ام است و اگر مُردم، برای آن، تأسّف نمی خورم؛ چرا که برایش زحمت نکشیده ام. در باره به کارگیری دهبان ها، عبد الرحمان بن ابی بکره و زادان فَرُخ، نزد معاویه از من بدگویی کردند، تا جایی که پوست برنج ها را هم گفتند و [مقدار] مالیات عراق را یکصد میلیون گفتند. معاویه مرا میان بازپرداخت آنها و برکنار شدن، مخیر کرد. من هم برکنار شدن را دوست نداشتم. وقتی مرد عربی را به کار می گرفتم، او از مالیات، کم می گذاشت و من آن را از خودش می گرفتم، یا جریمه اش را از بزرگان قومش و یا از قبیله اش می گرفتم و به آنها ضرر می زدم، و اگر اصلاً آن را نمی گرفتم، مال خدا را نگرفته بودم، در حالی که جای [هدر رفتن] آن مال را می دانستم، به همین خاطر، دهبان ها [ای عجم] را که آشناتر به جمع آوری مالیات و امین تر بودند و در درخواست مالیات، از شما آسان گیرتر بودند، به کار گرفتم، ضمن این که شما را هم بر آنها امین قرار دادم که مبادا به کسی ستم کنند. در مورد گفته تو در باره دست و دلباز نبودنم _ به خدا سوگند _ من ثروتی نداشتم تا آن را بر شما ببخشم. البتّه اگر می خواستم، می توانستم بخشی از ثروت شما را بگیرم و فقط به برخی از شما بدهم و نه به همه. در این صورت می گفتند: «چه دست و دلباز است!»؛ ولی به همه تان دادم، و به نظرم، [این کار] به سود شما بود. در باره گفته تو که: ای کاش آنها را که کشته ام، نکشته بودم! بعد از شهادت به توحید، من کاری که نزدیک تر از این به خدا باشد که خوارچ را کشتم، نکرده ام. اما من، به تو می گویم که با خود، چه می گفتم. می گفتم: کاش با بصری ها جنگیده بودم! آنان به دلخواه و بدون اجبار، با من بیعت کردند. به خدا

سوگند، من طالب این [جنگ] بودم ؛ ولی فرزندان زیاد ، پیش من آمدند و گفتند: اگر تو با آنها بجنگی و آنان بر تو چیره شوند، از ما کسی باقی نخواهد ماند ؛ اما اگر رهایشان کنی، هر يك از ما نزدایی ها و دامادهایش می ماند . من هم با آنها مدارا کردم و نجات دادم. نیز می گفتم: ای کاش زندانیان را از زندان ، بیرون می آوردم و گردنشان را می زدم! و وقتی این دو از دست رفت، ای کاش پیش از آن که کاری کرده باشند ، به شام می رفتم! برخی گفته اند: عبید الله به شام رفت و آنها هنوز هیچ کاری نکرده بودند و گویا با وجود او ، آنها چند کودک بودند. برخی نیز گفتند: به شام که آمد ، آنها کارشان را کرده بودند ؛ اما او همه را به نظر خودش برگرداند.

البداية والنهاية: ثُمَّ دَخَلَتْ سَنَةٌ سَبْعٌ وَسِتِّينَ ، فَفِيهَا كَانَ مَقْتَلُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَلَى يَدَيِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ ، وَذَلِكَ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ بْنَ الْأَشْتَرِ خَرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ يَوْمَ السَّبْتِ لِثَمَانَ بَقِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ ، ثُمَّ اسْتَهَلَّتْ هَذِهِ السَّنَةُ وَهُوَ سَائِرٌ لِقَصْدِ ابْنِ زِيَادٍ فِي أَرْضِ الْمَوْصِلِ ، فَكَانَ اجْتِمَاعُهُمَا بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ الْخَازِرُ ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَوْصِلِ خَمْسَةٌ فَرَاخِجٌ ، فَبَاتَ ابْنُ الْأَشْتَرِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ سَاهِرًا لَا يَسْتَطِيعُ النَّوْمَ ، فَلَمَّا كَانَ قَرِيبَ الصُّبْحِ نَهَضَ ، فَعَبَى جَيْشَهُ ، وَكَتَبَ كِتَابَتَهُ ، وَصَلَّى بِأَصْحَابِهِ الْفَجْرَ فِي أَوَّلِ وَقْتٍ ، ثُمَّ رَكِبَ ، فَنَاهَضَ جَيْشَ ابْنِ زِيَادٍ ، وَزَحَفَ بِجَيْشِهِ زُوَيْدًا وَهُوَ مَاشٍ فِي الرَّجَالَةِ ، حَتَّى أَشْرَفَ مِنْ فَوْقِ تَلٍّ عَلَى جَيْشِ ابْنِ زِيَادٍ ، فَإِذَا هُمْ لَمْ يَتَحَرَّكَ مِنْهُمْ أَحَدٌ ، فَلَمَّا رَأَوْهُمْ نَهَضُوا إِلَى خَيْلِهِمْ وَسِلَاحِهِمْ مَدْهُوشِينَ . فَرَكِبَ ابْنُ الْأَشْتَرِ فَرَسَهُ ، وَجَعَلَ يَقِفُ عَلَى رَايَاتِ الْقَبَائِلِ ، فَيَحْرُضُهُمْ عَلَى قِتَالِ ابْنِ زِيَادٍ ، وَيَقُولُ : هَذَا قَاتِلُ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، قَدْ جَاءَكُمْ اللَّهُ بِهِ ، وَأَمَكْنَكُمْ اللَّهُ مِنْهُ الْيَوْمَ ، فَعَلَيْكُمْ بِهِ ، فَإِنَّهُ قَدْ فَعَلَ فِي ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا لَمْ يَفْعَلْهُ فِرْعَوْنُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ ، هَذَا ابْنُ زِيَادٍ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، الَّذِي حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ أَنْ يَشْرَبَ مِنْهُ هُوَ وَأَوْلَادُهُ وَنِسَاؤُهُ ، وَمَنْعَهُ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَى بَلَدِهِ ، أَوْ يَأْتِيَ زَيْدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ حَتَّى قَتَلَهُ . وَيَحْكُمُ ! اشْفُوا صُدُورَكُمْ مِنْهُ ، وَارُؤُوا رِمَاحَكُمْ وَسُدُوفَكُمْ مِنْ دَمِهِ ، هَذَا الَّذِي فَعَلَ فِي آلِ نَبِيِّكُمْ مَا فَعَلَ ، قَدْ جَاءَكُمْ اللَّهُ بِهِ . ثُمَّ أَكْثَرَ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ وَأَمْثَالِهِ ، ثُمَّ نَزَلَ تَحْتَ رَايَتِهِ . وَأَقْبَلَ ابْنُ زِيَادٍ فِي خَيْلِهِ وَرَجَلِهِ فِي جَيْشٍ كَثِيفٍ ، قَدْ جَعَلَ عَلَى مَيْمَنَتِهِ حُصَيْنَ بْنَ نُمَيْرٍ ، وَعَلَى الْمَيْسِرَةِ عُمَيْرَ بْنَ الْحُبَابِ السُّلَمِيِّ _ وَكَانَ قَدْ اجْتَمَعَ بِابْنِ الْأَشْتَرِ وَوَعَدَهُ أَنَّهُ مَعَهُ ، وَأَنَّهُ سَيَنْهَزِمُ بِالنَّاسِ غَدًا _ وَعَلَى خَيْلِ ابْنِ زِيَادٍ شُرْحَبِيلُ بْنُ الْكِلَاعِ ، وَابْنُ زِيَادٍ فِي الرَّجَالَةِ يَمْشِي مَعَهُمْ . فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ تَوَافَقَا الْفَرِيقَانِ حَتَّى حَمَلَ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ بِالْمَيْمَنَةِ عَلَى مَيْسِرَةِ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَهَزَمَهَا ، وَقَتَلَ أَمِيرَهَا عَلِيَّ بْنَ مَالِكِ الْجُشَمِيِّ ، فَأَخَذَ رَايَتَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فُقِّتِلَ أَيْضًا ، وَاسْتَمَرَّتِ الْمَيْسِرَةُ ذَاهِبَةً . فَجَعَلَ الْأَشْتَرُ يُنَادِيهِمْ : إِلَيَّ يَا شُرَطَةَ اللَّهِ ، أَنَا ابْنُ الْأَشْتَرِ ، وَقَدْ كَشَفَ عَن رَأْسِهِ لِيَعْرِفُوهُ ، فَالْتَاثُوا بِهِ ، وَانْعَطَفُوا عَلَيْهِ ، وَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ ، ثُمَّ حَمَلَتْ مَيْمَنَةُ أَهْلِ الْكُوفَةِ ... فَجَعَلَ يَقْتُلُهُمْ كَمَا يُقْتَلُ الْحُمَلَانُ (1) ، وَاتَّبَعَهُمْ بِنَفْسِهِ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الشُّجْعَانِ ، وَثَبَّتَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ فِي مَوْقِفِهِ حَتَّى اجْتَازَ بِهِ ابْنُ الْأَشْتَرِ ، فَقَتَلَهُ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ ... (2)

1- الحَمَلُ : الخروف ، أو هو الجَدْعُ من أولاد الضأن ، والجمع حُمَلَان (تاج العروس : ج 14 ص 173 «حمل»).

2- البداية والنهاية : ج 8 ص 281 .

البدایة و النهایة: سال 67 [هجری] شد. در این سال، عبید اللّه بن زیاد به دست ابراهیم بن مالک اشتر نخعی کشته شد. ماجرا چنین بود که ابراهیم بن مالک، در روز شنبه ماه ذی حجّه، هشت روز به پایان سال مانده، به قصد ابن زیاد از کوفه به موصل رفت. آن دو در جایی به نام خازر در پنج فرسخی موصل، به هم رسیدند. ابراهیم، آن شب را نتوانست بخوابد و تا صبح، بیدار بود. سحرگاهان بود که برخاست و سپاهش را آماده باش و نظام داد و نماز صبح را در اول وقت با یارانش خواند. سپس سوار شد و به سوی سپاه ابن زیاد به حرکت در آمد. او لشکرش را آرام آرام به راه انداخت، در حالی که خود در میان پیاده نظام، در حرکت بود، تا این که از فراز تپه ای بر سپاه ابن زیاد، مُشرف شد؛ ولی هنوز از سپاه عبید اللّه، کسی نجنبیده بود. وقتی آنها سپاه ابراهیم را دیدند، وحشت زده به سوی اسب ها و اسلحه هایشان هجوم آوردند. پسر اشتر، بر اسبش سوار شد و در برابر پرچم های قبایل می ایستاد و آنان را به جنگ با ابن زیاد، تشویق می کرد و می گفت: «این، قاتل پسر دختر پیامبر خداست که خدا او را پیش پای شما آورده و امروز، او را در تیررس شما قرار داده است. پس بر شماست که کار او را بسازید. او با پسر دختر پیامبر خدا، آن کرد که فرعون با بنی اسرائیل نکرد. این، پسر زیاد، قاتل حسین است که میان او و فرات، مانع شد و نگذاشت که او و فرزندان و زنانش از آن بنوشند، و نگذاشت که او به شهر خودش باز گردد و یا نزد یزید بن معاویه برود، تا این که او را کشت. وای بر شما! دل هایتان را به [کشتن] او تسکین دهید و نیزه ها و شمشیرهایتان را از خوش سیراب سازید. این، همان کسی است که در باره خانواده پیامبرتان، آن کارها را کرد. خدا او را برایتان آورده است!». ابراهیم، این کلمات و امثال این را بسیار گفت و آن گاه زیر پرچم خود، فرود آمد. ابن زیاد در میان انبوه سپاه خود، با سواره ها و پیاده ها پیش آمد و حُصَین بن نُمَیر را فرمانده جناح راست و عُمَیر بن حُبَاب سُلَمی را فرمانده جناح چپ سپاهش کرده بود و با پسر اشتر، رویارو شد. عُمَیر بن حُبَاب سُلَمی به پسر مالک، قول داده بود که با اوست و فردا با مردم، از لشکر ابن زیاد، فرار خواهند کرد. فرمانده سواران سپاه ابن زیاد، شُرَحْبیل بن کِلاع بود و ابن زیاد، خود در میان پیاده نظام، حرکت می کرد. دو سپاه، در برابر هم ایستادند. حُصَین بن نُمَیر با جناح راست به جناح چپ سپاه ابراهیم حمله کرد و آن را شکست داد و فرمانده آن، علی بن مالک جُشَمی را کشت. پرچم او را پسرش محمّد بن علی گرفت؛ ولی او هم کشته شد و جناح چپ سپاه عراق، به کلّی متلاشی شد. [پسر] اشتر در میان سپاه، فریاد زد که: «ای پاسبانان خدا! به سوی من بیایید. من، پسر اشترم» و رویش را باز کرد تا او را بشناسند. در نتیجه، آنان (سپاهش) به سوی او روان شدند و برگردش آمدند. آن گاه جناح راست سپاه کوفه، حمله را آغاز کرد... او آنان را می کشت، همانند کشتن قوچ، و خودش و دلیران همراهش، آنها را تعقیب می کردند. عبید اللّه بن زیاد در جایش ایستاده بود که پسر اشتر به او رسید و در حالی که عبید اللّه را نمی شناخت، او را به قتل رساند...

تذكرة الخواص عن ابن جرير في ذكر أحداث ما بعد قتل ابن زياد: بعث ابن الأشرر برأس ابن زياد إلى المختار، فجلس في القصر، وألقيت الرؤوس بين يديه، فألقاها في المكان الذي وضع فيه رأس الحسين عليه السلام وأصحابه، ونصب المختار رأس ابن زياد في المكان الذي نصب فيه رأس الحسين عليه السلام، ثم ألقاه في اليوم الثاني في الرحبة (1) مع الرؤوس. (2)

المعجم الكبير عن عبد الملك بن عمير: دخلت على عبيد الله بن زياد وإذا رأس الحسين بن علي عليه السلام قد أدمت على ترس (3)، فوالله ما لبثت إلا قليلاً حتى دخلت على المختار، فإذا رأس عبيد الله بن زياد على ترس. (4)

-
- 1- الرحبة: محلّة بالكوفة (القاموس المحيط: ج 1 ص 72 «رحب»).
 - 2- تذكرة الخواص: ص 286 وراجع: المحبّر: ص 491 وتاريخ دمشق: ج 37 ص 459.
 - 3- الترس من السلاح: المتوقى بها، معروف (لسان العرب: ج 6 ص 32 «ترس»).
 - 4- المعجم الكبير: ج 3 ص 125 الرقم 2877، البداية والنهاية: ج 8 ص 196، تاريخ دمشق: ج 58 ص 245 نحوه.

تذكرة الخواصّ_ به نقل از ابن جریر، در بیان وقایع پس از کشته شدن ابن زیاد_: پسرِ اشتر، سر ابن زیاد را برای مختار فرستاد. مختار در قصر نشست و سرها در برابرش گذاشته شدند. او هم آنها را در همان جایی انداخت که سر حسین علیه السلام و یارانش گذاشته شده بود. مختار، سر ابن زیاد را در همان جایی آویزان کرد که سر حسین علیه السلام آن جا آویزان شده بود و در روز بعد، آن را با دیگر سرها در حیاط قصر انداخت.

المعجم الكبير_ به نقل از عبد الملك بن عمیر_: بر عبید الله بن زیاد وارد شدم، در حالی که سر حسین بن علی علیه السلام در برابرش بر روی سپری قرار داشت. به خدا سوگند، طولی نکشید که بر مختار وارد شدم و دیدم سر عبید الله بن زیاد بر روی سپر است.

سنن الترمذي عن عمارة بن عمير: لَمَّا جِيَءَ بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَأَصْحَابِهِ، نُضِدَّتْ (1) فِي الْمَسْجِدِ فِي الرَّحْبَةِ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِمْ وَهُمْ يَقُولُونَ: قَدْ جَاءَتْ، قَدْ جَاءَتْ، فإِذَا حَيَّةٌ قَدْ جَاءَتْ تَخَلَّلَ الرَّؤُوسَ حَتَّى دَخَلَتْ فِي مِخْرَجِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَمَكَثَتْ هُنَيْهَةً، (2) ثُمَّ خَرَجَتْ، فَذَهَبَتْ حَتَّى تَعَيَّبَتْ، ثُمَّ قَالُوا: قَدْ جَاءَتْ، قَدْ جَاءَتْ، فَفَعَلَتْ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا. (3)

الأمامي للطوسي عن المدائني عن رجاله في قيام المختار: قَالَ ابْنُ الْأَشْتَرِ: إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَمَا انْكَشَفَ النَّاسُ طَائِفَةً مِنْهُمْ قَدْ صَبَّرَتْ تُقَاتِلُ، فَأَقْدَمْتُ عَلَيْهِمْ، وَأَقْبَلَ رَجُلٌ آخَرٌ فِي كَبْكَبَةٍ كَأَنَّهُ بَعْلٌ أَمْرٌ، يَغْرِي النَّاسَ، لَا يَدْنُو مِنْهُ أَحَدٌ إِلَّا صَرَخَهُ، فَدَنَا مِنِّي، فَصَرَبَتْ يَدَهُ فَأَبْنَتْهَا، وَسَقَطَ عَلَى شَاطِئِ النَّهْرِ، فَشَرَّقَتْ يَدَاهُ وَغُرِبَتْ رِجْلَاهُ، فَتَقَلَّتُهُ وَوَجِدْتُ مِنْهُ رِيحَ الْمِسْكِ، وَأَظْنُهُ ابْنَ زِيَادٍ، فَاطْلُبُوهُ، فَجَاءَ رَجُلٌ، فَفَزَعَ خَفِيهِ وَتَأَمَّلَهُ، فَإِذَا هُوَ ابْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى مَا وَصَفَ ابْنُ الْأَشْتَرِ، فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ، وَاسْتَوْقَدُوا عَامَّةَ اللَّيْلِ بِجَسَدِهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ مِهْرَانُ مَوْلَى زِيَادٍ وَكَانَ يُجِبُّهُ حُبًّا شَدِيدًا، فَحَلَفَ أَلَّا يَأْكُلَ شَيْءًا أَبَدًا. وَأَصْبَحَ النَّاسُ فَحَوَّوْا مَا فِي الْعَسْكَرِ، وَهَرَبَ غُلَامٌ لِعُبَيْدِ اللَّهِ إِلَى الشَّامِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ: مَتَى عَهْدُكَ بِابْنِ زِيَادٍ؟ فَقَالَ: جَالَ النَّاسُ وَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ، وَقَالَ: ابْتِنِي بِجِرَّةٍ فِيهَا مَاءٌ، فَأَتَيْتُهُ فَاحْتَمَلَهَا، فَشَرِبَ مِنْهَا، وَصَبَّ الْمَاءَ بَيْنَ دِرْعِهِ وَجَسَدِهِ، وَصَبَّ عَلَى نَاصِيَةِ فَرْسِهِ، فَصَدَّ هَلْ ثُمَّ أَفْحَمَهُ، فَهَذَا آخِرُ عَهْدِي بِهِ. قَالَ: وَبَعَثَ ابْنُ الْأَشْتَرِ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى الْمُخْتَارِ وَأَعْيَانٍ مَن كَانَ مَعَهُ، فَقَدِمَ بِالرُّؤُوسِ وَالْمُخْتَارُ يَتَغَدَّى، فَأَلْقَيْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَوَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ بَيْنَ يَدَيْ ابْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَهُوَ يَتَغَدَّى، وَأَتَيْتُ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ وَأَنَا أَتَغَدَّى. قَالَ: رَأَيْنَا حَيَّةً بَيْضَاءَ تَخَلَّلَ الرَّؤُوسَ حَتَّى دَخَلَتْ فِي أَنْفِ ابْنِ زِيَادٍ وَخَرَجَتْ مِنْ أُذُنِهِ، وَدَخَلَتْ فِي أُذُنِهِ وَخَرَجَتْ مِنْ أَنْفِهِ. فَلَمَّا فَرَّغَ الْمُخْتَارُ مِنَ الْغَدَاءِ، قَامَ فَوَطِئَ وَجْهَ ابْنِ زِيَادٍ بِنَعْلِهِ، ثُمَّ رَمَى بِهَا إِلَى مَوْلَى لَهُ، وَقَالَ: اغْسِبْ لَهَا، فَأَتَيْتُ وَضَعْتُهَا عَلَى وَجْهِ نَجَسٍ كَافِرٍ... فَبَعَثَ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَأَدْخَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَغَدَّى، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَدْخَلْتُ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ وَهُوَ يَتَغَدَّى، وَرَأْسُ أَبِي بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا تُؤْتِنِي حَتَّى تُرِيَنِي رَأْسَ ابْنِ زِيَادٍ وَأَنَا أَتَغَدَّى، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَجَابَ دَعْوَتِي، ثُمَّ أَمَرَ فَرْمِي بِهِ، فَحَمَلَ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَوَضَعَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ عَلَى قَصَبَةٍ، فَحَرَكْتَهَا الرِّيحُ فَسَقَطَ، فَخَرَجَتْ حَيَّةٌ مِنْ تَحْتِ السَّتَارِ، فَأَخَذَتْ بَأَنْفِهِ، فَأَعَادُوا الْقَصَبَةَ، فَحَرَكْتَهَا الرِّيحُ فَسَقَطَ، فَخَرَجَتْ الْحَيَّةُ، فَأَزَمَتْ (4) بِأَنْفِهِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَأَمَرَ ابْنَ الزُّبَيْرِ، فَأَلْقَى فِي بَعْضِ شِعَابِ مَكَّةَ. (5)

- 1- تُنْضِدُ: أَي يُجْعَلُ بَعْضُهَا [أَي الرُّؤُوسَ] فَوْقَ بَعْضٍ (النهاية: ج 5 ص 71 «نضد»).
- 2- مَكَثَتْ هُنَيْهَةً: أَي سَاعَةً لَطِيفَةً، وَالْهَمْزُ خَطَأً (المصباح المنير: ص 641 «هن»).
- 3- سنن الترمذي: ج 5 ص 660 الرقم 3780، المعجم الكبير: ج 3 ص 113 الرقم 2832، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 549، تاريخ دمشق: ج 37 ص 461؛ ثواب الأعمال: ص 260 الرقم 9 نحوه وراجع: بحار الأنوار: ج 45 ص 385.
- 4- أَزَمَتْ: أَي عَضَّتْ (الصحيح: ج 5 ص 1861 «أزم»).
- 5- الأمامي للطوسي: ص 241 ح 424، بحار الأنوار: ج 45 ص 335 ح 2 وراجع: تذكرة الخواص: ص 286 وذوب النصار: ص

سنن الترمذی_ به نقل از عُمارة بن عُمیر_: وقتی سرِ عبید اللّه بن زیاد و یارانش را آوردند، آنها را در ایوان مسجد بر روی هم چیدند. پیش آنها که رفتم، [شنیدم که برخی] می گفتند: «آمد، آمد!» که ناگهان ماری آمد و در میان سرها گشت تا این که داخل بینی عبید اللّه بن زیاد شد. مدتی ماند و بعد بیرون آمد و ناپدید شد. آن گاه گفتند: «آمد، آمد!» و آن مار، این کار را دو یا سه بار انجام داد.

الأمالی، طوسی_ به نقل از مدائنی، از راویانش، در یادکرد قیام مختار_: پسرِ اشتر گفت: «پس از آن که سپاه ابن زیاد شکست خورد، دیدم گروهی از آنها ایستاده اند و می جنگند. به طرف آنها رفتم. مردی که داخل جمعیتی بود، آمد و گویی قاطری خاکستری بود که مردم را می تاراند و کسی به او نزدیک نمی شد، مگر این که زمییش می زد. او نزدیک من شد. دستش را زدم و قطع کردم و در کنار رودخانه افتاد. دستش در یک سو افتاد و پاهایش در سوی دیگر افتادند. او را کشتم و دیدم بوی مُشک می دهد و فهمیدم که ابن زیاد است. [پس از خاتمه جنگ،] گفتم: او را پیدا کنید». مردی رفت و کفش های آن مرد را کند و دقت کرد و او طبق توصیف پسر اشتر، همان ابن زیاد بود. خدا لعنتش کند! پس سرش را جدا کرد و در طول شب، کنار جسدش آتش روشن کردند. مهران، غلام زیاد_ که به عبید اللّه علاقه زیادی داشت_، او را دید و سوگند یاد کرد که هرگز پیه نخورد. صبح شد. مردم، تمام آنچه را در سپاه [دشمن] بود، تصرف کردند و غلام عبید اللّه به شام گریخت. عبد الملك بن مروان به آن غلام گفت: آخرین بار که با ابن زیاد بودی، کی بود؟ گفت: «مردم به حرکت در آمدند. او جلو آمد و جنگید و به من گفت: مُشک آب را برایم بیاور. من هم آن را برایش بردم. آن را همراه داشت و از آن نوشید و آب را بین زره و بدنش ریخت و نیز بر پیشانی اسبش ریخت. سپس اسب، شیشه ای کشید و او را بر زمین زد. این، آخرین دیدار من با او بود». پسر اشتر، سر ابن زیاد را نزد مختار و بزرگان همراه او فرستاد. سرها به وی داده شدند و در حالی که چاشت می خورد، در برابرش گذاشته شدند. مختار گفت: الحمد لله رب العالمین! سر حسین بن علی در برابر ابن زیاد گذاشته شد، در حالی که او در حال چاشت خوردن بود و سر ابن زیاد، پیش من آورده شد و من هم در حال چاشت خوردنم. ماری سفید را دیدیم که در میان سرها گشت تا وارد بینی ابن زیاد شد و از گوشش بیرون آمد و از گوشش وارد شد و از بینی اش بیرون رفت. وقتی مختار از غذا خوردن فارغ شد، ایستاد و صورت ابن زیاد را با کفشش لگد کرد و آن [کفش] را به طرف غلامش پرتاب نمود و گفت: این کفش را بشوی که آن را بر روی کافر نجسی گذاشتم... مختار، سر ابن زیاد را برای امام زین العابدین علیه السلام فرستاد و وقتی سر را نزد امام علیه السلام آوردند، امام علیه السلام در حال صبحانه خوردن بود. فرمود: «مرا پیش ابن زیاد بردند، در حالی که داشت صبحانه می خورد و سر پدرم در برابرش بود. گفتم: خداوندا! مرا نمیران تا سر ابن زیاد را در حال صبحانه خوردن به من نشان دهی. پس ستایش، آن خدایی را که دعایم را به اجابت رساند!». آن گاه امام علیه السلام دستور داد سر را انداختند و نزد ابن زبیر بردند و ابن زبیر، آن را بر روی نی گذاشت و باد، آن را به تکان انداخت و سر فرو افتاد و ماری از زیر پرده در آمد و داخل بینی او شد. آن را به بالای نی برگرداندند و باد، آن را به تکان انداخت و سقوط کرد و ماری آمد و بینی اش را گاز گرفت. این را سه بار انجام داد و [سرانجام،] ابن زبیر، فرمان داد که آن را به یکی از درّه های مکه پرتاب کنند.

تاريخ دمشق عن أبي سليمان بن زبر: سَنَةُ سِتِّ وَسِتِّينَ قَالُوا: قُتِلَ بِهَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَالْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ، وَوَلِيَّ قَتْلِهِمَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْأَشْتَرِ، فَبَعَثَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَبَعَثَ بِهَا إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَنُصِبَتْ بِالْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ. (1)

تاريخ دمشق عن محمد بن إسماعيل: أَحْرَقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْأَشْتَرِ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. (2)

تاريخ دمشق عن أحمد بن محمد بن عيسى: قُتِلَ [حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ] فِي سَنَةِ سِتِّ وَسِتِّينَ عَامَ الْخَازِرِ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ. (3)

البداية والنهاية عن أبي أحمد الحاكم: كَانَ مَقْتَلُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يَوْمَ عَاشُورَاءَ سَنَةِ سِتِّ وَسِتِّينَ، وَالصَّوَابُ سَنَةُ سَبْعِ وَسِتِّينَ. (4)

رجال الكشي عن عمر بن علي بن الحسين: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَتَى بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَرَأْسِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: فَخَرَّ سَاجِدًا، وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَ لِي ثَارِي مِنْ أَعْدَائِي، وَجَزَى اللَّهُ الْمُخْتَارَ خَيْرًا. (5)

1- تاريخ دمشق: ج 14 ص 389، البداية والنهاية: ج 8 ص 286 عن أبي سليمان بن زيد وراجع: المحبّر: ص 491.

2- تاريخ دمشق: ج 14 ص 388، التاريخ الصغير: ج 1 ص 178.

3- تاريخ دمشق: ج 14 ص 388 وراجع: سير أعلام النبلاء: ج 4 ص 35 وتاريخ خليفة بن خياط: ص 202.

4- البداية والنهاية: ج 8 ص 283 وراجع: تاريخ ابن خلدون: ج 3 ص 37.

5- رجال الكشي: ج 1 ص 341 ح 203، رجال ابن داود: ص 277، ذوب النصار: ص 144 كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 344 ح 13 وراجع: شرح الأخبار: ج 3 ص 270 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 144.

تاریخ دمشق_ به نقل از ابو سلیمان بن زُبَیر_: سال 66 [هجری] گفتند: در این سال، عید الله بن زیاد و حُصَین بن نُمَیر، کشته شدند و ابراهیم بن اَشر، آنها را به قتل رساند و سرهایشان را برای مختار فرستاد. او نیز آنها را برای ابن زبیر فرستاد و آنها را در مدینه و مکه آویختند.

تاریخ دمشق_ به نقل از محمد بن اسماعیل_: ابراهیم بن اَشر، [جسد] عید الله بن زیاد را سوزاند.

تاریخ دمشق_ به نقل از احمد بن محمد بن عیسی_: [حُصَین بن نُمَیر] در سال 66 [هجری]، سال [جنگ] خازر، همراه با عید الله، کشته شد.

البدایة و النهایة_ به نقل از ابو احمد حاکم_: کشته شدن عید الله بن زیاد، در روز عاشورا به سال 66 بود و [تاریخ] درست، 67 است.

رجال الکشی_ به نقل از عمر بن علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام_: وقتی سر عید الله بن زیاد و عمر بن سعد، نزد امام زین العابدین علیه السلام آورده شد، ایشان به سجده افتاد و فرمود: «ستایش، خدایی را که انتقام مرا از دشمنانم گرفت! خدا به مختار، جزای خیر بدهد!».

تاريخ اليعقوبي— بعد هلاك عبيد الله بن زياد بيد المختار في سنة 67_ : وَجَهَ [المختار] برأس عبيد الله بن زياد إلى علي بن الحسين عليه السلام إلى المدينة مع رجل من قومه ، وقال له : قف باب علي بن الحسين عليه السلام ، فإذا رأيت أبوابه قد فتحت ودخل الناس ، فذاك الوقت الذي يوضع فيه طعامه ، فادخل إليه . فجاء الرسول إلى باب علي بن الحسين عليه السلام ، فلما فتحت أبوابه ، ودخل الناس للطعام ، نادى بأعلى صوته : يا أهل بيت النبوة ، ومعدن الرسالة ، ومهبط الملائكة ، ومنزل الوحي ! أنا رسول المختار بن أبي عبيد ، معي رأس عبيد الله بن زياد ، فلم تبق في شيء من دور بني هاشم امرأة إلا صرخت ، ودخل الرسول ، فأخرج الرأس ، فلما رآه علي بن الحسين عليه السلام قال : أبعد الله إلى النار . وروى بعضهم : أن علي بن الحسين عليه السلام لم ير ضاحكا يوما قط منذ قتل أبوه ، إلا في ذلك اليوم ، وأنه كان له إبل تحمل الفاكهة من الشام ، فلما أتى برأس عبيد الله بن زياد ، أمر بتلك الفاكهة ، ففرقت في أهل المدينة ، وامتشطت نساء آل رسول الله صلى الله عليه وآله واختصبن ، وما امتشطت امرأة ولا اختصبت منذ قتل الحسين بن علي عليه السلام . (1)

ذوب النصار عن الإمام الصادق عليه السلام : ما اكتحلت هاشمياً ولا اختصبت ، ولا زني في دار هاشمياً دُخان خمس حجج ، حتى قتل عبيد الله بن زياد لعنة الله . (2)

ذوب النصار عن فاطمة بنت أمير المؤمنين عليه السلام : ما تحنأت (3) امرأة منا ولا أجالت في عيناها مروداً (4) ولا امتشطت ، حتى بعث المختار رأس عبيد الله بن زياد . (5)

1- تاريخ اليعقوبي : ج 2 ص 259 .

2- ذوب النصار : ص 144 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 386 نقلاً عن المرزباني وراجع : كامل الزيارات : ص 167 ح 219 .

3- حنأت لحيته بالحناء : خصبت (الصحاح : ج 1 ص 45 «حنأ»).

4- المرود : الميل الذي يكتحل به (النهاية : ج 4 ص 321 «مرود»).

5- ذوب النصار : ص 144 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 386 نقلاً عن المرزباني وراجع : رجال الكشي : ج 1 ص 341 الرقم 202 ورجال ابن داود : ص 277 .

تاریخ الیعقوبی_ پس از هلاکت عبید الله بن زیاد به دست مختار در سال 67 هجری_: مختار، سر عبید الله بن زیاد را به وسیله مردی از خویشانش برای امام زین العابدین علیه السلام در مدینه فرستاد و به او گفت: بر در خانه علی بن الحسین علیه السلام بایست و هر گاه دیدی در های خانه باز و مردم وارد شدند، این، همان زمان بار عام است. تو هم وارد شو. فرستاده مختار به در خانه امام زین العابدین علیه السلام آمد و وقتی درها باز شدند و مردم برای غذا خوردن وارد شدند، او با صدای بلند اعلام کرد: ای اهل بیت نبوت و معادن رسالت و مکان های فرود آمدن فرشتگان و جایگاه های نزول وحی! من فرستاده مختار بن ابی عبید هستم. سر عبید الله بن زیاد، همراه من است. در خانه های بنی هاشم، هیچ زنی نبود، مگر این که صدا به ناله بلند کرد. فرستاده مختار، وارد شد و سر عبید الله را بیرون آورد. وقتی امام زین العابدین علیه السلام آن را دید، فرمود: «خداوند، او را از رحمتش دور کند و به آتش ببرد!». برخی گفته اند: امام زین العابدین علیه السلام، از روزی که پدرش کشته شد، هرگز خندان دیده نشد، مگر در آن روز. ایشان شتری داشت که از شام، میوه می آورد. وقتی سر عبید الله بن زیاد آورده شد، دستور داد که میوه ها در میان اهالی مدینه توزیع شوند و زنان خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، شانه به سر زدند و مورنگ کردند. از زمانی که حسین بن علی علیه السلام کشته شده بود، زنی شانه نزده و مورنگ نکرده بود.

ذوب التُّضار_ به نقل از امام صادق علیه السلام_: هیچ زن هاشمی ای سر مه به چشم نکشید و مورنگ نکرد و تا پنج سال در خانه هیچ هاشمی ای، دودی [برای پختن غذا] دیده نشد، تا این که عبید الله بن زیاد_ که لعنت خدا بر او باد_ کشته شد.

ذوب التُّضار_ به نقل از فاطمه دختر امیر مؤمنان علیه السلام_: هیچ زنی از ما، مورنگ نکرد و در چشمش میلِ سر مه نگرداند و شانه نزد، تا زمانی که مختار، سر عبید الله بن زیاد را فرستاد.

3/6 عُمَرُ بْنُ سَعْدِ أَبِي حَفْصِ عَمْرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، قائد جيش عبيد الله بن زياد في حربه مع الإمام الحسين عليه السلام. اختلف في سنة ولادته. (1) وُلِدَ فِي أُسْرَةٍ قُرَشِيَّةٍ وَذَاتِ شَأْنٍ نَسَبِيًّا (2)، إِلَّا أَنَّهُ كَانَ يَهْوَى الرِّئَاسَةَ مِنْذُ بَدَايَةِ شَبَابِهِ، وَكَانَ يَرَى أَنَّ وَالِدَهُ أَلْيَقَ النَّاسِ لِلْخِلاَفَةِ. (3) كَانَ ابْنُ سَعْدِ الْمَجْرَمِ الثَّالِثِ فِي فَاجِعَةِ كَرْبَلَاءَ، وَكَانَ يَتَوَلَّى قِيَادَةَ الْعَمَلِيَّاتِ فِي كَرْبَلَاءَ، طَمَعًا فِي مَلِكِ الرِّيِّ الَّذِي وَعَدَهُ بِهِ كَذْبًا ابْنُ زِيَادٍ، وَاقْتَرَفَ أَشْعَرَ الْجَرَائِمِ الَّتِي أَحَاقَتْ بِهِ وَبَأَسْرَتِهِ إِلَى الْأَبَدِ. لَكِنَّهُ لَمْ يَبْلُغْ مُنِيَّتَهُ كَمَا تَنَبَّأَ بِذَلِكَ الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَظَلَّ خَائِبًا فِي الْكُوفَةِ حَتَّى نَالَ جَزَاءَهُ الدُّنْيَوِيَّ فِي ثَوْرَةِ الْمَخْتَارِ. وَقَدْ هَيَّمَنَ الْخَوْفُ وَالرَّعْبُ عَلَى عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ بَعْدَ ثَوْرَةِ الْمَخْتَارِ، ثُمَّ حَصَلَ عَلَى كِتَابِ الْأَمَانِ مِنَ الْمَخْتَارِ بِوِاسِطَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْدَةَ بْنِ هَبِيْرَةَ، إِلَّا أَنَّ الْمَخْتَارَ الَّذِي كَانَ قَدْ كَتَبَ كِتَابَ الْأَمَانِ ذَا وَجْهَيْنِ بِذِكَاوَةِ، دَبَّرَ فِي أَوَّلِ فُرْصَةٍ ذَرِيْعَةً لِكَيْ يَرْسِلَ أَحَدَ أَصْحَابِهِ الْمَدْعُوَّ أَبَا عَمْرَةَ لِلْقَبْضِ عَلَيْهِ، فَقَتَلَهُ بِالسَّيْفِ فِي اشْتِبَاكِ جَرَى بَيْنَهُمَا، وَوَضَعَ رَأْسَهُ فِي قَبَائِهِ وَجَاءَ بِهِ إِلَى الْمَخْتَارِ. فَعَرَضَ الْمَخْتَارُ رَأْسَ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ عَلَى حَفْصِ، نَجَلَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ وَسَأَلَهُ عَمَّا إِذَا كَانَ يَعْرِفُهُ. فَأَجَابَهُ حَفْصُ، نَعَمْ وَاسْتَرْجَعَ وَقَالَ: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَهُ» وَقَالَ الْمَخْتَارُ أَيْضًا: «صَدَقْتَ، فَإِنَّكَ لَا تَعِيشُ بَعْدَهُ، فَأَمْرٌ بِهِ فَقْتُلْ». وَحِينَمَا جَعَلُوا رَأْسَهُ إِلَى جَانِبِ رَأْسِ أَبِيهِ، قَالَ الْمَخْتَارُ: «هَذَا بِحُسَيْنٍ وَهَذَا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَلَا سِوَاهُ (4)». ثُمَّ أَرْسَلَ الْمَخْتَارُ رَأْسَيْهِمَا إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ (5). جَدِيرٌ بِالذِّكْرِ أَنَّهُ يَوْجَدُ اخْتِلَافٌ فِي تَارِيخِ وَقُوعِ هَذِهِ الْحَوَادِثِ (6)، لَكِنْ يَبْدُو أَنَّ مَقْتَلَ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ حَدَثَ فِي أَوَائِلِ ثَوْرَةِ الْمَخْتَارِ، أَي سَنَةَ 66 هـ. كَمَا ذَكَرَهُ الطَّبْرِيُّ (7).

- 1- راجع: ص 178 ح 2578.
- 2- يرتفع نسبه من جهة أبيه سعد بن أبي وقاص إلى عبد مناف ومن جهة أمه مارية بنت قيس بن معدي كرب إلى امرئ القيس الكندي (تاريخ دمشق: ج 45 ص 37 و 40).
- 3- تاريخ الطبري: ج 5 ص 67، وقعة صفين: ص 538.
- 4- تهذيب التهذيب: ج 4 ص 272، الطبقات الكبرى: ج 5 ص 168 وراجع: هذه الموسوعة: ج 9 ص 180 ح 2581.
- 5- تاريخ الطبري: ج 6 ص 62.
- 6- تاريخ دمشق: ج 45، ص 40.
- 7- تاريخ الطبري: ج 6 ص 62، تهذيب التهذيب: ج 4 ص 271.

ابو حفص عمر بن سعد بن ابی وقاص ، سرکرده سپاه عبید اللّه بن زیاد در رویارویی با امام حسین علیه السلام بوده است . در سال تولّد وی ، اختلاف است . او در خانواده ای فُرُشی و نسبتاً مهم به دنیا آمد ؛ (1) اما از همان آغاز جوانی ، هوای ریاست در سر داشت و پدرش را سزاوارترین کس به خلافت می دانست . ابن سعد ، مجرم شماره سوم فاجعه کربلا بود و فرماندهی عملیات را در کربلا به عهده داشت . وی به طمع مُلک ری ، فریفته وعده های دروغین ابن زیاد شد و به جنایت های بزرگی دست یازید که ننگ آن برای همیشه ، دامنگیر او و خانواده اش گشت . عمر بن سعد _ چنان که امام حسین علیه السلام پیشگویی کرده بود _ به خواسته خود ، یعنی حکومت بر مُلک ری نرسید و ناکام در کوفه ماند ، تا آن که در قیام مختار به کیفر دنیوی خود رسید . عمر بن سعد در قیام مختار ، به شدّت ، هراسان شد . از این رو ، به وسیله عبد اللّه بن جَعْدَة بن هُبَیره از مختار ، امان نامه گرفت ؛ اما مختار ، امان نامه را ماهرانه و دوپهلوی تنظیم نمود و در اولین فرصت ، بهانه ای به دست آورد و یکی از یاران خود را به نام ابو عمره ، برای دستگیری او روانه کرد . ابو عمره نیز در درگیری با عمر بن سعد ، او را با شمشیر به قتل رساند و سرش را در لباسش نهاد و به حضور مختار آورد . مختار ، سر عمر بن سعد را به پسر او ، حفص ، نشان داد و از او پرسید : آیا او را می شناسی ؟ حفص ، پاسخ مثبت داد و کلمه استرجاع (إِنَّا لِلّهِ) بر زبان راند و گفت : زندگی پس از او فایده ندارد ! مختار نیز گفت : راست گفتی ! تو پس از او زندگی نخواهی کرد . و دستور داد او را کشتند و چون سر او را در کنار سر پدرش نهادند ، مختار گفت : این ، در مقابل حسین و این ، در مقابل علی بن الحسین ، هر چند مساوی نیستند ! مختار سپس سر آن دو را به مدینه نزد محمّد بن حنفیه فرستاد . گفتنی است که در سال وقوع این حوادث ، اختلاف است ؛ ولی به نظر می رسد _ چنان که طبری گزارش کرده _ ، کشته شدن عمر بن سعد ، در اوایل نهضت مختار ، یعنی سال 66 هجری ، اتفاق افتاده است .

1- او از ناحیه پدرش سعد بن ابی وقاص ، به عبدمناف و از طرف مادرش ماریه دختر قیس بن معدی کرب ، به امرؤ القیس کندی می رسد .

تاريخ دمشق: عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ مَالِكِ بْنِ أَهْيَبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبِ أَبُو حَفْصِ الْقُرَشِيِّ الزُّهْرِيُّ . (1)

الطبقات لخليفة بن خياط: عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ مَالِكِ ، أُمُّهُ مَارِيَّةُ بِنْتُ قَيْسِ بْنِ مَعْدِي كَرَبَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ السَّمْطِ بْنِ امْرِئِ الْقَيْسِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مُعَاوِيَةَ مِنْ كِنْدَةَ ، يُكْنَى أَبُو حَفْصٍ ، قَتَلَهُ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ ، سَنَةَ خَمْسٍ وَسِتِّينَ . (2)

1- . تاريخ دمشق : ج 45 ص 37 وراجع : التاريخ الكبير : ج 6 ص 158 وتهذيب الكمال : ج 21 ص 356 وسير أعلام النبلاء : ج 4 ص 349 .

2- . الطبقات لخليفة بن خياط : ص 423 الرقم 2080 ، تاريخ دمشق : ج 45 ص 40 وراجع : المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 497 الرقم 6106 وتهذيب الكمال : ج 21 ص 360 والطبقات الكبرى : ج 5 ص 168 وتاريخ خليفه بن خياط : ص 202 .

تاریخ دمشق: عمر بن سعد ، ابو حفص عمر بن سعد بن ابی وقاص مالک بن اُهیّب بن عبد مناف بن زُهره بن کلاب بن مُرّة بن کعب بن لُویّ بن غالب قُرشی زُهری است.

الطبقات، خلیفه بن خیاط: عمر بن سعد بن مالک، مادرش ماریه دختر قیس بن معدی کرب بن حارث بن سمط بن امرؤ القیس بن عمرو بن معاویه و از قبیلہ کِنده است. کنیه او ابو حفص است . مختار بن ابی عبید، در سال 65 [هجری]، او را کشت.

تهذيب الكمال عن يحيى بن معين_ في مَوْلِدِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ _ : وُلِدَ عَامَ مَاتَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ . وَقَالَ غَيْرُهُ : وُلِدَ فِي عَصْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . (1)

الإرشاد عن عبد الله بن شريك العامري : كُنْتُ أَسْمَعُ أَصْحَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ إِذَا دَخَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ _ يَقُولُونَ : هَذَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِهِ بِرَمَانٍ . (2)

الإرشاد عن سالم بن أبي حفصة : قَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، إِنَّ قَبَلَنَا نَاسًا سُفَهَاءَ يَزْعُمُونَ أَنِّي أَقْتُلُكَ . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِسُفَهَاءَ ، وَلَكِنَّهُمْ حُلَمَاءُ ، أَمَا إِنَّهُ يَقْرَأُ عَيْنِي أَلَّا تَأْكُلَ بَرَّ الْعِرَاقِ بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا . (3)

الأمالي للطوسي عن المدائني عن رجاله : كَانَ الْمُخْتَارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ سُئِلَ فِي أَمَانِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، فَأَمَّنَهُ عَلَى أَنْ لَا يَخْرُجَ مِنَ الْكُوفَةِ ، فَإِنْ خَرَجَ مِنْهَا فَدَمُهُ هَدْرٌ . قَالَ : فَآتَى عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ رَجُلٌ ، فَقَالَ : إِنِّي سَمِعْتُ الْمُخْتَارَ يَحْلِفُ لِيَقْتُلَنَّ رَجُلًا ، وَاللَّهِ ، مَا أَحْسَبُهُ غَيْرَكَ . قَالَ : فَخَرَجَ عُمَرُ حَتَّى أَتَى الْحَمَّامَ (4) ، فَقِيلَ لَهُ : أَرَى هَذَا يَخْفَى عَلَى الْمُخْتَارِ ؟ فَرَجَعَ لَيْلًا ، فَدَخَلَ دَارَهُ . فَلَمَّا كَانَ الْعَدُوُّ غَادَتْ ، فَدَخَلَتْ عَلَى الْمُخْتَارِ ، وَجَاءَ الْهَيْثَمُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَعَدَ ، فَجَاءَ حَفْصُ بْنُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَقَالَ لِلْمُخْتَارِ : يَقُولُ لَكَ أَبُو حَنْصِ : أَنْزَلْنَا بِالَّذِي كَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ . قَالَ : اجْلِسْ ، فَدَعَا الْمُخْتَارُ أَبَا عَمْرَةَ ، فَجَاءَ رَجُلٌ قَصِيرٌ يَتَخَشَّشُ فِي الْحَدِيدِ فَسَارَهُ ، وَدَعَا بَرَجَلِينَ ، فَقَالَ : إِذْهَبَا مَعَهُ ، فَذَهَبَا فَوَاللَّهِ مَا أَحْسَبُهُ بَلَغَ دَارَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ حَتَّى جَاءَ بِرَأْسِهِ . فَقَالَ الْمُخْتَارُ لِحَفْصِ : أَتَعْرِفُ هَذَا ؟ فَقَالَ : «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّ إِلَيْهِ رَجْعُونَ» (5) ، نَعَمْ . قَالَ : يَا أَبَا عَمْرَةَ ، أَلْحِقَهُ بِهِ ، فَفَتَلَهُ . فَقَالَ الْمُخْتَارُ رَحِمَهُ اللَّهُ : عُمَرُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَحَفْصُ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَلَا سَوَاءَ . (6)

- 1- تهذيب الكمال : ج 21 ص 360 ، تاريخ دمشق : ج 45 ص 43 وليس فيه ذيله من «وقال» .
- 2- الإرشاد : ج 2 ص 131 ، كشف الغمّة : ج 2 ص 221 وفيه «أصحاب محمد» بدل «أصحاب علي» وزاد في ذيله «طويل» ، بحار الأنوار : ج 44 ص 263 الرقم 19 .
- 3- الإرشاد : ج 2 ص 132 ، كشف الغمّة : ج 2 ص 221 ، بحار الأنوار : ج 44 ص 262 ح 20 ؛ تاريخ دمشق : ج 45 ص 48 ، تهذيب الكمال : ج 21 ص 358 .
- 4- المراد به «حمام سعد» في طريق الحاج بالكوفة ، أو «حمام أعين» في الكوفة .
- 5- البقرة : 156 .
- 6- الأمالي للطوسي : ص 243 ح 424 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 336 الرقم 2 ؛ تاريخ دمشق : ج 45 ص 55 عن عمران بن ميثم نحوه .

تهذیب الکمال_ به نقل از یحیی بن معین ، در باره تاریخ تولّد عمر بن سعد _: او، در سال مرگ عمر بن خطاب، به دنیا آمد . دیگران گفته اند که : در دوران پیامبر علیه السلام به دنیا آمد.

الإرشاد_ به نقل از عبد الله بن شريك عامری _: من از یاران امام علی علیه السلام می شنیدم که هر وقت ، عمر بن سعد از در مسجد وارد می شد، می گفتند: این ، کشته حسین بن علی است. و این ، پیش از کشته شدن امام حسین علیه السلام بود .

الإرشاد_ به نقل از سالم بن ابی حفصه _: عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله ! در اطراف ما ، افراد سفیهی هستند که می پندارند من تو را می کشم. امام حسین علیه السلام به او فرمود : «آنان سفیه نیستند ؛ بلکه عاقل اند ؛ اما آنچه مایه روشنی چشم من است ، این است که تو پس از من ، گندم عراق را به مدّت بسیار کمی خواهی خورد» .

الأمالی ، طوسی_ به نقل از مدائنی ، از راویانش _: از مختار _ که رحمت خدا بر او باد _ برای عمر بن سعد بن ابی وقاص ، درخواست امان شد ؛ ولی به شرط این که از کوفه بیرون نرود، به او امان داد ، که اگر برود ، خوش بر باد رفته است. مردی نزد عمر بن سعد آمد و گفت: من شنیده ام که مختار ، سوگند یاد کرده که مردی را بکشد ! به خدا سوگند، من کسی را جز تو ، گمان ندارم. عمر جبن سعدج از کوفه بیرون آمد تا به حَمّام (1) رسید . به او گفته شد: فکر می کنی این کارت بر مختار پوشیده می ماند؟! او شبانه باز گشت و داخل خانه اش شد. وقتی صبح شد، من بر مختار وارد شدم . هیثم بن اسود آمد و نشست . حفص پسر عمر بن سعد آمد و به مختار گفت: جپدرمج ابو حفص ، برایت پیام داد که: بر اساس همان عهد و قراری که میان ما و تو هست، ما را در جایگاهمان نگه دار. مختار گفت: بنشین. و ابو عمره را صدا زد. مردی کوتاه آمد ، در حالی که صدای چکاچک آهن سلاحش بلند شده بود. مختار با او درگوشی سخن گفت و دو نفر را هم خواست و به آنها گفت: با او بروید. به خدا سوگند ، خیال نمی کردم که به خانه عمر بن سعد رسیده باشد که سرش را آورد. مختار به حفص گفت: این را می شناسی؟ گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّ آ إِلَيْهِ رَجُعُونَ» ؛ آری. مختار گفت: ای ابو عمره ! او را به عمر ، ملحق کن. او حفص را هم کشت. آن گاه مختار _ که رحمت خدا بر او باد _ گفت: عمر در برابر حسین علیه السلام و حفص در برابر علی بن الحسین ، هر چند که برابر نیستند.

1- . منظور ، حَمّام سعد (در راه حاجیان در کوفه) یا حَمّام أعین (در کوفه) است .

تاريخ الطبري عن موسى بن عامر أبي الأشعر: إِنَّ الْمُخْتَارَ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ يُحَدِّثُ جُلَسَاءَهُ: لَأَقْتُلَنَّ غَدًا رَجُلًا عَظِيمَ الْقَدَمَيْنِ، غَائِرَ الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفَ الْحَاجِبَيْنِ، يَسْرُرُ مَقْتَلَهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ الْمُفْرَبِينَ. قَالَ: وَكَانَ الْهَيْثُمُ بْنُ الْأَسْوَدِ النَّخَعِيُّ عِنْدَ الْمُخْتَارِ حِينَ سَمِعَ هَذِهِ الْمَقَالَةَ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِهِ أَنْ الَّذِي يُرِيدُ عُمَرَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ دَعَا ابْنَهُ الْعُرْيَانَ، فَقَالَ: ابْنَ سَعْدِ اللَّيْلَةَ، فَخَبَّرَهُ بِكَذَا وَكَذَا، وَقُلَّ لَهُ: خُذْ حِذْرَكَ، فَإِنَّهُ لَا يُرِيدُ غَيْرَكَ. قَالَ: فَأَتَاهُ فَاسْتَخْلَاهُ، ثُمَّ حَدَّثَهُ الْحَدِيثَ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: جَزَى اللَّهُ أَبَاكَ وَالْإِخَاءَ خَيْرًا، كَيْفَ يُرِيدُ هَذَا بِي بَعْدَ الَّذِي أَعْطَانِي مِنَ الْعُهُودِ وَالْمَوَاقِيقِ؟ وَكَانَ الْمُخْتَارُ أَوَّلَ مَا ظَهَرَ أَحْسَنَ شَيْءٍ سِيرَةً وَتَأَلَّفَا لِلنَّاسِ، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْدَةَ بْنِ هُبَيْرَةَ أَكْرَمَ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى الْمُخْتَارِ لِقَرَابَتِهِ بِعَلِيٍّ، فَكَلَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْدَةَ، وَقَالَ لَهُ: إِنِّي لَا آمَنُ هَذَا الرَّجُلَ - يَعْنِي الْمُخْتَارَ - فَخُذْ لِي مِنْهُ أَمَانًا، فَفَعَلَ، قَالَ: فَأَنَا رَأَيْتُ أَمَانَهُ وَقَرَأْتُهُ، وَهُوَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا أَمَانٌ مِنَ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، إِنَّكَ آمِنٌ بِأَمَانِ اللَّهِ عَلَى نَفْسِكَ وَمَالِكَ وَأَهْلِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ وَوُلَدِكَ، لَا تُؤَاخِذْ بِحَدِيثِ كَانَ مِنْكَ قَدِيمًا، مَا سَدَّ جَمْعَتْ وَأَطَعَتْ وَلَزِمَتْ رَحْلَكَ وَأَهْلَكَ وَمِصْرَكَ، فَمَنْ لَقِيَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ مِنْ شُرْطَةِ اللَّهِ وَشِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَمِنْ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ، فَلَا يَعْزِضْ لَهُ إِلَّا بِخَيْرٍ». شَهِدَ السَّائِبُ بْنُ مَالِكٍ، وَأَحْمَرُ بْنُ شَمِيطٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ، وَجَعَلَ الْمُخْتَارُ عَلَى نَفْسِهِ عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ لِيَقِينَنَّ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بِمَا أَعْطَاهُ مِنَ الْأَمَانِ، إِلَّا أَنْ يُحْدِثَ حَدِيثًا، وَأَشْهَدَ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. قَالَ: فَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَمَا أَمَانُ الْمُخْتَارِ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَّا أَنْ يُحْدِثَ حَدِيثًا، فَإِنَّهُ كَانَ يُرِيدُ بِهِ إِذَا دَخَلَ الْخَلَاءَ فَأَحْدَثَ. قَالَ: فَلَمَّا جَاءَهُ الْعُرْيَانُ بِهَذَا، خَرَجَ مِنْ تَحْتِ لَيْلَتِهِ حَتَّى أَتَى حَمَامَهُ، ثُمَّ قَالَ فِي نَفْسِهِ: أَنْزِلْ دَارِي، فَوَجَعَ فَعَبَّرَ الرَّوْحَاءَ، ثُمَّ أَتَى دَارَهُ عُذُوهً وَقَدْ أَتَى حَمَامَهُ، فَأَخْبَرَ مَوْلَى لَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمَانِهِ وَبِمَا أُرِيدَ بِهِ، فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ: وَأَيُّ حَدِيثٍ أَعْظَمَ مِمَّا صَنَعْتَ، إِنَّكَ تَرَكْتَ رَحْلَكَ وَأَهْلَكَ وَأَقْبَلْتَ إِلَى هَاهُنَا، ارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، لَا تَجْعَلَنَّ لِلرَّجُلِ عَلَيْكَ سَبِيلًا، فَوَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَأَتَى الْمُخْتَارَ بِإِنْطِلَاقِهِ، فَقَالَ: كَلَّا إِنَّ فِي عُنُقِهِ سِلْسِلَةً سَتَرْدَهُ لَوْ جَهَدَ أَنْ يَنْطَلِقَ مَا اسْتَطَاعَ. قَالَ: وَأَصْبَحَ الْمُخْتَارُ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَبَا عَمْرَةَ وَأَمْرَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ بِهِ، فَجَاءَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَجِبِ الْأَمِيرَ، فَقَامَ عُمَرُ، فَعَثَرَ فِي جَبَّةٍ لَهُ، وَيَضْرِبُهُ أَبُو عَمْرَةَ بِسَيْفِهِ فَقَتَلَهُ، وَجَاءَ بِرَأْسِهِ فِي أَسْفَلِ قَبَائِهِ حَتَّى وَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْ الْمُخْتَارِ. فَقَالَ الْمُخْتَارُ لِابْنِهِ حَفْصِ بْنِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، وَهُوَ جَالِسٌ عِنْدَهُ: أَتَعْرِفُ هَذَا الرَّأْسَ؟ فَاسْتَرَجَعَ وَقَالَ: نَعَمْ، وَلَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَهُ. قَالَ لَهُ الْمُخْتَارُ: صَدَقْتَ، فَإِنَّكَ لَا تَعِيشُ بَعْدَهُ، فَأَمَرَ بِهِ فُقِّتِلَ، وَإِذَا رَأْسُهُ مَعَ رَأْسِ أَبِيهِ. ثُمَّ إِنَّ الْمُخْتَارَ قَالَ: هَذَا بِحُسْنِ بَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَهَذَا بِعَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَلَا سِوَاءَ، وَاللَّهِ، لَوْ قَتَلْتُ بِهِ ثَلَاثَةَ أَرْبَاعِ قُرَيْشٍ مَا وَفَوَا أَنْمَلَةً مِنْ أَنَامِلِهِ. (1)

1- تاريخ الطبري: ج 6 ص 60، تاريخ دمشق: ج 45 ص 56؛ ذوب النصار: ص 126 عن عمر بن الهيثم نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 377 وراجع: التاريخ الصغير: ج 1 ص 177 والبداية والنهاية: ج 8 ص 273.

تاریخ الطبری_ به نقل از موسی بن عامر ابو الأشعر_: روزی مختار_ که برای هم مجلسی های خود سخن می گفت _ ، اظهار داشت: فردا مردی گنده پا، گود چشم و پر ابرو را می کشم که کشته شدن او، اهل ایمان و فرشتگان مقرب را خوش حال می کند. هیشم بن اسود نخعی، نزد مختار بود که این گفته را شنید و در دلش افتاد که آن کسی که مختار قصد او را دارد، عمر بن سعد بن ابی وقاص است. وقتی به منزلش باز گشت، پسرش عریان را خواست و گفت: امشب با ابن سعد دیدار می کنی و او را از فلان و فلان مسئله، خبردار می سازی و می گویی: مراقبت لازم را به عمل بیاور که مختار، جز تو را قصد نکرده است. پسر هیشم، نزد عمر بن سعد آمد و ماجرا را باز گفت. عمر بن سعد به وی گفت: خدا به پدرت و به خاطر رعایت حق برادری، جزای خیر دهد! مختار، چگونه قصد مرا کرده، در حالی که با من عهد بسته و تعهد داده است؟! مختار، نخستین کاری که کرد، این بود که روش خوبی را در میان مردم، بنیاد گذاشت و با آنها به مهر، رفتار کرد. عبد الله بن جعدة بن هبیره، به جهت خویشاوندی اش با علی علیه السلام، گرامی ترین شخص در نزد مختار بود. عمر بن سعد با عبد الله بن جعدة صحبت کرد و به او گفت: من از این مرد_ یعنی مختار_ بیمناکم. برای من امان بگیر. او هم امان گرفت. من امان او را دیدم و خواندم. چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. این، امانی است از سوی مختار بن ابی عبید برای عمر بن سعد بن ابی وقاص. تو و مال و خانواده و خاندان و فرزندان در امان خدایید. برای آنچه در زمان گذشته از تو سر زده، مؤاخذه نمی شوی، مادام که حرف شنو و مطیع باشی و کنار خانه و خانواده و شه هرت باشی. هر کس از مأموران و شیعیان خاندان محمد و دیگر مردم، عمر سعد را می بیند، متعرض او نشود، جز به خوبی». سائب بن مالک، احمر بن شمیمط، عبد الله بن شداد و عبد الله بن کامل، گواهان این امان بودند و مختار، خود با خدا عهد و پیمان بست که به آن امانی که به عمر بن سعد داده، وفا کند، مگر این که او کاری انجام دهد و خدا را گواه گرفت، و خدا گواهی کافی است. ابو جعفر محمد بن علی (باقر) علیه السلام می فرماید: «امان دادن مختار به عمر بن سعد به این که مگر کاری انجام دهد، مرادش این بود که او هر گاه داخل مستراح هم شد، کاری انجام داده است». وقتی عریان، خبر [سوگند خوردن مختار به کشتن فردی] را آورد، عمر بن سعد، شب برای حمام از منزل بیرون رفت. سپس با خود گفت: به منزلم بر می گردم. پس باز گشت و از روحاء، عبور کرد و صبح به خانه اش آمد، در حالی که به حمام رفته بود. غلامش به او امان نامه و نیز منظور مختار را از آن، یادآوری کرد و گفت: چه کاری بزرگ تر از آنچه تو کردی! تو اقامتگاه و خانواده ات را ترک کردی و تا این جا آمدی. به منزلت برگرد و اجازه نده که مختار، بهانه ای بر ضد تو بیابد. او به منزلش باز گشت؛ ولی خبر رفتنش به بیرون از منطقه تعیین شده، به مختار رسید. مختار گفت: هرگز! در گردن او زنجیری است که اگر برای فرار هم تلاش کند، نمی تواند و او را باز می گرداند. مختار، صبح، ابو عمره را به دنبال عمر بن سعد فرستاد و دستور داد که او را بیاورد. ابو عمره نزد عمر بن سعد آمد و بر او وارد شد و گفت: امیر، تو را خواسته است! عمر برخاست؛ اما پایش در جبه اش گرفت و فرو افتاد. ابو عمره او را در همان جبه با شمشیرش کشت و سرش را در دامنش گذاشت و آن را در برابر مختار قرار داد. مختار به پسر عمر، حفص بن عمر بن سعد _ که نزد او نشسته بود _، گفت: این سر را می شناسی؟ حفص، استرجاع کرد (إنا لله گفت) و گفت: آری و زندگی، دیگر پس از او، لطفی ندارد! مختار گفت: راست گفتی. تو هم پس از او زنده نمی مانی! و دستور داد او را نیز کشتند و سر او را در کنار سر پدرش گذاشتند. آن گاه مختار گفت: این در برابر حسین علیه السلام و این هم در برابر علی بن الحسین (علی اکبر)، هر چند که برابر نیستند! به خدا سوگند، اگر سه چهارم قریش را به خاطر حسین می کشتم، با بند انگشتی از بند انگشتان او برابری نمی کرد.

الأخبار الطوال: إنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، وَمُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَأَخَاهُ قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ قَدِمُوا الْكُوفَةَ عِنْدَمَا بَلَغَهُمْ خُرُوجُ النَّاسِ عَلَى الْمُخْتَارِ وَخَلَعَهُمْ طَاعَتَهُ، وَكَانُوا هُرَابًا مِنَ الْمُخْتَارِ طَوْلَ سَلْطَانِهِ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا الرُّؤَسَاءَ فِي قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَصَارُوا مَعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَتَوَلَّوْا أَمْرَ النَّاسِ، وَتَاهَبَ الْفَرِيقَانِ لِلْحَرْبِ، وَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْكُوفَةِ جَمِيعًا فِي جَبَابِةِ الْحَشَّاشِينَ، وَزَحَفَ الْمُخْتَارُ نَحْوَهُمْ، فَاقْتَتَلُوا... وَبَلَغَ الْمُخْتَارُ: أَنَّ شَبَّثَ بْنَ رِبْعِيِّ، وَعَمْرَو بْنَ الْحَجَّاجِ، وَمُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ قَدْ أَخَذُوا طَرِيقَ الْبَصْرَةِ فِي أَنَاسٍ مَعَهُمْ مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَأَرْسَلَ فِي طَلِبِهِمْ رَجُلًا مِنْ خَاصَّتِهِ يُسَمَّى أَبُو الْقَلُوصِ الشُّبَامِيُّ فِي جَرِيدَةِ خَيْلٍ، فَلَحِقَهُمْ بِنَاحِيَةِ الْمَذَارِ (1) ، فَوَاقَعُوهُ، وَقَاتَلُوهُ سَاعَةً، ثُمَّ انْهَزَ مَوَا، وَوَقَعَ فِي يَدِهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَنَجَا الْبَاقُونَ، فَأَتَى بِهِ الْمُخْتَارُ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَمَكَّنَ مِنْكَ، وَاللَّهُ لَأَشْفِيَنَّ قُلُوبَ آلِ مُحَمَّدٍ بِسَفْكَ دَمِكَ، يَا كَيْسَانُ، اضْرِبْ عُنُقَهُ. فَضْرَبَ عُنُقَهُ، وَأَخَذَ رَأْسَهُ، فَبَعَثَ بِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ، إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ.

(2)

1- المذار: هي قصبه ميسان بين واسط والبصرة، بينها وبين البصرة مقدار أربعة أيام (معجم البلدان: ج 5 ص 88) وراجع: الخريطة رقم 5 في آخر مجلد 8.

2- الأخبار الطوال: ص 300 وراجع: تاريخ دمشق: ج 45 ص 58.

الأخبار الطوال: شمر بن ذی الجوشن و عمر بن سعد و محمد بن اشعث و برادرش قیس بن اشعث، وقتی خیر شورش مردم بر مختار و سر باز زدن از فرمان او را شنیدند، به کوفه آمدند. آنان در طول حکومت مختار، از مختار، فراری بودند؛ چون فرماندهان جنگ با حسین علیه السلام بودند. آنان با مردم کوفه همراه شدند و زمام امور مردم را بر عهده گرفتند. دو گروه، آماده نبرد شدند. کوفیان، همگی در جَبَانَة الحَشَّاشین گرد آمدند. مختار به سوی آنها حرکت کرد و درگیر شدند... به مختار، خبر رسید که شَبَّث بن ربیع و عمرو بن حجاج و محمد بن اشعث با عمر بن سعد، به همراه گروهی از اشراف کوفه، راه بصره را پیش گرفته اند [و فرار می کنند]. وی مردی از نزدیکان خود به نام ابوقلوص شَبَّامی را با سپاهی در پی آنان فرستاد. او در منطقه مَذَار (1) به آنها رسید. آنها با او (ابوقلوص) درگیر شدند و ساعتی با وی جنگیدند و شکست خوردند و عمر بن سعد به دست او افتاد و بقیه فرار کردند. او عمر بن سعد را نزد مختار آورد. مختار گفت: ستایش، خدایی را که تو را در دسترس قرار داد! به خدا سوگند، دل های خاندان محمد را با ریختن خونت تسکین می دهم. ای کیسان! گردش را بزن. او هم گردن عمر بن سعد را زد و سرش را گرفت و به مدینه نزد محمد بن حنفیه فرستاد.

1- مرکز ناحیه میسان است، میان واسط و بصره که چهار روز راه تا بصره فاصله دارد (ر.ک: نقشه شماره 5 در پایان جلد 8).

تاريخ دمشق عن عبد الله بن شريك: أدركت أصحاب الأردية المعلمة وأصحاب البرانس (1) من أصحاب السواري، إذا مر بهم عمر بن سعد قالوا: هذا قاتل الحسين عليه السلام، وذلك قبل أن يقتله. (2)

رجال الكشي عن عمر بن علي بن الحسين عليه السلام: إن علي بن الحسين عليه السلام لما أتى برأس عبيد الله بن زياد ورأس عمر بن سعد، قال: فخر ساجدا، وقال: الحمد لله الذي أدرك لي ثاري من أعدائي، وجزى الله المختار خيرا. (3)

الدعوات: لما بعث المختار برأس عمر بن سعد عليه اللعنة إليه، وقال: لا تعلم أحدا ما معك حتى يصنع الغداء. فدخل وقد وضعت المائدة، فخر زين العابدين عليه السلام ساجدا، وبكى وأطال البكاء، ثم جلس، فقال: الحمد لله الذي أدرك لي بثاري قبل وفاتي. (4)

راجع: ج 5 ص 370 (القسم الثامن / الفصل الأول / قصة خروج عمر بن سعد لقتال الإمام عليه السلام).

-
- 1- أصحاب البرانس: أي الذين كانوا معروفين بالزهد والعبادة (فتح الباري: ج 12 ص 263).
 - 2- تاريخ دمشق: ج 45 ص 48، تهذيب الكمال: ج 21 ص 359.
 - 3- رجال الكشي: ج 1 ص 341 ح 203، رجال ابن داود: ص 277، ذوب النصار: ص 144 كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 344 ح 13 وراجع: شرح الأخبار: ج 3 ص 270 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 144.
 - 4- الدعوات: ص 162 ح 449 وراجع: العلل لابن حنبل: ج 1 ص 133 ح 11.

تاریخ دمشق_ به نقل از عبد الله بن شريك -: پوشندگانِ رداهاى نقشدار و قلندرانِ بُرُوسِ پوش (1) را دیدم که وقتی عمر بن سعد از کنار آنها گذشت، گفتند: این، قاتل حسین علیه السلام است. و این، پیش از آن بود که عمر بن سعد، حسین علیه السلام را بکشد.

رجال الکشي_ به نقل از عمر بن علی بن الحسین علیه السلام -: وقتی سرِ عبید الله بن زیاد و سرِ عمر بن سعد را برای امام زین العابدین علیه السلام آوردند، به سجده افتاد و فرمود: «ستایش، خدایی را که انتقام خون مرا از دشمنانم گرفت! خدا به مختار، جزای خیر بدهد!».

الدعوات: وقتی مختار، سرِ عمر بن سعد_ که بر او لعنت باد_ را برای امام زین العابدین علیه السلام فرستاد، به پیکش گفت: به هیچ کس مگو که چه همراه داری، تا سفره غذا پهن شود. او وارد شد و سفره، پهن شده بود. امام زین العابدین علیه السلام [پس از دیدن سرِ عمر بن سعد] به سجده افتاد و گریست و گریه اش را طول داد. آن گاه نشست و فرمود: «ستایش، خدایی را که انتقام خون مرا پیش از درگذشتم گرفت!».

ر.ک: ج 5 ص 371 (بخش هشتم / فصل اول / داستان بیرون آمدن عمر بن سعد برای نبرد با امام علیه السلام).

1- بُرُوس: کلاه قلندری؛ کلاه بلند؛ کلاه متصل به جُبّه. بُرُوسِ پوشان، کسانی مشهور به زهد و عبادت بودند.

6 / 4 شمر بن ذِي الْجَوْشَدِ نَابُو سَابِغَةَ شمر بن ذِي الْجَوْشَن (1)، الضباب بن الكلاب بن ربيعة بن عامر بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن بن منصور. أحد الذين لهم دور رئيس في جرائم وجنایات كربلاء، كان قبيح المنظر (2) وقبيح الفعال. حارب شمر في وقعة صفين إلى جانب الإمام علي عليه السلام ضدّ الأمويين بل جرح فيها (3)، إلا أنه لسوء عاقبته صار من أتباع الأمويين بعد ذلك. وقد أدت شهادته على حجر بن عدي إلى استشهاد هذا الرجل العظيم في مرج عذرا (4)، كما كان له دور مؤثر في تفريق أهل الكوفة عن مسلم بن عقيل وتركهم إياه (5)، وقد تسبب في عمليّات كربلاء إلى أن لا يقبل ابن زياد اقتراح عمر بن سعد، وقام بنفسه بمهمة إبلاغ كتاب عبيد الله المشحون بالوعد والوعيد إلى عمر بن سعد، الذي طلب فيه الهجوم الشامل على الإمام الحسين عليه السلام وأصحابه، أو التخلي عن القيادة وتسليمها لشمر (6)، وعندما قبل عمر بن سعد الأمر بالقتال بعد ذلك، أصبح شمر قائد الميسرة في الجيش (7) وعندما رأى قتال الإمام والتحامه في حال وحدته وفقد أنصاره، وأدرك أنه لا يستطيع أن يقتل الإمام بالبراز له، أمر أن تهجم عليه الرجال والخيالة والرماة دفعة واحدة، وبعد أن ألقوا الإمام على الأرض صريعاً وخاف خولي من قطع رأسه عليه السلام، ترجل شمر استناداً إلى بعض الروايات عن فرسه وحز رأسه المبارك، وأرسله بيد خولي إلى عمر بن سعد (8) وأمر شمر غلامه أن يقتل امرأة عبد الله بن عمير الكلبي (9)، وكان له دور رئيس في الهجوم على الخيام (10)، والتعرض للإمام السجّاد عليه السلام (11)، وأخذ السبايا ورؤوس الشهداء المطهرة من العراق إلى الشام (12) وقد بلغت جرائم شمر حدّاً بحيث دعا عليه الإمام الحسين عليه السلام (13)، وقد اضطرّ إلى الفرار خلال ثورة المختار، إلا أنه حوَصر أثناء الطريق بين الكوفة والبصرة، وفي تلك الرمضاء الملتهبة، وأصيب بجراح في اشتباك قصير، واستناداً لروايات، فإنه قتل هناك (14) وبناء على رواية أخرى فإنه أُسر وأرسل إلى المختار، فقطع المختار رأسه ورمى بجنازته في الزيت الساخن (15).

- 1- يوجد اختلاف في اسم ذِي الْجَوْشَن، فأعتبره البعض شرحبيل والبعض الآخر عثمان بن نوفل والبعض الآخر أوس بن الأعور (راجع: ص 192 ح 2588).
- 2- كان قد أصابه البرص (راجع: ص 192 ح 2587).
- 3- راجع: ص 192 ح 2589.
- 4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 270.
- 5- راجع: ج 4 ص 224 (القسم السابع / الفصل الرابع / سياسة ابن زياد في تخذيل الناس عن مسلم).
- 6- الإرشاد: ج 2 ص 87؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 414، تاريخ دمشق: ج 45 ص 51 وراجع: هذه الموسوعة: ج 5 ص 350 (القسم الثامن / الفصل الأول: الإمام عليه السلام في حصار الأعداء).
- 7- راجع: ج 6 ص 78 (القسم الثامن / الفصل الثاني / المواجهة بين جيش الهدى وجيش الضلالة).
- 8- الإرشاد: ج 2 ص 111 _ 112 وراجع: الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 473.
- 9- راجع: ج 6 ص 332 (القسم الثامن / الفصل الثالث / عبدالله بن عمير الكلبي).
- 10- الملهوف: ص 173 تاريخ الطبري: ج 5 ص 438 و 450، وراجع: هذه الموسوعة: ج 7 ص 234 (القسم الثامن / الفصل التاسع / الهجوم على الخيام) و ص 310 (القسم التاسع / الفصل الأول / نهب ما في الخيام وسلب بنات الرسول).
- 11- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 480، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 38 وراجع: هذه الموسوعة: ج 7 ص 310 (القسم التاسع / الفصل الأول / نهب ما في الخيام وسلب بنات الرسول).

- 12- .تاريخ الطبري: ج 5 ص 460 و 463، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج 6 ص 2631 ؛ وراجع : هذه الموسوعة : ج 8 ص 6 (القسم التاسع / الفصل الرابع / ما جرى على رؤوس الشهداء) .
- 13- .راجع : ص 194 ح 2590 .
- 14- .راجع : ص 196 الرقم 2593 ص 200 الرقم 2594 .
- 15- .راجع : ص 200 ح 2595 .

ابو سابعه شمر بن ذی الجوشن (1) ضباب بن کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه بن معاویه بن بکر بن هوازن بن منصور، از نقش آفرینان اصلی جنایات کربلاست. او زشت رو (2) و زشت کردار بود. شمر در جنگ صفین، همراه امام علی علیه السلام با امویان جنگید و حتی مجروح گشت؛ اما پس از آن، دچار سوء عاقبت شد و به هواداران آنان پیوست. گواهی وی بر ضد حُجر بن عدی، موجب شهادت این مرد بزرگ در مرج عذرا گردید. او همچنین در پراکندن کوفیان از اطراف مسلم، نقشی مؤثر داشت و در واقعه کربلا موجب شد که ابن زیاد، پیشنهاد عمر بن سعد را نپذیرد و خود، مأموریت ابلاغ پیام تهدیدآمیز عبید الله به عمر بن سعد را - که دستور یورش همه جانبه به امام حسین علیه السلام و یارانش، یا واگذاری فرماندهی به شمر بود -، به عهده گرفت. البته پس از آن که عمر بن سعد، خود، فرماندهی جنگ با امام علیه السلام را پذیرفت، شمر، فرمانده جناح چپ سپاه شد. شمر، هنگامی که جنگ تن به تن امام حسین علیه السلام را در اوج تنهایی و بی یآوری دید و متوجه شد که نمی توان امام علیه السلام را در جنگ تن به تن از پای در آورد، فرمان داد که پیادگان و تیراندازان و سوارکاران، به یکباره بر ایشان یورش برند. نیز پس از آن که امام علیه السلام بر زمین افتاد و خولی از بریدن سر ایشان هراسید، بنا بر برخی از گزارش ها شمر بود که از اسب به پایین آمد و سر مبارک امام علیه السلام را از پیکر، جدا کرد و آن را به وسیله خولی برای عمر بن سعد فرستاد. شمر همچنین به غلامش دستور داد تا همسر عبد الله بن عمیر کلبی را به شهادت برساند. نیز در حمله به خیمه های زنان و بردن اسیران و سرهای مطهر شهیدان از عراق به سوی دربار شام، نقش اصلی را به عهده داشت. (3) جنایات شمر به حدی بود که امام حسین علیه السلام، او را نفرین نمود. وی در جریان قیام مختار، مجبور به فرار شد؛ اما در میان راه و در صحرای سوزان میان کوفه و بصره، گرفتار شد و در زد و خوردی کوتاه، زخمی گردید و بر طبق گزارش هایی، در همان جا به قتل رسید. گزارش دیگری هم می گوید: او را اسیر کردند و به سوی مختار فرستادند. مختار هم او را گردن زد و جنازه او را در روغن جوشان انداخت

1- در نام ذی الجوشن، اختلاف است. برخی، او را شُرَحْبیل، برخی، عثمان بن نُوفَل و برخی، اوس بن اَعُور دانسته اند.

2- او مبتلا به پیسی بوده است.

3- ر. ک: ج 6 ص 79 (بخش هشتم / فصل دوم / رویارویی لشکر هدایت و لشکر گم راهی) و ج 7 ص 235 (بخش هشتم / فصل نهم / هجوم بردن به خیمه ها) و ص 311 (بخش نهم / فصل یکم / تاراج کردن خیمه ها و غارت اموال دختران پیامبر صلی الله علیه و آله) و ج 8 ص 7 (بخش نهم / فصل چهارم: ماجرای سرهای شهیدان).

تاريخ دمشق عن محمد بن عمرو بن حسن: كُنَّا مَعَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ بِنَهْرِي كَرْبَلَاءَ، فَنَظَرَ إِلَى شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَالَ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى كَلْبٍ أَبْقَعَ يَلْعُغُ فِي دِمَاءِ أَهْلِ بَيْتِي. فَكَانَ شِمْرٌ أْبْرَصَ. (1)

الإصابة: ذُو الْجَوْشَنِ (2) الضَّبَائِي: قِيلَ: إِسْمُهُ أَوْسُ بْنُ الْأَعْوَرِ، وَبِهِ جَزَمَ الْمَرْزُبَانِيُّ، وَقِيلَ: شُرْحِبِيلُ - وَهُوَ الْأَشْهَرُ - ابْنُ الْأَعْوَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَهُوَ ضَبَابُ بْنُ كِلَابِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ. وَرَزَعَمَ ابْنُ شَاهِينَ أَنْ اسْمَهُ عُثْمَانُ بْنُ نُوفَلٍ؛ قَالَ مُسْلِمٌ: لَهُ صُحْبَةٌ. قَالَ أَبُو السَّعَادَاتِ ابْنُ الْأَثِيرِ: يُقَالُ إِنَّهُ لُقِّبَ بِذِي الْجَوْشَنِ؛ لِأَنَّهُ دَخَلَ عَلَى كِسْرَى، فَأَعْطَاهُ جَوْشَنًا فَلَبَسَهُ، فَكَانَ أَوَّلَ عَرَبِيٍّ لَبَسَهُ، وَقَالَ غَيْرُهُ: قِيلَ لَهُ ذَلِكَ؛ لِأَنَّ صَدْرَهُ كَانَ نَاتِنًا. وَكَانَ فَارِسًا شَاعِرًا لَهُ فِي أَخِيهِ الصَّمِيلِ مَرَاثٌ حَسَنَةٌ. قُلْتُ: وَلَهُ حَدِيثٌ عِنْدَ أَبِي دَاوُدَ مِنْ طَرِيقِ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْهُ. وَيُقَالُ: إِنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ مِنْهُ، وَإِنَّمَا سَمِعَهُ مِنْ وَلَدِهِ شِمْرِ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ. (3)

وقعة صفين عن مسلم: خَرَجَ أَدْهَمُ بْنُ مُحَرَّرٍ مِنْ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ بِصِدْفَيْنِ إِلَى شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ، فَاخْتَلَفَا ضَرْبَتَيْنِ، فَضْرَبَهُ أَدْهَمُ عَلَى جَبِينِهِ، فَأَسْرَعَ فِيهِ السَّيْفُ حَتَّى خَالَطَ الْعَظْمَ، وَضْرَبَهُ شِدْرًا مَرًّا فَلَمْ يَصْنَعْ سَيْفُهُ شَيْئًا، فَرَجَعَ إِلَى عَسْكَرِهِ، فَشَرِبَ مِنَ الْمَاءِ، وَأَخَذَ رُمْحًا، ثُمَّ أَقْبَلَ وَهُوَ يَقُولُ: إِنِّي زَعِيمٌ لِأَخِي بَاهِلِهِ طَعْنَةً إِنْ لَمْ أُمِتْ عَاجِلَهُ وَضْرَبَةً تَحْتَ الْوَعْيِ فَاصِدٍ لِمَهْشِيهَةٍ بِالْقَتْلِ أَوْ قَاتِلَةً ثُمَّ حَمَلَ عَلَى أَدْهَمَ وَهُوَ يَعْرِفُ وَجْهَهُ، وَأَدْهَمُ تَابَتْ لَهُ لَمْ يَنْصَرِفْ، فَطَعَنَهُ فَوَقَعَ عَن فَرْسِهِ، وَحَالَ أَصْحَابُهُ دُونَهُ فَانْصَرَفَ، فَقَالَ شِمْرٌ: هَذِهِ بَيْتَكَ. (4)

1- تاريخ دمشق: ج 23 ص 190 ح 5031 و ج 55 ص 16 ح 11583، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 36 عن عمرو بن الحسن، كنز العمال: ج 13 ص 672 ح 37714؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 56 وراجع: تذكرة الخواص: ص 252 و هذه الموسوعة: ج 7 ص 264 (القسم الثامن / الفصل التاسع / ما روى فيمن قتل الإمام عليه السلام).

2- الجَوْشَنُ: الدُرْعُ (تاج العروس: ج 18 ص 108 «جشن»).

3- الإصابة: ج 2 ص 342 وراجع: التاريخ الكبير: ج 3 ص 266 وتهذيب الكمال: ج 8 ص 524 و تاريخ دمشق: ج 23 ص 186 وأسد الغابة: ج 2 ص 213 والاستيعاب: ج 2 ص 50 وأنساب الأشراف: ج 3 ص 14.

4- وقعة صفين: ص 268؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 5 ص 213 عن عمرو.

تاریخ دمشق_ به نقل از محمد بن عمرو بن حسن_: در کنار دو رودخانه کربلا، با حسین علیه السلام بودیم. ایشان به شمر بن ذی الجوشن نگاه کرد و فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفتند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گویی من سگ سیاه و سفیدی را می بینم که در خون اهل بیتم زبان می زند». شمر، پیسی داشت.

الإصابة: ذی الجوشن ضیبایی، گفته اند که نامش، اوس بن اَعَوْر بوده است و مرزبانان، به جزم، همین را نام شمر می دانند. نیز گفته اند که نامش سُدر حَبِیل بن اَعَوْر بن عمرو بن معاویه است_ و این، مشهورتر است_ و این معاویه، همان ضیباب بن کلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعه است. ابن شاهین پنداشته که نام ذی الجوشن، عثمان بن نَوْفَل است و مُسلم، گفته که از صحابه بوده است. ابو السعادات ابن اثیر گفته: گفته شده که شمر از آن رو لقب «ذی الجوشن» گرفت که وارد بر کسرا (خسرو) شد و او به شمر، جوشنی (زرهی) داد و وی آن را پوشید و شمر، اولین عرب زرهپوش بود. دیگری گفته: از این رو به او «ذی الجوشن» گفته اند که سینه اش برآمده بود. وی چابک سوار و شاعر بود و در رثای برادرش صُمَیل، مرثیه های خوبی سروده است. من (ابن حَجَر عسقلانی) می گویم: او راوی یک حدیث است که ابو داوود، از طریق ابو اسحاق، از وی نقل کرده است. گفته می شود که: ابو اسحاق از وی، حدیث نشنیده؛ بلکه از پسرش شمر شنیده، و خدا داناتر است.

وقعة صفین_ به نقل از مسلم: اَدَهَم بن مُحَرِّز، از یاران معاویه در جنگ صفین، به جنگ شمر بن ذی الجوشن آمد و میانشان شمشیری رد و بدل شد و ادهم، شمشیری به پیشانی شمر زد که گوشتش را درید و به استخوان رسید. شمر نیز ادهم را زد؛ ولی شمشیرش کارگر نیفتاد. پس به سوی سپاهش باز گشت و آبی نوشید و نیزه ای بر گرفت و آمد، در حالی که این رَجَز را می خواند: من برای برادرم باهله به عهده گرفته ام که اگر زود نمردم، ضربه ای بزنم؛ ضربه ای که غوغای جنگ را تمام کند و همانند مرگ باشد یا کشنده. آن گاه به ادهم، یورش برد و او را به چهره می شناخت. و ادهم در برابر او محکم ایستاده بود و عقب نشینی نمی کرد. شمر به او ضربه ای زد و او را از اسبش به زیر انداخت. یاران ادهم، دور او حلقه زدند. شمر از ادامه درگیری منصرف شد و گفت: این، در برابر آن!

الملهوف: إن شمر بن ذي الجوشن لعنه الله حمل على فسطاط الحسين عليه السلام فطعنه بالرُمح، ثم قال: علي بالنار أحرقه على من فيه .
فقال له الحسين عليه السلام: يابن ذي الجوشن، أنت الداعي بالنار لتُحرق على أهلي! أحرقتك الله بالنار. (1)

ميزان الاعتدال عن أبي إسحاق: كان شمر يصلي معنا، ثم يقول: اللهم إني شريف فأغفر لي. قلت: كيف يغفر الله لك وقد أعنت على قتل ابن رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: ويحك! فكيف نصنع؟ إن أمراءنا هؤلاء أمرونا بأمر فلم نخالفهم، ولو خالفناهم كنا شراً من هذه الحمر السقاة. قلت: إن هذا لعذر قبيح، فإنما الطاعة في المعروف. (2)

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن الهيثم بن الخطاب النهدي: سمعت أبا إسحاق السبيعي يقول: كان شمر بن ذي الجوشن الصُّبائي لا يكاد أو لا يحضر الصلاة معنا، فيجيء بعد الصلاة فيصلِّي، ثم يقول: اللهم اغفر لي، فإني كريم لم تلدني اللئام. قال: فقلت له: إنك لسبيء الرأبي يوم تُسارع إلى قتل ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله. قال: دعنا منك - يا أبا إسحاق -، فلو كنا كما تقول وأصحابك كنا شراً من الحمر السقاة. (3)

1- الملهوف: ص 173، بحار الأنوار: ج 45 ص 54.

2- ميزان الاعتدال: ج 2 ص 280، لسان الميزان: ج 3 ص 152، تاريخ دمشق: ج 23 ص 189 نحوه.

3- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 499 ح 459، تاريخ دمشق ج 23 ص 189.

المهلوف: شمر بن ذی الجوشن _ که خدا لعنتش کند _ به خیمه امام حسین علیه السلام یورش برد و با نیزه به آن کوبید و آن گاه گفت: آتش بیاورید تا خیمه را با ساکنانش آتش بزنم! امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای پسر ذی الجوشن! تو آتش می خواهی تا خانواده مرا بسوزانی؟! خدا به آتش بسوزاندت!» .

میزان الاعتدال _ به نقل از ابو اسحاق _: شمر با ما نماز می خواند و پس از نماز می گفت: خداوندا! تو می دانی که من انسانی شریفم . پس مرا بیامرزد . گفتم: چگونه خدا تو را بیامرزد، در حالی که در کشتن پسر پیامبر خدا ، دست داشتی ؟ گفت: وای بر تو! پس چه کار می کردیم؟! فرماندهان ما به ما دستوری دادند و ما هم سرپیچی نکردیم . اگر سرپیچی می کردیم، بدتر از این خران آبکش بودیم . گفتم: این ، عذر زشتی است . فرمانبری ، فقط در کار خیر ، مُجاز است .

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) _ به نقل از هیثم بن خطّاب نهدی _: از ابو اسحاق سبّعی شنیدم که می گفت: شمر بن ذی الجوشن، نمی توانست یا نمی خواست با ما نماز بخواند . پس از نماز می آمد و نماز می خواند و سپس می گفت: خداوندا! مرا بیامرزد . من ، مردی بزرگوام و فرومایگان ، مرا نزاده اند . به او گفتم: تو انتخاب بسیار بدی کردی ، در آن روز که به سوی کشتن پسر دختر پیامبر خدا شتافتی . گفت: ای ابو اسحاق! رهایمان کن! اگر ما آن گونه بودیم که تو و یارانت می گوئید، بدتر از خران آبکش بودیم .

تاريخ الطبري عن مسلم بن عبد الله الضبابي في حوادث سنة ست وستين: لَمَّا خَرَجَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ وَأَنَا مَعَهُ حِينَ هَزَمَنَا الْمُخْتَارُ ، وَقَتَلَ أَهْلَ الْيَمَنِ بِجَبَانَةِ السَّبِيحِ ، وَوَجَّهَ غُلَامَهُ زُرَيْبًا فِي طَلَبِ شِمْرٍ ، وَكَانَ مَنْ قَتَلَ شِمْرًا إِيَّاهُ مَا كَانَ ، مَضَى شِمْرٌ حَتَّى يَنْزِلَ سَاتِيْدَمَا (1) ، ثُمَّ مَضَى حَتَّى يَنْزِلَ إِلَى جَانِبِ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا : الْكَلْتَانِيَّةُ (2) عَلَى شَاطِئِ نَهْرِ إِلَى جَانِبِ تَلٍّ ، ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى تِلْكَ الْقَرْيَةِ ، فَأَخَذَ مِنْهَا عِلْجًا (3) فَضْرَبَهُ . ثُمَّ قَالَ : النَّجَاءَ بِكِتَابِي هَذَا إِلَى مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، وَكَتَبَ عُنْوَانَهُ : لِلْأَمِيرِ مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ مِنْ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ . قَالَ : فَمَضَى الْعِلْجُ حَتَّى يَدْخُلَ قَرْيَةً فِيهَا بُيُوتٌ وَفِيهَا أَبُو عَمْرَةَ ، وَقَدْ كَانَ الْمُخْتَارُ بَعَثَهُ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ إِلَى تِلْكَ الْقَرْيَةِ ؛ لِتَكُونَ مَسْلِحَةً فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، فَلَقِيَ ذَلِكَ الْعِلْجُ عِلْجًا مِنْ تِلْكَ الْقَرْيَةِ ، فَأَقْبَلَ يَشْكُو إِلَيْهِ مَا لَقِيَ مِنْ شِمْرٍ ، فَإِنَّهُ لَقَانِمٌ مَعَهُ يَكْلُمُهُ إِذْ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَمْرَةَ ، فَرَأَى الْكِتَابَ مَعَ الْعِلْجِ ، وَعُنْوَانُهُ لِمُصْعَبِ بْنِ شِمْرٍ ، فَسَأَلُوا الْعِلْجَ عَنْ مَكَانِهِ الَّذِي هُوَ بِهِ فَأَخْبَرَهُمْ ، فَإِذَا لَيْسَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ إِلَّا ثَلَاثَةُ فَرَاسِخٍ ، قَالَ : فَأَقْبَلُوا يَسِيرُونَ إِلَيْهِ . قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ : فَحَدَّثَنِي مُسْلِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : وَأَنَا وَاللَّهِ مَعَ شِمْرٍ تِلْكَ اللَّيْلَةَ ، فَقُلْنَا : لَوْ أَنَّكَ ارْتَحَلْتَ بِنَا مِنْ هَذَا الْمَكَانِ ، فَإِنَّا نَتَخَوَّفُ بِهِ ، فَقَالَ : أَوْ كُلُّ هَذَا فَرَقًا (4) مِنَ الْكُذَّابِ ! وَاللَّهِ لَا أَتَحَوَّلُ مِنْهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، مَلَأَ اللَّهُ قُلُوبَكُمْ رُعبًا ! قَالَ : وَكَانَ بِذَلِكَ الْمَكَانِ الَّذِي كُنَّا فِيهِ دَبِي (5) كَثِيرٌ ، فَوَاللَّهِ ، إِنِّي لَبِينَ الْيَقْطَانَ وَالنَّائِمِ إِذْ سَمِعْتُ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : هَذَا صَوْتُ الدَّبِيِّ ، ثُمَّ إِنِّي سَمِعْتُهُ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ ، فَانْتَبَهْتُ وَمَسَّحْتُ عَيْنَيْ ، وَقُلْتُ : لَا وَاللَّهِ مَا هَذَا بِالْدَّبِيِّ . قَالَ : وَذَهَبْتُ لِأَقُومَ ، فَإِذَا أَنَا بِهِمْ قَدْ أَشْرَفُوا عَلَيْنَا مِنَ التَّلِّ ، فَكَبَّرُوا ، ثُمَّ أَحَاطُوا بِأَبْيَاتِنَا ، وَخَرَجْنَا نَشْتَدُّ عَلَى أَرْجُلِنَا ، وَتَرَكْنَا خَيْلَنَا . قَالَ : فَأَمُرُّ عَلَى شِمْرٍ وَأَنَّهُ لَمْ تَزِرْ بِبُرْدٍ مُحَقَّقٍ ، وَكَانَ أَبْرَصَ ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ كَشْحِهِ (6) مِنْ فَوْقِ الْبُرْدِ ، فَإِنَّهُ لَيَطَاعُنُهُمْ بِالرُّمَحِ ، قَدْ أَعْجَلَوْهُ أَنْ يَلْبَسَ سِدْلًا وَثِيَابَهُ ، فَمَضَيْنَا وَتَرَكْنَاهُ . قَالَ : فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ أَمَعَنْتُ سَاعَةً ، إِذْ سَمِعْتُ : اللَّهُ أَكْبَرُ ، قَتَلَ اللَّهُ الْخَبِيثَ . قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ : حَدَّثَنِي الْمَشْرَقِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عُبَيْدِ أَبِي الْكَنْوَدِ : أَنَا وَاللَّهِ ، صَاحِبُ الْكِتَابِ الَّذِي رَأَيْتُهُ مَعَ الْعِلْجِ ، وَآتَيْتُ بِهِ أَبَا عَمْرَةَ ، وَأَنَا قَتَلْتُ شِمْرًا ، قَالَ : قُلْتُ : هَلْ سَمِعْتَهُ يَقُولُ شَيْئًا لَيْلَتِيذٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، خَرَجَ عَلَيْنَا ، فَطَاعَنَا بِرُوحِهِ سَاعَةً ، ثُمَّ أَلْقَى رُمَحَهُ ، ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَهُ ، فَأَخَذَ سَيْفَهُ ، ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا وَهُوَ يَقُولُ : تَبَّهْتُمْ لَيْثَ عَرِينٍ بِاسِيْلَا جَهْمَا (7) مُحْيَاةً يَدُقُّ الْكَاهِلَا لَمْ يَرِ يَوْمًا عَنْ عَدُوِّ نَاكِلَا إِلَّا كَذَا مُفَاتِلَا أَوْ قَاتِلَا يُبْرِحُهُمْ ضَرْبًا وَيُرْوِي الْعَامِلَا . (8)

- 1- ساتييدا : نهر بقرب أرزن في بلاد الروم ، وكان كسرى أبرويز وجهه إياس بن قبيصة الطائي لقتال الروم بساتييدا (معجم البلدان : ج 3 ص 169) وراجع : الخريطة رقم 5 في آخر مجلد 8 .
- 2- الكلتانية : بفتح الكاف ، وسكون اللام ، والتاء المثناة من فوقها ، وبعد الألف نون مكسورة ، وياء مشددة ، هكذا ضبطه أبو يحيى الساجي في تاريخ البصرة في ذكر الأساورة وصححه : وهو ما بين السوس والصيمرة أو نحو ذلك ، كذا قال الساجي ، وبهذه القرية قتل شمر بن ذي الجوشن الضبابي المشارك في قتل الحسين بن علي رضي الله عنه ، قتله أبو عمرة (معجم البلدان : ج 4 ص 476) وراجع : الخريطة رقم 5 في آخر مجلد 8 .
- 3- العليج : الرجل الضخم من كفار العجم ، وبعض العرب يطلق «العليج» على الكافر مطلقا (المصباح المنير : ص 425 «عليج»).
- 4- الفرق : الخوف والفرع (النهاية : ج 3 ص 438 «فرق»).
- 5- الدبي : الجراد قبل أن يطير (النهاية : ج 2 ص 100 «دبا»).
- 6- الكشح : الخصر (النهاية : ج 4 ص 175 «كشح»).
- 7- الجهم : الوجه الغليظ المجتمع السمج (تاج العروس : ج 16 ص 123 «جهم»).
- 8- تاريخ الطبري : ج 6 ص 52 ، تاريخ دمشق : ج 23 ص 190 وراجع : البداية والنهاية : ج 8 ص 296 .

تاریخ الطبری_ به نقل از مسلم بن عبد الله ضبایی ، در باره حوادث سال 66 هجری_: وقتی شمر بن ذی الجوشن بیرون آمد ، من هم با او بودم، در آن هنگامی که مختار ، ما را شکست داد و یمنی ها را در جَبَانَةُ السَّبْعِ کشت و غلامش زربی را در پی شمر فرستاد و شمر_ چنان که اتفاق افتاد_ ، او را کشت . شمر رفت تا به ساتیدما (1) رسید . از آن جا هم گذشت تا به روستای کلتاتیّه (2)_ که در ساحل رودخانه و در کنار تپّه ای است_ رسید. آن گاه [کسی را] به کلتاتیّه فرستاد و مردی عِلج (3) را از آن جا گرفت و او را زد و به او گفت: راه رهایی ات ، این است که نامه مرا به مُصَعَب بن زبیر برسانی . و در بالای نامه نوشت: به امیر مُصَعَب بن زبیر ، از شمر بن ذی الجوشن . مرد عِلج ، رفت و وارد روستایی شد که خانه هایی داشت و خانه ابو عمّره هم در میان آنها بود . مختار ، ابو عمّره را در آن ایّام به آن روستا فرستاده بود تا آن جا مرکز اسلحه [و کمینگاه] میان تدارکات وی و بصریان باشد . آن مرد عِلج ، عِلج دیگری را از آن روستا دید و به او از آزارهای شمر ، شکوه کرد. آن دو ایستاده بودند و حرف می زدند که یکی از دوستان ابو عمّره از کنار آنها گذشت و در دست آن عِلج ، نامه ای را دید که شمر ، خطاب به مصعب نوشته بود. از مرد عِلجی در باره محلّ اقامت شمر پرسیدند . او جواب داد و معلوم شد که فاصله میان آنها با شمر ، تنها سه فرسخ است . پس به سمت او حرکت کردند. به خدا سوگند، من آن شب با شمر بودم . گفتیم: ای کاش تو امشب ، ما را از این جا ببری! ما در این جا می ترسیم. گفت: آیا همه این نگرانی ها برای این دروغگو (مختار) است؟ به خدا سوگند، من تا سه روز از این جا حرکت نخواهم کرد. خدا دلتان را از وحشت ، آکنده سازد! در آن جایی که ما بودیم ، ملخ های بی بالِ كوچك، زیاد بودند . به خدا سوگند ، من بین خواب و بیداری بودم که صدای سُم اسب شنیدم و با خود گفتم: این ، صدای ملخ است. سپس صدای همهمه شدیدتری شنیدم و به هوش آمدم و چشمانم را مالیدم و گفتم: نه! به خدا، این ، صدای ملخ نیست. تا آمدم بلند شوم، آنها از بالای تپّه بر ما مُشرف شده بودند و تکبیر گفتند و خانه های ما را محاصره نمودند . ما از خانه ها در آمدم و اسب هایمان را رها کردیم و با پای پیاده می دویدیم. من از کنار شمر می گذشتم و او بُرد محکم بافت سپیدی به تن داشت . او پرسی داشت و من از روی بُردش ، سفیدی پهلویش را می دیدم. او آنها را با نیزه می زد . آنها او را واداشتند که با شتاب ، سلاح و لباس هایش را بپوشد. ما گذشتیم و او را رها کردیم. ساعتی نگذشت که شنیدم کسی می گوید : اللهُ أكبر! خدا آن پلید را کشت! مشرقی از ابو کَنود عبد الرحمان بن عُبَید ، نقل کرد که: به خدا سوگند، من بودم که آن نامه را با عِلج دیدم و او را پیش ابو عمّره آوردم و من بودم که شمر را کشتم. گفتم: آیا آن شب شنیدی که چیزی بگوید؟ آری . او با ما درگیر شد و ما را ساعتی با نیزه اش زد و بعد ، نیزه اش را کناری انداخت و وارد خانه اش شد . سپس شمشیر برداشت و پیش ما آمد، در حالی که می گفت: آنان را از نعره بلند شیر ، خبردار کردم که ریختی خشن دارد و پشت را به خاك می مالد . در هیچ روزی دیده نشد که از دشمن فرار کند مگر دشمنی که چنین جنگجو و یا کشنده است . آنان را سخت می زند و عامل را سیراب می کند .

- 1- .رودخانه ای در نزدیکی ارزن الروم. خسرو پرویز ، پادشاه ایران، ایاس بن قبیصه طایی را برای جنگ با رومیان به ساتیدما فرستاد (ر.ك : نقشه شماره 5 در پایان جلد 8).
- 2- .ابو یحیی ساجی ، این کلمه را در تاریخ بصره، در یادکرد اساوره، به صورت «کلاتاتیّه» ضبط نموده است. این منطقه، بین شوش و صیمره یا جایی در همین حدود است. در همین جا بود که شمر بن ذی الجوشن ضبایی که در کشتن حسین بن علی_ که خدا از او خشنود باد_ شرکت داشت، کشته شد. ابو عمّره ، او را کشت (ر.ك : نقشه شماره 5 در پایان جلد 8) .
- 3- .عِلج، در عربی ، به مرد تنومند کافر غیرعرب ، گفته می شود . برخی از عرب ها ، عِلج را برای هر کافری به کار می برند.

الأخبار الطوال: سارَ أَحْمَرُ بْنُ سَلَيْطٍ فِي الْجُيُوشِ حَتَّى وَافَى الْمَذَارَ، وَقَدْ انصَرَفَ إِلَيْهَا شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ أَنْفَقَ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ الْبَصْرَةَ هَارِبًا، فَيَشِمَّتُوا بِهِ، فَوَجَّهَ أَحْمَرُ بْنُ سَلَيْطٍ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ مُتَحَصِّنًا فِيهِ خَمْسِينَ فَارِسًا، وَأَمَامَهُمْ نَبِطِيٌّ (1) يَدُلُّهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ، وَذَلِكَ فِي لَيْلَةٍ مُقَمَّرَةٍ. فَلَمَّا أَحَسَّ بِهِمْ، دَعَا بِفَرَسِهِ فَرَكَبَهُ، وَرَكِبَ مَنْ كَانَ مَعَهُ لِيَهْرَبُوا، فَأَدْرَكَهُمْ الْقَوْمُ، فَقَاتَلُوهُمْ، فَقُتِلَ شِمْرٌ وَجَمِيعُ مَنْ كَانَ مَعَهُ، وَاحْتَزَّوْا رُؤُوسَهُمْ، فَأَتَوْا بِهَا أَحْمَرَ بْنَ سَلَيْطٍ، فَوَجَّهَهَا إِلَى الْمُخْتَارِ، فَوَجَّهَ الْمُخْتَارُ بِرَأْسِ شِمْرِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ بِالْمَدِينَةِ. (2)

الأمالى للطوسي عن المدائني عن رجاله: طَلَبَ الْمُخْتَارُ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، فَهَرَبَ إِلَى الْبَادِيَةِ، فَسَعِيَ بِهِ إِلَى أَبِي عَمْرَةَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ مَعَ نَقَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَاتَلَهُمْ قِتَالًا شَدِيدًا، فَأَثَخَتْهُ الْجِرَاحَةُ، فَأَخَذَهُ أَبُو عَمْرَةَ أُسِيرًا وَبَعَثَ بِهِ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَضْرَبَ عُنُقَهُ، وَأَغْلَى لَهُ دُهْنًا فِي قِدْرِ وَقَذَفَهُ فِيهَا فَتَفَسَّخَ، وَوَطِئَ مَوْلَى لَالٍ حَارِثَةَ بْنَ مُضَرَّبٍ وَجْهَهُ وَرَأْسَهُ. (3)

-
- 1- التَّبِطُّ: قوم ينزلون البطائح بين العراقيين (مجمع البحرين: ج 3 ص 1745 «نبط»).
 - 2- الأخبار الطوال: ص 305.
 - 3- الأمالى للطوسي: ص 244 الرقم 424، بحار الأنوار: ج 45 ص 338 الرقم 2.

الأخبار الطوال: احمر بن سَلِيط، با سپاه، حرکت کرد تا به مَذار رسید. شمر بن ذی الجوشن هم به خاطر سرزنش بصریان، به جای فرار به بصره، به سمت مَذار آمد. احمر بن سَلِيط، به جایی که شمر، در آن سنگر گرفته بود، پنجاه سوار فرستاد و پیشاپیش آنها نیز مردی نبطی بود که بلدچی آنها بود و این، در شبی مهتابی بود. شمر، همین که فهمید آنها را کشتند، اسبش را خواست و سوار شد و هر کس هم که همراهش بود، سوار شد تا بگریزند. سپاهیان احمر به آنها رسیدند و با آنان جنگیدند و شمر و همراهانش را کشتند و سرهایشان را جدا کردند و پیش احمر بن سَلِيط بُردند. او نیز سرها را برای مختار فرستاد و مختار، سر شمر را به مدینه برای محمد بن حنفیه فرستاد.

الأمالی، طوسی_ به نقل از مدائنی، از روایانش_: مختار، شمر بن ذی الجوشن را خواست. شمر به بیابان گریخت. خبر فرار او را به ابو عمّره رساندند. ابو عمّره با تعدادی از یارانش در پی شمر روان شد و او با آنها جنگ سختی کرد و زخمی شد و همین باعث ناتوانی او گردید، تا این که ابو عمّره او را دستگیر کرد و برای مختار فرستاد. مختار، گردن او را زد و روغنی را در دیگی به جوش آورد و شمر را در آن انداخت و بدنش آتش و لاش شد و از هم وارف. یکی از وابستگان خاندان حارثه بن مُصَدَّرَب، سر و صورت او را زیر پا انداخت و لگد کرد.

5 / 6 حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَصِينُ بْنُ نَمِيرِ بْنِ نَائِلِ الْكَنْدِيِّ السُّكُونِيِّ مِنْ أَهَالِي حَمَصٍ، مِنْ الْمَدِينِ الْمَهْمَةِ فِي الشَّامِ وَكَانَ أَمِيرَهَا. وَكَانَ يَتَوَلَّى قِيَادَةَ جَيْشِ حَمَصٍ فِي جِيُوشِ مَعَاوِيَةَ فِي وَقْعَةِ صَفِّينَ، (1) وَكَانَ مِنَ الْوُجُوهِ الرَّئِيسِيَّةِ فِي الْحُكْمِ الْأُمَوِيِّ، وَقَائِدَ الشَّرْطَةِ وَمَعَاوَنَ ابْنَ زِيَادَ وَالْمَشْرُفَ مِنْ قَبْلِهِ عَلَى الْقَادِسِيَّةِ وَالخَفَّانَ وَالْقَطْقَطَانَةَ، كَمَا كَانَ عَامِلَ إِفْعَاءِ الْقَبْضِ عَلَى قَيْسِ بْنِ مَسْهَرٍ سَفِيرِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَقْطَرٍ (2)، وَكَانَ قَائِدَ رِمَاةِ جَيْشِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ، وَقَدْ رَمَى مَعَ أَصْحَابِهِ الْإِمَامَ وَأَصْحَابَهُ وَأَهْلَكَوْا خِيُولَهُمْ، وَهَيَّؤُوا أَرْضِيَّةَ الْهَجُومِ الرَّئِيسِيِّ وَالْجَمَاعِيِّ لِجَيْشِ ابْنِ سَعْدٍ عَلَى أَصْحَابِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (3) شَارَكَ شَخْصِيًّا فِي بَعْضِ الْاِسْتِبَاكَاتِ، وَكَانَ لَهُ دَوْرٌ فِي اسْتِشْهَادِ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ. (4) كَانَ الْحَصِينُ هُوَ الَّذِي رَمَى الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ بِسَهْمٍ وَأَصَابَ فَمَهُ الشَّرِيفَ، وَبِذَلِكَ حَالَ دُونَ شَرْبِهِ الْمَاءِ. (5) حَمَلَ الْحَصِينُ بْنُ نَمِيرٍ، بَعْدَ انْتِهَاءِ الْحَرْبِ بِرِفْقَةِ الْأَفْرَادِ الَّذِينَ كَانُوا تَحْتَ إِمْرَتِهِ سَبْعَةَ عَشَرَ رَأْسًا إِلَى الْكُوفَةِ. (6) وَبَعْدَ وَاقْعَةِ كَرْبَلَاءَ، صَارَ خَلْفًا لِمُسْلِمِ بْنِ عَقْبَةَ الْقَائِدِ السَّفَّكَ لَجَيْشِ الشَّامِ الْمَجْرَمِ فِي وَاقْعَةِ الْحَرَّةِ فِي الْمَدِينَةِ. وَبَعْدَ مَوْتِهِ، وَجَّهَ الْجَيْشُ نَحْوَ مَكَّةَ وَأَحْرَقَ الْكَعْبَةَ فِي حَرْبِهِ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزَّبِيرِ. (7) ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْعِرَاقِ وَشَارَكَ فِي قَمْعِ ثَوْرَةِ التَّوَابِينِ بِقِيَادَةِ سَلِيمَانَ بْنِ صَرْدِ الْخَزَاعِيِّ (8)، وَبَعْدَ قِيَامِ الْمَخْتَارِ قَتَلَ فِي حَرْبِهِ مَعَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَالِكِ الْأَشْتَرِ الَّذِي كَانَ مِنْ قَادَةِ الْمَخْتَارِ، وَأَحْرَقَ إِبْرَاهِيمَ جَسَدَهُ، وَأَرْسَلَ رَأْسَهُ إِلَى الْمَخْتَارِ فِي الْكُوفَةِ ثُمَّ إِلَى ابْنِ الزَّبِيرِ فِي مَكَّةَ، وَعَلَّقُوا رَأْسَهُ فِي مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لِيَكُونَ عِبْرَةً لِلآخِرِينَ. (9) جَدِيرٌ بِالذِّكْرِ، أَنَّ بَعْضَ الْجَرَائِمِ الْمَذْكُورَةِ فِي عِدَدٍ مِنَ الْمَصَادِرِ نَسَبَتْ إِلَى حَصِينِ بْنِ تَمِيمِ بْنِ أُسَامَةَ بْنِ زَهَيْرِ بْنِ دَرِيدِ التَّمِيمِيِّ، وَالَّذِي لَا يُمْكِنُ اتِّحَادُهُ مَعَ الشَّخْصِ الْمَعْنِيِّ فِي تَرْجُمَتِنَا، وَيَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ قَدْ حَصَلَ تَصْحِيفٌ، أَوْ خَلَطَ فِي نِسْبَةِ الْجَرَائِمِ (10)، إِلَّا أَنَّ مِنَ الْمُسَلِّمِ بِهِ هُوَ أَنَّ حَصِينُ بْنُ نَمِيرٍ كَانَ أَحَدَ الْقَوَادِ الْأَصْلِيِّينَ وَالرَّئِيسِيِّينَ لِلْجَيْشِ الْأُمَوِيِّ فِي صَفِّينَ، وَوَاقْعَةِ عَاشُورَاءَ، وَوَاقْعَةِ الْحَرَّةِ وَمَكَّةَ، وَكَذَلِكَ الْحَرْبُ مَعَ التَّوَابِينِ وَالْمَخْتَارِ الثَّقَفِيِّ.

- 1- تاريخ دمشق: ج 14 ص 382.
- 2- الإرشاد: ج 2 ص 69 _ 71، وراجع: هذه الموسوعة: ج 5 ص 164 (القسم السابع / الفصل السابع / كتاب الإمام عليه السلام إلى أهل الكوفة بالحاجر من بطن الرمة وشهادة رسوله).
- 3- الإرشاد: ج 2 ص 104، وراجع: هذه الموسوعة: ج 6 ص 146 (القسم الثامن / الفصل الثاني / اشتداد القتال في نصف النهار).
- 4- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 17 _ 19، تاريخ الطبري: ج 5 ص 439، أنساب الأشراف: ج 3 ص 402 وفيهما حصين بن تميم.
- 5- راجع: ج 7 ص 212 (القسم الثامن / الفصل التاسع / الإمام عليه السلام يطلب الماء) و ص 226 (سهم في الفم).
- 6- راجع: ج 8 ص 10 (القسم التاسع / الفصل الرابع / مجيء كل قبيلة برؤوس من قتل).
- 7- تاريخ دمشق: ج 14 ص 386.
- 8- ذوب النصار: ص 87، بحار الأنوار: ج 45 ص 360.
- 9- الأخبار الطوال: ص 295، تاريخ دمشق: ج 14 ص 388؛ تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 259.
- 10- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 10 ص 14، جمهرة أنساب العرب: ص 228، جمهرة النسب: ص 211، تاريخ الطبري: ج 5 ص 437 و 439، أنساب الأشراف: ج 3 ص 387، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 567.

ابو عبد الرحمان حُصَيْن بن نُمَيْر بن نائل كِنْدِي سَكُونِي، از اهالی حِمص (از شهرهای مهم شام) و امیر آن بود. او در جنگ صَفِّين، فرماندهی لشکر حِمص را در سپاه معاویه به عهده داشت. او از شخصیت های بارز حکومت بنی امیّه و فرمانده نگهبانان و معاون ابن زیاد بود و از سوی ابن زیاد، مناطق قَادِسیّه، حَقَّان و قُطْقُطَانه را زیر نظر داشت. او عامل دستگیری قیس بن مُسَیْر (فرستاده امام حسین علیه السلام) و عبد الله بن یَقْطَر بود. حُصَيْن، در کربلا حضور داشت و روز عاشورا، فرماندهی تیراندازان لشکر عمر بن سعد را به عهده داشت و با تیراندازانش، یاران امام علیه السلام را تیرباران کرد و اسبان آنها را کشت و زمینه را برای یورش نهایی و گروهی سپاه ابن سعد به سپاه امام علیه السلام فراهم کرد. حُصَيْن، شخصا در برخی درگیری ها شرکت داشت و در شهادت حبیب بن مُظَاهِر، نقش داشت. او همان کسی است که در روز عاشورا به امام علیه السلام تیراندازی کرد و تیر به دندان های شریف ایشان خورد و بدین ترتیب، مانع آب خوردن امام علیه السلام شد (1). حُصَيْن، پس از پایان جنگ، هفده سر را با افراد تحت فرمانش به کوفه برد (2). وی پس از واقعه کربلا نیز در واقعه حَرّه، جانشین مُسَلِم بن عُقْبَه، فرمانده خونریز سپاه جنایتکار شام، در مدینه شد و پس از مرگ او، سپاه را به سمت مکه سوق داد و در درگیری اش با عبد الله بن زبیر، کعبه را به آتش کشید. سپس به عراق بازگشت و در سرکوب «قیام توّابین» به رهبری سلیمان بن صُرْدِ خُزَاعِي، شرکت جست. او، سرانجام پس از قیام مختار، در جنگ با ابراهیم بن مالک اشتر - که از سران سپاه مختار بود - کشته شد. ابراهیم، جسد او را سوزاند و سرش را برای مختار به کوفه و سپس برای ابن زبیر به مکه فرستاد. سر او را در مکه و مدینه آویزان کردند تا عبرت دیگران باشد. گفتنی است که برخی از جنایت های یاد شده، در تعدادی از منابع، به حُصَيْن بن تمیم بن اَسَامَة بن زُهَیْر بن دُرَیْد تمیمی، نسبت داده شده است. در این باره باید گفت که امکان ندارد این شخص، با شخصی که ما شرح حال او را بازگو می کنیم (حُصَيْن بن نُمَيْر)، یکی باشد و احتمال دارد که نام او دستکاری یا تصحیف شده باشد، یا در نسبت دادن جنایت ها، خلط صورت گرفته باشد. آنچه مسلم است، این است که حُصَيْن بن نُمَيْر، یکی از فرماندهان اصلی و ترازِ اوّل سپاه بنی امیّه در جنگ صَفِّين، واقعه عاشورا، واقعه حَرّه، حادثه مکه و نیز جنگ با توّابین و مختار ثقفی بوده است.

1- ر. ک: ج 8 ص 11 (بخش نهم / فصل چهارم / برده شدن سرها به وسیله قبیله قاتل).

2- ر. ک: ج 5 ص 165 (بخش هفتم / فصل هفتم / نامه امام علیه السلام به مردم کوفه از منزلگاه حاجر در بطن الرّمّة و شهادت فرستاده امام علیه السلام) و ج 6 ص 147 (بخش هشتم / فصل دوم / شدت جنگ در نیمه روز) و ج 7 ص 213 (فصل نهم / امام علیه السلام در پی آب) و ص 227 (اصابت تیری بر دهان امام علیه السلام).

تاريخ دمشق: حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرِ بْنِ نَائِلِ بْنِ لَبِيدِ بْنِ جَعْتَنَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَلَمَةَ بْنِ شَكَّامَةَ بْنِ شَيْبِ بْنِ السَّكُونِ بْنِ أَشْرَسِ بْنِ كِنْدَةَ، وَهُوَ ثَوْرُ بْنُ عَفِيرِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ الْحَارِثِ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْكِنْدِيُّ، ثُمَّ السَّكُونِيُّ مِنْ أَهْلِ حِمصٍ، رَوَى عَنْ بِلَالٍ، رَوَى عَنْهُ ابْنُهُ يَزِيدُ بْنُ حُصَيْنٍ. وَكَانَ بِدِمَشْقَ حِينَ عَزَمَ مُعَاوِيَةُ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى صِفِّينَ وَخَرَجَ مَعَهُ، وَوَلِيَ الصَّائِفَةَ (1) لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَكَانَ أَمِيرًا عَلَى جُنْدِ حِمصٍ، وَكَانَ فِي الْجَيْشِ الَّذِي وَجَّهَهُ يَزِيدُ إِلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنْ دِمَشْقَ لِقِتَالِ أَهْلِ الْحَرَّةِ، وَاسْتَخْلَفَهُ مُسْلِمُ بْنُ عُقْبَةَ - الْمَعْرُوفُ بِمُسْرِفٍ - عَلَى الْجَيْشِ، وَقَاتَلَ ابْنَ الزُّبَيْرِ، وَكَانَ بِالْجَابِيَةِ (2) حِينَ عُقِدَتْ لِمَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ الْخِلَافَةُ. (3)

1- الصائفة: غزوة الروم (الصحاح: ج 4 ص 1389 «صيف»).

2- الجابية: قرية من أعمال دمشق (معجم البلدان: ج 2 ص 91).

3- تاريخ دمشق: ج 14 ص 382.

تاریخ دمشق: حُصَّین بن نُمَیر بن نائل بن لَبید بن جَعِثَنَة بن حارث بن سَلَمَة بن شُکامَة بن شیبب بن سَکون بن اَشْرَس بن کِنده، و او، ثور بن عَفَیر بن عَدی بن حارث، ابو عبد الرحمان کِندی و سَپس سَکونی، از مردم حِمص است. از بلال، روایت کرده و پسرش یزید بن حُصَین، از او روایت کرده است. وقتی معاویه عازم صَفَین شد، حُصَین در دمشق بود و با معاویه همراه شد. وی در جنگ با رومیان از سوی یزید بن معاویه، فرمانده و امیر لشکر حِمص بود. او در سپاهی بود که یزید از دمشق برای مبارزه با اهل مدینه و جنگ با اهل حَرّه فرستاد و مسلم بن عَقبه، مشهور به «مُسْرِف (خونریز)»، او را جانشین خود در سپاه قرار داد. وی با ابن زبیر جنگید و وقتی برای خلافت مروان بن حکم بیعت شد، او در جایبه (1) بود.

1- روستایی از توابع دمشق که در آن، بامروان، بیعت شد.

الأخبار الطوال_ في قيام المُختارِ -: وَحَمَلَ عَلَيْهِمُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْأَشْتَرِ ، فَأَكْثَرَ فِيهِمُ الْقَتْلَ ، وَانْهَزَمَ أَهْلُ الشَّامِ ، فَاتَّبَعَهُمُ إِبْرَاهِيمُ يَقْتُلُهُمْ إِلَى اللَّيْلِ ، وَقَتَلَ أَمِيرَهُمُ الْحُصَيْنَ بْنَ نُمَيْرٍ - وَكَانَ مِنْ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ - وَشَرَحِيْلَ بْنَ ذِي الْكِلَاعِ ، وَعُظْمَاءَ أَهْلِ الشَّامِ . (1)

تاريخ دمشق عن محمد بن إسماعيل: أَحْرَقَ مُصْعَبُ بْنُ الزُّبَيْرِ الْمُخْتَارَ ، وَأَحْرَقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْأَشْتَرِ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَحُصَيْنَ بْنَ نُمَيْرِ السَّكُونِيِّ ، فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ - وَأُتِيَ بِجَسَدِ ابْنِ الْأَشْتَرِ - لِمَوْلَى لِحُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ : حَرَّفَهُ كَمَا حَرَّقَ مَوْلَاكَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى الْبَغْدَادِيُّ بِحِمَصٍ قَالَ : فِي طَبَقَةٍ قَدِيمَةٍ أُدْرِكْتُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهُمْ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرِ السَّكُونِيِّ ، اسْتَعْمَلَهُ الْخُلَفَاءُ وَأَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحْيَاءً ، قُتِلَ فِي سَنَةِ سِتِّ وَسِتِّينَ عَامِ الْخَازِرِ (2) مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ . (3)

1- .الأخبار الطوال : ص 295 .

2- .الخازر: نهرٌ بين إربل والموصل، وهو موضع كانت عنده وقعة بين عبيد الله بن زياد وإبراهيم بن مالك الأشر (معجم البلدان : ج 2 ص 337) وراجع : الخريطة رقم 5 في آخر مجلد 8 .

3- .تاريخ دمشق : ج 14 ص 388 ، التاريخ الصغير : ج 1 ص 177 ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج 6 ص 2826 وفيهما صدره إلى «مولاك» .

الأخبار الطوال_ در گزارش جنبش مختار_: ابراهیم بن آشتر، بر آنان یورش برد و بسیاری از آنان را کشت . شامیان ، شکست خوردند . ابراهیم ، آنان را تعقیب نمود و تا شب به کشتار آنان ادامه داد و امیر آنان ، حُصَّین بن نُمَیر_ که از قاتلان حسین علیه السلام بود_ و شُرَحِیْل بن ذی الکِلاع و بزرگان شام را کشت.

تاریخ دمشق_ به نقل از محمد بن اسماعیل_: مُصْعَب بن زُبَیر، مختار را سوزاند و ابراهیم بن آشتر، عبید الله بن زیاد و حُصَّین بن نُمَیر سکونی را. عبد الملك بن مروان ، وقتی جنازه پسر آشتر را آوردند، به غلام حُصَّین بن نُمَیر گفت: بسوزانش، همان طور که آقای تو را سوزاند...! احمد بن محمد بن عیسی بغدادی در حمص گفت: از طبقه قدیم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ، حُصَّین بن نُمَیر سکونی را درك کردم که خلفا، وی را در حالی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بودند، به کارگزاری برگزیدند. وی به سال 66 [هجری] ، در سال [جنگ] خازر ، (1) با عبید الله بن زیاد ، کشته شد.

1- .خازر، رودی است میان آرییل و موصل ؛ همان جایی که در آن ، عبید الله بن زیاد و ابراهیم بن آشتر ، درگیر شدند (ر.ک: نقشه شماره 5 در پایان جلد 8).

تاريخ دمشق عن يعقوب بن سفيان: وَقُتِلَ فِي هَذَا الْيَوْمِ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ، يَعْنِي فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَسِتِّينَ... أَخْبَرَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ بْنُ زُبَيْرٍ، قَالَ: سَنَةَ سِتِّ وَسِتِّينَ، قَالُوا: قُتِلَ بِهَا عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَالْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ، وَلِي قَتْلَهُمَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْأَشْتَرِ، فَبَعَثَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَبَعَثَ بِهَا إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَنُصِبَتْ بِالْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ. (1)

تاريخ دمشق عن سعيد بن يزيد أبي سلمة: بَعَثَ الْمُخْتَارُ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ وَرُؤُوسِ النَّاسِ مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الشَّامِ، فِيهِمْ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ الْكِنْدِيُّ، وَكَانَ فَيَمَنَ قَاتَلَ ابْنَ الزُّبَيْرِ وَنُصِبَ عَلَيْهِ الْقَذَافُ، فَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ: إِنِصْبُوا رَأْسَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ عِنْدَ قَدَّافَتِهِ الَّتِي كَانَ يَرْمِينَا بِهَا. (2)

6 / 6عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّعَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ كَعْبِ الْمَذْحِجِيِّ الزُّبَيْدِيِّ، كَانَ مِنْ زَعَمَاءِ الْكُوفَةِ، وَزَوْجُ أُخْتِ هَانئِ بْنِ عُرْوَةَ (3)، وَمَنْ الَّذِينَ كَتَبُوا الرِّسَالَةَ وَالْكَتَابَ إِلَى الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا إِلَى الْكُوفَةِ (4)، وَلَكِنَّهُ تَغَيَّرَ بَعْدَ فِتْرَةِ وَجِيحَةَ وَأَصْبَحَ مِنْ أَنْصَارِ ابْنِ زِيَادٍ، حَيْثُ عَيَّنَهُ قَائِدًا عَلَى جَنَاحِ الْمَيْمَنَةِ فِي عَسْكَرِ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ فِي كَرْبَلَاءَ. (5) حَالُ هَذَا اللَّعِينِ مَعَ فِرْسَانِهِ بَيْنَ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنَ الْمَاءِ، وَحَارِبِ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (6) ثُمَّ حَرَّضَ الْأَفْرَادَ الَّذِينَ تَحْتَ إِمْرَتِهِ عَلَى الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَرَأَى أَنَّ سَبِيلَ النِّصْرِ عَلَى أَصْحَابِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الشُّجْعَانَ الْأَبْطَالَ هُوَ رَشَقُهُمْ بِالْحِجَارَةِ، وَالْهَجُومَ عَلَيْهِمْ دَفْعَةً وَاحِدَةً، لَا الْمُبَارَزَةَ وَالْإِلْتِحَامَ، فَوَافَقَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ عَلَى هَذَا الْمَخْطُوطِ وَتَمَّ تَنْفِيذُهُ (7)، وَهَجَمَ بِنَفْسِهِ مَعَ جُنْدِهِ عَلَى جَنَاحِ الْمَيْسِرَةِ مِنْ عَسْكَرِ الْإِمَامِ بِقِيَادَةِ مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ، حَيْثُ خَرَّ مُسْلِمٌ صَرِيحًا عَلَى الْأَرْضِ فِي هَذَا الْهَجُومِ. (8) وَأَهَانَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الْإِمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ حِينَمَا سَمَّاهُ مَارِقًا عَنِ الدِّينِ. (9) كَمَا كَانَ مِنْ جَمَلَةِ حَمَلَةِ الرُّؤُوسِ الْمُبَارَكَةِ إِلَى الْكُوفَةِ. (10) وَأَخِيرًا وَعِنْدَ قِيَامِ الْمُخْتَارِ فَرَّ عَمْرُو، وَبِسَبَبِ حَيْلُولَتِهِ بَيْنَ الْمَاءِ وَالْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ، وَاسْتِنَادًا إِلَى رِوَايَةِ فَقَدْ أُجِيبَ دَعَاءُ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ وَهَلَكَ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ فِي الصَّحْرَاءِ (11)، وَبِنَاءِ عَلَى رِوَايَةِ أُخْرَى فَإِنَّهُ قُتِلَ فِيهِ فِي مَفْتَرِقِ طَرِيقِ الْكُوفَةِ وَالْبَصْرَةَ وَلَمْ يَرَهُ أَحَدٌ بَعْدَ ذَلِكَ. (12)

- 1- تاريخ دمشق: ج 14 ص 389، البداية والنهاية: ج 8 ص 286 عن أبي سليمان بن زيد نحوه وراجع: تاريخ خليفة بن خياط: ص 202 وسير أعلام النبلاء: ج 3 ص 548 والمحبر: ص 491 وتاريخ يعقوبي: ج 2 ص 259.
- 2- تاريخ دمشق: ج 14 ص 388.
- 3- نسب معد: ج 1 ص 327.
- 4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 353 وراجع: هذه الموسوعة: ج 4 ص 12 (القسم السابع / الفصل الثالث / كتب أهل الكوفة إلى الإمام عليه السلام يدعونه إلى القيام).
- 5- مع أنه كان زوج أخت هانئ بن عروة لكنه تعاون مع ابن زياد وحال دون هجوم قبيلة مذحج على القصر حينما أخبرهم بسلامة هانئ كذباً. راجع: ج 4 ص 188 (القسم السابع / الفصل الرابع / اعتقال هانئ وما جرى فيه) و ج 6 ص 78 (القسم الثامن / الفصل الثاني / المواجهة بين جيش الهدى وجيش الضلالة).
- 6- راجع: ج 5 ص 424 (القسم الثامن / الفصل الأول / دور العباس في إيصال الماء إلى عسكر الإمام عليه السلام).
- 7- الإرشاد: ج 2 ص 103 وراجع: هذه الموسوعة: ج 6 ص 142 (القسم الثامن / الفصل الثاني / شدة بأس أصحاب الإمام عليه السلام).

- 8- نفس المصدر وراجع : هذه الموسوعة : ج 6 ص 362 (القسم الثامن / الفصل الثالث / مسلم بن عوسجة) .
- 9- تاريخ الطبري: ج 5 ص 435 وراجع : هذه الموسوعة : ج 6 ص 146 (القسم الثامن / الفصل الثاني / اشتداد القتال في نصف النهار)
- 10- الملهوف : ص 189 وراجع : هذه الموسوعة : ج 8 ص 14 (القسم التاسع / الفصل الرابع / حمل الرؤوس على أطراف الرّماح) .
- 11- راجع : ح 2605 .
- 12- راجع : ح 2602 .

تاریخ دمشق_ به نقل از یعقوب بن سُفیان_: در چنین روزی، در سال 67 [هجری]، حُصَین بن نُمَیر کشته شد... ابو سلیمان بن زُبَیر به ما خبر داد و گفت: در باره سال 66، گفته اند که: در آن، عبید اللّه بن زیاد و حُصَین بن نُمَیر کشته شدند. ابراهیم بن اَشتر، آنها را کشت و سرشان را برای مختار فرستاد. مختار هم آن سرها را برای ابن زبیر فرستاد و آنها در مدینه و مکه آویخته شدند.

تاریخ دمشق_ به نقل از ابو سَلَمَه سعید بن یزید_: مختار، سر ابن زیاد و سرهای تعدادی از اشراف شام، از جمله حُصَین بن نُمَیر کندی_ که با ابن زبیر جنگید و برای او مَنجِنِقُ نصب کرد_ را برای ابن زبیر فرستاد. ابن زبیر گفت: سر هر یک از آنها را در همان جایی بیاویزید که از آن جا ما را سنگباران کردند.

6 / عمرو بن حجاج

عمرو بن حجاج بن عبد اللّه بن عبد العزیز بن کعب مَدَجِجی زُبَیدی، از سران کوفه و شوهر خواهر هانی بن عروه بود. وی از جمله کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و ایشان را به کوفه دعوت کرد؛ ولی پس از اندک زمانی، تغییر موضع داد و از یاران ابن زیاد شد، تا جایی که ابن زیاد، او را به فرماندهی جناح راست سپاه عمر بن سعد در کربلا برگزید. (1) او در کربلا- با سوارانش، آب را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بست و با عبّاس علیه السلام جنگید و در روز عاشورا سپاهش را بر ضدّ امام حسین علیه السلام تحریک کرد. او راه چیره شدن بر یاران دلیر و جنگجوی امام حسین علیه السلام را سنگباران کردن آنان و تاختن یکباره بر آنها، و نه مبارزه و درگیری تن به تن دانست و این نقشه را با موافقت عمر بن سعد، عملی ساخت و خود با لشکرش بر جناح چپ لشکر امام علیه السلام_ که فرماندهی آن با مُسلم بن عَوسَجَه بود_ یورش برد و مسلم در این یورش، نقش بر زمین شد (2). عمرو بن حجاج در روز عاشورا به امام حسین علیه السلام توهین کرد و ایشان را «خارجی (خارج شده از دین)» نامید. او پس از واقعه عاشورا، از جمله حاملان سرهای شهدا به کوفه بود. عمرو، سرانجام، در قیام مختار، فرار کرد و بنا به گزارشی، به نفرین امام حسین علیه السلام گرفتار شد و از شدت تشنگی، در بیابان، هلاک گردید و بنا به گزارشی دیگر، در دوراهی کوفه و بصره ناپدید شد و دیگر هیچ کس، او را ندید.

1- او، با این که شوهر خواهر هانی بن عروه بود، ولی با ابن زیاد، همکاری کرد و با دادن خبر دروغین سلامت هانی، مانع یورش قبيله مَدَجِج به قصر ابن زیاد شد.

2- ر. ک: ج 4 ص 13 (بخش هفتم / فصل سوم / نامه کوفیان به امام علیه السلام و دعوت او به قیام) و ج 4 ص 189 (فصل چهارم / گرفتار شدن هانی و ماجراهای او) و ج 5 ص 425 (بخش هشتم / فصل یکم / نقش عبّاس علیه السلام در رساندن آب به لشکر امام علیه السلام) و ج 6 ص 79 (فصل دوم / رویارویی لشکر هدایت و لشکر گم راهی) و ص 143 (قوت جنگ یاران امام علیه السلام) و ص 146 (شدت جنگ در نیمه روز) و ص 362 (فصل سوم / مسلم بن عوسجه).

نسب معدّ: عمرو بن الحجاج بن عبد الله بن عبد العزيز بن كعب، كان من أشراف مدحج بالكوفة. (1)

تاريخ الطبري عن عامر الشعبي في قيام المختار: خرج عمرو بن الحجاج الزبيدي - وكان ممن شهد قتل الحسين عليه السلام - فركب راحلته، ثم ذهب عليها، فأخذ طريق شراف واقصة، فلم ير حتى الساعة، ولا يدرى أرض بخسته، أم سماء حصته! (2)

البداية والنهاية في أحداث سنة ست وستين: هرب عمرو بن الحجاج الزبيدي، وكان ممن شهد قتل الحسين عليه السلام، فلا يدرى أين ذهب من الأرض! (3)

البداية والنهاية: وجعل أصحاب عمر بن سعد يمنعون أصحاب الحسين عليه السلام من الماء، وعلى سريّة منهم عمرو بن الحجاج، فدعا عليهم بالعطش، فمات هذا الرجل من شدة العطش. (4)

الأخبار الطوال: وهرب عمرو بن الحجاج - وكان من رؤساء قتلة الحسين عليه السلام - يريد البصرة، فخاف الشماتة، فعدّل إلى شراف. فقال له أهل الماء: إرحل عنا، فإننا لا نأمن المختار. فارتحل عنهم، فتلاوموا وقالوا: قد أسانا. فركبت جماعة منهم في طلبه ليردوه، فلما رأهم من بعيد ظنّ أنّهم من أصحاب المختار، فسلك الرمل في مكان يدعى البيضة، وذلك في حمارة القيظ (5)، وهي فيما بين بلاد كلب وبلاد طيبي؟، فقال (6) فيها، فقتله ومن معه العطش. (7)

1- نسب معدّ: ج 1 ص 327.

2- تاريخ الطبري: ج 6 ص 52.

3- البداية والنهاية: ج 8 ص 270.

4- البداية والنهاية: ج 8 ص 175.

5- حمارة القيظ: أي شدة الحر، وقد تخفف الراء (النهاية: ج 1 ص 439 «حمر»).

6- قال: نام نصف النهار، يعيل قبالاً وقيلولة (المصباح المنير: ص 521 «قال»).

7- الأخبار الطوال: ص 303.

نسبُ معدّ: عمرو بن حجاج بن عبد الله بن عبد العزيز بن كعب، از اشراف قبیله مذحج در کوفه بود.

تاریخ الطبری_ به نقل از عامر شامی ، در یادکرد قیام مختار_: عمرو بن حجاج زبیدی _ که از حاضران در صحنه کشته شدن حسین علیه السلام بود _ از خانه بیرون آمد و سوار بر مرکبش شد و رفت و راه سَراف و واقصه را در پیش گرفت و تا کنون دیده نشده و معلوم نشد که زمین ، او را بلعید و یا به تیر آسمانی (غیبی) ، گرفتار آمد .

البدایة و النهایة_ در بیان رخدادهای سال 66 هجری_: عمرو بن حجاج زبیدی _ که از جمله حاضران در صحنه کشته شدن حسین علیه السلام بود _ گریخت و معلوم نشد که به کدام سرزمین رفت.

البدایة و النهایة: یاران عمر بن سعد، مانع دستیابی یاران حسین علیه السلام به آب شدند . در گردان آنان، عمرو بن حجاج بود و حسین علیه السلام آنها را به دچار شدن به تشنگی ، نفرین کرد. این مرد، از شدت تشنگی مُرد.

الأخبار الطوال: عمرو بن حجاج _ که از سران قاتلان حسین علیه السلام بود _ گریخت و قصد عزیمت به بصره را داشت که از سرزنش بصریان ترسید و راهش را به سوی سَراف ، کج کرد. ساحل نشینان، به وی گفتند: از پیش ما برو که ما از مختار ، بیمناکیم. او هم از پیش آنها رفت و آنان خود را سرزنش کردند و گفتند: کار بدی کردیم! پس عده ای از آنها سوار بر مرکب هایشان در جستجوی وی برآمدند تا وی را برگردانند ؛ ولی او وقتی آنها را از دور دید، گمان کرد که یاران مختارند . پس به بی راهه ای در ریگستان، به جایی به نام بییضه روی آورد و این ، در هوایی بسیار داغ بود. بییضه در میان آبادی های بنی کلب و بنی طی قرار داشت. او در آن جا اندکی خوابید و تشنگی ، او و همراهانش را از پای در آورد.

6 / 7 أحْبَشُ بْنُ مَرْثِدٍ أَحْبَشِ بْنِ مَرْثِدِ بْنِ عُلْقَمَةَ بْنِ سَلَامَةَ الْحَضْرَمِيِّ ، الَّذِي ذَكَرَ فِي بَعْضِ الْمَصَادِرِ بِاسْمِ «أَخْنَسٍ» ، مِنْ خِيَالَةِ عَسْكَرِ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ ، وَكَانَ مِنْ بَيْنِ الْعَشْرَةِ الَّذِينَ تَبَرَّعُوا بَعْدَ طَلْبِ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ لِيُدْوَ سِوَا بَدَنِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحُوفَرِ خَيْوَلِهِمْ ، وَاسْتِنَاداً لِرَوَايَةِ فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي سَلَبَ عِمَامَةَ الْإِمَامِ . (1) وَبَعْدَ وَقْعَةِ عَاشُورَاءَ ، بَيْنَمَا كَانَ فِي سَاحَةِ الْقِتَالِ فَإِذَا بِسَهْمٍ أَصَابَهُ لَا يُدْرِي رَامِيَهُ فَمَاتَ . (2)

تاريخ الطبري عن حميد بن مسلم: إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ نَادَى فِي أَصْحَابِهِ : مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ وَيُوَطِّئُهُ فَرَسَهُ ؟ فَانْتَدَبَ عَشْرَةٌ ، مِنْهُمْ : ... أَحْبَشُ بْنُ مَرْثِدِ بْنِ عُلْقَمَةَ بْنِ سَلَامَةَ الْحَضْرَمِيِّ ، فَأَتَوْا فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَيْوَلِهِمْ ، حَتَّى رَضُّوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ ، فَبَلَغَنِي أَنَّ أَحْبَشَ بْنَ مَرْثِدٍ بَعْدَ ذَلِكَ بِزَمَانٍ أَتَاهُ سَهْمٌ غَرَّبَ (3) ، وَهُوَ وَقَفَ فِي قِتَالٍ ، فَفَلَقَ قَلْبَهُ ، فَمَاتَ . (4)

1- .راجع : ج 7 ص 294 (القسم التاسع / الفصل الأول / سلب الإمام عليه السلام) و ص 304 (وطؤهم بخيولهم جسد الإمام عليه السلام) .

2- .راجع : ح 2606 .

3- .سهمٌ غَرَّبٌ : أي لا يُعرف راميهِ (النهاية : ج 3 ص 350 «غرب»).

4- .تاريخ الطبري : ج 5 ص 454؛ مثير الأحران : ص 78 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 59 وفيهما «أخنس بن مرثد» وليس فيهما ذيله من «بلغني» .

6 / 7 أَحْبَشُ بْنُ مَرْتَدٍ

أَحْبَشُ بْنُ مَرْتَدٍ بْنُ عَلْقَمَةَ بْنِ سَلَامَةَ حَضْرَمِيٌّ - كَهِدْرِيٌّ فِي بَعْضِ الْمَنَاجِعِ مِنْ أَوْبَةِ «أَخْنَسٍ» يَادِمْ كِنْدَ - ، مِنْ سَوَارِيانِ سِپَاهِ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ وَ مِنْ جَمَلِهِ دَهْ نَفْرِيٌّ اسْتَكْتَفَى بِهَذَا فِي حَرْبِ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ ، بِرَبْدِنِ مَبَارِكِ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْبَ تَأَخْتَنَدُ . بِنَا بِرِ كَزَارِشِيٍّ ، أَحْبَشُ ، هَمَانُ كَسِيٌّ اسْتَكْتَفَى بِهَذَا عِمَامَةُ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا بِهَذَا غَارَتِ بُرْدُ (1) . بِسْ مِنْ وَاقِعِهِ عَاشُورَا ، أَوْ فِي صَحْنِهِ جَنْجٍ ، اسْتَدَاةٌ بِوَدِّ كَهْ تِيرِيٍّ مِنْ كَمَانٍ ، رَهَا شَدَّ - وَ بِرَتَابِ كِنْدِهِ اشْ مَعْلُومٌ نَشَدَّ - وَ بِهَذَا وَیْ خُورِدِ وَ قَلْبِشِ رَا شَكَاكَتِ وَ مُرْدِ .

تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم - : عمر بن سعد در میان یارانش بانگ برداشت که : چه کسی حاضر است اسبش را بر جنازه حسین بتازاند؟ ده نفر ، اعلام آمادگی کردند ، از جمله : ... أَحْبَشُ بْنُ مَرْتَدٍ بْنِ عَلْقَمَةَ بْنِ سَلَامَةَ حَضْرَمِيٌّ . آنان آمدند و اسبانشان را بر جنازه حسین علیه السلام تاختند و پشت و سینه ایشان را خرد کردند . شنیدم که پس از گذشت مدتی از آن واقعه ، تیری ناشناخته به احبش بن مرتد - که در میدان جنگی ایستاده بود - اصابت کرد و قلبش را شکافت و او مُرد .

1- ر. ك : ج 7 ص 295 (بخش نهم / فصل یکم / تاراج کردن وسایل امام علیه السلام) و ص 305 (اسب دواندن بر پیکر امام علیه السلام) .

الملهوف: وأخذَ عِمَامَتَهُ [أي الحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام] أَخْسُ بْنُ مَرْتَدٍ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَقِيلَ: جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْأَوْدِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَاعْتَمَّ بِهَا، فَصَارَ مَعْتَوْهَا. (1)

6 / 8 إسحاقُ بْنُ حَيَّوَةَ كَانَ إِسْحَاقَ بْنَ حَيَّوَةَ الْحَضْرَمِيَّ مِنْ جَمَلَةِ الْخَيْلِ الَّذِينَ تَبَرَّعُوا بِدَعْوَةِ مَنْ عَمَرَ بِنَ سَعْدٍ لِيُدْوسُوا جَسَدَ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِخَيْوَلِهِمْ (2)، وَهُوَ الَّذِي سَلَبَ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامَ ثَوْبَهُ، وَحِينَمَا ارْتَدَاهُ ابْتَلَى بِالْبِرْصِ وَسَقَطَ شَعْرُهُ. (3) وَكَانَ مِمَّنْ قَبِضَ عَلَيْهِ الْمَخْتَارَ وَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُدَاسَ بَدَنُهُ بِالْخَيْوَلِ حَتَّى هَلَكَ. (4) جَدِيرٌ بِالذِّكْرِ أَنَّ وَالِدَ إِسْحَاقَ ذَكَرَ فِي بَعْضِ الْمَصَادِرِ بِاسْمِ «حَوْبَةَ»، أَوْ «حَوِيَّةَ»، أَوْ «حَوِي» (5). وَقَدْ نَسَبَتْ بَعْضُ الْمَصَادِرِ هَذِهِ الْأُمُورَ إِلَى جَعُونَةَ الْحَضْرَمِيِّ، وَجَعْفَرَ بْنَ الْوَبْرِ الْحَضْرَمِيِّ، وَجَعُوبَةَ بْنَ حَوِيَّةَ الْحَضْرَمِيِّ، وَيَحْتَمِلُ قَوِيًّا وَقُوعَ التَّصْحِيفِ فِيهِ. (6)

تاريخ الطبري عن حميد بن مسلم: إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ نَادَى فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ وَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ؟ فَانْتَدَبَ عَشْرَةٌ، مِنْهُمْ: إِسْحَاقُ بْنُ حَيَّوَةَ الْحَضْرَمِيُّ، وَهُوَ الَّذِي سَلَبَ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَبَرِصَ بَعْدُ. (7)

1- .. الملهوف: ص 178، مثير الأحران: ص 76 نحوه وفيه «جابر بن يزيد»، بحار الأنوار: ج 45 ص 57 وراجع: الملهوف: ص 182

2- راجع: ج 7 ص 304 (القسم التاسع / الفصل الأول / وطوهم بخيولهم جسد الإمام عليه السلام).

3- راجع: ج 7 ص 294 (القسم التاسع / الفصل الأول / سلب الإمام عليه السلام).

4- راجع: ص 218 ح 2609.

5- راجع: ص 218 ح 2609 و 2610 و المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 111.

6- راجع: ص 218 ح 2611 و 2612.

7- تاريخ الطبري: ج 5 ص 454، أنساب الأشراف: ج 3 ص 410، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 573؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 4

ص 111 نحوه وفيه «إسحاق بن يحيى الحضرمي».

المهلوف: عمامه امام حسين عليه السلام را احبش بن مرثد بن علقمه حضرمی _ که خدا لعنتش کند _ گرفت. و گفته شده جابر بن یزید اودی _ که لعنت خدا بر او باد _ آن را گرفت و با آن ، دستار بست و کم عقل شد.

6 / اسحاق بن حیوه حضرمی

اسحاق بن حیوه حضرمی ، از سوارانی است که داوطلبانه به دعوت عمر بن سعد ، بر پیکر پاك امام حسين عليه السلام اسب تاختند . او همچنین پیراهن امام عليه السلام را به غارت برد و چون آن را پوشید ، به پیسی مبتلا شد و مویش ریخت (1). مختار ثقفی ، او را دستگیر کرد و دستور داد بر بدش اسب تاختند تا به هلاکت رسید . گفتنی است که در برخی منابع ، نام پدر اسحاق ، «حَوْبَة» ، «حَوِيَّة» و «حَوِيّ» نیز ذکر شده است . همچنین برخی منابع ، همین مطالب را به جَعَوْنَه حضرمی ، جعفر بن وَبْر حضرمی و جَعَوْبَة بن حَوِيّه حضرمی ، نسبت داده اند که احتمال تصحیف در آنها فراوان است .

تاریخ الطبری _ به نقل از حمید بن مسلم _: عمر بن سعد در میان یارانش بانگ زد که : چه کسی حاضر است بر بدن حسین ، اسب بتازد؟ ده نفر ، اعلام آمادگی کردند و از جمله ، اسحاق بن حیوه حضرمی بود و او همان کسی است که پیراهن حسین عليه السلام را کند و بعدها به پیسی مبتلا شد.

1- ر. ك : ج 7 ص 295 (بخش نهم / فصل یکم / تاراج کردن وسایل امام عليه السلام) و ص 305 (اسب دواندن بر پیکر امام عليه السلام).

الملهوف: نادى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُوطِئَ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ، وَهُمْ: إِسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الَّذِي سَلَبَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَمِيصَهُ... فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ، حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ... قَالَ أَبُو عُمَرَ الرَّاهِدُ: فَنَظَرْنَا إِلَى هَؤُلَاءِ الْعَشْرَةِ، فَوَجَدْنَا هُمْ جَمِيعًا أَوْلَادَ زَنَى، وَهَؤُلَاءِ أَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ، فَسَدَّ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ بِسِكِّ الْحَدِيدِ، وَأَوْطَأَ الْخَيْلَ ظَهْرَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا. (1)

الملهوف: أَقْبَلُوا عَلَى سَلَبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الْحَضْرَمِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَلَبَسَهُ، فَصَارَ أَبْرَصَ، وَامْتَعَطَ (2) شَعْرَهُ. (3)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: أَخَذَ جَعُونََةَ الْحَضْرَمِيِّ قَمِيصَهُ فَلَبَسَهُ، فَصَارَ أَبْرَصَ، وَسَقَطَ شَعْرُهُ. (4)

المناقب لابن شهر آشوب: أَخَذَ تَوْبَهُ جَعُونََةُ بْنُ حَوْبَةَ الْحَضْرَمِيُّ وَلَبَسَهُ، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، وَحَصَّ (5) شَعْرُهُ، وَبَرِصَ بَدَنُهُ. (6)

-
- 1- الملهوف: ص 182، مثير الأحزان: ص 78 نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 59 وفيهما «إسحاق بن حوثة الحضرمي».
 - 2- أمتع شعره وتمعط: إذا تناثر (النهاية: ج 4 ص 343 «معط»).
 - 3- الملهوف: ص 177، مثير الأحزان: 76 نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 57 وفيهما «إسحاق بن حوثة الحضرمي» وراجع: المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 77.
 - 4- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 37، الفتوح: ج 5 ص 119 وفيه «جعفر بن الوبر الحضرمي».
 - 5- الحص: إذهاب الشعر عن الرأس بحلق أو مرض (النهاية: ج 1 ص 396 «حصص»).
 - 6- المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 57، الثاقب في المناقب: ص 337 ح 282 نحوه وفيه «إسحاق الحضرمي»، بحار الأنوار: ج 45 ص 302 ح 2.

الملهوف: عمر بن سعد در میان یارانش بانگ زد که: چه کسی آماده است تا بر پشت حسین، اسب بتازد؟ ده تن از آنان، اعلام آمادگی کردند و از جمله آنان، اسحاق بن حَوَبه بود که پیراهن امام علیه السلام را به غارت برد... آنان با سُم اسبان بر حسین علیه السلام اسب تاختند و کمر و سینه امام علیه السلام را خُرد و خمیر کردند... ابو عمر زاهد گفته است: به آن ده تن، نگاه کردیم و دیدیم همه شان حرام زاده هستند. مختار، آنان را دستگیر کرد و دست و پایشان را با میخ آهنین به زمین بست و بر کمرشان اسب تاخت تا هلاک شدند.

الملهوف: به غارت امام حسین علیه السلام پرداختند. پیراهن ایشان را اسحاق بن حَوَبه حضرمی _ که خدا لعنتش کند _ در آورد و آن را پوشید و پیسی گرفت و مویش ریخت.

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: جَعَوَته حضرمی، پیراهن ایشان (حسین علیه السلام) را در آورد و بر تن کرد و پیسی گرفت و مویش ریخت.

المناقب، ابن شهر آشوب: لباس امام علیه السلام را جَعَوَبة بن حَوَبه حضرمی در آورد و پوشید. پس چهره اش دگرگون شد و مویش ریخت و بدنش پیسی گرفت.

6 / 9 بَجْدَلُ بْنُ سُلَيْمِ بْنِ جَدَلٍ مِنْ قَبِيلَةِ كَلْبٍ ، وَهُوَ الَّذِي قَطَعَ الْإِصْبِعَ الْمُبَارِكُ لِلْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ شَهَادَتِهِ مِنْ أَجْلِ الْحَصُولِ عَلَى خَاتَمِهِ الشَّرِيفِ . وَحِينَما أُسِرَ عَلَى يَدِ الْمُخْتَارِ قَطَعُوا يَدَهُ وَرَجْلَهُ وَتَرَكُوهُ يَتَضَرَّجُ بِدَمَائِهِ حَتَّى هَلَكَ ، وَلَا تَتَوَقَّرُ لَدِينَا مَعْلُومَاتٌ أُخْرَى عَنْ حَيَاتِهِ .

الملهوف: أَخَذَ خَاتَمَهُ [أَيَ خَاتَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] بَجْدَلُ بْنُ سُلَيْمِ الْكَلْبِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ ، فَقَطَعَ إِصْبَعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْخَاتَمِ ، وَهَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَرَجْلَيْهِ وَتَرَكَهُ يَتَشَحَّطُ (1) فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ . (2)

ذوب النَّضَارِ: أَتَوْهُ [أَيَ الْمُخْتَارِ] بِبَجْدَلِ بْنِ سُلَيْمِ الْكَلْبِيِّ ، وَعَرَفُوهُ أَنَّهُ أَخَذَ خَاتَمَهُ ، وَقَطَعَ إِصْبَعَهُ ، فَأَمَرَ بِقَطْعِ يَدَيْهِ وَرَجْلَيْهِ ، فَلَمَّ يَزَلُ يَنْزِفُ دَمًا حَتَّى مَاتَ . (3)

6 / 10 بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ بِنِ كَعْبِ بْنِ كَعْبٍ هُوَ الَّذِي قَطَعَ يَدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ فِي حِجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ (4) ، كَانَ مِنَ الَّذِينَ لَهُمْ دُورٌ فِي سَلْبِ ثِيَابِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ . (5)

1- يتشحط في دمه : أي يتخبط فيه ويضطرب ويتمرغ (النهاية : ج 2 ص 449 «شحط»).

2- الملهوف : ص 178 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 58 .

3- ذوب النَّضَارِ : ص 123 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 376 .

4- راجع : ج 7 ص 140 (القسم الثامن / الفصل السادس / عبد الله بن الحسن) .

5- راجع : ج 7 ص 184 (القسم الثامن / الفصل التاسع / الإمام عليه السلام يطلب ثوبا لا يرغب فيه) و ص 294 (القسم التاسع / الفصل الأول / سلب الإمام عليه السلام) .

6 / 9 بجدل بن سلیم

بجدل، از قبیله کلب، همان کسی است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام انگشت ایشان را برای در آوردن انگشت ایشان، برید. از این رو، وقتی به وسیله مختار دستگیر شد، دست و پایش را بریدند و رهایش کردند تا در خونس بغلتد و هلاک شود. اطلاعات دیگری از زندگی وی در دست نیست.

المهلوف: انگشت امام حسین علیه السلام را بجدل بن سلیم کلبی _ که خدا لعنتش کند _ برداشت. او [برای این کار]، آن انگشت امام علیه السلام را که انگشت در آن بود، بُرید. مختار، او را دستگیر کرد و دست و پایش را برید و رهایش کرد که در خونس غوطه بخورد، تا این که مُرد.

ذوب الثنار: بجدل بن سلیم کلبی را نزد مختار آوردند و او را این گونه معرفی کردند که انگشت حسین علیه السلام را برداشته و انگشت ایشان را بریده است. پس دستور داد که دست و پایش را ببرند و آن قدر از بدنش خون رفت تا مُرد.

6 / 10 بحر بن کعب

بحر بن کعب، همان کسی است که در روز عاشورا، دست عبد الله پسر امام حسن علیه السلام را در آغوش عمویش امام حسین علیه السلام قطع کرد. وی از کسانی است که در غارت لباس امام حسین علیه السلام نقش داشتند (1).

1- ر. ک: ج 7 ص 185 (بخش هشتم / فصل نهم / لباسی را می طلبد که کسی بدان رغبت نکند) و ص 294 (بخش نهم / فصل یکم / تاراج کردن وسایل امام علیه السلام).

تاريخ الطبري عن أبي مخنف: حدثني سليمان بن أبي راشد عن حميد بن مسلم: لَمَّا بَقِيَ الحُسَيْنُ عليه السلام في ثَلَاثَةِ رَهْطٍ (1) أو أربعة، دَعَا بِسِراويلٍ مُحَقَّقَةٍ (2)، يُلْمَعُ فِيهَا البَصْرُ يَمَانِيٍّ مُحَقَّقٍ، فَفَزَرَهُ (3) وَنَكَّثَهُ لِكَيْلَا يُسَلِّبَهُ. فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَوْ لَبَسْتَ تَحْتَهُ ثُبَانًا (4)! قَالَ: ذَلِكَ ثُوبٌ مَذَلَّةٌ، وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَلْبَسَهُ. قَالَ: فَلَمَّا قُتِلَ أَقْبَلَ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ، فَسَلَبَهُ إِيَّاهُ، فَتَرَكَهُ مُجَرَّدًا. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: فَحَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ شُعَيْبٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ يَدَيَّ بَحْرِ بْنِ كَعْبٍ كَانَتَا فِي الشِّتَاءِ تَنْضَحَانِ المَاءَ، وَفِي الصَّيْفِ تَيْبَسَانِ كَأَنَّهُمَا عَوْدٌ. (5)

11 / 6 بِشْرُ بْنُ سَوَاطِئِ أَسْمَاءِ بَشْرِ بْنِ سَوَاطِئِ القَابِضِيِّ مِنَ قَبِيلَةِ هَمْدَانَ، وَكَانَ مِنَ المِشَارِكِينَ فِي اسْتِشْهَادِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ (6)، وَنَسَبَ إِلَيْهِ فِي بَعْضِ الأَدْعِيَةِ وَالزِّيَارَاتِ مَقْتَلِ ابْنِ الأَخْرِ لِعَقِيلٍ؛ أَي جَعْفَرَ بْنِ عَقِيلٍ، حَيْثُ أَرَادَهُ قَتِيلًا حِينَمَا رَمَاهُ بِسَهْمٍ. (7) إِلاَّ أَنَّ المَتُونَ التَّارِيخِيَّةَ اعْتَبَرَتْ قَاتِلَ جَعْفَرَ هُوَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِزْرَةَ الخُثَعِمِيَّ، أَوْ اسْمًا شَبِيهَا بِهِ. (8) وَعَلَى أَيِّ حَالٍ فِي ثَوْرَةِ المِخْتَارِ تَمَّ القَبْضُ عَلَى بَشْرِ عَلَى يَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَامِلٍ، وَقَطَعَ رَأْسَهُ بِذَلِكَ تَامَةً. (9)

- 1- الرَّهْطُ: مِنَ الرِّجَالِ مَا دُونَ العِشْرَةِ (النِّهَايَةُ: ج 2 ص 283 «رَهْط»).
- 2- ثُوبٌ مُحَقَّقٌ: عَلَيْهِ وَشِي، وَثُوبٌ مُحَقَّقٌ: إِذَا كَانَ مُحْكَمَ النِّسْجِ (لِسَانَ العَرَبِ: ج 10 ص 55 «حَقَّق»).
- 3- فَزَرَ الثُوبَ: شَقَّهُ (القَامُوسُ المَحِيْطُ: ج 2 ص 109 «فَزَرَ»).
- 4- الثُّبَانُ: سِرَاوِيلٌ صَغِيرٌ مَقْدَارُ شَبْرٍ يَسْتُرُ العُورَةَ المَغْلُظَةَ فَقَطْ، يَكُونُ لِلْمَلاَحِينَ (الصِّحَاحُ: ج 5 ص 2086 «تَبْن»).
- 5- تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ: ج 5 ص 451، أَنَسَابُ الأَشْرَافِ: ج 3 ص 408 وَليْسَ فِيهِ مِنَ «مُحَقَّقَةٍ» إِلَى «أَلْبَسَهُ»، الكَامِلُ فِي التَّارِيخِ: ج 2 ص 572؛ الإِرْشَادُ: ج 2 ص 111 وَفِيهِ «أَبْجَر» بَدَلَ «بَحْر»، المَنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرَاشُوبَ: ج 4 ص 57 وَليْسَ فِيهِ صَدْرُهُ إِلَى «أَلْبَسَهُ» وَفِيهِ «أَبْحَر» بَدَلَ «بَحْر» وَكُلُّهَا نَحْوُهُ.
- 6- كَانَ شَرِيكُهُ فِي هَذِهِ الجَرِيْمَةِ عِثْمَانُ بْنُ خَالِدٍ وَالَّذِي سَيَأْتِي فِي ص 274 وَرَاجِعُ ج 7 ص 170 (القِسْمُ الثَّامِنُ / الفِصْلُ الثَّامِنُ / عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ).
- 7- رَاجِعُ: ح 2616.
- 8- وَرَاجِعُ: ص 270 (عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عِزْرَةَ الخُثَعِمِيَّ).
- 9- رَاجِعُ: ح 2617.

تاریخ الطبری به نقل از ابو مخنف: سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم برایم نقل کرد که وقتی حسین علیه السلام در میان سه یا چهار تن از یاران خود تنها ماند، شلواری محکم بافت خواست تا برایش بیاورند که [آوردند و] چشم نواز بود و بافت محکم یمانی داشت. آن را پاره کرد و شکافت که کسی آن را [بعد از شهادتش] از تنش بیرون نیاورد. کسی از یارانش به ایشان گفت: خوب است زیر آن هم شلواری بپوشید. فرمود: «آن، لباس خواری است. برای من چنان لباسی شایسته نیست». وقتی حسین علیه السلام کشته شد، بحر بن کعب، همان شلواری را به غارت برد و ایشان را برهنه رها کرد. عمرو بن شعیب، به نقل از محمد بن عبد الرحمان به من خبر داد که: دو دست بحر بن کعب در زمستان، آب می داد و در تابستان، همانند چوب، خشک می شد.

6 / 11 بشر بن سوط

ابو اسماء بشر بن سوط همدانی قابضی، از قبیله همدان و از مشارکت کنندگان در به شهادت رساندن عبد الرحمان بن عقیل است. (1) در برخی از ادعیه و زیارت نامه ها، قتل پسر دیگر عقیل، یعنی جعفر بن عقیل نیز به وی نسبت داده شده است که او را با پرتاب تیری کشت؛ اما در متون تاریخی، عبد الله بن عروه خثعمی و یا نام مشابه آن، قاتل جعفر، معرفی شده است. (2) به هر حال، در قیام مختار، بشر به وسیله عبد الله بن کامل، دستگیر و سرش با ذلت تمام، بریده شد.

1- شریک او در این جنایت، عثمان بن خالد است که در جای خود می آید. ر. ک: ص 275 و ج 7 ص 171 (بخش هشتم / فصل هشتم / عبد الرحمان بن عقیل).

2- ر. ک: ص 271 (عبد الله بن عروه خثعمی).

الإقبال_ في زيارة النَّاحِيَةِ_- السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلٍ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ بِشَرِّ بَنِّ خَوْطِ الْهَمْدَانِيِّ . (1)

تاريخ الطبري عن شهم بن عبد الرحمن الجهني: بَعَثَ الْمُخْتَارُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ خَالِدِ بْنِ أُسَيْرِ الدُّهْمَانِيِّ مِنْ جُهَيْنَةَ ، وَإِلَى أَبِي أَسْمَاءَ بِشَرِّ بْنِ سَوَاطِ الْقَابِضِيِّ ، وَكَانَا مِمَّنْ شَهِدَا قِتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَكَانَا اشْتَرَكَا فِي دَمِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَفِي سَلْبِهِ ، فَأَحَاطَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ عِنْدَ الْعَصْرِ بِمَسْجِدِ بَنِي دُهْمَانَ ، ثُمَّ قَالَ : عَلَيَّ مِثْلُ خَطَايَا بَنِي دُهْمَانَ مِنْذُ يَوْمِ خُلِقُوا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ، إِنْ لَمْ أَوْتِ بِعُثْمَانَ بْنِ خَالِدِ بْنِ أُسَيْرٍ ، إِنْ لَمْ أَضْرِبْ أَعْنَاقَكُمْ مِنْ عِنْدِ آخِرِكُمْ . فَقُلْنَا لَهُ : أَمَهْلِنَا نَطْلُبُهُ ، فَخَرَجُوا مَعَ الْخَيْلِ فِي طَلْبِهِ ، فَوَجَدُوهُمَا جَالِسَيْنِ فِي الْجَبَانَةِ (2) ، وَكَانَا يُرِيدَانِ أَنْ يَخْرُجَا إِلَى الْجَزِيرَةِ ، فَأَتَيْ بِهُمَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ . فَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَى الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ ، لَوْ لَمْ يَجِدُوا مَعَ هَذَا عَنَانًا إِلَى مَنْزِلِهِ فِي طَلْبِهِ ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَيَّيْتَك حَتَّى أَمَكَّنَ مِنْكَ . فَخَرَجَ بِهِمَا ، حَتَّى إِذَا كَانَ فِي مَوْضِعٍ بَرٍّ الْجَعْدِ ضَرَبَ أَعْنَاقَهُمَا ، ثُمَّ رَجَعَ ، فَأَخْبَرَ الْمُخْتَارَ خَبْرَهُمَا ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِمَا ، فَيَحْرِقَهُمَا بِالنَّارِ ، وَقَالَ : لَا يُدْفَنَانِ حَتَّى يُحْرَقَا . (3)

1- الإقبال : ج 3 ص 76 ، المزار الكبير : ص 491 ح 8 ، مصباح الزائر : ص 281 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 68 .

2- الجبّانة : في الأصل الصحراء ، وأهل الكوفة يسمّون المقابر «جبّانة» (معجم البلدان : ج 2 ص 99) .

3- تاريخ الطبري : ج 6 ص 59 .

الإقبال_ در «زیارت ناحیه» _: سلام بر جعفر بن عقیل! خدا، کشنده او و تیرانداز به او، بشر بن خَوط همدانی را لعنت کند!

تاریخ الطبری_ به نقل از شهیم بن عبد الرحمان جُهَنی _: مختار، عبد الله بن کامل را به سوی عثمان بن خالد بن أُسَیر دُهمانی از بنی جُهَینه و به سوی ابو اسماء بن بشر بن سَوطِ قابضی فرستاد که هر دو، از حاضران در صحنه کشته شدن حسین علیه السلام و شریک در ریختن خون و غارت عبد الرحمان بن عقیل بن ابی طالب بودند. عبد الله بن کامل، عصرگاهی، مسجد بنی دُهمان را محاصره کرد و گفت: همانند گناهان بنی دُهمان از روز آفریده شدن تا روز قیامت، به گردن من باشد، اگر عثمان بن خالد بن أُسَیر برایم آورده نشود و تا نفر آخر، گردنتان را نزنم. به او گفتیم: مهلتمان بده تا بگردیم و پیدایش کنیم. با اسب به دنبال او به راه افتادند و آن دو را که در جَبَّانه (1) نشسته بودند، پیدا کردند، در حالی که تصمیم داشتند به جزیره (2) فرار کنند. آن دو را نزد عبد الله بن کامل آوردند. عبد الله گفت: ستایش، از آن خدایی است که مؤمنان را از جنگ، بی نیاز کرد! اگر آنان، این را با این پیدا نمی کردند، ما در پی اش برای رفتن به منزل او، به زحمت می افتادیم. پس ستایش، از آن خدایی است که تو را ناموفق گذاشت تا در دسترس قرار بگیری! آن گاه آن دو را با خود به کنار چاه جَعَد آورد و گردنشان را زد و باز گشت و خبر آنها را به مختار داد. مختار به او دستور داد که به سوی آن دو برگردد و آن دو را بسوزاند و گفت: خالك نشوند تا بسوزند.

1- . جبانه در اصل، به صحرا گفته می شود؛ ولی کوفی ها به گورستان، جبانه می گویند و هر قبیله ساکن در کوفه، محله ای و گورستانی برای خود داشت.

2- . در گذشته، مناطق شمالی عراق را جزیره می نامیدند.

12 / 6 تَمِيمُ بْنُ حُصَيْنِ بْنِ حَصِينٍ مِنْ قَبِيلَةِ فِزَارٍ ، وَكَانَ مِنَ الْخَيْالَةِ الَّذِينَ تَقَدَّمُوا لِلْبِرَازِ مِنْ بَيْنِ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، وَافْتَخَرَ بِمَاءِ الْفُرَاتِ وَتَلَأُوهُ شَامِتًا بِالْعَسْكَرِ الْعَطْشَانَ لِلْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَلِذَا ذَمَّهُ الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ وَاعْتَبَرَهُ مِنْ أَهْلِ جَهَنَّمَ وَلَعَنَهُ وَدَعَا عَلَيْهِ أَنْ يَمُوتَ عَطْشًا . فَاسْتَوْلَى عَلَيْهِ الْعَطْشُ فَوْرًا ، وَخَرَّ مِنْ عَلَى فَرَسِهِ فَدَاسَتْهُ الْخَيُْولُ بِحَوَافِرِهَا وَمَاتَ . وَيَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْحَصِينِ ذَاتَهُ الَّذِي سَوْفَ يَأْتِي الْكَلَامُ حَوْلَهُ . (1)

الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ [زَيْنِ الْعَابِدِينَ] عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : ثُمَّ بَرَزَ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ رَجُلٌ آخَرَ يُقَالُ لَهُ : تَمِيمُ بْنُ حُصَيْنِ الْفَزَارِيُّ ، فَنَادَى : يَا حُسَيْنُ ! يَا أَصْحَابَ حُسَيْنٍ ! أَمَا تَرَوْنَ إِلَى مَاءِ الْفُرَاتِ يَلُوحُ كَأَنَّهُ بَطُونُ الْحَيَاتِ ؟ وَاللَّهِ ، لَا ذُقْتُمْ مِنْهُ قَطْرَةً حَتَّى تَذُوقُوا الْمَوْتَ جُرْعًا ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ الرَّجُلُ ؟ فَقِيلَ : تَمِيمُ بْنُ حُصَيْنٍ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذَا وَأَبُوهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، اللَّهُمَّ اقْتُلْ هَذَا عَطْشًا فِي هَذَا الْيَوْمِ . قَالَ : فَخَنَقَهُ الْعَطْشُ حَتَّى سَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ ، فَوَطَّئَتْهُ الْخَيْلُ بِسَنَابِكِهَا (2) ، فَمَاتَ . (3)

1- .راجع : ص 260 (عبدالله بن أبي حُصِين).

2- .السُّبُكُ _ كَقَفْذِ _ : طَرَفُ الْحَافِرِ (القَامُوسُ الْمُحِيطُ : ج 3 ص 307 «سُنْبُكُ»).

3- .. الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ : ص 221 ح 239 ، رُوضَةُ الْوَاعِظِينَ : ص 204 مِنْ دُونِ إِسْنَادٍ إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، الثَّاقِبُ فِي الْمَنَاقِبِ : ص 340 ح 286 عَنْ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، بَحَارُ الْأَنْوَارِ : ج 44 ص 317 .

تمیم بن حُصَین، از قبیله فزار و جزو سوارانی بود که از سپاه عمر بن سعد برای جنگ تن به تن، گام جلو نهاد و با لحنی شماتت آمیز، آب فرات و تالو آن را به رخ سپاه تشنه امام حسین علیه السلام کشید. از این رو، امام حسین علیه السلام او را نکوهید و وی را از اهل دوزخ شمرد و نفرین کرد که تشنه کشته شود. بر اثر دعای امام علیه السلام، بلافاصله چنان عطشی بر او مسلط شد که از اسب افتاد و زیر سُم سواران، له شد و مُرد. احتمالاً او همان عبد الله بن ابی حُصَین است که خواهد آمد. (1)

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام_: آن گاه مرد دیگری از لشکر عمر بن سعد به نام تمیم بن حُصَین فزاری برای مبارزه بیرون آمد و بانگ برآورد: ای حسین! ای یاران حسین! آیا نمی بینید که آب فرات، همانند شکم ماهیان می درخشد؟ به خدا سوگند، از آن، قطره ای نخواهید نوشید تا جرعه مرگ را سر کشید! امام حسین علیه السلام فرمود: «آن مرد کیست؟». گفتند: تمیم بن حُصَین. امام حسین علیه السلام فرمود: «این و پدرش، جهنمی اند. خداوندا! او را همین امروز، تشنه بمیران». تشنگی بر او چیره شد تا این که از اسبش سقوط کرد و اسبان با سُم هایشان او را لگد کردند تا مُرد.

1- ر.ك: ص 261(عبدالله بن ابی حصین).

راجع : ص 202 (حصين بن نمير) .

6 / 13 حَرَمَلَةُ بْنُ كَاهِلِكَانَ حرملة من قبيلة بني أسد ، ومن رماة عسكر عمر بن سعد . وهو الَّذِي قتلَ الطَّفَلَ الرُّضِيْعَ للإمام الحسين عليه السلام وهو في حجر أبيه بسهم رماه نحوه . (1) وكذلك نُسبَ إليه قتلُ عبد الله بن الحسن (2) . وكان له دور أيضا في استشهاد العباس بن عليّ عليهما السلام (3) ، وحمل رأسه الشريف إلى الكوفة . (4) وبسبب جرائمه الشنيعة فقد نال جزاءه الدنيويّ ، حيث قبض عليه خلال ثورة المختار ، وأمر المختار أن تُقطع يداه ورجلاه ثم أحرقوه . (5)

المزار الكبير_ في زيارة النَّاحِيَةِ_-: السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، الطَّفْلِ الرُّضِيْعِ ، وَالْمَرْمِيِّ الصَّرِيْعِ ، الْمُتَشَدِّحِ دَمًا ، الْمُصْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حِجْرِ أَبِيهِ ، لَعْنُ اللَّهِ رَامِيَهُ حَرَمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَذَوِيهِ (6) .

-
- 1- .راجع : ج 7 ص 32 (القسم الثامن / الفصل الرابع / الطَّفْلِ الصَّغِيرِ) .
 - 2- .راجع : ج 7 ص 140 (القسم الثامن / الفصل السادس / عبد الله بن الحسن) .
 - 3- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 406 وراجع : هذه الموسوعة : ج 7 ص 76 (القسم الثامن / الفصل الخامس / العباس بن علي) .
 - 4- .راجع : ج 7 ص 105 ح 1827 .
 - 5- .ذوب النَّضَار : ص 121 وراجع : هذه الموسوعة : ج 9 ص 230 ح 2620 .
 - 6- .المزار الكبير : ص 488 ، الإقبال : ج 3 ص 74 ، مصباح الزائر : ص 279 ، المزار للشهيد الأوّل : ص 279 وليس فيه من «المرمي» إلى «حجر أبيه» ، بحار الأنوار : ج 45 ص 66 .

ر. ك: ص 203 (حصین بن نمیر).

6 / 13 حرملة بن كاهل

حرملة از قبیله بنی اسد و از تیراندازان سپاه عمر بن سعد بود. او در روز عاشورا، با پرتاب تیر، طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام را در آغوش پدر به شهادت رساند. وی قاتل عبد الله بن حسن نیز معرفی شده است. او همچنین در شهادت عباس بن علی علیه السلام نقش داشت و حامل سر ایشان به کوفه بود. حرملة، بر اثر جنایت هایش به عقوبت دنیوی دچار شد و در پایان عمر نیز در قیام مختار، دستگیر شد. به فرمان مختار، دست و پای او را قطع کردند و سپس، او را در آتش سوزاندند.

المزار الكبير_ در «زیارت ناحیه»_ : سلام بر عبد الله بن حسین، كودك شیرخوار و هدف تیر قرار گرفته، و به خون پییده، و خورش به آسمان پرتاب شده، و سر بریده شده با تیر در دامن پدرش! خدا لعنت کند تیرانداز به او، حرملة بن كاهل اسدی و همراهانش را!

الأمالي للطوسي عن المنهال بن عمرو: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُنْصَرَفِي مِنْ مَكَّةَ، فَقَالَ لِي: يَا مِنْهَالُ، مَا صَنَعَ حَرَمَلَةُ بْنُ كَاهِلَةَ الْأَسَدِيُّ؟ فَقُلْتُ: تَرَكَتُهُ حَيًّا بِالْكُوفَةِ. قَالَ: فَرَفَعَ يَدَيْهِ جَمِيعًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ النَّارِ. قَالَ الْمِنْهَالُ: فَقَدِمْتُ الْكُوفَةَ، وَقَدْ ظَهَرَ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، وَكَانَ لِي صَدِيقًا، قَالَ: فَكُنْتُ فِي مَنْزِلِي أَيَّامًا، حَتَّى انْقَطَعَ النَّاسُ عَنِّي، وَرَكِبْتُ إِلَيْهِ، فَلَقِيْتُهُ خَارِجًا مِنْ دَارِهِ. فَقَالَ: يَا مِنْهَالُ، لَمْ تَأْتِنَا فِي وِلَايَتِنَا هَذِهِ، وَلَمْ تُهَنِّئْنَا بِهَا، وَلَمْ تُشْرِكْنَا فِيهَا؟! فَأَعْلَمْتُهُ أَنِّي كُنْتُ بِمَكَّةَ، وَأَنِّي قَدْ جِئْتُكَ الْآنَ، وَسَايَرْتُهُ وَنَحْنُ نَتَحَدَّثُ، حَتَّى أَتَى الْكِنَاسَ، فَوَقَفَ وَقُوفًا كَأَنَّهُ يَنْتَظِرُ شَيْئًا، وَقَدْ كَانَ أَخْبَرَ بِمَكَانِ حَرَمَلَةَ بْنِ كَاهِلَةَ، فَوَجَّهَ فِي طَلَبِهِ، فَلَمْ نَلْبَثْ أَنْ جَاءَ قَوْمٌ يَرِكُضُونَ وَقَوْمٌ يَشْتَدُّونَ، حَتَّى قَالُوا: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، الْبِشَارَةُ، قَدْ أُخِذَ حَرَمَلَةُ بْنُ كَاهِلَةَ، فَمَا لَبِثْنَا أَنْ جِيءَ بِهِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْمُخْتَارُ، قَالَ لِحَرَمَلَةَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَكَّنَنِي مِنْكَ. ثُمَّ قَالَ: الْجَزَارُ الْجَزَارُ! فَأَتَيْتُ بِجَزَارٍ، فَقَالَ لَهُ: اقْطَعْ بِدَيْهِ، فَقُطِعَتْ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: اقْطَعْ رِجْلَيْهِ، فَقُطِعَتَا. ثُمَّ قَالَ: النَّارُ النَّارُ! فَأَتَيْتُ بِنَارٍ وَقَصَبٍ، فَأُلْقِيْتُهُ عَلَيْهِ، وَاشْتَعَلَتْ فِيهِ النَّارُ. فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! فَقَالَ لِي: يَا مِنْهَالُ! إِنَّ التَّسْبِيحَ لِحَسَنٍ، فَفِيمَ سَبَّحْتَ؟ فَقُلْتُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! دَخَلْتُ فِي سَفَرَتِي هَذِهِ مُنْصَرَفِي مِنْ مَكَّةَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَقَالَ لِي: يَا مِنْهَالُ، مَا فَعَلَ حَرَمَلَةُ بْنُ كَاهِلَةَ الْأَسَدِيُّ؟ فَقُلْتُ: تَرَكَتُهُ حَيًّا بِالْكُوفَةِ. فَرَفَعَ يَدَيْهِ جَمِيعًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ النَّارِ. فَقَالَ لِي الْمُخْتَارُ: أَسَمِعْتَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ هَذَا؟ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، لَقَدْ سَمِعْتُهُ قَالَ: فَنَزَلَ عَن دَابَّتِهِ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ قَامَ فَرَكِبَ، وَقَدْ احْتَرَقَ حَرَمَلَةُ، وَرَكِبْتُ مَعَهُ وَسِيرْنَا، فَحَادَيْتُ دَارِي، فَقُلْتُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُشَرِّفَنِي وَتُنَزِّلَ عِنْدِي وَتَحَرَّمَ بِطَعَامِي. فَقَالَ: يَا مِنْهَالُ! تُعَلِّمُنِي أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا بِأَرْبَعِ دَعَوَاتٍ، فَأَجَابَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ، ثُمَّ تَأْمُرُنِي أَنْ أَكُلَ! هَذَا يَوْمٌ صَوِّمُ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا فَعَلْتُهُ بِتَوْفِيقِهِ. حَرَمَلَةُ هُوَ الَّذِي حَمَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. (1)

1- الأمالي للطوسي: ص 238 ح 423، كشف الغمّة: ج 2 ص 324 نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 332 ح 1 وراجع: المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 133.

الأمالی، طوسی - به نقل از منهل بن عمرو: وقتی از مکه بر می گشتم، بر امام زین العابدین علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: «ای منهل! حرمه بن کاهل اسدی، چه می کند؟». گفتم: او در کوفه زنده بود که من آمدم. امام علیه السلام دستانش را کامل بالا آورد و فرمود: «خداوندا! داغی آهن را بر او بچشان. خداوندا! داغی آهن را بر او بچشان». به کوفه آمدم. مختار، پیروز شد و امور را به دست گرفت، و او دوست من بود. من چند روزی در خانه ام بودم تا این که رفت و آمد مردم، تمام شد. سوار بر مرکب شدم و به سوی مختار رفتم. او را در بیرون خانه اش دیدم. گفتم: ای منهل! در دوران حکومت ما، پیش ما نیامدی و برای آن، به ما شادباش نگفتی و در آن با ما همکاری نکردی؟ به او اطلاع دادم که در مکه بودم و اکنون آمده ام. با او قدم زدیم و حرف زدیم تا به کناس (محلّه بنی اسد) رسیدیم. مختار ایستاد، گویی که در انتظار چیزی است. جای حرمه بن کاهله، به مختار، اطلاع داده شده بود و او کسی را در پی حرمه فرستاده بود. مدتی نگذشت که گروهی آمدند که پا بر زمین می کوبیدند و نیز گروهی که می دویدند، تا این که گفتند: ای امیر! مژده باد که حرمه بن کاهل، دستگیر شد! طولی نکشید که او را آوردند. وقتی مختار به حرمه نگاه کرد، گفت: ستایش، خداوندی راست که تو را در دسترس قرار داد! آن گاه گفت: جلاّد، جلاّد! جلاّدی آوردند. مختار به وی گفت: دستانش را قطع کن. پس دستانش قطع شد. آن گاه به او گفت: پاهایش را قطع کن. پاهایش هم قطع شد. آن گاه گفت: آتش، آتش! آتش و نی هایی را آوردند و حرمه را در آن انداختند و آتش با او شعله کشید. گفتم: سبحان الله! به من گفت: ای منهل! تسبیح گفتن، خوب است؛ اما تو برای چه تسبیح گفتی؟ گفتم: ای امیر! در این سفرم، هنگامی که از مکه بر می گشتم، بر علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: «ای منهل! حرمه بن کاهل اسدی، چه می کند؟». گفتم: در کوفه زنده بود که من آمدم. پس دستانش را کاملاً بالا آورد و فرمود: «خداوندا! داغی آهن را به او بچشان. خداوندا! داغی آهن را به او بچشان. خداوندا! داغی آهن را به او بچشان». مختار به من گفت: از علی بن الحسین شنیدی که این را می گفت؟ گفتم: به خدا سوگند، شنیدم که چنین می گفت. مختار از مرکب پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده ای طولانی به جا آورد و سوار که شد، حرمه سوخته بود. با هم سوار شدیم و حرکت کردیم و به مقابل خانه ام رسیدیم. گفتم: ای امیر! اگر صلاح بدانی، تشریف فرما شوی و بر من منت بگذاری و نزد من فرود آیی و از غذای من بخوری. مختار گفت: ای منهل! به من می گویی که علی بن الحسین علیه السلام چهار دعا کرد و خداوند، آن را به دست من به اجابت رساند و آن گاه مرا دعوت به خوردن می کنی؟! امروز، روز روزه است، برای سپاس گزاری از خدای عزوجل، به خاطر توفیقی که به من داد که این کار را بکنم. حرمه، همان کسی است که حامل سر امام حسین علیه السلام بود.

الأمالي للشجري عن بشر بن غالب الأسدي: حَجَجْتُ سَنَةً، فَأَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَائِرًا وَمُسَلِّمًا، فَقَالَ لِي: يَا بَشْرُ، أَيُّكُمْ حَرَمَلَةٌ بِنُ كَاهِلٍ؟ قُلْتُ: ذَاكَ أَحَدُ بَنِي مَوْقِدٍ. قَالَ: أَوْقَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ، وَقَطَّعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ عَاجِلًا غَيْرَ آجِلٍ، فَإِنَّهُ رَمَى صَبِيًّا مِنْ صَبِيَّانَا بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ. قَالَ بَشْرُ: فَخَرَجَ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ وَأَنَا بِالْكُوفَةِ، وَإِنِّي لَجَالِسٌ عَلَى بَابِ دَارِي، إِذَا قَبِلَ الْمُخْتَارُ فِي جَمَاعَةٍ كَثِيرَةٍ، فَسَلَّمْتُ عَلَيَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ يُرِيدُ الْأَمِيرُ؟ فَقَالَ: هَاهُنَا قَرِيبًا وَأَعُودُ. فَقُلْتُ لِغَلَامِي: أَسْرَجِ، فَرَكِبْتُ وَأَتَبَعْتُهُ، فَإِذَا هُوَ وَقَفَ فِي الْكِنَاسِ - وَهِيَ مَحَلَّةُ بَنِي أَسَدٍ - وَقَدِ تَنَى رِجْلَهُ عَلَى مَعْرِفَةِ فَرَسِهِ، فَمَا لَبِثَ أَنْ أُطْلِعَ قَوْمٌ مَعَهُمْ حَرَمَلَةٌ بِنُ كَاهِلٍ الْأَسَدِيِّ، فِي عُنُقِهِ حَبْلٌ، وَهُوَ مَكْتُوفُ الْيَدَيْنِ إِلَى وَرَائِهِ. فَقَالَ الْمُخْتَارُ: قَطَّعُوا يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ. فَوَاللَّهِ، مَا تَمَّ الْأَمْرُ حَتَّى قَطَّعُوا يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَهُوَ وَقَفٌ، ثُمَّ أَمَرَ بِنَقْطِ وَقَصَبِ، فَصَبَّ عَلَيْهِ النَّقْطَ وَالْقَى عَلَيْهِ الْقَصَبَ، وَطَرَحَ فِيهَا النَّارَ، فَأَحْرَقَ، فَقُلْتُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، فَقَالَ يَا بَشْرُ: أَنْكَرْتَ فِعْلِي بِحَرَمَلَةَ هَذَا، أَنْسَيْتَ فِعْلَهُ بِأَلِ عَلِيٍّ وَمَوْقِفَهُ فِيهِمْ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ رَمَى طِفْلًا لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي حِجْرِهِ بِسَهْمٍ؟! فَقُلْتُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! مَا أَنْكَرْتَ ذَلِكَ، وَإِنَّ هَذَا قَلِيلٌ فِي جَنْبِ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ الْإِثْمَ الدَّائِمَ، وَلَكِنِّي أَحَدْتُ الْأَمِيرَ بِشَيْءٍ ذَكَرْتُهُ، يَسْرَرُهُ وَيُبَيِّتُ قَلْبَهُ وَيُقَوِّي عَزْمَهُ. قَالَ: وَمَا هُوَ يَا مُبَارَكُ؟ قُلْتُ: حَجَجْتُ سَنَةً، فَأَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَائِرًا وَمُسَلِّمًا عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْ حَرَمَلَةَ بِنِ كَاهِلٍ هَذَا، فَقُلْتُ: هُوَ أَحَدُ بَنِي مَوْقِدِ النَّارِ. فَقَالَ: قَطَّعَ اللَّهُ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ، وَأَوْقَدَ عَلَيْهِ النَّارَ عَاجِلًا غَيْرَ آجِلٍ. قَالَ: فَخَرَّ الْمُخْتَارُ سَاجِدًا عَلَى قَرْبُوسِ سَرَجِهِ، وَكَأَدَّ أَنْ يَطِيرَ مِنَ السَّرَجِ فَرَحًا وَسُرُورًا، وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، بِشَرِّكَ اللَّهِ - يَا بَشْرُ - بِخَيْرٍ. فَلَمَّا انصَرَفْنَا وَصَارَ إِلَى بَابِ دَارِي، قُلْتُ: إِنْ رَأَى الْأَمِيرُ أَنْ يُكْرِمَنِي بِنُزُولِهِ عِنْدِي، وَيُشَرِّفَنِي بِأَكْلِهِ طَعَامِي؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَلَهُ الْحَمْدُ! تُحَدِّثُنِي بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَسْأَلُنِي الْغَدَاءَ! لَا وَاللَّهِ - يَا بَشْرُ -، مَا هَذَا يَوْمٌ أَكَلٍ وَشُرْبٍ، هَذَا يَوْمٌ صَوْمٍ وَذِكْرِ. (1)

الأمالی، شجری به نقل از بشر بن غالب اسدی: سالی به حج مشرف شدم و برای زیارت و عرض سلام، خدمت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم. به من فرمود: «ای بشر! کدامین شما حرمله بن کاهل است؟». گفتم: او یکی از افراد قبیله بنی موقد (آتش افروز) است. فرمود: «خدا آتش را بر او شعله ور کند و دستان و پاهایش را در همین دنیا و نه در آخرت ببرد!». حرمله، یکی از کودکان ما را با تیر زد و سرش را با آن بُرید. مختار بن ابی عبید، خروج کرد و من در کوفه بودم. بر در خانه خودم نشسته بودم که مختار در میان جمعیتی فراوان، آمد و بر من سلام کرد. گفتم: امیر، قصد کجا را دارد؟ گفت: همین نزدیکی و بر می گردم. به غلامم گفتم: اسب را زین کن. آن گاه، سوار شدم و به دنبالش حرکت کردم و دیدم که در کُناسه _ که محلّه قبیله بنی اسد است _ ایستاده و پایش را روی یال اسپش انداخته است. طولی نکشید که گروهی پیدا شدند و حرمله بن کاهل اسدی با طنابی به گردن و دستانی بسته به پشت، در میان آنها بود. مختار گفت: دست ها و پاهایش را قطع کنید. به خدا سوگند، هنوز دستورش به پایان نرسیده بود که دو دست و دو پایش را در حالی که ایستاده بود، قطع کردند. سپس دستور داد که نفت و نی آوردند و بر روی او نفت پاشیدند و رویش نی ریختند و آتش افروختند و او در آتش سوخت. گفتم: لا إله إلا الله، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ. مختار گفت: ای بشر! این کار مرا با حرمله قبول نداری؟ آیا فراموش کرده ای که حرمله با خاندان علی علیه السلام چه کرد؟ و روز [برخورد با] حسین علیه السلام، چه موضعی داشت؟ کودک حسین علیه السلام در دامش بود، که او را هدف تیری قرار داد. گفتم: ای امیر! من، منکر این نشدم. این، در برابر عذاب آخرتش که خدا در برابر گناه دائمی او فراهم کرده، بسی اندک است. [اکنون] برای امیر، چیزی را می گویم که خوش حالش می کند و دلش را محکم و تصمیمش را جدی می سازد. مختار گفت: آن چیست، ای مبارک؟ گفتم: سالی به حج مشرف شدم. برای زیارت زین العابدین علیه السلام و عرض سلام، خدمت ایشان رفتم و ایشان در باره همین حرمله بن کاهل از من پرسید. من گفتم: او یکی از افراد قبیله بنی موقد (1) است. فرمود: «خدا دستان و پاهایش را قطع کند و در همین دنیا بر او آتش افروزد!». مختار بر همان بلندی زینش به سجده افتاد و نزدیک بود از خوش حالی و شادی، از روی زین، بال در بیاورد و گفت: ستایش، از آن خداست. خدا مژده خیرت دهد، ای بشر! وقتی باز گشتیم و به در خانه من رسید، گفتم: اگر امیر صلاح بدانند، به من، افتخار دهد و با ورودش به خانه ام و با خوردن غذایم، بر من منت گذارد؟ مختار گفت: سبحان الله و له الحمد. چنین چیزی را از زین العابدین علیه السلام برای من نقل می کنی و با این حال، می خواهی که غذا بخورم؟! نه به خدا، ای بشر! امروز، روز خوردن و آشامیدن نیست. امروز، روز روزه گرفتن و ذکر گفتن است.

1- موقد، نام جدّ اعلاى این قبیله، از نظر لغوی به معنای «آتش افروز» است.

6 / 14 حَكِيمُ بْنُ طُفَيْلِ بْنِ حَكِيمِ بْنِ الطَّفِيلِ مِنْ جَمَلَةِ الَّذِينَ رَشَقُوا الْإِمَامَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنِبَالِهِمْ ، إِلَّا أَنَّهُ وَاسْتِنَادًا لِدَعْوَاهُ فَإِنَّ سَهْمَهُ أَصَابَ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَسِبَ وَلَمْ يَضُرَّ الْإِمَامَ شَيْئًا . (1) وبعد شهادة الإمام كان ضمن العشرة الذين داسوا بحوافر خيولهم الجثمان المطهر للإمام عليه السلام . (2) وقد شارك أيضاً في استشهاد العباس بن علي عليه السلام (3) وسلب ثيابه بعد شهادته (4) ، وعدّ في زيارة العباس عليه السلام أحد قاتليه ، وهذا ما يتلائم مع التقاليد العربية في ملكية الثياب المسلوقة حيث يرونها ملكاً للقاتل . لذلك وخلال ثورة المختار وبعد القبض عليه هجم عليه الناس وعروه من ثيابه ورموه جميعاً حتى مات . (5)

المزار الكبير - في زيارة النَّاحِيَةِ -: السَّلَامُ عَلَى الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، الْمُوَأَسِيِّ أَخَاهُ بِنَفْسِهِ ، الْآخِذِ لِغَدِيهِ مِنْ أَمْسِهِ ، الْفَادِي لَهُ الْوَأَقِي ، السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ ، الْمَقْطُوعَةِ يَدَاهُ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيهِ: يَزِيدَ بْنَ الرُّقَادِ ، وَحَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطَّائِي . (6)

تاريخ الطبري عن موسى بن عامر - في حوادث سنة ست وستين - : ثُمَّ إِنَّ الْمُخْتَارَ بَعَثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ إِلَى حَكِيمِ بْنِ طُفَيْلِ الطَّائِي السَّنْسِي ، وَقَدْ كَانَ أَصَابَ سَلْبَ (7) الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَمَى حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ ، فَكَانَ يَقُولُ : تَعَلَّقْ سَهْمِي بِسِرْبَالِهِ (8) وَمَا ضَرَّهُ . فَأَتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ ، فَأَخَذَهُ ، ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ ، وَذَهَبَ أَهْلُهُ ، فَاسْتَعَاثُوا بِعَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ، فَلَحَقَهُمْ فِي الطَّرِيقِ ، فَكَلَّمَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ فِيهِ ، فَقَالَ : مَا إِلَيَّ مِنْ أَمْرِهِ شَيْءٌ إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَى الْأَمِيرِ الْمُخْتَارِ . قَالَ : فَإِنِّي آتِيهِ . قَالَ : فَأَتَاهُ رَاشِدًا . فَمَضَى عَدِيٌّ نَحْوَ الْمُخْتَارِ ، وَكَانَ الْمُخْتَارُ قَدْ شَفَعَهُ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ أَصَابَهُمْ يَوْمَ جَبَانَةِ السَّبِيحِ (9) لَمْ يَكُونُوا نَطَقُوا بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ وَلَا أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، فَقَالَتْ الشَّيْعَةُ لِابْنِ كَامِلٍ : إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُشَفِّعَ الْأَمِيرُ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ فِي هَذَا الْحَبِيثِ ، وَلَهُ مِنَ الذَّنْبِ مَا قَدْ عَلِمْتَ ، فَدَعْنَا نَقْتُلَهُ . قَالَ : شَانَكُمْ بِهِ . فَلَمَّا انْتَهَوْا بِهِ إِلَى دَارِ الْعَزْزِيِّينَ وَهُوَ مَكْتُوفٌ نَصَبُوهُ غَرَضًا ، ثُمَّ قَالُوا لَهُ : سَلَبْتَ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثِيَابَهُ ، وَاللَّهِ لَنَسْلُبَنَّ ثِيَابَكَ وَأَنْتَ حَيٌّ تَنْظُرُ . فَتَزَعُوا ثِيَابَهُ . ثُمَّ قَالُوا لَهُ : رَمَيْتَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَتَّخَذْتَهُ غَرَضًا لِنَبْلِكَ ، وَقُلْتَ : تَعَلَّقْ سَهْمِي بِسِرْبَالِهِ وَلَمْ يَضُرَّهُ ، وَابْنُ اللَّهِ ، لَنَرِمَيْتَكَ كَمَا رَمَيْتَهُ بِنِبَالٍ مَا تَعَلَّقَ بِكَ مِنْهَا أَجْزَاكَ . قَالَ : فَرَمَوْهُ رَشَقًا وَاحِدًا ، فَوَقَعَتْ بِهِ مِنْهُمْ نِبَالٌ كَثِيرَةٌ ، فَحَرَّ مَيِّتًا . (10)

- 1- تاريخ الطبري: ج 6 ص 62.
- 2- راجع: ج 7 ص 304 (القسم التاسع / الفصل الأول / وطوهم بخيولهم جسد الإمام عليه السلام).
- 3- راجع: ج 7 ص 76 (القسم الثامن / الفصل الخامس / العباس بن علي عليهما السلام).
- 4- راجع: ج 2623.
- 5- نفس المصدر.
- 6- المزار الكبير: ص 489 ، الإقبال: ج 3 ص 74 ، بحار الأنوار: ج 54 ص 66.
- 7- في المصدر: «صلب» بدل «سلب»، وهو تصحيف.
- 8- السربال: القميص (النهاية: ج 2 ص 357 «سربل»).
- 9- جبانة السبيع: الجبان في الأصل الصحراء، وأهل الكوفة يسمون المقابر جبانة، وبالكوفة محالاً تسمى بهذا الاسم وتضاف إلى القبائل، منها جبانة السبيع كان بها يوم للمختار بن عبيد (معجم البلدان: ج 2 ص 99).
- 10- تاريخ الطبري: ج 6 ص 62 وراجع: أنساب الأشراف: ج 6 ص 407 وذوب النضار: ص 119 والملهوف: ص 182.

حکیم بن طفیل، یکی از کسانی است که در روز عاشورا، به سوی امام حسین علیه السلام تیراندازی کردند، هر چند که به ادعای خودش، تیرش به پیراهن امام علیه السلام اصابت کرد و به ایشان زبانی نرساند. پس از شهادت امام علیه السلام نیز، او جزو ده نفری بود که بر پیکر مطهر ایشان اسب تاختند. همچنین گزارش شده که او در به شهادت رساندن عباس بن علی علیه السلام، شرکت داشت و لباس ایشان را پس از شهادتش به غارت برد. این گزارش، با متن زیارت نامه عباس علیه السلام - که او را در شمار قاتلان ایشان آورده - همخوان است، چنان که با سنت عرب در ملکیت لباس جنگجو، همخوان است؛ زیرا آن را متعلق به کسی می دانستند که صاحب آن را به قتل رسانده است. از این رو، آن گاه که در قیام مختار دستگیر شد، مردم به او هجوم بردند و او را عریان کرده، دسته جمعی، او را هدف تیر قرار دادند و به هلاکت رساندند.

المزار الکبیر - در «زیارت ناحیه» - سلام بر عباس، پسر امیر مؤمنان، که با جانش به کمک برادرش شتافت و برای فرمایش از دیروزش مایه گذاشت و برای ایشان پاسداری و فداکاری کرد و تلاش کرد که با آبش به برادر برسد؛ ولی دستانش بریده شد! خدا قاتلانش: یزید بن رقاد و حکیم بن طفیل طایبی را لعنت کند!

تاریخ الطبری - به نقل از موسی بن عامر، در باره حوادث سال 66 هجری - سپس مختار، عبد الله بن کامل را در پی حکیم بن طفیل طایبی سنسی - که لباس عباس بن علی علیه السلام را غارت کرده و تیری را هم به سوی حسین علیه السلام پرتاب نموده بود؛ ولی می گفت: «تیر من، به پیراهن حسین اصابت کرد؛ ولی به او آسیبی نرساند!» - فرستاد. عبدالله بن کامل به دنبال او رفت و وی را دستگیر کرد و آورد. خانواده اش به سراغ عدی بن حاتم رفتند و از او کمک خواستند. او با آنها همراه شد و با عبدالله بن کامل، حرف زد. عبد الله گفت: من در باره او اختیاری ندارم و تصمیم، با امیر مختار است. عدی گفت: پس من به نزد او (مختار) می آیم. عبد الله گفت: بیا که [إن شاء الله] موفق شوی. عدی به سمت مختار به راه افتاد. مختار، شفاعت او را در باره عدی از قومش که در جَبَانَةُ السَّبِيع (1) گرفتار شده بودند و در باره حسین علیه السلام و خاندانش، چیزی نگفته بودند، پذیرفت. شیعیان به ابن کامل گفتند: می ترسیم که امیر، میانجیگری عدی بن حاتم را در باره این پلید بپذیرد، در حالی که او آن جنایتی را انجام داده که می دانی. بگذار ما او را بکشیم. عبد الله گفت: این شما و این هم حکیم! وقتی او را - که کتف بسته بود - به دار العنزین رساندند، هدف تیر قرارش دادند و به او گفتند: لباس پسر علی را غارت کردی؟! به خدا سوگند، لباست را می کنیم، در حالی که زنده ای و نگاه می کنی. پس لباسش را کردند و آن گاه به وی گفتند: به حسین علیه السلام تیر انداختی و او را هدف تیرت قرار دادی و گفتی: «تیر من به پیراهن او اصابت کرد؛ ولی به خود او آسیب نرساند!». ما هم تو را تیرباران می کنیم، همان گونه که تو تیر انداختی و هر مقدار از آن تیرها به تو اصابت کرد، تو را بس است. آن گاه دست جمعی تیر انداختند و از آنها تیرهای فراوانی به وی اصابت کرد و مرده بر زمین افتاد.

1- جَبَانَةُ، به بیابان گفته می شود و کوفیان، گورستان را نیز جَبَانَةُ می نامند. در کوفه، مکان هایی به این نام بود و به نام قبیله ها اضافه می شد، از جمله جَبَانَةُ السَّبِيع که داستان مختار در آن، مشهور است. نیز، ر. ک: بشر بن سَوط.

ص: 238

راجع : ص 248 (زيد بن رقاد) .

ص: 239

ر.ك: ص 249 (زيد بن رقاد).

.

6 / 15 خوليُّ بنُ يزيدَ خوليِّ بن يزيدَ الأصبحي الإيادي الدارمي ، أحد جنود ورماة عمر بن سعد ، وقد نسب إليه في زيارة الشهداء والمصادر التاريخية رمي عثمان بن أمير المؤمنين عليه السلام بالسهم ، لكنّه استشهد على أثر ضربة رجل من قبيلة بني أبان . (1) كما اعتبروه قاتل جعفر بن عليّ، إلا أنّ أغلب المصادر التاريخية نسبت قتل جعفر بن عليّ إلى هانئ بن ثبيت الحضرمي . (2) كما كانت له يد أيضاً في استشهاد الإمام الحسين عليه السلام وقطع رأسه الشريف . (3) وقد نقل برفقة حميد بن مسلم الأزدي رأس الإمام الحسين عليه السلام إلى الكوفة لعبيد الله بن زياد . (4) ولما وصل خوليُّ الكوفة ليلاً أخفى الرأس المبارك في داره ، فأطلعت زوجته على ذلك فأخذت تعاديه (5) ، وعند ثورة المختار، اختفى فلمّا دخل رجال المختار دار خوليِّ ، أشارت زوجته إلى محلّ اختفائه ، فألقوا القبض عليه وأخذوه إلى المختار، فأمرهم وهم في منتصف الطريق بأن يرجعوا بخوليِّ ويقتلوه في داره . وبعد مقتل خوليِّ ، حرق المختار جسده ومكث إزاء جنازته إلى أن أضحت رماداً ، ثمّ رجع . (6)

-
- 1- راجع : ج 7 ص 70 (القسم الثامن / الفصل الخامس / عثمان بن علي).
 - 2- راجع : ج 7 ص 60 (القسم الثامن / الفصل الخامس / جعفر بن علي).
 - 3- راجع : ج 7 ص 240 (القسم الثامن / الفصل التاسع / ماجرى على الإمام عليه السلام في آخر لحظة من حياته) و ص 264 (ما روي فيمن قتل الإمام عليه السلام) .
 - 4- راجع : ج 8 ص 14 (القسم التاسع / الفصل الرابع / حمل الرؤوس على اطراف الرماح) .
 - 5- راجع : ص 242 ح 2625 و ج 8 ص 6 (القسم التاسع / الفصل الرابع / رأس الإمام عليه السلام في دار خولي).
 - 6- راجع : ح 2625 و ذوب التّضار: ص 119 .

6 / 15 خولی بن یزید

خولی بن یزید اصبیحی ایادی دارمی، در شمار سپاه و تیراندازان عمر بن سعد بود. در زیارت نامه شهدا و منابع تاریخی، به او نسبت داده شده که تیرهایی را به سوی عثمان (پسر امیر مؤمنان علیه السلام و برادر ابو الفضل العباس) پرتاب کرد و او بر اثر تیر وی و تیر دیگری که شخصی از قبیله بنی ابان پرتاب کرد، به شهادت رسید. وی را قاتل جعفر بن علی علیه السلام هم شمرده اند؛ اما بیشتر منابع تاریخی، کشته شدن جعفر بن علی را به هانی بن تُبیت حضرمی نسبت داده اند. خولی، در شهادت امام حسین علیه السلام و بریدن سر مبارک ایشان نیز دست داشت. او به همراه حمید بن مسلم آزدی، سر مبارک امام حسین علیه السلام را برای عبید الله بن زیاد به کوفه برد. او شب هنگام به کوفه رسید و سر امام علیه السلام را در خانه اش گذاشت و چون همسرش از ماجرا باخبر شد، با وی دشمن گشت. از این رو، در قیام مختار، وقتی مأموران مختار، وارد خانه خولی شدند، وی مخفیگاه او را به آنان نشان داد. مأموران، خولی را دستگیر کردند و او را به سوی مختار می بردند که مختار، آنها را از میانه راه برگرداند و فرمان داد که او را در خانه خودش بکشند. پس از کشته شدن خولی، مختار، جسد او را آتش زد و آن قدر ماند تا جنازه اش به خاکستر تبدیل شد و سپس باز گشت.

المزار الكبير_ في زيارة النَّاحِيَةِ_: السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، سَجِيٍّ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ حَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ الْإِيَادِيَّ الدَّارِمِيَّ . (1)

تاريخ الطبري عن موسى بن عامر: بَعَثَ [المُخْتَارُ] مُعَاذُ بْنُ هَانِيٍّ بْنِ عَدِيِّ الكِنْدِيِّ ابْنَ أَخِي حُجْرٍ ، وَبَعَثَ أبا عَمْرَةَ صَاحِبَ حَرَسِهِ ، فَسَارُوا حَتَّى أَحَاطُوا بِدَارِ حَوْلِيَّ بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ ، وَهُوَ صَاحِبُ رَأْسِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي جَاءَ بِهِ ، فَأَخْتَبَأَ فِي مَخْرَجِهِ ، فَأَمَرَ مُعَاذُ أبا عَمْرَةَ أَنْ يَطْلُبَهُ فِي الدَّارِ ، فَخَرَجَتِ امْرَأَتُهُ إِلَيْهِمْ ، فَقَالُوا لَهَا : أَيْنَ زَوْجُكَ ؟ فَقَالَتْ : لَا أُدْرِي أَيْنَ هُوَ ، وَأَشَارَتْ بِيَدَيْهَا إِلَى المَخْرَجِ ، فَدَخَلُوا فَوَجَدُوهُ قَدْ وَضَعَ عَلَى رَأْسِهِ قَوْصِرَةً (2) ، فَأَخْرَجُوهُ . وَكَانَ المُخْتَارُ يَسِيرُ بِالكُوفَةِ ، ثُمَّ إِنَّهُ أَقْبَلَ فِي أَثَرِ أَصْحَابِهِ وَقَدْ بَعَثَ أَبُو عَمْرَةَ إِلَيْهِ رَسُولًا ، فَاسْتَقْبَلَ المُخْتَارُ الرَّسُولَ عِنْدَ دَارِ أَبِي بِلَالٍ وَمَعَهُ ابْنُ كَامِلٍ ، فَأَخْبَرَهُ الخَبِيرَ ، فَأَقْبَلَ المُخْتَارُ نَحْوَهُمْ ، فَاسْتَقْبَلَ بِهِ ، فَردَّدَهُ (3) حَتَّى قَتَلَهُ إِلَى جَانِبِ أَهْلِهِ ، ثُمَّ دَعَا بِنَارٍ ، فَحَرَّقَهَا بِهَا ، ثُمَّ لَمْ يَبْرَحْ حَتَّى عَادَ رَمَادًا ، ثُمَّ انصَدَرَ عَنْهُ . وَكَانَتْ امْرَأَتُهُ مِنْ حَضْرَمَاتٍ يُقَالُ لَهَا : العُيُوفُ بِنْتُ مَالِكِ بْنِ نَهَارِ بْنِ عَقْرَبَ ، وَكَانَتْ نَصَبَتْ لَهُ العِدَاوَةَ حِينَ جَاءَ بِرَأْسِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (4)

1- المزار الكبير : ص 489 ، الإقبال : ج 3 ص 75 ، مصباح الزائر : ص 280 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 67 .

2- القَوْصِرَةُ : هذا الذي يكنز فيه التمر من البواري (الصحيح : ج 2 ص 793 «قصر»).

3- وفي نسخة : «فردَّده» بدل «فردَّده» .

4- تاريخ الطبري : ج 6 ص 59 ، الفتوح : ج 6 ص 244 نحوه وراجع : البداية والنهاية : ج 8 ص 300 والأمال للطوسي : ص 244 الرقم 424 .

المزار الكبير_ در «زیارت ناحیه»_ : سلام بر عثمان، پسر امیر مؤمنان علیه السلام و همنام عثمان بن مظعون! خدا لعنت کند خولی بن یزید اصبیحی ایادی دارمی را که او را با تیر زد!

تاریخ الطبری_ به نقل از موسی بن عامر_: مختار، مُعَاذ بن هانی بن عَدِي كِنْدِي، برادرزاده حُجْر، و نیز ابو عَمْرَه، فرمانده نگهبانانش را اعزام کرد. آنان رفتند و خانه خولی بن یزید اصبیحی را که سر حسین علیه السلام را همراه خود آورد، محاصره کردند. او در خروجی خانه پنهان شد. مُعَاذ به ابو عَمْرَه دستور داد که خانه را جستجو کنند. زن خولی، به سوی آنان رفت. آنها به وی گفتند: همسرت کجاست؟ گفت: نمی دانم کجاست. و با دست به خروجی اشاره کرد. آنان وارد شدند و او را پیدا کردند، در حالی که روی سرش سبد خرمایی گذاشته و زیر آن، پنهان شده بود. پس او را بیرون کشیدند. مختار در کوفه گردش می کرد و سپس در پی یارانش روان شد، که ابو عَمْرَه، پیکی را به سوی او فرستاد. مختار در کنار خانه ابو بلال از پیک، استقبال کرد_ و عبد الله بن کامل هم با مختار بود_ . پیک، ماجرا را به مختار گفت و مختار به سمت آنان به راه افتاد و آنان از او استقبال کردند. مختار، خولی را برگرداند و او را در کنار خانواده اش کشت و آتشی خواست و خولی را با آتش سوزاند و از پیش او نرفت تا به خاکستر تبدیل شد. آن گاه باز گشت. زن خولی، عُیُوف دختر مالک بن نهار بن عقرب، از طایفه حَضْرَمُوت بود و از وقتی خولی، سر حسین علیه السلام را آورد، با او دشمن شده بود.

6 / 16 زُشَيْدٌ مَوْلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ كَانَ رَشِيدَ مَوْلَى ابْنِ زِيَادٍ وَقَاتَلَ هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ ، وَقَدْ قَاتَلَ مَعَ ابْنِ زِيَادٍ خِلالَ ثَوْرَةِ الْمُخْتَارِ ، فَحَارِبَ جَيْشَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَالِكِ الْأَشْثَرِ وَقَاتَلَهُمْ إِلَى جَانِبِ نَهْرِ خَازِرٍ ، وَفِي هَذِهِ الْحَرْبِ رَأَى عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَصِينِ الْمُرَادِيَّ الَّذِي كَانَ فِي جَيْشِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْأَشْثَرِ ، وَقَالَ النَّاسُ هَذَا قَاتِلُ هَانِيٍّ ، فَهَجَمَ عَلَيْهِ بِرِمْحِهِ وَأَرْدَاهُ قَتِيلًا .

تاريخ الطبري عن عون بن أبي جحيفة: فَضَرَبَهُ [أَي ضَرَبَ هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ] مَوْلَى لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - تُرْكِيٍّ ، يُقَالُ لَهُ: زُشَيْدٌ - بِالسَّيْفِ ، فَلَمْ يَصْنَعْ سَدِيفُهُ شَيْئًا ، فَقَالَ هَانِيٌّ: إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ ، اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ ، ثُمَّ ضَرَبَهُ أُخْرَى فَقَتَلَهُ . قَالَ : فَبَصَّرَ بِهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحُصَيْنِ الْمُرَادِيُّ بِخَازِرٍ (1) ، وَهُوَ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، فَقَالَ النَّاسُ : هَذَا قَاتِلُ هَانِيَّ بْنِ عُرْوَةَ . فَقَالَ ابْنُ الْحُصَيْنِ : قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْهُ أَوْ أَقْتَلَ دُونَهُ ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ بِالرُّمْحِ ، فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ . (2)

راجع : ج 4 ص 346 (القسم السابع / الفصل الرابع / شهادة هاني بن عروة) .

6 / 17 زُرْعَةُ هُوَ مِنْ قَبِيلَةِ بَنِي أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ . وَقَدْ ذَكَرْتُ كِتَابَ التَّارِيخِ رَجُلًا مِنْ بَنِي أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ قَاتَلَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ شَارَكَ أَيْضًا فِي قِتْلِ عَثْمَانَ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (3) وَيَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ هُوَ زُرْعَةُ هَذَا . وَكَانَ زُرْعَةُ مِنَ الَّذِينَ حَرَّضُوا الْأَخْرِينَ عَلَى الْحِيلُولَةِ بَيْنَ الْمَاءِ وَبَيْنَ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَانْبَرَى بِنَفْسِهِ لَمَنْعِ الْحُسَيْنِ مِنْ شَرْبِ الْمَاءِ . وَاسْتَنَادَا إِلَى رِوَايَةٍ ، فَإِنَّ الْإِمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ طَلَبَ الْمَاءَ ، إِلَّا أَنَّهُ قَبْلَ أَنْ يَشْرِبَهُ رَشَقَهُ زُرْعَةُ بِسَهْمٍ فَأَصَابَ بِهِ نَحْرَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ يَشْرِبَ الْمَاءَ ، وَدَعَا عَلَيْهِ الْإِمَامُ هَكَذَا : «اللَّهُمَّ ظَمِئْهُ» . وَإِثْرُ دَعَاءِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ أَصِيبَ زُرْعَةُ بِالْعَطَشِ وَالْحَرَارَةِ فِي دَاخِلِهِ ، بِحَيْثُ كَانَ يَصْرُخُ مِنْ حَرَقَةِ كَبِدِهِ مَعَ وَجُودِ الْمَاءِ وَالثَّلْجِ . (4)

- 1- . خَازِرٍ : هُوَ نَهْرٌ بَيْنَ إِرْبِلَ وَالْمَوْصِلِ ، وَهُوَ مَوْضِعٌ كَانَتْ عِنْدَهُ وَقْعَةٌ بَيْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَإِبْرَاهِيمَ بْنِ مَالِكِ الْأَشْثَرِ فِي أَيَّامِ الْمُخْتَارِ ، وَيَوْمَئِذٍ قَتَلَ ابْنَ زِيَادٍ ، وَذَلِكَ سَنَةَ 66 هـ (مَعْجَمُ الْبُلْدَانِ : ج 2 ص 337) وَرَاجِعُ : الْخَرِيْطَةُ رَقْمُ 5 فِي آخِرِ مَجْلَدِ 8 .
- 2- . تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ : ج 5 ص 379 ؛ الْإِرْشَادُ : ج 2 ص 64 وَلَيْسَ فِيهِ ذِيْلُهُ مِنْ «قَالَ : فَبَصَّرَ» .
- 3- . رَاجِعُ : ج 7 ص 66 (القسم الثامن / الفصل الخامس / عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ) وَص 70 (عَثْمَانَ بْنِ عَلِيٍّ) وَص 112 (مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ) .
- 4- . رَاجِعُ : ج 7 ص 226 (القسم الثامن / الفصل التاسع / سَهْمٌ فِي الْفَمِ) وَص 240 (مَا جَرَى عَلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آخِرِ لِحْظَةٍ مِنْ حَيَاتِهِ) .

6 / 16 رُشید، غلام عبید الله بن زیاد

رُشید، غلام ابن زیاد و قاتل هانی بن عروه بوده است. در قیام مختار، او به همراه ابن زیاد با لشکر ابراهیم بن مالک اشتر، رو به روشد و با آنها در کنار رودخانه خازر جنگید. در این جنگ، عبد الرحمان بن حُصَّین مرادی - که از سپاهیان ابراهیم بن اشتر بود - او را دید و چون شنید که مردم گفتند: «این، کشته هانی است»، با نیزه اش به وی حمله کرد و او را کشت.

تاریخ الطبری - به نقل از عون بن ابی جُحیفه -: غلام عبیدالله بن زیاد - که غلامی تُرک به نام رُشید بود -، هانی بن عروه را با شمشیر زد و شمشیرش کارگر نیفتاد. هانی گفت: بازگشت، به سوی خداست. خداوندا! طالب رحمت و خشنودی توام. آن گاه رُشید، ضربه دیگری زد و او را کشت. عبد الرحمان بن حُصَّین مرادی، او (رُشید) را همراه عبید الله بن زیاد، در خازر (1) دید. مردم گفتند: این، کشته هانی بن عروه است. ابن حُصَّین گفت: خدا مرا بکشد، اگر او را نکشم و یا به دست او کشته نشوم! پس با نیزه به او تاخت و او را زد و کشت.

ر.ک: ج 4 ص 347 (بخش هفتم / فصل چهارم / شهادت هانی بن عروه).

6 / 17 زُرعه

زُرعه، از قبیله بنی أبان بن دارم، قاتل محمد فرزند امام علی علیه السلام بوده است. همچنین مشارکت در شهادت فرزند دیگر امام علی علیه السلام به نام عثمان، به زُرعه نسبت داده شده که احتمالاً همین شخص است. زُرعه از کسانی بود که دیگران را به بستن آب بر روی امام حسین علیه السلام ترغیب می کردند. بنا بر گزارشی، امام حسین علیه السلام، در روز عاشورا آب طلبید؛ اما پیش از آن که آب بنوشد، زُرعه تیری به گلوی امام علیه السلام زد و ایشان دیگر نتوانست آب بنوشد. امام حسین علیه السلام نیز او را چنین نفرین کرد: «خداوندا! او را تشنه بدار». سرانجام، وی به چنان عطش و حرارت درونی ای مبتلا شد که با وجود آب و یخ در نزدش، فریادش از سوختن جگر، به آسمان می رسید.

1- خازر، رودی است میان اربیل و موصل. عبیدالله بن زیاد و ابراهیم بن مالک اشتر در قیام مختار، در کنار همین رود، درگیر شدند. در آن روز، ابن زیاد کشته شد و این به سال 66 هجری بود (ر.ک: نقشه شماره 5 در پایان جلد 8).

مجاو الدعوة عن محمد الكوفي: كان رجل من بني أبان بن دارم يقال له: زُرْعَةُ، شهد قتل الحسين عليه السلام، فرمى الحسين عليه السلام بسهم، فأصاب حنكته، فجعل يتلقى الدم، ثم يقول هكذا إلى السماء، فيرمي به، وذلك أن الحسين عليه السلام دعا بماء ليشرّب، فلما رماه حال بينه وبين الماء، فقال: اللهم ظمئته، اللهم ظمئته. قال: فحدّثني من شدة هده وهو يموت، وهو يصيح من الحرّ في بطنه والبرد في ظهره، وبين يديه المراوح والتلج، وخلفه الكانون (1)، وهو يقول: إسقوني أهلكني العطش! فيؤتى بعس (2) عظيم فيه السويق أو الماء واللبن، لو شربه خمسة لكفاهم، قال: فيشرّبه، ثم يعود فيقول: إسقوني أهلكني العطش! قال: فانقذ بطنه كانقذ البعير. (3)

1- الكانون: موقد النار (لسان العرب: ج 13 ص 371 «كون»).

2- العس: القدح الضخم (لسان العرب: ج 6 ص 140 «عسس»).

3- مجابو الدعوة لابن أبي الدنيا: ص 92 ح 58، تاريخ دمشق: ج 14 ص 223، كفاية الطالب: ص 434 وفيه «المرج» بدل «المراوح»، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 311 عن هشام بن الكلبي عن أبيه، ذخائر العقبى: ص 246؛ مثير الأحرار: ص 71، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 56 نقلاً عن فضائل العشرة عن أبي السعادات بالاسناد والأربعة الأخيرة نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 311 ح 12.

مجاہد الدعوة۔ به نقل از محمد کوفی۔: مردی از بنی اَبان بن دارِم به نام زُرعہ، در کشتن حسین علیہ السلام شرکت داشت. وی حسین علیہ السلام را با تیری زد و تیر به فکِّ ایشان اصابت کرد [و از آن، خون جاری شد]. ایشان، خون را می گرفت و به سوی آسمان می پاشید و این، وقتی بود که حسین علیہ السلام آبی خواست تا بنوشد. وقتی زُرعہ ایشان را با تیر زد، میان ایشان و آب، فاصله انداخت و ایشان نفرین کرد که: «خداوندا! تشنه اش کن. خداوندا! تشنه اش کن». آن که شاهد مرگ وی بوده، برایم تعریف کرد که: زُرعہ از داغی شکم و سردی پشتش، در حالی که در برابرش خنکی و یخ بود و در پشت سرش، آتشِ شعله ور، فریاد می زد و می گفت: به من، آب بدهید که تشنگی، مرا کُشت! برایش ظرف بزرگی آوردند که اگر از آن، پنج نفر هم می آشامیدند، سیرایشان می کرد. او به تکرار می آشامید و می گفت: به من، آب بدهید که تشنگی، مرا کشت! وی گفت: شکمش، همانند پاره شدن شکم شتر، پاره شد.

18/6 زيد بن رقاد كان زيد بن الرقاد من جملة رماة عسكر عمر بن سعد، حيث شارك في قتل العباس عليه السلام وسويد بن عمرو بن أبي المطاع آخر قتيل في كربلاء. (1) وخلال ثورة المختار رُشق بالنبال والحجارة من قبل جيش ابن كامل، وأحرق ابن كامل جسده وهو يجز أنفاسه الأخيرة. (2) اسم هذا المجرم نقل بضبوط مختلفة. (3)

مقاتل الطالبين عن جابر عن أبي جعفر [الباقر] عليه السلام: إن زيد بن رقاد الجنبى وحكيم بن الطفيل الطائى قتلا العباس بن علي عليه السلام. (4)

تاريخ الطبري عن زهير بن عبد الرحمن الخثعمي: إن سويد بن عمرو بن أبي المطاع كان صرع، فأئخن... قتله عروة بن بطار التغلبي وزيد بن رقاد الجنبى، وكان آخر قتيل. (5)

تاريخ الطبري عن أبي مخنف: بعث المختار أيضاً عبد الله الشاكري إلى رجل من جنب، (6) يقال له: زيد بن رقاد، كان يقول: لقد رميت فتى منهم بسهم، وإنه لو اضع كفه على جبهته يتقي النبل، فأثبت كفه في جبهته، فما استطاع أن يزيل كفه عن جبهته. قال أبو مخنف: فحدثني أبو عبد الأعلى الزبيدي: أن ذلك الفتى عبد الله بن مسلم بن عقيل، وأنه قال: حيث أثبت كفه في جبهته. اللهم إنهم استقلونا واستدلونا، اللهم فاقتلهم كما قتلونا، وأذلهم كما استدلونا. ثم إنهم رمى الغلام بسهم آخر فقتله، فكان يقول: حننه ميتا، فنزعت سهمي الذي قتلت به من جوفه، فلم أزل أنضض (7) السهم من جبهته حتى نزعت، وبقي النصل (8) في جبهته مثبتا ما قدرت على نزعه. قال: فلما أتى ابن كامل داره أحاط بها، واقتحم الرجال عليه، فخرج مصلتا بسيفه. وكان شجاعا. فقال ابن كامل: لا تضربوه بسيف، ولا تطعنوه برمح، ولكن ارموه بالنبل، وارجموه بالحجارة، ففعلوا ذلك به فسقط. فقال ابن كامل: إن كان به رمق فأخرجه. فأخرجه وبه رمق، فدعا بنار، فحرقه بها وهو حي لم تخرج روحه. (9)

- 1- راجع: ح 2628 و 2629.
- 2- راجع: ح 2630.
- 3- راجع: ج 7 ص 76 (القسم الثامن / الفصل الخامس / العباس بن علي).
- 4- مقاتل الطالبين: ص 90، تاريخ الطبري: ج 5 ص 468، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 475 كلاهما من دون إسناد إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 40.
- 5- تاريخ الطبري: ج 5 ص 453، أنساب الأشراف: ج 3 ص 409 وفيه «عزرة بن بطان التغلبي»، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 573 وفيه «سويد بن المطاع» و«عروة بن بطان الثعلبي» وكلاهما نحوه.
- 6- جنب: بطن من العرب، وقيل: حي من اليمن (تاج العروس: ج 1 ص 384 «جنب»).
- 7- يَنْضَضُ: يُحْرَكُ (النهاية: ج 5 ص 72 «نضض»).
- 8- النَّصْلُ: حديدة السهم والرمح (لسان العرب: ج 11 ص 662 «نصل»).
- 9- تاريخ الطبري: ج 6 ص 64، أنساب الأشراف: ج 6 ص 407، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 683 كلاهما نحوه وراجع: أنساب الأشراف: ج 6 ص 406 والبداية والنهاية: ج 8 ص 272 وبحار الأنوار: ج 45 ص 375.

6 / 18 زید بن رُقَاد

زید بن رُقَاد، از تیراندازان لشکر عمر بن سعد بود و در کشته شدن عباس علیه السلام و سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع، آخرین کشته کربلا، شرکت داشت. بعدها در قیام مختار، سپاه ابن کامل، او را تیرباران و سنگباران کردند و جسدش را در حالی که آخرین نَفَس هایش را می کشید، سوزاندند. نام این جنایتکار، به صورت های مختلف، نقل شده است.

مقاتل الطالِبیین_ به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام_: زید بن رُقَاد جَنَبی و حکیم بن طُفیل طایی، عباس بن علی علیه السلام را کشتند.

تاریخ الطبری_ به نقل از زُهَیر بن عبد الرحمان خَثَعَمی_: سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع، به زمین خورد و بعد، مجروحش کردند... عُرْوَة بن بطار تَعَلِی و زید بن رُقَاد جَنَبی، او را کشتند. وی آخرین کشته عاشورا بود.

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مخنف_: همچنین مختار، عبد الله شاکری را در پی مردی از بنو جَنَب به نام زید بن رُقَاد فرستاد؛ همان که می گفت: من، جوانی از آنان را با تیر زدم، در حالی که او دستش را به پیشانی اش گذاشته بود که مانع اصابت تیر شود. پس کف دستش را به پیشانی اش چسباندم و نتوانست دستش را از پیشانی اش جدا کند. ابو الأعلى زُیَیدی، برایم تعریف کرد که: آن جوان، عبد الله بن مسلم بن عقیل بود و زمانی که دستش با تیر به پیشانی اش چسبید، گفت: خداوندا! آنان ما را کوچک شمردند و خوارمان کردند. خداوندا! آنان را بکش، همان گونه که آنان ما را کشتند و خوارشان کن، همان گونه که ما را خوار کردند. زید، سپس تیر دیگری به آن جوان زد و او را کشت. زید گفت: پیش او آمدم. مرده بود. تیرم را که با آن، او را کشته بودم، از شکمش بیرون کشیدم؛ ولی آن تیری را که به پیشانی اش زده بودم، بارها تکان دادم تا کنده شد، هر چند سر تیر، همچنان بر پیشانی اش ماند و نتوانستم آن را بیرون بیاورم. وقتی [عبد الله] ابن کامل به خانه زید آمد، آن را محاصره کرد و مأمورانش به او یورش بردند. او با شمشیری آخته بیرون آمد و البته مردی دلیر بود. ابن کامل، فرمان داد که: او را با شمشیر و نیزه نزنید؛ بلکه با تیر بزنید و سنگبارانش کنید. آنان چنین کردند تا بر زمین افتاد. ابن کامل گفت: اگر هنوز رمقی دارد، بیرونش بیاورید. او را آوردند و هنوز رمق داشت. آتشی خواست و او را زنده زنده سوزاند.

راجع: ص 236 (حكيم بن طفيل).

19 / 6 سنان يُنْ أنسنان بن أنس بن عمرو بن حيّ بن الحارث بن غالب بن مالك بن وهيب (1)، أحد الذين كان لهم دور مؤثر في قتل الإمام الحسين عليه السلام. وفي آخر اللحظات قتل الإمام بمساعدة عدّة أفراد مثل شمر بن ذي الجوشن (2) وقد تكهّن الإمام عليّ عليه السلام هذه الواقعة في ذمّه لوالد سنان (3) واستناداً لرواية فقد اعترف سنان في مجلس الحجّاج بقتل الإمام الحسين عليه السلام، وبعد عودته إلى داره أصيب بالجنون وفارق الدنيا بوضع بشع (4) وجاء في رواية أخرى أنّه تمّ القبض عليه من قبل المختار وقتله بعد أن عذّبه عذاباً شديداً (5).

-
- 1- استخرجنا هذا النسب من كتاب نسب معدّ (ج 1 ص 294)، ولكن في شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (ج 2 ص 286) نقلاً عن كتاب الغارات للثقي اعتمده نخعياً، حيث يمكن الجمع بينهما.
 - 2- راجع: ج 7 ص 220 (القسم الثامن / الفصل التاسع / سهم في القلب) و ص 222 (سهم في النحر) و ص 240 (ما جرى على الإمام عليه السلام في آخر لحظة من حياته) و ص 264 (ما روى فيمن قتل الإمام عليه السلام).
 - 3- راجع: ح 2632.
 - 4- راجع: ص 256 ح 2635.
 - 5- راجع: ص 256 ح 2637 و 2638.

6 / 19 سِنَان بن أَنَس

سِنَان بن أَنَس بن عمرو بن حَيِّ بن حَارِث بن غَالِب بن مَالِك بن وَهَيْبِل، [\(1\)](#) از كسانی است كه نقش مؤثري در كشتن امام حسين عليه السلام داشتند و در آخرين دقايق، به كمك افراي مانند شمر بن ذی الجوشن، امام عليه السلام را به شهادت رساندند. پيش تر، امام علي عليه السلام در نكوهش پدر سِنَان، اين واقعه را پيشگويي كرده بود. بر پايه گزارشي، سِنَان در مجلس حَجَّاج، به كشتن امام حسين عليه السلام اعتراف كرد و پس از بازگشت به خانه اش، ديوانه شد و با وضع ناگواري از دنيا رفت. در گزارشي ديگر آمده كه مختار، سِنَان را دستگير كرد و پس از شكنجه اي سخت، او را كشت.

1- اين نسب را از كتاب نسب مَعَدِّ بر گرفته ايم؛ ولي در شرحنهج البلاغةی ابن ابی الحديد، به نقل از كتاب الغارات ثقفی، او نخعی دانسته شده است كه با هم، قابل جمع هستند.

نَسَبُ مَعَدَّ: سِنَانُ بْنُ أَنَسِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ حَيِّ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ غَالِبِ بْنِ مَالِكِ بْنِ وَهْبِيلٍ؛ الَّذِي قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالطَّفِّ. (1)

شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد عن فضيل عن محمد بن علي: لَمَّا قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي، فَوَاللَّهِ، لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ فِئَةٍ تُضِلُّ مِثَّةً وَتَهْدِي مِثَّةً، إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقَتِهَا وَسَائِقَتِهَا؛ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي بِمَا فِي رَأْسِي وَلِحْيَتِي مِنْ طَاقَةِ شَعْرٍ! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ، لَقَدْ حَدَّثَنِي خَلِيلِي أَنَّ عَلَى كُلِّ طَاقَةِ شَعْرٍ مِنْ رَأْسِكَ مَلَكًا يَلْعَنُكَ، وَأَنَّ عَلَى كُلِّ طَاقَةِ شَعْرٍ مِنْ لِحْيَتِكَ شَيْطَانًا يُغْوِيكَ، وَأَنَّ فِي بَيْتِكَ سَخْلًا (2) يَقْتُلُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَكَانَ ابْنُهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ طِفْلاً يَحْبُو (3)، وَهُوَ سِنَانُ بْنُ أَنَسِ النَّحَعِيِّ. (4)

1- .نسب معدّ: ج 1 ص 294 .

2- السَّخْلُ: المولود المُحَبَّبُ إلى أبيه، وهو في الأصل ولد الغنم (النهاية: ج 2 ص 350 «سخل»).

3- حَبَا: مشى على يديه وبطنه، وحبا الصبيّ: مشى على أسيته وأشرف بصدره، وقال الجوهري: هو إذا زحف (لسان العرب: ج 14 ص 161 «حبا»).

4- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 2 ص 286 نقلاً عن كتاب الغارات .

نَسَبُ مَعَدَّ: سِنَانُ بْنُ أَنَسِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ حَيِّ بْنِ حَارِثِ بْنِ غَالِبِ بْنِ مَالِكِ بْنِ وَهَيْبِ بْنِ طَلْفِ بْنِ حَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا كَشْتِ .

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید۔ به نقل از فَضَّلَیْل، از مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ۔ وقتی امام علی علیه السلام گفت: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید و به خدا سوگند از من در باره گروهی نخواهید پرسید که صد نفر را گم راه و صد نفر را راه نمایی می کنند، مگر این که می گویم فرمانده و جارچی آن گروه کیست» . مردی برخاست و گفت: به من بگو که چه قدر در سر و ریشم مو هست! امام علی علیه السلام به وی فرمود: «به خدا سوگند، دوستم به من خبر داد که بر سر هر مویی که در سرت هست، فرشته ای وجود دارد که تو را لعن می کند، و بر سر هر مویی از ریشت، شیطانی است که تو را گم راه می کند و در خانه ات بیچه عزیزی داری که پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می کُشد». پسر آن مرد، کُشنده حسین علیه السلام، در آن روز، کودکی بود که چهار دست و پا راه می رفت . او سِنَانُ بْنُ أَنَسِ نَخَعِي بود .

تاريخ الطبري عن حميد بن مسلم: قال النَّاسُ لِسِنَانِ بْنِ أَنَسٍ: قَتَلَتْ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنَ فَاطِمَةَ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَتَلَتْ أَعْظَمَ الْعَرَبِ خَطَرًا؛ جَاءَ إِلَى هُوَ لَأَنْ يُرِيدَ أَنْ يُزِيلَهُمْ عَنْ مَلِكِهِمْ، فَأَتَتْ أُمْرَأَتُكَ فَاطِمَةَ تَوَابِكَ مِنْهُمْ، لَوْ أَعْطَوكَ بَيْوتَ أَمْوَالِهِمْ فِي قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قَلِيلًا. فَأَقْبَلَ عَلِيَّ فَرَسِهِ، وَكَانَ شُجَاعًا شَاعِرًا، وَكَانَتْ بِهِ لَوْثَةٌ (1)، فَأَقْبَلَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيَّ بِأَبِ فُسْطَاطِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَوْقِرْ رِكَابِي فَضَنَّةً وَذَهَبًا أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحِبَّ قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أَمَّا وَأَبَا خَيْرِهِمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسَبًا فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ جَنُونَ مَا صَحَّحْتَ قَطُّ، أَدْخِلُوهُ عَلَيَّ. فَلَمَّا أَدْخِلَ حَذَفَهُ (2) بِالْقَضِيْبِ، ثُمَّ قَالَ: يَا مَجْنُونُ! أَتَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ؟! أَمَا وَاللَّهِ، لَوْ سَمِعَكَ ابْنُ زِيَادٍ لَصَرَبَ عُنُقَكَ. (3)

المعجم الكبير عن أسلم المنقري: دَخَلْتُ عَلَيَّ الْحَجَّاجَ، فَدَخَلَ سِيْدَانُ بْنُ أَنَسٍ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا شَيْخٌ آدَمٌ فِيهِ حِنَاءٌ، طَوِيلُ الْأَنْفِ فِي وَجْهِهِ بَرَشٌ، فَأَوْقَفَ بِحِيَالِ الْحَجَّاجِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ الْحَجَّاجُ، فَقَالَ: أَنْتَ قَتَلْتَ الْحُسَيْنَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَكَيْفَ صَنَعْتَ بِهِ؟ قَالَ: دَعَمْتُهُ بِالرُّمْحِ [وَهَبْرْتُهُ] (4) بِالسَّيْفِ هَبْرًا. فَقَالَ لَهُ الْحَجَّاجُ: أَمَا أَنْكُمَا لَنْ تَجْتَمِعَا فِي دَارٍ. (5)

1- لوثة: أي ضعف في رأيه، وتلجلج في كلامه (النهاية: ج 4 ص 275 «لوث»).

2- حَذَفَهُ: أي ضَرَبَهُ (النهاية: ج 1 ص 356 «حذف»).

3- تاريخ الطبري: ج 5 ص 454، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 573، أنساب الأشراف: ج 3 ص 410 نحوه وراجع: المنتظم: ج 5 ص 341 وتذكرة الخواص: ص 254.

4- ما بين المعقوفين سقط من الطبعة المعتمدة للمصدر وبقي مكانها بياضا، وأثبتناها من المصادر الأخرى. والهَبْرُ: الضَّرْبُ وَالْقَطْعُ (النهاية: ج 5 ص 239 «هبر»).

5- المعجم الكبير: ج 3 ص 112 الرقم 2828 وراجع: تاريخ دمشق ج 12 ص 143 وتذكرة الخواص: ص 253.

تاریخ الطبری_ به نقل از حُمَید بن مسلم_: مردم به سِنان بن اَنَس گفتند: تو حسین، پسر علی و پسر فاطمه دختر پیامبر خدا را کُشته ای! تو بزرگ ترین مرد عرب را کُشته ای؛ همو که آمد تا آنان را از حکومت برکنار کند! نزد امیران برو و پاداشت را از آنان بگیر، که اگر تمام بیت المالشان را هم در برابر کشتن حسین علیه السلام به تو بدهند، باز کم است. او سوار بر اسبش رفت_ که مردی دلیر و شاعر، ولی کم خرد بود_ تا بر درِ خیمه عمر بن سعد ایستاد و با صدای بلند، بانگ برداشت که: دامنم را پر از سیم و زر کنکه من پادشاه و الامقام را کشتم؛ آن که پدر و مادرش بهترین بودند و بهترین مردم در حَسَب و نَسَب بود. عمر بن سعد گفت: گواهی می دهم که تو دیوانه ای و هرگز خوب نمی شوی. او را داخل بیاورید. وقتی او را داخل بردند، عمر بن سعد، او را با چوب زد و به او گفت: ای دیوانه! چرا چنین می گویی؟! به خدا سوگند، اگر این زیاد این حرفت را بشنود، گردنت را می زند.

المعجم الکبیر_ به نقل از اَسَلَم مَنقَری_: بر حَجَّاج وارد شدم. سِنان بن اَنَس، قاتل حسین علیه السلام، هم وارد شد. وی پیرمردی گندمگون و خضاب بسته بود. بینی کشیده و صورتی خالدار داشت. او را در برابر حَجَّاج، نگه داشتند. حَجَّاج به وی نگاهی انداخت و گفت: تو حسین را کشتی؟ سِنان گفت: آری. حَجَّاج گفت: چگونه این کار را با حسین کردی؟ گفت: او را با نیزه زدم و با شمشیر، قطعه قطعه کردم. حَجَّاج به سِنان گفت: شما دو تن، هرگز در يك جا جمع نمی شوید!

تاريخ الطبري عن شيخ من النخع: قال الحجاج: مَنْ كَانَ لَهُ بَلَاءٌ فَلْيَقُمْ . فَقَامَ قَوْمٌ يُذَكِّرُوا (1) ، وَقَامَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ ، فَقَالَ : أَنَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ . فَقَالَ : بَلَاءٌ حَسَنٌ ! وَرَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ ، فَاعْتَقَلَ لِسَانَهُ ، وَذَهَبَ عَقْلُهُ ، فَكَانَ يَأْكُلُ وَيُحَدِّثُ مَكَانَهُ (2) !

تاريخ الطبري عن أبي عبد الأعلى الزبيدي: طَلَبَ الْمُخْتَارُ سِنَانَ بْنَ أَنَسٍ الَّذِي كَانَ يَدَّعِي قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، فَوَجَدَهُ قَدْ هَرَبَ إِلَى الْبَصْرَةِ ، فَهَدَمَ دَارَهُ . (3)

ذوب النَّضَارِ : وَهَرَبَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - إِلَى الْبَصْرَةِ فَهَدَمَ دَارَهُ ، ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبَصْرَةِ نَحْوَ الْقَادِسِيَّةِ ، وَكَانَ عَلَيْهِ عُيُونٌَ ، فَأَخْبَرُوا الْمُخْتَارَ ، فَأَخَذَهُ بَيْنَ الْعُدَيْبِ (4) وَالْقَادِسِيَّةِ ، فَقَطَعَ أُنَامِلَهُ ، ثُمَّ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ ، وَأَعْلَى زَيْتَانِي قِدْرٍ ، وَأَلْقَاهُ فِيهِ . (5)

الملهوف : وَرُوِيَ أَنَّ سِنَانَ بْنَ هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارَ ، فَقَطَعَ أُنَامِلَهُ أُنْمَلَةً أُنْمَلَةً ، ثُمَّ قَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ ، وَأَعْلَى لَهُ قِدْرًا فِيهَا زَيْتٌ ، وَرَمَاهُ فِيهَا وَهُوَ يَضْطَرِبُ . (6)

1- . جاء في هامش تاريخ دمشق : كذا ، وفي الترجمة المطبوعة «فذكروا» وهو الظاهر .

2- . تاريخ الطبري : ج 11 (المنتخب من ذيل المذيل) ص 521 ، تاريخ دمشق : ج 14 ص 231 وراجع : بحار الأنوار : ج 45 ص 309 .

3- . تاريخ الطبري : ج 6 ص 65 ، البداية والنهاية : ج 8 ص 272 .

4- . العديب : ماء بين القادسيّة والمغيثة ، بينه وبين القادسيّة أربعة أميال (معجم البلدان : ج 4 ص 92) .

5- . ذوب النَّضَارِ : ص 120 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 375 .

6- . الملّهوف : ص 176 ، مثير الأحزان : ص 75 نحوه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 55 .

تاریخ الطبری_ به نقل از پیرمردی از نَخَع_: حَجَّاج گفت: هر که گرفتاری دارد، برخیزد. عَدّه ای برخاستند و [چیزهایی] گفتند. سِنان ابن اَنَس نیز برخاست و گفت: من، قاتل حسینم. حَجَّاج گفت: چه گرفتاری خوبی! او به منزلش باز گشت و زبانش بند آمد و دیوانه شد. می خورد و جایش را خیس می کرد.

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو عبد الأعلى زُبَیدی_: مختار، سِیدِ نمان بن اَنَس را_ که مدعی کشتن حسین علیه السلام بود_ خواست و دید که او به بصره گریخته است. پس خانه اش را خراب کرد.

ذَوْب النُّضار: سِنان بن اَنَس_ که لعنت خدا بر او باد_ به بصره گریخت. جمختار، ج خانه اش را ویران کرد. سپس سِنان از بصره به سمت قادسیّه حرکت کرد. جاسوسانی بر او گمارده شده بودند که به مختار، خبر دادند و مختار، او را در میان عُدَیْب و قادسیّه دستگیر کرد و انگشتانش را بند بند برید و دست و پاهایش را قطع کرد و دیگی از روغن، داغ کرد و او را در آن انداخت.

الملهوف: نقل است که مختار، سِیدِ نمان را دستگیر کرد و انگشتانش را بند بند برید و سپس دست ها و پاهایش را قطع کرد. آن گاه دیگ روغنی را به جوش آورد و او را در آن انداخت، در حالی که دست و پا می زد.

20 / 6 عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي خُشَكَارَةَ الْبَجَلِيِّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي خُشَكَارَةَ الْبَجَلِيِّ مِنَ عَشِيرَةِ الرُّوزَانِيِّ ، قَتَلَ هُوَ وَمُسْلِمٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الضَّبَائِي ، مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ الصَّحَابِيِّ الْعَظِيمِ لِلْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (1) تَمَّ الْقَبْضُ عَلَيْهِ فِي ثَوْرَةِ الْمُخْتَارِ ، وَقَطَعَ رَأْسُهُ بِأَمْرٍ مِنَ الْمُخْتَارِ فِي السُّوقِ أَمَامَ الْمَلَأِ الْعَامِ . (2)

تاريخ ابن خلدون : آخِرُ سَنَةٍ سِتِّ وَسِتِّينَ : وَخَرَجَ أَشْرَافُ النَّاسِ إِلَى الْبَصْرَةِ ، وَتَبَعَ الْمُخْتَارُ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... ثُمَّ أَحْضَرَ زِيَادُ بْنُ مَالِكِ الصُّبَعِيِّ ، وَعِمْرَانُ بْنُ خَالِدِ الْعَثْرِيِّ ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي خُشَكَارَةَ الْبَجَلِيِّ ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسِ الْخَوْلَانِيِّ ، وَكَانُوا نَهَبُوا مِنَ الْوَرَسِ (3) الَّذِي كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَتَلَهُمْ . (4)

تاريخ الطبري عن أبي سعيد الصيقل : أَنَّ الْمُخْتَارَ دَلَّ عَلَى رِجَالٍ مِنْ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ ، دَلَّهُ عَلَيْهِمْ سَعْرُ الْحَنْفِيِّ ، قَالَ : فَبَعَثَ الْمُخْتَارُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ ، فَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى مَرَّ بِنِي صُبَيْعَةَ ، فَأَخَذَ مِنْهُمْ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ : زِيَادُ بْنُ مَالِكٍ ؛ قَالَ : ثُمَّ مَضَى إِلَى عَنَزَةَ ، فَأَخَذَ مِنْهُمْ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ : عِمْرَانُ بْنُ خَالِدٍ . قَالَ : ثُمَّ بَعَثَنِي فِي رِجَالٍ مَعَهُ يُقَالُ لَهُمْ : الدَّبَابَةُ إِلَى دَارِ فِي الْحَمْرَاءِ ، فِيهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي خُشَكَارَةَ الْبَجَلِيِّ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسِ الْخَوْلَانِيِّ ، فَجِئْنَا بِهِمْ حَتَّى أَدْخَلْنَاهُمْ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُمْ : يَا قَتْلَةَ الصَّالِحِينَ وَقَتْلَةَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، أَلَا تَرَوْنَ اللَّهَ قَدْ أَقَادَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ ؛ لَقَدْ جَاءَكُمْ الْوَرَسُ بِيَوْمِ نَحْسٍ - وَكَانُوا قَدْ أَصَابُوا مِنَ الْوَرَسِ الَّذِي كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَخْرَجُوهُمْ إِلَى السُّوقِ ، فَضَدَّرَبُوا رِقَابَهُمْ . فَفَعِلَ ذَلِكَ بِهِمْ ، فَهَؤُلَاءِ أَرْبَعَةٌ نَقَرٌ . (5)

- 1- .تاريخ الطبري: ج 5 ص 436، أنساب الأشراف: ج 3 ص 400 وفيه «عبدالرحمن بن خشكاره البجلي» ؛ الأماشي للشجري: ج 1 ص 172 وفيه «عبيدالله بن أبي خشكاره» وراجع : هذه الموسوعة : ج 6 ص 362 (القسم الثامن / الفصل الثالث / مسلم بن عوسجة) .
- 2- .راجع : ح 2640 .
- 3- .في المصدر : «الورث» ، والصواب ما أثبتناه . والورث : نَبْتُ أَصْفَرُ يُصْبَغُ بِهِ (النهاية : ج 5 ص 173 «ورس») .
- 4- .تاريخ ابن خلدون : ج 3 ص 33 .
- 5- .تاريخ الطبري : ج 6 ص 58 وراجع : ذوب النصار : ص 123 وبحار الأنوار : ج 45 ص 376 .

6 / 20 عبد الرحمان بن ابی خُشکاره بَجَلی

عبد الرحمان بن ابی خُشکاره بَجَلی، از تیره روزانی، همان کسی است که به کمک مسلم بن عبد الله صِنَابی، مسلم بن عوسجه (یار بزرگ امام حسین علیه السلام) را کشت. او در قیام مختار، دستگیر گردید و به دستور مختار، در بازار مال فروشان، در برابر دیدگان مردم، سر بریده شد.

تاریخ ابن خلدون: پایان سال 66 [هجری] بود. بزرگان قوم به بصره رفتند. مختار، قاتلان حسین علیه السلام را تعقیب می کرد... او زیاد بن مالک صُبَیعی، عمران بن خالد عَثری، عبد الرحمان بن ابی خُشکاره (/ خُشکاره) بَجَلی و عبد الله بن قیس خَوْلانی را - که ورس (1) همراه حسین علیه السلام را غارت کرده بودند - احضار کرد و آنان را کشت.

تاریخ الطبری - به نقل از ابو سعید صیقل - : سید عر حَنَفی در باره قاتلان حسین علیه السلام به مختار، گزارشی داد و مختار، عبد الله بن کامل را اعزام کرد. ما هم با او رفتیم تا به بنی صُبَیعه رسیدیم. عبد الله، مردی به نام زیاد بن مالک را دستگیر کرد. سپس از آن جا گذشت تا به عَنَزَه رسید و مردی را نیز به نام عمران بن خالد در آن جا دستگیر کرد. آن گاه مرا با مردانی که دَبَابَه نام داشتند، به خانه ای در حَمراء فرستاد که عبد الرحمان بن ابی خُشکاره بَجَلی و عبد الله بن قیس خَوْلانی آن جا بودند. آنها را آوردیم تا نزد مختار رسیدیم. مختار به آنها گفت: ای کُشندگان شایستگان و کُشندگان سرور جوانان اهل بهشت! آیا نمی بینید که خدا امروز، شما را به ذلت کشانده است و ورس، شما را به روزی شوم انداخته است؟ - و آنان از ورس می پرسیدند که همراه حسین علیه السلام بود، برده بودند - آنها را به بازار ببرید و گردنشان را بزنید. با آنان، طبق دستور، عمل شد. آنها چهار نفر بودند.

1- ورس: دانه زردی شبیه کُنجد که برای رنگ کردن لباس و موی سر و نیز درمان به کار می رود و بوی خوشی دارد.

21 / 6 عبد الله بن أبي الحُصَيْنِ كان عبد الله بن أبي الحُصَيْنِ الأزدي البجلي أحد الفرسان الذين كانوا تحت إمرة عمرو بن الحجاج ، والذين حالوا بين الماء وبين الإمام الحسين عليه السلام وأصحابه ، وقد خاطب الإمام بكل وقاحة قائلاً : «يا حسين... والله لا تذوق منه قطرة حتى تموت عطشاً» . فدعا الإمام عليه قائلاً : «اللهم اقتله عطشاً» ، وهكذا صار ، حيث أصيب بالعطاش ، وكلما كان يشرب الماء لا ينطفئ ضمؤه حتى هلك . (1) جدير بالذكر أن اسمه ورد في بعض المصادر بشكل عبد الله بن حسين ، أو حصن ، أو عبد الرحمن بن حسين الأزدي أيضا . (2) ويحتمل أن يكون هذا الشخص هو تميم بن حسين ذاته المتقدم ذكره . (3)

تاريخ الطبري عن حميد بن مسلم الأزدي : جاء من عبيد الله بن زياد كتاب إلى عمر بن سعد : أما بعد ، فحل بين الحسين وأصحابه وبين الماء ، ولا يدقوا منه قطرة ، كما صنع بالتقي الزكي المظلوم أمير المؤمنين عثمان بن عفان . قال : فبعث عمر بن سعد عمرو بن الحجاج على خمسة مئة فارس ، فنزلوا على الشريعة ، وحالوا بين حسين عليه السلام وأصحابه وبين الماء أن يسقوا منه قطرة ، وذلك قبل قتل الحسين عليه السلام بثلاث . قال : ونازله عبد الله بن أبي حُصَيْنِ الأزدي _ وعداؤه في بجيلَة _ فقال : يا حسين ، ألا تنظر إلى الماء كأنه كبد السماء ! والله ، لا تذوق منه قطرة حتى تموت عطشاً . فقال حسين عليه السلام : اللهم اقتله عطشاً ، ولا تغفر له أبدا ! قال حميد بن مسلم : والله ، لعدته بعد ذلك في مرضه ، فوالله الذي لا إله إلا هو ، لقد رأيتُه يشرب حتى بعر (4) ، ثم يقيء ، ثم يعود ، فيشرب حتى يبعر فما يروى ، فما زال ذلك ذابهُ حتى لفظ عصبه ؛ يعني نفسه . (5)

- 1- راجع : ح 2641 .
- 2- راجع : ج 5 ص 420 (القسم الثامن / الفصل الأول / منع الإمام عليه السلام وأصحابه من الماء في السابع من المحرم) .
- 3- راجع : ص 226 (تميم بن حسين) .
- 4- البعر والبغر : الشرب بلا ري . بعر بغيرا : إذا أكثر من الماء فلم يرو (لسان العرب : ج 4 ص 72 «بعر») .
- 5- تاريخ الطبري : ج 5 ص 412 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 389 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 86 ، روضة الواعظين : ص 201 كلاهما نحوه وراجع : تذكرة الخواص : ص 247 وتاريخ يعقوبي : ج 2 ص 243 .

عبد الله بن ابی حُصَین اَزْدی بجلی، از سواران تحت فرمان عمرو بن حَجَّاج و جزو کسانی بود که آب را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بستند. او با بی شرمی به امام علیه السلام گفت: ای حسین! ... به خدا سوگند، جرعه ای آب نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری. امام حسین علیه السلام نیز او را نفرین نمود و فرمود: «خداوندا! او را تشنه بمیران» و چنین هم شد. وی به بیماری استسقا (عطش) گرفتار شد و هر چه آب می نوشید، تشنگی اش برطرف نمی شد تا این که هلاک شد. گفتنی است که نام وی در برخی منابع، عبد الله بن حُصَین یا حِصْن یا عبد الرحمان بن حُصَین اَزْدی آمده است. احتمالاً تمیم بن حُصَین - که شرح حالش گذشت - همین شخص است. (1)

تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم اَزْدی - : نامه ای از جانب عبید الله بن زیاد به عمر بن سعد رسید که [چنین بود]: اما بعد، میان حسین و یارانش و آب، حائل شو که از آن، جرعه ای ننوشند، همان گونه که با امیرِ پرهیزگار پاک مؤمنان، عثمان بن عفَّان، کردند. عمر بن سعد، عمرو بن حَجَّاج را با پانصد سوار فرستاد. آنان در کنار نهر آب، فرود آمدند و میان حسین علیه السلام و یارانش و آب، سد شدند تا مبادا از آن، جرعه ای بنوشند، و این، سه روز پیش از کشته شدن حسین علیه السلام بود. عبد الله بن ابی حُصَین اَزْدی - که از قبیله بَجِیلَه بود - با حسین علیه السلام رو در رو شد و گفت: ای حسین! آیا به آب نگاه نمی کنی که همچون سینه آسمان [، صاف و بی کران] است؟ به خدا سوگند، جرعه ای از آن را نخواهی چشید تا تشنه بمیری. حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! او را تشنه بمیران و هرگز او را خورد و سپس بر می گرداند و دوباره می خورد، و می خورد، بدون این که سیراب شود و همچنان ادامه داد تا جانش در رفت.

6 / 22 عَبْدُ اللَّهِ بْنِ حَوْزَةَ لَا تَتَوَفَّرُ مَعْلُومَاتٌ عَنْ هُوِيَّتِهِ وَحَتَّى عَنْ اسْمِهِ الدَّقِيقِ وَاسْمِ أَبِيهِ ، وَقَدْ ذَكَرْتَهُ الْمَصَادِرُ الْحَدِيثِيَّةُ وَالتَّارِيخِيَّةُ بِأَسْمَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ . لَكِنْ لَمَّا كَانَتْ كَافَّةً هَذِهِ الْأَسْمَاءُ تَرْتَبِطُ بِقَضِيَّةٍ تَارِيخِيَّةٍ وَاحِدَةٍ يَتَضَحُّ أَنَّ الْمَقْصُودَ مِنْ جَمِيعِهَا وَاحِدٌ . وَالقَضِيَّةُ هِيَ أَنَّهُ حِينَمَا رَأَى النِّيرَانَ وَصَلَتْ وَرَاءَ خِيَامِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَأَدْرَكَ أَنَّهُ لَا يُمْكِنُ الْهَجُومُ عَلَى الْخِيَامِ مِنْ وَرَائِهَا ، جَاءَ وَوَقَفَ أَمَامَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَنَادَاهُ بِوَقَاحَةٍ قَائِلًا : «أَبْشِرِ بِالنَّارِ» ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اسْمِهِ ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ أَنَّ اسْمَهُ «ابْنُ حَوْزَةَ» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «رَبِّ حُزَّةٍ إِلَى النَّارِ» . وَفِي هَذِهِ الْأَثْنَاءِ عَثَرَ بِهِ فَرَسُهُ فَسَقَطَ عَنْهُ اللَّعِينُ ، وَلَكِنْ بَقِيَتْ رِجْلُهُ مَعْلَقَةً بِالرِّكَابِ ، فَاضْطَرَبَ الْفَرَسُ هَائِجًا وَرَأْسَ اللَّعِينِ يُضْرَبُ بِالْأَرْضِ إِلَى أَنْ هَلَكَ لَعْنَهُ اللَّهُ . (1)

1- .راجع : ح 2642 وص 268 ح 2646 والإرشاد : ج 2 ص 102.

هویت و حتی نام دقیق وی و پدرش، مشخص نیست و منابع حدیثی و تاریخی، از او با نام های متفاوت یاد کرده اند؛ اما از آن جا که همه این نام ها، گزارش يك جریان تاریخی اند، معلوم می شود که مقصود همه آنها یکی است. ماجرای او چنین است که آمد و جلوی امام حسین علیه السلام ایستاد و امام علیه السلام را صدا زد و بی ادبانه گفت: [تورا] به آتش، بشارت باد! امام علیه السلام از نام او پرسیدند و چون معلوم گشت که نام او ابن حوزة است، فرمود: «پروردگارا! او را به سوی آتش بکشان». در همین اثنا، اسب او زمین خورد و سپس همین طور که پای او در رکاب بود، اسب رم کرد و سر او را به زمین کوبید، تا هلاک شد.

تاريخ الطبري عن أبي مخنف عن حسين أبي جعفر: ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ - يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَوْزَةَ - جَاءَ حَتَّى وَقَفَ أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ يَا حُسَيْنُ! فَقَالَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَشَاءُ؟ قَالَ: أُبَشِّرُ بِالنَّارِ!! قَالَ: كَلَّا، إِنِّي أَقْدَمُ عَلَى رَبِّ رَحِيمٍ، وَشَفِيعٌ مُطَاعٌ، مَنْ هَذَا؟ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: هَذَا ابْنُ حَوْزَةَ. قَالَ: رَبُّ حُزَّةٍ إِلَى النَّارِ، قَالَ: فَاضْطَرَبَ بِهِ فَرَسُهُ فِي جَدْوَلٍ، فَوَقَعَ فِيهِ، وَتَعَلَّقَتْ رِجْلُهُ بِالرِّكَابِ، وَوَقَعَ رَأْسُهُ فِي الْأَرْضِ، وَنَفَرَ الْفَرَسُ، فَأَخَذَ يَمُرُّ بِهِ، فَيَضْرِبُ بِرَأْسِهِ كُلَّ حَجَرٍ وَكُلَّ شَجَرَةٍ حَتَّى مَاتَ. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: وَأَمَّا سُؤْيِدُ بْنُ حَيَّةَ، فَزَعَمَ لِي أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ حَوْزَةَ حِينَ وَقَعَ فَرَسُهُ، بَقِيَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى فِي الرِّكَابِ، وَارْتَفَعَتِ الْيَمْنَى فَطَارَتْ، وَعَدَا بِهِ فَرَسُهُ يَضْرِبُ رَأْسَهُ كُلَّ حَجَرٍ وَأَصْلَ شَجَرَةٍ حَتَّى مَاتَ. (1)

تاريخ الطبري عن مسروق بن وائل: كُنْتُ فِي أَوَائِلِ الْحَيْلِ مِمَّنْ سَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَقُلْتُ: أَكُونُ فِي أَوَائِلِهَا لِعَلِّي أُصِيبُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ، فَأُصِيبُ بِهِ مَنزِلَةً عِنْدَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، قَالَ: فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى حُسَيْنٍ، تَقَدَّمَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ يُقَالُ لَهُ ابْنُ حَوْزَةَ، فَقَالَ: أَفِيكُمْ حُسَيْنٌ؟ قَالَ: فَسَكَتَ حُسَيْنٌ، فَقَالَهَا ثَانِيَةً فَأَسْكَتَ، حَتَّى إِذَا كَانَتِ الثَّالِثَةَ، قَالَ: قَوْلُوا لَهُ: نَعَمْ، هَذَا حُسَيْنٌ، فَمَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: يَا حُسَيْنُ أُبَشِّرُ بِالنَّارِ. قَالَ: كَذَبْتَ، بَلْ أَقْدَمُ عَلَى رَبِّ غَفُورٍ، وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ، فَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: ابْنُ حَوْزَةَ. قَالَ: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَيْهِ حَتَّى رَأَيْنَا بَيَاضَ إِبْطِهِ مِنْ فَوْقِ الثِّيَابِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ حُزَّةٌ إِلَى النَّارِ. قَالَ: فَغَضِبَ ابْنُ حَوْزَةَ، فَذَهَبَ لِيُتَحِمَ إِلَيْهِ الْفَرَسَ، وَبَيْنَهُ وَبَيْنَهُ نَهْرٌ، قَالَ: فَعَلَقَتْ قَدَمُهُ بِالرِّكَابِ، وَجَالَتْ بِهِ الْفَرَسُ، فَسَقَطَ عَنْهَا، قَالَ: فَانْقَطَعَتْ قَدَمُهُ وَسَاقُهُ وَفَخِرْذُهُ، وَبَقِيَ جَانِبُهُ الْآخِرُ مُتَعَلِّقًا بِالرِّكَابِ. قَالَ: فَرَجَعَ مَسْرُوقٌ وَتَرَكَ الْحَيْلَ مِنْ وَرَائِهِ. قَالَ: فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ شَيْئًا لَا أَقَاتِلُهُمْ أَبَدًا. (2)

- 1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 430، أنساب الأشراف: ج 3 ص 399، البداية والنهاية: ج 8 ص 181 كلاهما نحوه وراجع: تاريخ الإسلام للذهبي: ج 5 ص 12 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 56.
- 2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 431، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 564؛ عيون المعجزات: ص 65 عن عطاء بن السائب عن أخيه وفيه «عبد الله بن جويرة» وكلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 44 ص 187.

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مخنف، از حسین ابو جعفر_: مردی از بنی تمیم به نام عبد الله بن حوزة آمد و در برابر حسین علیه السلام ایستاد و گفت: ای حسین! ای حسین! حسین علیه السلام فرمود: «چه می خواهی؟». گفت: مژده ات باد به آتش! فرمود: «هرگز! من، بر پروردگار مهربان و شفیع فرمان برداری شده، وارد می شوم. این کیست؟». یاران حسین علیه السلام به ایشان گفتند: این، ابن حوزة است. فرمود: «پروردگارا! او را به سوی آتش بکشان». اسب ابن حوزة، در نهر کوچکی، سکندری رفت و وی را در آن نهر انداخت، در حالی که پایش در رکاب، گیر کرده بود و سرش به زمین افتاده بود. اسب همچنان می دوید و سر او را به هر سنگ و چوبی می کوبید تا این که مُرد. اما سُوید بن حَیّه، نظرش این بود که عبد الله بن حوزة، وقتی اسبش سکندری رفت، پای چپش در رکاب ماند و پای راستش در هوا معلّق بود و اسب با همان وضع می دوید و سر او را به هر سنگ و چوبی می زد تا این که مُرد.

تاریخ الطبری: مسروق بن وائل گفت: در جلوی سپاهی بودم که به سوی حسین در حرکت بود. گفتیم: در همین جلوها باشم تا شاید سر حسین را به دست بیاورم و در نزد عبید الله بن زیاد، جایگاهی پیدا کنم. وقتی به حسین رسیدیم، مردی به نام ابن حوزة جلورفت و پرسید: آیا حسین در میان شماست؟ حسین، ساکت بود. او بار دوم گفت: حسین، جیارانش راج به سکوت فرا خواند. او بار سوم پرسید: حسین به یارانش گفت: «بگویید: آری. این، حسین است. چه می خواهی؟». ابن حوزة گفت: ای حسین! مژده ات باد به آتش! حسین گفت: «دروغ گفتمی؛ بلکه من بر پروردگار آمرزنده و شفیع فرمان برداری شده، وارد می شوم. تو کیستی؟». گفت: ابن حوزة. حسین، دو دستش را چنان بلند کرد که سفیدی زیر بغلش را از روی لباس دیدم و آن گاه فرمود: «خداوندا! او را به سوی آتش بکشان». ابن حوزة، خشمگین شد و رفت که با اسبش بر ایشان حمله برد. میان او و حسین، نهری بود. پایش در رکاب، گیر کرد و اسب، او را کشید و از اسب افتاد و پا و ساق و رانش کنده شد و نیمه دیگرش به رکاب، آویزان بود. [این جا بود که] مسروق برگشت و لشکر را پشت سرش رها کرد. از مسروق ج، دلیل این کارش راج پرسیدم. گفت: من در این خانواده چیزی دیدم که دیگر هرگز با آنها نمی جنگم.

الفتوح: أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ مُعَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ - يُقَالُ لَهُ: مَالِكُ بْنُ حَوْزَةَ - عَلَى فَرَسٍ لَهُ حَتَّى وَقَفَ عِنْدَ الْخَنْدَقِ، وَجَعَلَ يُنَادِي: أَبْشِرْ يَا حُسَيْنُ! فَقَدْ تَلَفَحَكَ النَّارُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ الْآخِرَةِ! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ! إِنِّي قَادِمٌ عَلَى رَبِّ رَحِيمٍ، وَشَفِيعٌ مُطَاعٍ، وَذَلِكَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ثُمَّ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ هَذَا الرَّجُلُ؟ فَقَالُوا: هَذَا مَالِكُ بْنُ حَوْزَةَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ حُزَّهُ إِلَى النَّارِ، وَأَذِقْهُ حَرَّهَا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ مَصِيرِهِ إِلَى الْآخِرَةِ. قَالَ: فَلَمْ يَكُنْ بِأَسْرَعَ أَنْ شَبَّ (1) بِهِ الْفَرَسُ، فَأَلْقَتْهُ فِي النَّارِ، فَاحْتَرَقَ. قَالَ: فَخَرَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلَّهِ سَاجِدًا مُطِيعًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، وَقَالَ: يَا لَهَا مِنْ دَعْوَةٍ مَا كَانَ أَسْرَعَ إِجَابَتِهَا. قَالَ: ثُمَّ رَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوْتَهُ وَنَادَى: اللَّهُمَّ، إِنَّا أَهْلُ نَبِيِّكَ وَذُرِّيَّتِهِ وَقَرَابَتِهِ، فَاقْصِمْ مَنْ ظَلَمَنَا وَعَصَبْنَا حَقًّا، إِنَّكَ سَمِيعٌ مُجِيبٌ. (2)

-
- 1- في المصدر: «شبت»، والتصويب من مقتل الحسين للخوارزمي، وشبَّ الفرسُ: رَفَعَ يَدَيْهِ جَمِيعًا كَأَنَّهَا تَنزَوْنَ وَنَزَوَانَا (تاج العروس: ج 2 ص 93 «شبت»).
- 2- الفتوح: ج 5 ص 96، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 1 ص 248 وفيه «مالك بن جريرة» نحوه وراجع: بحار الأنوار: ج 45 ص 301_302.

الفتوح: مردی از اردوگاه عمر بن سعد به نام مالک بن حوزة با اسبش روانه شد، تا این که کنار خندق ایستاد و شروع به صدا زدن کرد و گفت: ای حسین! مژده ات باد که آتش در همین دنیا و پیش از آخرت، تو را خواهد گرفت! حسین علیه السلام به او فرمود: «ای دشمن خدا! دروغ گفتی. من بر پروردگارِ مهربان و شفیع و فرمان برداری شده، وارد می شوم و این، جدم پیامبر خداست». سپس حسین علیه السلام فرمود: «این مرد کیست؟». گفتند: مالک بن حوزة. حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! او را به سوی آتش بکشان و داغی آن را در همین دنیا و پیش از آخرت به او بچشان». طولی نکشید که اسب، او را بلند کرد و در آتش افکند و او آتش گرفت. حسین علیه السلام به سجده افتاد و در اطاعت کامل، برای خدا سجده کرد و آن گاه سرش را بلند کرد و فرمود: «چه دعایی بود و اجابتش چه زود بود!». آن گاه حسین علیه السلام صدایش را بلند کرد و بانگ زد: «خداوندا! ما خانواده پیامبرت و ذریه و خویش اویم. هر کس را که به ما ستم کرد و حقمان را غصب نمود، در هم بکوب، که تو شنوای اجابت کننده ای».

الأُمالي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جده [زين العابدين] عليهم السلام: وأقبلَ رَجُلٌ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، يُقَالُ لَهُ: ابْنُ أَبِي جُوَيْرِيَةَ الْمُزَنِّيِّ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّارِ تَتَقَدُّ صَفْحًا بِيَدِهِ، وَنَادَى: يَا حُسَيْنُ وَأَصْحَابَ حُسَيْنٍ، أَبْشِرُوا بِالنَّارِ، فَقَدْ تَعَجَّلْتُمُوهَا فِي الدُّنْيَا! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ: ابْنُ أَبِي جُوَيْرِيَةَ الْمُزَنِّيِّ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ عَذَابَ النَّارِ فِي الدُّنْيَا، فَتَفَرَّ بِهِ فَرَسُهُ وَأَلْقَاهُ فِي تِلْكَ النَّارِ، فَاحْتَرَقَ. (1)

المعجم الكبير عن ابن وائل أو وائل بن علقمة_ وكان قد شهد ما هناك_ : قام رجلٌ ، فقال : أفیکم حسین؟ قالوا : نعم ، فقال : أبشر بالنار! فقال : أبشر برَبِّ رَحِيمٍ ، وَشَفِيعِ مُطَاعٍ ، قَالَ : مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ : أَنَا ابْنُ جُوَيْرِيَةَ_ أَوْ حُوَيْرَةَ_ . قَالَ : فَقَالَ : اللَّهُمَّ حُرِّهِ إِلَى النَّارِ! فَتَفَرَّتْ بِهِ الدَّابَّةُ ، فَتَعَلَّقَتْ رِجْلُهُ فِي الرَّكَابِ . قَالَ : فَوَاللَّهِ ، مَا بَقِيَ عَلَيْهَا مِنْهُ إِلَّا رِجْلُهُ . (2)

1- . الأُمالي للصدوق : ص 221 ح 239 ، روضة الواعظين : ص 204 عن الضحاك بن عبد الله من دون إسناد إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام وفيه «ابن أبي جويرة المزني» ، الثاقب في المناقب : ص 340 ح 285 عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 44 ص 317 ح 1 .

2- . المعجم الكبير : ج 3 ص 116 ح 2849 ، المصنّف لابن أبي شيبة : ج 8 ص 633 ح 261 ، تهذيب الكمال : ج 6 ص 438 ، تاريخ دمشق : ج 14 ص 235 وفيه «أنا حريزة» ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 94 وراجع : إثبات الوصية : ص 177 .

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام_: مردی از سپاه عمر بن سعد، به نام ابن ابی جَوَیریه مُزنی، با اسبش آمد و وقتی به آتش شعله ور نگاه انداخت، دستش را به هم زد و بانگ زد: ای حسین! و ای یاران حسین! مژده تان باد به آتش! شما در همین دنیا به سوی آن، شتاب کرده اید! حسین علیه السلام فرمود: «این مرد، کیست؟». گفته شد: ابن ابی جَوَیریه مُزنی است. حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! عذاب آتش را در همین دنیا به او بچشان». پس اسبش او را بلند کرد و در همان آتش افکند و او آتش گرفت.

المعجم الکبیر_ به نقل از ابن وائل، یا وائل بن علقمه که در آن جا حاضر بود_: مردی ایستاد و گفت: آیا حسین در میان شماست؟ گفتند: آری. گفت: مژده ات باد به آتش! حسین علیه السلام فرمود: «من به پروردگار مهربان و شفیع فرمان برداری شده، مژده داده شده ام تو کیستی؟». او گفت: من ابن جَوَیریه_ یا حَوَیریه_ هستم. حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! او را به سوی آتش بکشان». پس چارپایش، او را برداشت [و دوید]، در حالی که پایش در رکاب، گیر کرده بود. به خدا سوگند، از او چیزی جز پایش که در رکاب بود، باقی نماند.

6 / 23 عبد الله بن عَزْرَةَ الخَثْعَمِيَّ كان عبد الله بن عَزْرَةَ الخَثْعَمِيَّ أحد رماة جيش عمر بن سعد، حيث قام بجرائم عديدة برميهِ النبال؛ فقتل جعفر بن عقيل (1)، واستناداً لرواية فإنه قتل عبد الرحمن (2) بن عقيل أيضاً، فرّ خلال ثورة المختار ولجأ إلى مصعب، فهدم المختارُ داره (3) وقد ذُكر اسمه بأشكال أخرى أيضاً. (4)

تاريخ الطبري عن حميد بن مسلم الأزدي: رَمَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَزْرَةَ الخَثْعَمِيَّ جَعْفَرَ بْنَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَتَلَهُ. (5)

مقاتل الطالبين: جَعْفَرُ بْنُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَأُمُّهُ أُمُّ الشَّعْرِ بِنْتُ عَامِرِ بْنِ الْهَصَّانِ الْعَامِرِيِّ مِنْ بَنِي كِلَابٍ، قَتَلَهُ عُرْوَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الخَثْعَمِيَّ (6).

1- وقد عدت بعض الروايات بشر بن حوط الهمداني قاتل جعفر بن عقيل (راجع: ج 7 ص 166 «القسم الثامن / الفصل الثامن / جعفر بن عقيل»).

2- .. وفيه عبد الله بن عروة (راجع: ج 7 ص 172 ح 1875).

3- راجع: ص 272 ح 2649.

4- راجع: ج 7 ص 166 (القسم الثامن / الفصل الثامن / جعفر بن عقيل).

5- تاريخ الطبري: ج 5 ص 447، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 570، أنساب الأشراف: ج 3 ص 406 وفيه «بسهم ففلق قلبه» وفيهما «عبد الله بن عروه الخثعمي»، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 477 وفيه «جعفر بن عقيل قتله بشر بن حوط الهمداني، ويقال عروة بن عبد الله الخثعمي» فقط.

6- مقاتل الطالبين: ص 97، بحار الأنوار: ج 45 ص 33.

6 / 23 عبد الله بن عزره خثعمی

عبد الله بن عزره خثعمی، یکی از تیراندازان سپاه عمر بن سعد بود که جنایت های زیادی مرتکب شد. او قاتل جعفر بن عقیل است. (1) و بنا به نقلی، عبد الرحمان بن عقیل را نیز با پرتاب تیر به شهادت رساند. با قیام مختار، او فرار کرد و به مُصَعَب، پناهنده شد و مختار، خانه اش را ویران نمود. نام این شخص به گونه های دیگر نیز نقل شده است.

تاریخ الطبری. به نقل از حُمَید بن مسلم ازدی: عبد الله بن عزره خثعمی، جعفر بن عقیل بن ابی طالب را با تیر زد و کشت.

مقاتل الطالیبین: جعفر بن عقیل بن ابی طالب، مادرش اُمّ الثغر دختر عامر بن هَصَّان عامری، از بنی کِلاب بود. عروة بن عبد الله خثعمی، او را کشت.

1- .روایاتی، بشر بن حوط همدانی را قاتل جعفر بن عقیل معرفی کرده اند.

تاريخ الطبري عن أبي عبد الأعلى الزبيدي: وطلبَ المُختارُ - رجلاً من خثعم يُقالُ له: عبدُ الله بنُ عروة الخثعميُّ، كان يقولُ: «رَمَيْتُ فِيهِمْ بِأَثْنِي عَشْرَ سَهْمًا ضَيْعَةً» (1)، ففاته، ولحقَ بمصعبٍ، فهَدَمَ دارَهُ. (2)

24 / 6 عبدُ الله بنُ عُقبَةَ كان عبدُ الله بن عُقبَةَ الغنوي أحدَ رماةِ عسكرِ عمر بن سعد، حيث قتلَ بسهمه أحدَ أولادِ الإمامِ الحسنِ عليه السلام الذي يدعى أبا بكر. (3) هرب عبدُ الله خلالَ ثورةِ المختار من الكوفة إلى الجزيرة، لذا فإنَّ المختار استطاع أن يهدم داره فقط. (4)

المزار الكبير - في زيارةِ النَّاحِيَةِ -: السَّلامُ على أبي بكرِ بنِ الحَسَنِ الرَّكِيِّ الوَلِيِّ، المَرَمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ، لَعَنَ اللهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللهِ بنَ عُقبَةَ الغَنَوِيِّ. (5)

تاريخ الطبري عن أبي عبد الأعلى الزبيدي: وطلبَ المُختارُ عبدَ الله بنَ عُقبَةَ الغَنَوِيِّ، فَوَجَدَهُ قَدْ هَرَبَ وَلَحِقَ بِالْجَزِيرَةِ، فَهَدَمَ دارَهُ، وكانَ ذَلِكَ الغَنَوِيُّ قَدْ قَتَلَ مِنْهُمْ غُلامًا. (6)

-
- 1- ضَيْعَةٌ: أي أنها تَضِيْعٌ وتَتَلَفٌ (النهاية: ج 3 ص 108 «ضيع»).
 - 2- تاريخ الطبري: ج 6 ص 65 وراجع: ذوب النُّصار: ص 122 وبحار الأنوار: ج 45 ص 376.
 - 3- الإرشاد: ج 2 ص 109؛ الأخبار الطوال: 257.
 - 4- تاريخ الطبري: ج 6 ص 65.
 - 5- المزار الكبير: ص 489، الإقبال: ج 3 ص 75، مصباح الزائر: ص 280، بحار الأنوار: ج 45 ص 67.
 - 6- تاريخ الطبري: ج 6 ص 65، ذوب النُّصار: ص 120، بحار الأنوار: ج 45 ص 375 كلاهما نحوه.

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو عبد الأعلى زُبَیدی_: مختار، در پی مردی از بنی خثعم، به نام عبد الله بن عروه خثعمی بود که می گفت: دوازده تیر، به سوی آنها (سپاه حسین) پرتاب کردم که همه شان ضایع شدند [و اصابت نکردند]. او از دست مختار، فرار کرد و به مُصعب [بن زبیر] پیوست و مختار، خانه اش را ویران نمود

6 / 24 عبد الله بن عقبه

عبد الله بن عقبه غَنَوی، از تیراندازان لشکر عمر بن سعد بود که با تیر خود، یکی از فرزندان امام حسن علیه السلام به نام ابوبکر را به شهادت رساند. عبد الله بن عقبه با قیام مختار، از کوفه به جزیره (شمال عراق) گریخت و از این رو، مختار، تنها توانست خانه او را ویران کند.

المزار الكبير_ در «زیارت ناحیه»_: سلام بر ابوبکر، پسر حسن زکّی ولی، که با تیر ناگوار، کشته شد! خدا، قاتل او عبد الله بن عقبه غَنَوی را لعنت کند!

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو عبد الأعلى زُبَیدی_: مختار، عبد الله بن عقبه غَنَوی را احضار کرد و دید که به جزیره فرار کرده است. خانه اش را ویران کرد. این غنوی، یکی از نوجوانان آنان (خانواده حسین علیه السلام) را کشته بود.

25/6 عثمان بن خالد بن أسير كان عثمان بن خالد بن أسير الدهماني الجهني أحد رماة عسكر عمر بن سعد، حيث اشترك مع بشر بن سوط في قتل عبدالرحمن بن عقيل (1)، هجما عليه وقتلاه وسلبا ثيابه. أمر المختار أن يلقى القبض عليهما، وبعد أن قتلوهما أحرقوهما وحالوا دون دفن جسديهما قبل أن يحرقوهما (2) وجاء في بعض المصادر بأسماء أخرى.

مصباح الزائر في زيارة الناجية -: السلام على عبد الرحمن بن عقيل، لعن الله قاتله وراميه عمرو بن خالد بن أسد الجهني (3).

تاريخ ابن خلدون: وكان آخر سنة ست وستين: ... أحضر المختار عثمان بن خالد الجهني وأبا أسماء بشر بن سمييط القابسي، وكانا مشتركين في قتل عبد الرحمن بن عقيل وفي سلبه، فقتلتهما وحرقهما بالنار (4).

تاريخ الطبري عن موسى بن عامر العدوي من جهينة: بعث المختار عبد الله بن كامل إلى عثمان بن خالد بن أسير الدهماني من جهينة، وإلى أبي أسماء بشر بن سوط القابسي وكانا ممن شهدا قتل الحسين عليه السلام، وكانا اشتركا في دم عبد الرحمن بن عقيل بن أبي طالب وفي سلبه، فأحاط عبد الله بن كامل عند العصر بمسجد بني دهمان، ثم قال: علي مثل خطايا بني دهمان منذ يوم خلقوا إلى يوم يبعثون، إن لم أوت بعثمان بن خالد بن أسير، إن لم أضرب أعناقكم من عند آخركم. فقلنا له: أمهلنا نطلبه، فخرجوا مع الخيل في طلبه، فوجدوهما جالسين في الجبائنة - وكانا يريدان أن يخرجوا إلى الجزيرة - فأتي بهما عبد الله بن كامل. فقال: الحمد لله الذي كفى المؤمنين القتال، لو لم يجدوا هذا مع هذا عتانا إلى منزله في طلبه، فالحمد لله الذي حيتك حتى أمكن منك، فخرج بهما حتى إذا كان في موضع بئر الجعد ضرب أعناقهما، ثم رجع، فأخبر المختار خبرهما، فأمره أن يرجع إليهما، فيحرقهما بالنار، وقال: لا يدفنان حتى يحرقا (5).

1- راجع: ج 7 ص 170 (القسم الثامن / الفصل الثامن / عبدالرحمن بن عقيل).

2- راجع: ج 2654.

3- مصباح الزائر: ص 281، المزار الكبير: ص 491 وفيه «عمر بن أسد الجهني»، الإقبال: ج 3 ص 76 وفيه «عمير بن خالد بن أسد الجهني»، بحار الأنوار: ج 45 ص 68 وفيه «عثمان بن خالد بن أسيم الجهني».

4- تاريخ ابن خلدون: ج 3 ص 33 وراجع: مقاتل الطالبيين: ص 96.

5- تاريخ الطبري: ج 6 ص 59.

6 / 25 عثمان بن خالد بن اُسَیر

عثمان بن خالد بن اُسَیر دُهمانی جُهَنی، از تیراندازان لشکر عمر بن سعد بود که به همراه بَشر بن سَوط با پرتاب تیر، به عبد الرحمان بن عقیل، حمله کردند و او را کشتند و لباسش را به غارت بردند. مختار، در جریان قیامش دستور داد که آن دو را دستگیر کنند و پس از این که آن دو را کشتند، بدنشان را سوزاندند و پیش از سوزاندن، مانع دفنشان شد. در برخی منابع، او را به اسم های دیگری نیز نامیده اند.

مصباح الزائر_ در «زیارت ناحیه» _: سلام بر عبد الرحمان بن عقیل! خدا، گُشده او و تیراندازنده به او، عمرو بن خالد بن اُسَید جُهَنی را لعنت کند!

تاریخ ابن خلدون: اواخر سال 66 [هجری] بود... مختار، عثمان بن خالد جُهَنی و ابو اسماء بَشر بن سَمِیط قابسی را _ که در کشتن عبد الرحمان عقیل و غارت او همدست بودند _، احضار کرد و آنها را گُشت و بدنشان را سوزاند.

تاریخ الطبری_ به نقل از موسی بن عامر عَدَوی جُهَنی _: مختار، عبد الله بن کامل را در پی عثمان بن خالد بن اُسَیر دُهمانی از بنی جُهَینه و ابو اسماء بَشر بن سَوط قابسی فرستاد. این دو، از کسانی بودند که در کشتن حسین علیه السلام حضور داشتند و در ریختن خون عبد الرحمان بن عقیل بن ابی طالب و غارتش، همدست بودند. عبد الله، در چاشتگاهان، مسجد بنی دُهمان را محاصره کرد و آن گاه گفت: همانند گناهان بنی دُهمان، از روز آفریده شدنشان تا روز حشرشان، بر گردن من باشد، اگر عثمان بن خالد بن اُسَیر، تحویل من نشود و من تا نفر آخر، گردنتان را نزنم. به او گفتیم: به ما مهلت بده تا پیدایش کنیم. با سپاهی در پی اش رفتند و آن دو را در جَبَّانه، در حالی که نشسته بودند و تصمیم داشتند که به جزیره بروند، پیدا کردند و نزد عبد الله بن کامل آوردند. عبد الله گفت: ستایش، از آن خدایی است که کفایت کننده جنگ مؤمنان است. اگر این و این را پیدا نمی کردند، در پی اش به منزلش می رفتیم. پس ستایش، از آن خدایی است که تو را در کمین انداخت تا دستگیری ات آسان شد. پس آن دو را به جایی در ناحیه چاه جَعْد برد و گردنشان را زد و سپس باز گشت و خبر آن دو را به مختار داد. مختار هم دستور داد که به سوی آن دو برگردد و آنها را با آتش بسوزاند و دفنشان نکند تا بسوزند.

6 / 26 عَمْرُو بْنُ صَبِيحِ بْنِ عَمْرِو بْنِ صَبِيحِ الصَّيْدَاوِيِّ أَوْ الصَّائِدِيِّ مِنْ رِمَاةِ عَسْكَرِ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ، وَهُوَ الَّذِي أَصَابَ بِسَهْمِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَهُوَ وَاضِعُ يَدِهِ عَلَى نَاصِيَتِهِ، وَبِذَلِكَ سَمَّرَ يَدَهُ عَلَى نَاصِيَتِهِ، وَأَصَابَ قَلْبَهُ بِسَهْمٍ آخَرَ وَأُرْدَاهُ شَهِيدًا. (1) وَكَانَ ضَمِنَ الْعَشْرَةَ الَّذِينَ اتَّذَبَهُمْ عَمْرِو بْنُ سَعْدٍ لِيَدُوسُوا جَسَدَ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَوَافِرِ خَيْوَلِهِمْ. (2) وَعِنْدَمَا قَبِضَ عَلَيْهِ الْمُخْتَارُ الثَّقَفِيُّ، أَمَرَ أَنْ يُحِيطَ بِهِ الْجَيْشُ وَيَطْعَنُوهُ بِالرَّمَاكِ إِلَى أَنْ يَمُوتَ، فَفَعَلُوا بِهِ ذَلِكَ حَتَّى هَلَكَ. (3) جَدِيرٌ بِالذِّكْرِ أَنَّه نَسَبَ إِلَيْهِ فِي بَعْضِ النُّقُولِ قَتْلَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِيلٍ، لَكِنْ يَحْتَمَلُ وَقُوعَ التَّصْحِيفِ أَوْ أَنَّهُ نَسَبَهُ إِلَى الْجَدِّ. (4)

-
- 1- قِيلَ قَتَلَهُ أَسِيدُ بْنُ مَالِكِ الْحَضْرَمِيُّ كَمَا نَسَبُوا رَمَى السَّهْمَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ رِقَادٍ، وَيَبْدُو أَنَّهُ غَيْرُ صَحِيحٍ. رَاجِعْ: ج 7 ص 158 (القسم الثامن / الفصل الثامن / عبدالله بن مسلم بن عقيل).
 - 2- رَاجِعْ: ج 7 ص 304 (القسم التاسع / الفصل الأول / وطوهم بخيولهم جسد الإمام عليه السلام).
 - 3- رَاجِعْ: ج 2657.
 - 4- رَاجِعْ: ج 7 ص 158 (القسم الثامن / الفصل الثامن : مقتل أولاد عقيل).

عمرو بن صبیح صَیدای یا صاندی ، از تیراندازان لشکر عمر بن سعد بود. او عبد الله بن مسلم بن عقیل را وقتی دستش را بر پیشانی اش نهاده بود، با تیر ، نشانه رفت و بدین سان ، دست عبد الله را به پیشانی اش دوخت و با تیر دیگر، قلب او را نشانه گرفت و او را به شهادت رساند. (1) عمرو بن صبیح، پس از شهادت امام حسین علیه السلام به درخواست عمر بن سعد ، پاسخ مثبت داد و در شمارِ ده تنی بود که بر پیکر امام علیه السلام ، اسب تاختند. وقتی مختار ثقفی او را دستگیر کرد، دستور داد سپاهیان او را در میان بگیرند و با نیزه ، او را بزنند تا کشته شود ، و این گونه او به هلاکت رسید. گفتنی است که در برخی نقل ها، کشتن عبد الله بن عقیل به وی نسبت داده شده که احتمالاً نوعی تصحیف و یا انتساب نوه به جد است .

1- گفته شده که قاتل عبد الله ، اسید بن مالک حَضَرَمی است ، همان گونه که تیراندازی به عبد الله بن مسلم بن عقیل را به زید بن رُقَاد نسبت داده اند، و چنین می نماید که این، درست نباشد .

المزار الكبير_ في زيارة النَّاحِيَةِ -: السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ ابْنِ الْقَتِيلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَلَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ عَمْرُو بْنُ صَبِيحِ الصَّيْدَاوِيِّ .
(1)

المناقب لابن شهر آشوب :وَأَنْتَدَبَ [عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ] عَشْرَةً ، وَهُمْ : ... وَعَمْرُو بْنُ صَبِيحِ الْمَذْحِجِيِّ ... فَوَطَّئُوهُ بِخَيْلِهِمْ . (2)

تاريخ الطبري عن أبي عبد الأعلى الزبيدي :وَطَلَبَ [المُخْتَارُ] رَجُلًا مِنْ صُدَاءٍ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو بْنُ صَبِيحٍ ، وَكَانَ يَقُولُ : لَقَدْ طَعَنْتُ بَعْضَهُمْ ، وَجَرَحْتُ فِيهِمْ ، وَمَا قَتَلْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا . فَأَتَيْتُ لَيْلًا ، وَهُوَ عَلَى سَطْحِهِ ، وَهُوَ لَا يَشْعُرُ ، بَعْدَمَا هَدَّأَتِ الْعُيُونُ ، وَسَدَّ يَفَهُ تَحْتَ رَأْسِهِ ، فَأَخَذُوهُ أَخْذًا ، وَأَخَذُوا سَيْفَهُ ، فَقَالَ : قَبِّحَكَ اللَّهُ سَيْفًا ، مَا أَقْرَبَكَ وَأَبْعَدَكَ ! فَجِيءَ بِهِ إِلَى الْمُخْتَارِ ، فَحَبَسَهُ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ ، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحَ أُذِنَ لِأَصْحَابِهِ ، وَقِيلَ : لِيَدْخُلْ مَنْ شَاءَ أَنْ يَدْخُلَ . وَدَخَلَ النَّاسُ ، وَجِيءَ بِهِ مُقَيَّدًا ، فَقَالَ : أَمَا وَاللَّهِ ، يَا مَعْشَرَ الْكُفْرَةِ الْفَجْرَةِ ، أَنْ لَوْ بِيَدِي سَيْفِي لَعَلِمْتُمْ أَنِّي بِنَصْلِ السَّيْفِ غَيْرِ رَعِشٍ وَلَا رَعْدِيدٍ ، مَا يَسَّرُنِي إِذْ كَانَتْ مَيْتِي قَتْلًا أَنَّهُ قَتَلَنِي مِنَ الْخَلْقِ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ ، لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ شِدْرَارُ خَلْقِ اللَّهِ ، غَيْرَ أَنِّي وَدِدْتُ أَنْ بِيَدِي سَيْفًا أَضْرِبُ بِهِ فِيكُمْ سَاعَةً . ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ ، فَلَطَمَ عَيْنَ ابْنِ كَامِلٍ وَهُوَ إِلَى جَنْبِهِ ، فَضَحِكَ ابْنُ كَامِلٍ ، ثُمَّ أَخَذَ يَدَهُ وَأَمْسَكَهَا ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّهُ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ جَرَحَ فِي آلِ مُحَمَّدٍ وَطَعَنَ ، فَمُرْنَا بِأَمْرِكَ فِيهِ . فَقَالَ الْمُخْتَارُ : عَلَيَّ بِالرَّمَاكِ . فَأَتَيْتُ بِهَا ، فَقَالَ : إِطْعَمُوهُ حَتَّى يَمُوتَ . فَطُعِنَ بِالرَّمَاكِ حَتَّى مَاتَ . (3)

1- .المزار الكبير : ص 491 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 68 .

2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 111 .

3- .تاريخ الطبري : ج 6 ص 65 وراجع : ذوب النُّضَارِ : ص 122 .

المزار الکبیر۔ در «زیارت ناحیه» : سلام بر کشته شده، پسر کشته شده، عبد اللہ بن مسلم بن عقیل! و لعنت خدا بر عمرو بن صبیح صیداوی، پرتاب کننده تیر بر او!

المناقب، ابن شهر آشوب: عمر بن سعد، ده نفر را فرا خواند: ... و عمرو بن صبیح مَدْحِجِی ... که بر جنازه امام علیه السلام اسب تاختند.

تاریخ الطبری۔ به نقل از ابو عبد الأعلى زبیدی۔: مختار، مردی از بنی صَدَا به نام عمرو بن صبیح را احضار کرد که می گفت: من به برخی از آنها نیزه زدم و برخی را زخمی کردم؛ ولی کسی را نکشتم. شبانه و در پی گزارش جاسوسان، در حالی که چشم ها را خواب رُبوده بود و او در بالای بام خانه اش بود و بی خبر، شمشیرش را زیر سرش گذاشته بود، به سراغش رفتند و دستگیرش کردند و شمشیرش را گرفتند. گفت: ای شمشیر! خدا، تو را بشکند! چه قدر نزدیکی و چه قدر دوری! او را پیش مختار آوردند. او را در قصر خودش زندانی کرد تا صبح شد. به یارانش اجازه داد که هر کس می خواهد، وارد شود. مردم، وارد شدند. عمرو بن صبیح را هم دست بسته آوردند. عمرو گفت: به خدا سوگند۔ ای گروه کافر فاجر، اگر شمشیر در دستم بود، می فهمیدید که من در برابر استواری شمشیر، نه لرزانم و نه ترسان مضطرب. در صورتی که مرگم به کشته شدن باشد، مرا خوش حال نمی کند که کسانی غیر از شما مرا بکشند. به یقین، دانستم که شما، بدترین آفریده های خدایید؛ اما دوست داشتم شمشیری در دستم بود که ساعتی، با آن، شما را می زدم. سپس دستش را بلند کرد و به چشم عبد اللہ بن کامل۔ که در کنارش ایستاده بود۔ کوبید. ابن کامل، خندید و دست او را گرفت و نگه داشت و آن گاه گفت: او می گوید که کسانی از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله را زخمی کرده و زده! پس دستورت را در باره او صادر کن. مختار گفت: نیزه ها را بیاورید. آنها را آوردند. گفت: بزنید تا بمیرد. آن قدر با نیزه به او زدند تا مُرد.

6 / 27 قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ تَوَلَّى قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ الكندي رئاسة قبيلة كندة في الكوفة بعد أبيه . وكان شأنه شأن أبيه متلوّناً ومنافقاً وممّن كتب الكتب إلى الإمام الحسين عليه السلام في بداية نهضته ووعده النصره (1) ، إلاّ أنّه التحق بابن زياد بمجرد مجيئه العراق ، وتولّى قيادة قبيلة كندة وقسم من ربيعة . (2) وبعد انتهاء المعركة اشترك في نهب الخيام وسلب قطيفة الإمام عليه السلام ، ولذلك اشتهر بقيس القطيفة . (3) وكان من حاملي رؤوس الشهداء لابن زياد . (4) وفي ثورة المختار، التجأ قيس إلى أحد أعظم قادة جيش المختار، أي عبد الله بن كامل، إلاّ أنّ المختار بعث أبا عمرة إلى ملجئه وقتله . (5)

-
- 1- راجع : ج 6 ص 94 (القسم الثامن / الفصل الثاني / احتجاجات الإمام عليه السلام على جيش الكوفة) .
 - 2- راجع : ج 6 ص 78 (القسم الثامن / الفصل الثاني / مواجهة بين جيش الهدى و جيش الضلالة) .
 - 3- راجع : ج 7 ص 294 (القسم التاسع / الفصل الأول / سلب الإمام عليه السلام) .
 - 4- راجع : ج 8 ص 10 (القسم التاسع / الفصل الرابع / مجئ كل قبيلة برؤوس من قتل) .
 - 5- راجع : ح 2658 .

قیس بن اشعث کِنْدِی، پس از پدرش، ریاست قبیله کِنْدَه را در کوفه بر عهده داشت. او همانند پدرش، نفاق و چندچهرگی داشت و از جمله کسانی بود که در آغاز قیام امام حسین علیه السلام به ایشان نامه نوشتند و به امام علیه السلام وعده یاری دادند؛ اما به محض ورود ابن زیاد به عراق، وی به ابن زیاد پیوست و فرماندهی قبیله کِنْدَه و بخشی از قبیله ربیع را بر عهده گرفت. او به خاطر همدستی اش در غارت خیمه ها پس از جنگ و نیز غارت قَطیفه (روانداز) امام علیه السلام، به «قیسِ قَطیفه» مشهور شد. او از جمله کسانی بود که سرهای مبارک شهیدان کربلا را برای ابن زیاد بردند. او در جریان قیام مختار، به یکی از فرماندهان بزرگ مختار، یعنی عبد الله بن کامل، پناهنده شد؛ اما مختار، ابو عمیره را به مخفیگاهش فرستاد و او را کشت.

الأخبار الطوال: إنَّ قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ أَنْفَ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ الْبَصْرَةَ، فَيَشْمَتَ بِهِنَّ أَهْلُهَا، فَانصَرَفَ إِلَى الْكُوفَةِ مُسْتَجِيرًا بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَامِلٍ، وَكَانَ مِنْ أَحْصَى النَّاسِ عِنْدَ الْمُخْتَارِ. فَأَقْبَلَ عَبْدُ اللَّهِ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَقَالَ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِنَّ قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ قَدِ اسْتَجَارَ بِي وَأَجْرْتُهُ، فَأَنْفَذَ جَوَارِي إِيَّاهُ. فَسَكَتَ عَنْهُ الْمُخْتَارُ مَلِيًّا، وَشَدَّ غَلَّةَ بِالْحَدِيثِ، ثُمَّ قَالَ: أَرْنِي خَاتَمَكَ، فَنَاوَلَهُ إِيَّاهُ، فَجَعَلَهُ فِي إصْبَعِهِ طَوِيلًا. ثُمَّ دَعَا أَبَا عَمْرَةَ، فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْخَاتَمَ، وَقَالَ لَهُ سِرًّا: انْطَلِقْ إِلَى امْرَأَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَامِلٍ، فَقُلْ لَهَا: هَذَا خَاتَمُ بَعْلِكَ عَلَامَةً، لَتُدْخِلَنِي إِلَى قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ، فَإِنِّي أُرِيدُ مُنَاطَرَتَهُ فِي بَعْضِ الْأُمُورِ الَّتِي فِيهَا خَلَاصُهُ مِنَ الْمُخْتَارِ، فَأَدْخَلْتُهُ إِلَيْهِ. فَانْتَضَى (1) سَيْفَهُ، فَضَرَبَ عُنُقَهُ، وَأَخَذَ رَأْسَهُ، فَأَتَى بِهِ الْمُخْتَارَ، فَأَلْقَاهُ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَقَالَ الْمُخْتَارُ: هَذَا بِقَطِيفَةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. وَذَلِكَ أَنَّ قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ أَخَذَ قَطِيفَةً كَانَتْ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قُتِلَ، فَكَانَ يُسَمَّى قَيْسَ قَطِيفَةَ. (2) فَاسْتَرَجَعَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ كَامِلٍ، وَقَالَ لِلْمُخْتَارِ: قَتَلْتَ جَارِي وَصَدِيقِي فِي الدَّهْرِ. قَالَ لَهُ الْمُخْتَارُ: لِلَّهِ أَبُوكَ، أُسْكُتْ، أَسْتَحِلُّ أَنْ تُجِيرَ قَتْلَةَ ابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّكَ؟! (3)

- 1- نَصَا السَيْفَ وَانْتَضَاهُ: إِذَا أَخْرَجَهُ (النهاية: ج 5 ص 73 «نضا»).
- 2- الْقَطِيفَةُ: كَسَاءٌ لَهُ خَمَلٌ (النهاية: ج 4 ص 84 «قطف»).
- 3- الْأَخْبَارُ الطُّوَالُ: ص 302 وَرَاجِعْ: تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ: ج 5 ص 453 وَشَرْحُ الْأَخْبَارِ: ج 3 ص 165 الرَّقْمُ 1094.

الأخبار الطوال: قیس بن اشعث، از ترس این که مبادا بصریان، شماتش کنند، از رفتن به بصره، خودداری کرد و به جانب کوفه رفت و به عبد الله بن کامل _ که از یاران ویژه مختار بود _ پناه برد. عبد الله، رو کرد و به مختار گفت: ای امیر! قیس بن اشعث، از من پناهندگی خواست و من هم به او پناه دادم. این پناهندگی را تنفیذ کن. مختار، لختی خاموش ماند و او را به گفتگو، سرگرم کرد و آن گاه گفت: انگشترت را به من نشان بده. او انگشترش را به مختار داد و مختار، آن را مدتی طولانی در انگشت کرد و سپس، ابو عمره را صدا زد و انگشتر را به وی سپرد و در گوشی به او گفت: پیش زن عبد الله بن کامل می روی و به او می گویی: این انگشتر شوهرت، نشان است که مرا پیش قیس بن اشعث ببری. من می خواهم در باره پاره ای کارها _ که مایه نجاتش از دست مختار است _ ، با او گفتگو کنم. زن عبد الله، ابو عمره را پیش قیس برد. ابو عمره، شمشیرش را کشید و گردن قیس را زد و سرش را برداشت و آورد و در برابر مختار گذاشت. مختار گفت: این، در برابر رو انداز حسین [که به تاراج بُردی]! این به خاطر آن بود که قیس، قطیفه (روانداز) حسین علیه السلام را _ وقتی که کشته شد _ ، برداشته بود و به قیس قطیفه، مشهور شده بود. عبد الله بن کامل، استرجاع کرد (إِنَّا لِلَّهِ بِرِزَانِ آوَرْد) و به مختار گفت: پناهنده و مهمان و دوست دوران زندگی ام را گُشتی! مختار به وی گفت: رحمت خدا بر پدرت! خاموش باش. آیا روا می داری که کُشندگان پسر دختر پیامبرت را پناه دهی؟! .

28/ 6 مالك بن النسيير كان مالك بن النسيير البدي الكندي ممن هجموا على الإمام الحسين عليه السلام بسيوفهم ، وقد ضرب بسيفه رأس الإمام، فدعا عليه الإمام عليه السلام ، فابتلي بالفقر الشديد على أثر دعاء الإمام عليه . (1) واستناداً إلى بعض الروايات التاريخية فقد أصيبت يده بالفالج وضعف عقله . (2) وفي ثورة المختار ، قبض عليه وأمر به فقطعت يده ورجلاه وترك حتى هلك . (3)

تاريخ الطبري عن حميد بن مسلم : إن رجلاً من كندة يقال له مالك بن النسيير من بني بداء ، أتاه [أي الحسين عليه السلام] فصر به على رأسه بالسيف ، وعليه برؤس له ، فقطع البرؤس ، وأصاب السيف رأسه ، فأدمى رأسه ، فامتلاً البرؤس دماً . فقال له الحسين : لا أكلت بها ولا شربت ، وحشرك الله مع الظالمين . قال : فألقى ذلك البرؤس ، ثم دعا بقلنسوة (4) ، فلبسها ، واعتصم ، وقد أعيا وبلد (5) ، وجاء الكندي حتى أخذ البرؤس ، وكان من خزر ، فلما قدم به بعد ذلك على امرأته - أم عبد الله ابنة الحر أخت حسد بن بن الحر البدي - أقبل يغسل البرؤس من الدم ، فقالت له امرأته : أسد لب ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله تدخل بيتي؟! أخرجه عني . فذكر أصحابه ، أنه لم يزل فقيراً يسر حتى مات . (6)

1- راجع : ج 7 ص 240 (القسم الثامن / الفصل التاسع / ماجرى على الإمام عليه السلام في آخر لحظة من حياته) .

2- راجع : ص 286 ح 2660 و 2661 .

3- راجع : ص 286 ح 2662 .

4- القلنسوة : نوع من ملابس الرأس ، وهو على هيئات .

5- بلد الرجل : إذا لم يتجه لشيء ، وبلد : إذا نكس في العمل وضعف حتى في الجري (لسان العرب : ج 3 ص 96 «بلد»).

6- تاريخ الطبري : ج 5 ص 448 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 408 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 35 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 110 وفيهما «مالك بن نسر الكندي» ، شرح الأخبار : ج 3 ص 163 ح 1090 عن المدائني و ص 165 ح 1094 عن أبي مخنف وفيهما «مالك بن بشير» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 57 وفيه «مالك بن اليسر» وكلها نحوه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 53

مالک بن نَسَیر بَدَی کِنْدی، از مهاجمانی است که بر امام حسین علیه السلام یورش آورد و با شمشیر بر سر مبارک امام علیه السلام ضربت زد. امام علیه السلام نیز او را نفرین نمود و او بر اثر آن، به فقر شدید دچار شد. بنا بر برخی گزارش های تاریخی، دستانش فلج شد و عقلش کم و کاستی پیدا کرد. وی در جریان قیام مختار، دستگیر شد و مختار، دستور داد که دست ها و پاهایش را قطع کنند و رها گردد تا بمیرد.

تاریخ الطبری_ به نقل از حَمید بن مسلم_: مردی از کِنْدَه به نام مالک بن نُسَیر از بنی بَدَا، نزد حسین علیه السلام آمد و با شمشیر، بر سر ایشان زد. با وجود آن که حسین علیه السلام کلاه بُرُئْس (1) بر سر داشت، شمشیر، بُرُئْس را برید و به سر حسین علیه السلام رسید و خون، از آن جاری شد و بُرُئْس، پر از خون شد. حسین علیه السلام به او فرمود: «با این، نه نانی بخوری و نه آبی بیاشامی؛ و خدا با ستمکاران، محشورت کند!». حسین علیه السلام کلاه بُرُئْس را از سر برداشت و قَلَنَسُوَه (2) خواست و آن را بر سر گذاشت و دستار پیچید، در حالی که بدنش سست و ناتوان گردیده بود. کِنْدی آمد و بُرُئْس را_ که از خَز بود_، برداشت. وقتی آن را برای زَنش اُمّ عبد اللّٰه (دختر خُر و خواهر حسین بن خُرّ بَدَی) آورد و شروع به شستن خون بُرُئْس کرد، زَنش به وی گفت: آیا کلاه پسر دختر پیامبر خدا را به خانه من آورده ای؟! آن را از من دور کن. دوستانش گفتند: او همواره به طور اسفباری، نادار بود تا مُرد.

1- بُرُئْس : جُبّه کلاه دار ؛ کلاه قَلَنَدری .

2- قَلَنَسُوَه : شَبّ کلاه .

الفتوح: وأخذَ درعَهُ مالِكُ بنُ بِشْرِ الكِنْدِيِّ، فَلَبِسَهُ، فَصَارَ مَعْتَوْهَا . (1)

أنساب الأشراف: أخذَ الكِنْدِيُّ البُرْسَ، فَيُقَالُ إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ فَقِيرًا وَشَلَّتْ يَدَاهُ . (2)

تاريخ الطبري عن مالك بن أعين الجهني: قالَ المُختارُ للبَدِيِّ [مالكِ بنِ النُّسَيرِ]: أنتَ صاحبُ بُرْنِسِهِ؟ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بنُ كَامِلٍ: نَعَمْ، هُوَ هُوَ. فَقَالَ المُختارُ: إقْطَعُوا يَدَيِ هَذَا وَرِجْلَيْهِ، وَدَعُوهُ، فَلْيَضْطَرِبْ حَتَّى يَمُوتَ. فَفَعِلَ ذَلِكَ بِهِ وَتُرِكَ، فَلَمْ يَزَلْ يَنْزِفُ الدَّمَ حَتَّى مَاتَ . (3)

29/ 6 مُحَمَّدُ بنُ الأَشْعَثِ بنِ قَيْسِكان محمد بن الأشعث بن قيس الكندي شقيق قيس بن الأشعث، أحد الأفراد الذين لعبوا دوراً في واقعة كربلاء، وممن هبوا الأرضية المناسبة لوقائع عاشوراء (4)، ومن الذين كتبوا الكتب ليزيد وطالبوا باتخاذ إجراءات أكثر حزمًا ضد نهضة الإمام الحسين عليه السلام . (5) كما كان يتولّى قيادة القوّات التي ألقت القبض على مسلم بن عقيل . (6) وفي يوم عاشوراء أنكر فضيلة وحرمة الإمام الحسين بسبب انتسابه للنبيّ صلى الله عليه وآله، لذلك دعا عليه الإمام بأن يموت ذليلاً، وإثر دعاء الإمام عليه _ كما نقل في بعض الروايات _، لسعه عقرب أسود في نفس ذلك اليوم وهلك ذليلاً (7)، لكن الروايات الأكثر شهرة تقول: بأن موته كان في عهد المختار، حيث فرّ من الكوفة والتحق بمصعب بن الزبير في البصرة، ثم قتل على يد المختار في الحرب التي دارت بينه وبين مصعب . (8)

- 1- الفتوح: ج 5 ص 119، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 37 و 38 وفيه «مالك بن نسر الكندي»؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 57 وفيه «مالك بن بشير الكندي» .
- 2- أنساب الأشراف: ج 3 ص 408؛ مثير الأحزان: ص 76 نحوه .
- 3- تاريخ الطبري: ج 6 ص 58، البداية والنهاية: ج 8 ص 272؛ الأمالي للطوسي: ص 244 الرقم 424 وفيه «مالك بن الهيثم البدائي» وكلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 337 الرقم 2 .
- 4- راجع: ص 290 ح 2664 .
- 5- راجع: ج 4 ص 94 ح 1062 .
- 6- راجع: ج 4 ص 60 (القسم السابع / الفصل الرابع: خروج مندوب الإمام عليه السلام من مكة إلى شهادته في الكوفة) .
- 7- راجع: ص 290 ح 2665 و 2666 .
- 8- راجع: ص 296 ح 2670 _ 2672 .

الفتوح: مالک بن بشر کندی، زره حسین علیه السلام را برداشت و پوشید، و کم عقل شد.

أنساب الأشراف: کندی، بُرُس [حسین علیه السلام] را برداشت. گفته می شود که او، همواره نادار بود و دستانش دچار لَقْوَه شدند.

تاریخ الطبری_ به نقل از مالک بن أعین جُهَنی_-: مختار، به بَدَدی (مالک بن نُسَیر) گفت: تو بُرُس ایشان را برداشتی؟ عبد اللّٰه بن کامل به مختار گفت: آری. این، همان است. مختار گفت: دست ها و پاهای این مرد را قطع کرده، رهاش کنید تا به خودش بغلتد و بمیرد. این کار با او شد و رها گردید و چندان خون از او رفت تا مُرد.

6 / 29 محمد بن اشعث بن قیس

محمد بن اشعث بن قیس کندی، برادر تنی قیس بن اشعث، یکی از نقش آفرینان حادثه کربلا و از فرآهم آورندگان زمینه های حوادث عاشورا و جزو نویسندگان نامه به یزید است که خواستار اقدامات جدی تر بر ضدّ نهضت امام حسین علیه السلام شدند. او فرمانده نیروهایی بود که مسلم بن عقیل را دستگیر کردند. وی در روز عاشورا، فضیلت امام حسین علیه السلام و منزلت انتساب ایشان را به پیامبر صلی الله علیه و آله، منکر شد و از این رو، امام علیه السلام نفرینش نمود که با ذلّت بمیرد. طبق برخی گزارش ها، در پی نفرین امام علیه السلام، همان روز، عقربی سیاه، او را نیش زد و با خواری تمام، مُرد. اما روایت هایی که شهرت بیشتری دارند، می گویند که مرگ وی، در دوران مختار بوده است. او از کوفه گریخت و در بصره به مُصَعَب پیوست و در نبرد مختار و مُصَعَب، به دست مختار، کشته شد.

مقاتل الطالبين عن موسى بن أبي النعمان: جاء الأشعث إلى علي عليه السلام يستأذن عليه، فردّه قنبر، فأدمى الأشعث أنفه، فخرج علي عليه السلام وهو يقول: ما لي ولك يا أشعث، أما والله، لو بعبد تقيف تمرست (1) لأقشع عرت شعيراتك. قيل: يا أمير المؤمنين! ومن غلام تقيف؟ قال: غلام يليهم، لا يبقى أهل بيت من العرب إلا أدخلهم ذلاً. قيل: يا أمير المؤمنين! كم يلي، وكم يمكث؟ قال: عشرين إن بلغها. (2)

1- تمرس به: أي احتك به (الصحاح: ج 3 ص 978 «مرس»).

2- مقاتل الطالبين: ص 47، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 6 ص 117، المعجم الكبير: ج 1 ص 237 ح 651، تاريخ دمشق: ج 12 ص 169 كلاهما عن أم حكيم بنت عمرو بن سنان الجدليّ نحوه؛ الخرائج والجرائح: ج 1 ص 199 ح 38، بحار الأنوار: ج 41 ص 299 ح 28.

مقاتل الطالبيين_ به نقل از موسی بن ابی نعمان_ اشعث ، تصمیم داشت خدمت علی علیه السلام برود . قنبر ، او را برگرداند و اشعث ، بینی او را خونین کرد . علی علیه السلام بیرون آمد ، در حالی که می فرمود : «ای اشعث ! مرا با تو ، چه کار ؟! به خدا سوگند ، اگر به غلام ثقیف زده بودی ، مویچه هایت سیخ شده بود (تورا تنبیه اساسی می کرد)» . گفته شد: ای امیر مؤمنان ! غلام ثقیف کیست ؟ فرمود: «غلامی که حکمرانشان می شود و هیچ عربی نمی ماند ، مگر این که او ، وی را ذلیل می کند» . گفته شد: ای امیر مؤمنان ! کی حاکم می شود ؟ و چه قدر می ماند ؟ فرمود: «بیست سال ، اگر برسد» .

الكافي عن علي بن يقطين عمّن ذكره عن أبي عبد الله [الصادق] عليه السلام: «إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِكٌ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَابْنَتُهُ جَعْدَةُ سَمَّتِ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمُحَمَّدُ ابْنُهُ شَرِكٌ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (1)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارج: رَفَعَ الْحُسَيْنُ صَوْتَهُ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَذُرِّيَّتُهُ وَقَرَابَتُهُ، فَاقْصِمْ مَنْ ظَلَمْنَا وَغَصَبْنَا حَقَّنَا، إِنَّكَ سَمِيعٌ قَرِيبٌ. فَسَدَّ مَعَهَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، فَقَالَ: يَا حَسَنُ، وَأَيُّ قَرَابَةٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ؟ فَقَالَ الْحَسَنُ: اللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ يَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِكَ قَرَابَةٌ، اللَّهُمَّ فَأَرِنِي فِيهِ هَذَا الْيَوْمَ دُلًّا عَاجِلًا. فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ تَنَحَّى مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَخَرَجَ مِنَ الْعَسْكَرِ، فَنَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ، وَإِذَا بِعَقْرَبٍ سَدَّ دَاءَ خَرَجَتْ مِنْ بَعْضِ الْجُحْرَةِ، فَضَدَّ رِبْتَهُ ضَرْبَةً تَرَكَتُهُ مُتَلَوِّثًا فِي ثِيَابِهِ مِمَّا بِهِ. وَذَكَرَ الْحَاكِمُ الْجُشَمِيُّ: إِنَّهُ مَاتَ لِيَوْمِهِ. وَلَكِنَّ ذَلِكَ غَيْرُ صَحِيحٍ، فَإِنَّهُ بَقِيَ إِلَى أَيَّامِ الْمُخْتَارِ فَقَتَلَهُ، وَلَكِنَّهُ بَقِيَ مِمَّا بِهِ فِي بَيْتِهِ. (2)

الأماشي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليهم السلام: أَقْبَلَ رَجُلٌ آخِرٌ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ، أَيُّهُ حُرْمَةٌ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَتْ لِعَيْرِكَ؟ فَتَلَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَعَالَ إِبْرَاهِيمَ وَعَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُمْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» (3)، الْآيَةَ. ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ، إِنَّ مُحَمَّدًا لَمِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَإِنَّ الْعِتْرَةَ الْهَادِيَةَ لَمِنْ آلِ مُحَمَّدٍ. مَنْ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ: مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ. فَرَفَعَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَرِ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ دُلًّا فِي هَذَا الْيَوْمِ، لَا تُعْزُهُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا. فَعَرَضَ لَهُ عَارِضٌ، فَخَرَجَ مِنَ الْعَسْكَرِ يَبْتَرُّ، فَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَقْرَبًا، فَلَدَغَتْهُ، فَمَاتَ بِأَدْيِ الْعَوْرَةِ. (4)

1- الكافي: ج 8 ص 167 ح 187، بحار الأنوار: ج 44 ص 142 ح 8.

2- مقتل الحسين عليه السلام للخوارج: ج 1 ص 249؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 57 نحوه وليس فيه ذيله من «وذكر»، بحار الأنوار: ج 45 ص 302 ح 3.

3- آل عمران: 33 و 34.

4- الأماشي للصدوق: ص 221 ح 239، روضة الواعظين: ص 204 عن الضحّاك بن عبد الله من دون إسناد إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 44 ص 317 ح 1.

الكافی_ به نقل از علی بن یقطين، از کسی که نام برده، از امام صادق علیه السلام_: اشعث بن قیس، در [ریختن] خون امیر مؤمنان علیه السلام مشارکت داشت و دخترش جَعده، حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش محمّد، در ریختن خون حسین علیه السلام شرکت داشت.

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام صدایش را بلند کرد و فرمود: «خداوندا! ما خاندان پیامبر تو و نسل و خویشِ اویم. هر کس را که به ما ستم می کند و حقمان را غصب می نماید، در هم بکوب، که تو شنوای نزدیکی». محمّد بن اشعث، آن را شنید و گفت: ای حسین! چه خویشی ای میان تو و محمّد هست؟ حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! محمّد بن اشعث می گوید: میان من و پیامبرت، خویشی ای نیست. خداوندا! همین امروز و زود، ذلتی به او بچشان». مدّتی نگذشت که محمّد بن اشعث، از لشکر، خارج شد. از اسبش که پایین آمد، عقرب سیاهی از سوراخی بیرون آمد و او را نیش زد و او را رها کرد، در حالی که به خودش می پیچید. حاکم جُشّ می گفت: او، همان روز مُرد؛ اما این، درست نیست. او تا دوران مختار ماند و مختار، او را کُشت. او [تا موقع کشته شدنش] به همان حالت دردناک، در منزلش مانده بود.

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام_: مرد دیگری از لشکر عمر بن سعد به نام محمّد بن اشعث بن قیس کندی، بیرون آمد و گفت: ای حسین، پسر فاطمه! برای تو چه حرمتی از طرف پیامبر خدا هست که برای دیگران نیست؟ حسین علیه السلام این آیه را خواند: «خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید؛ نسلی که برخی از آنها، از برخی دیگرند» تا آخر آیه. آن گاه فرمود: «به خدا سوگند، محمّد، از خاندان ابراهیم بود و عترت هدایتگر، از خاندان محمّدنند. این مرد، کیست؟». گفتند: محمّد بن اشعث بن قیس کندی. حسین علیه السلام سرش را به سوی آسمان، بلند کرد و فرمود: «خداوندا! همین امروز، ذلتی را نصیب محمّد بن اشعث کن که پس از این، هیچ گاه عزیز نشود». احساس دفع به محمّد، دست داد و از لشکر، بیرون آمد. خدا، عقربی را بر وی مسلّط کرد و او را نیش زد و او با عورتی برهنه مُرد.

الأخبار الطوال: لَمَّا تَجَرَّدَ الْمُخْتَارُ لِطَلَبِ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، هَرَبَ مِنْهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، وَهُمَا كَانَا الْمُتَوَلِّيَيْنِ لِلْحَرْبِ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. (1)

تاريخ الطبري عن هشام بن عبد الرحمن وابنه الحكم بن هشام: كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ فِي قَرْيَةِ الْأَشْعَثِ إِلَى جَنْبِ الْقَادِسِيَّةِ، فَبَعَثَ الْمُخْتَارُ إِلَيْهِ حَوْشًا بِأَسَدِ بْنِ الْكُرَيْبِيِّ فِي مِئَةِ، فَقَالَ: انْطَلِقْ إِلَيْهِ، فَإِنَّكَ تَجِدُهُ لَاهِيًا مُتَصَيِّدًا، أَوْ قَائِمًا مُتَلَبِّدًا، أَوْ خَائِفًا مُتَلَدِّدًا، أَوْ كَامِنًا مُتَعَمِّدًا؛ فَإِنْ قَدَّرْتَ عَلَيْهِ فَاثْنَيْ بَرَأْسِهِ. فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى قَصْرَهُ، فَأَحَاطَ بِهِ، وَخَرَجَ مِنْهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، فَلَحِقَ بِمُصْعَبٍ، وَأَقَامُوا عَلَى الْقَصْرِ، وَهُمْ يَرَوْنَ أَنَّهُ فِيهِ، ثُمَّ دَخَلُوا، فَعَلِمُوا أَنَّهُ قَدْ فَاتَهُمْ، فَانصَرَفُوا إِلَى الْمُخْتَارِ، فَبَعَثَ إِلَى دَارِهِ فَهَدَمَهَا، وَبَنَى بِلَبْنِهَا وَطِينِهَا دَارَ حُجْرِ بْنِ عَدِيِّ الْكِنْدِيِّ، وَكَانَ زِيَادُ بْنُ سُمَيْيَةَ قَدْ هَدَمَهَا. (2)

1- الأخبار الطوال: ص 298 وراجع: البداية والنهاية: ج 9 ص 47.

2- تاريخ الطبري: ج 6 ص 66، تاريخ دمشق: ج 52 ص 132 عن أبي مخنف وراجع: الأخبار الطوال: ص 306 وذوب النصّار: ص

الأخبار الطوال: وقتی مختار در پی یافتن قاتلان حسین علیه السلام بر آمد، عمر بن سعد و محمد بن اشعث، از او گریختند. این دو در عاشورا، عهده دار جنگ با حسین علیه السلام بودند.

تاریخ الطبری به نقل از هشام بن عبد الرحمان و سرش حکم بن هشام: و محمد بن اشعث قیس، در روستای اشعث در قادسیه بود. مختار، حوشب تختبان را با یکصد نفر به سوی او روانه کرد و به وی گفت: به سوی محمد می روی و او را در حال بازی و شکار، یا ایستاده و چابک، یا ترسان و مراقب، و یا مخفی و پنهان، می یابی. اگر بر او دست یافتی، سرش را برایم بیاور. حوشب، راه افتاد تا به قصر محمد رسید و او را محاصره کرد. محمد بن اشعث، از قصرش بیرون آمد و به مُصعب پیوست. آنها مُشرف بر قصر ماندند و تصوّرشان این بود که او در قصر است. سپس وارد آن شدند و فهمیدند که او، آنها را جا گذاشته و رفته است. سپس به سمت مختار آمدند. مختار، کسی را فرستاد و خانه اش را ویران کرد و با آجر و گل آن، خانه حُجر بن عدی کندی را ساخت که زیاد بن سمیه خرابش کرده بود.

الفتوح: دَعَا [المُختار] بِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، يُقَالُ لَهُ حَوْشَبُ بْنُ يَعْلَى الْهَمْدَانِيُّ، فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا حَوْشَبُ، أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ مِنْ قَتْلَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ الَّذِي قَالَ لَهُ بِكَرْبَلَاءَ مَا قَالَ؟ وَاللَّهِ، مَا يَهْنِي نَوْمُ وَلَا الْقِرَارُ وَرَجُلٌ مِنْ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمْشِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ فِي قَرْيَةٍ إِلَى جَنْبِ الْقَادِسِيَّةِ، فَسِرَّ إِلَيْهِ فِي مِئَةِ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِكَ، فَإِنَّكَ تَجِدُهُ لَهَا مُتَّصِدًا، أَوْ قَائِمًا مُتَلَبِّدًا، أَوْ خَائِفًا مُتَلَدِّدًا، أَوْ كَامِنًا مُتَرَدِّدًا، فَاقْتُلْهُ وَجِئني بِرَأْسِهِ. قَالَ: فَخَرَجَ حَوْشَبُ بْنُ يَعْلَى الْهَمْدَانِيُّ فِي مِئَةِ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، حَتَّى صَارَ إِلَى قَرْيَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ، وَعَلِمَ ابْنُ الْأَشْعَثِ بِذَلِكَ، فَخَرَجَ مِنْ بَابٍ لَهُ آخَرَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ هَارِبًا، وَمَضَى نَحْوَ الْبَصْرَةِ إِلَى مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ. قَالَ: وَأَصْبَحَ حَوْشَبُ بْنُ يَعْلَى هَذَا وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ قَدْ هَرَبَ، فَكَتَبَ إِلَى الْمُخْتَارِ بِذَلِكَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمُخْتَارُ: إِنَّكَ قَدْ صَدَّيْعَتَ الْحَزْمَ وَلَمْ تَأْخُذْ بِالْوَثِيقَةِ، فَإِذَا قَدْ فَاتَكَ الرَّجُلُ فَاهْدِمِ قَصْرَهُ، وَاخْرِبِ قَرْيَتَهُ، وَانْتَبِ بِأَمْوَالِهِ. قَالَ: فَهَدَمْتُ دَارَ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ، وَأَمَرَ الْمُخْتَارُ بِنَقْضِهَا، فَبَنَوْا بِهِ دَارَ حُجْرِ بْنِ عَدِيِّ الْكِنْدِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ. قَالَ: وَصَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ إِلَى مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ، فَالْتَجَأَ إِلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ مُصْعَبُ: مَا وَرَاءَكَ؟ فَقَالَ: وَرَائِي - وَاللَّهِ أَيُّهَا الْأَمِيرُ - التُّرْكُ وَالْدَيْلَمُ (1)، هَذَا الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ قَدْ غَلَبَ عَلَى الْأَرْضِ، فَهُوَ يَقْتُلُ النَّاسَ كَيْفَ شَاءَ، وَقَدْ قَتَلَ إِلَى السَّاعَةِ هَذِهِ مِمَّنْ يُتَّهَمُ بِقِتَالِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ آلَافٍ؛ وَقَدْ كَانَ أَعْطَانِي الْأَمَانَ، ثُمَّ إِنَّهُ بَعَثَ إِلَيَّ بَعْضَ أَصْحَابِهِ، فَأَرَادَ قَتْلِي، فَهَرَبْتُ إِلَيْكَ، فَهَذِهِ قِصَّتِي وَهَذِهِ حَالِي. ثُمَّ وَثَبَ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ، حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ، فَانْشَأَ يَقُولُ أَيْبَاتًا مَطْلَعُهَا: إِنَّ قَوْمًا مِنْ كِنْدَةَ الْأَخْيَارِ بَيْنَ قَيْسٍ وَبَيْنَ آلِ الْمَذَارِ إِلَى آخِرِهَا. قَالَ: فَقَالَ لَهُ مُصْعَبُ بْنُ الزُّبَيْرِ: يَا أَخَا كِنْدَةَ، إِنِّي قَدْ فَهَمْتُ كَلَامَكَ، وَإِنِّي أَعْمَلُ بِرَأْيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَهُوَ الَّذِي وَلَّانِي الْبَصْرَةَ، وَأَمَرَنِي بِحَرْبِ الْأَزَارِقَةِ، وَهَذَا الْمُهَلَّبُ بْنُ أَبِي صُفْرَةَ فِي وُجُوهِهِمْ يُحَارِبُهُمْ، فَلَا تَعْجَلُوا، فَإِنَّ الْمُخْتَارَ لَهُ مِدَّةٌ هُوَ بِالْغُهَا. قَالَ: فَأَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ عِنْدَ مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ بِالْبَصْرَةِ. (2)

1- الظاهر أن مراده جيش المختار، فشبَّههم بالترك و الديلم لأنهم لم يكونوا قد دخلوا الاسلام آنذاك، وكانوا في حرب مع جيوش المسلمين .

2- الفتوح: ج 6 ص 254، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 224 وليس فيه ذيله من «ثم وثب» .

الفتوح: مختار، مردی از یارانش به نام حَوْشَب بن یَعْلَى هَمَّ دانی را خواست و گفت: ای حَوْشَب! وای بر تو! تو می دانی که محمّد بن اشعث، از قاتلان حسین بن علی علیه السلام است. او همان کسی است که در کربلا، آن سخنان را گفت. به خدا سوگند، برای من خواب و آسایش، گوارا نیست، در حالی که مردی از کشتندگان حسین بن علی علیه السلام، بر روی زمین زنده است و راه می رود. به من خبر رسیده که او در دهی در قادسیه است. با یک صد تن از یارانت به سمت او حرکت کن، که او را یا در حال گردش و شکار، یا ایستاده و چابک، یا ترسان و مراقب، و یا پنهان و دودل، می یابی. [در هر حالی که بود،] او را بکش و سرش را برایم بیاور. حَوْشَب بن یَعْلَى هَمَّ دانی، با یک صد تن از یارانش عازم شدند تا به روستای محمّد بن اشعث رسیدند. ابن اشعث، از این موضوع، باخبر شد و شبانه، از در دیگر ساختمان، فرار کرد و به سمت بصره، نزد مُصَعَب بن زبیر رفت. حَوْشَب بن یَعْلَى، شب را به صبح رساند و فهمید که ابن اشعث، گریخته است. ماجرا را برای مختار نوشت و مختار به او نوشت: تو احتیاط را از دست دادی و محکم کاری نکردی. حال که او از دستت رفت، قصرش را ویران کن و روستایش را در هم بکوب و اموالش را برایم بیاور. حَوْشَب گفت: خانه محمّد بن اشعث را خراب کردم. مختار، دستور به ویرانی آن داد و با آن، خانه حُجر بن عَدَى کِنْدی _ که رحمت خدا بر او باد _ را ساختند. محمّد بن اشعث، نزد مُصَعَب بن زبیر رفت و به او پناه آورد. مُصَعَب به او گفت: پشت سرت، چه خبر؟ گفت: به خدا سوگند _ ای امیر _، تُرک ها و دیلمیان، (1) پشت سرم هستند. این مختار، بر همه جا مسلط شده و مردم را هر گونه که می خواهد، می کشد و تا کنون، بیش از سه هزار نفر را که به کشتن حسین بن علی مَثَم بوده اند، کشته است و به من هم امان داده و سپس، برخی یارانش را به سوی من، روانه کرده و تصمیم به کشتن من دارد. من هم به سوی تو گریختم. این، ماجرا و حال من است. آن گاه، مردی از کِنْدَه که با محمّد بن اشعث آمده بود، بر جست و در برابر مُصَعَب بن زبیر ایستاد و ابیاتی خواند که آغازش این است: مردمانی نیک از کِنْدَه میان قیس و میان خاندان مَذار ... تا پایان آن. مُصَعَب بن زبیر به او گفت: ای کِنْدی! من حرفت را فهمیدم و به نظر امیر مؤمنان [عبد الله بن زبیر]، عمل می کنم. او مرا حکمران بصره کرده و دستور داده که با اَزْرَقِیَان بجنگم، و این مُهَلَّب بن ابی صُفْرَه، در برابرشان می جنگد. پس عجله نکنید. مختار هم دورانی دارد که به پایان می رسد. محمّد بن اشعث، در بصره پیش مُصَعَب بن زبیر ماند.

1- ظاهراً مقصودش سپاه مختار است. آنها را به تُرکان و دیلمیان تشبیه کرده که در آن روزگار، هنوز مسلمان نشده بودند و با سپاهیان مسلمان، در جنگ بودند.

- الطبقات لخليفة بن خياط: مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ، أُمُّهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ أَبِي فُحَّافَةَ، قُتِلَ سَنَةَ سَبْعٍ وَسِتِّينَ مَعَ مُصْعَبِ أَيَّامِ الْمُخْتَارِ. (1)
- ذوب النَّضَارِ: عَزَمَ الْمُخْتَارُ عَلَى الْخُرُوجِ بِنَفْسِهِ مَعَ مَنْ بَقِيَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَلَقِيَهُمْ وَصَدَقَهُمُ الْحَرْبَ، فَقَتَلَ ابْنَ الْأَشْعَثِ وَشَبَّابَ بْنَ رِبْعِيِّ وَسَائِرَ مَنْ مَعَهُمَا. (2)
- الثَّقَاتُ لابن حَبَّانٍ: قُتِلَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ] سَنَةَ سَبْعٍ وَسِتِّينَ فِي وَقْعَةِ الْمُرَّانِ، قَتَلَهُ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ. (3)

-
- 1- الطبقات لخليفة بن خياط: ص 246، تهذيب الكمال: ج 24 ص 496، تاريخ دمشق: ج 52 ص 124 و 133، الإصابة: ج 6 ص 258 و 259.
- 2- ذوب النَّضَارِ: ص 149 وراجع: تاريخ الطبري: ج 6 ص 101 وسير أعلام النبلاء: ج 3 ص 543 والأخبار الطوال: ص 306 والبداية والنهاية: ج 8 ص 288.
- 3- الثَّقَاتُ لابن حَبَّانٍ: ج 5 ص 352، تهذيب التهذيب: ج 5 ص 40 وفيه «سنة ستّ وستين».

الطبقات خلیفة بن خیاط: محمد بن اشعث بن قیس، مادرش اُمّ فروه دختر ابو قحافه، در سال 67 [هجری]، همراه مُصعب، در دوران مختار، کشته شد.

ذوب النصار: مختار، شخصا تصمیم گرفت که با باقی مانده های کوفیان همراهش بیرون برود. آن گاه با آنها (لشکر مصعب) رو در رو شد و جنگ را شدت بخشید. پس محمد بن اشعث و شیبث بن ربیع و بقیه افراد همراه آن دو را کُشت.

الثقات، ابن حبان: محمد بن اشعث، در سال 67 [هجری]، در واقعه مُران، کشته شد. مختار بن ابی عبید، او را کشت.

6 / 30 مَرَّةً بِنُ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ كَانَ مَرَّةً بِنُ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ فِي حَرْبِ الْجَمَلِ مَعَ جَيْشِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (1)، إِلَّا أَنَّهُ التَّحَقُّ بِصَفُوفِ أَعْدَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تَدْرِيجِيًّا، ثُمَّ انضَمَّ إِلَى عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فِي وَاقِعَةِ كَرْبَلَاءَ. وَكَانَ لَهُ دَوْرٌ رَئِيسِي فِي شَهَادَةِ عَلِيِّ الْأَكْبَرِ نَجْلِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَعِنْدَمَا رَأَى شَجَاعَةَ عَلِيِّ الْأَكْبَرِ وَمَهَارَتَهُ فِي الْحَرْبِ وَضَرْبَهُ بِالسَّيْفِ، كَمَنَ لَهُ وَهَجَمَ عَلَيْهِ بِرَمْحِهِ مِنْ خَلْفِهِ، وَفِي نَفْسِ الْوَقْتِ هَاجَمَهُ جُنُودُ الْعَدُوِّ بِسَيْوفِهِمْ وَأَرَدُوهُ شَهِيدًا. (2) حَوَصَرَ مَرَّةً بِنُ مُنْقِذِ بْنِ دَارِهِ عِنْدَ ثَوْرَةِ الْمُخْتَارِ، إِلَّا أَنَّهُ خَرَجَ عَلَى فَرَسٍ حَامِلًا رَمْحًا وَخَلَّصَ نَفْسَهُ مِنَ الْمَحَاصِرَةِ بَعْدَ اشْتِبَاكِهِ مَعَهُمْ، وَالتَّحَقُّ بِمُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَقَدْ جَرَحَتْ يَدَهُ الْيَسْرَى فِي هَذَا الْاِشْتِبَاكِ وَشَلَّتْ. (3)

المزار الكبير - في زيارة النَّاحِيَةِ فِي زِيَارَةِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (عَلِيِّ الْأَكْبَرِ) -: حَكَّمَ اللَّهُ لَكَ عَلَى قَاتِلِكَ مَرَّةً بِنُ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ - لَعْنَةُ اللَّهِ وَأَخْزَاهُ - وَمَنْ شَرِكُهُ فِي قَتْلِكَ، وَكَانُوا عَلَيْكَ ظَهِيرًا، أَصْلَاهُمْ اللَّهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. (4)

تاريخ الطبري عن أبي الجارود: وَبَعَثَ الْمُخْتَارُ إِلَى قَاتِلِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَبْدَ اللَّهِ بْنِ كَامِلٍ، وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ يُقَالُ لَهُ: مَرَّةً بِنُ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ - وَكَانَ شُجَاعًا - فَأَتَاهُ ابْنُ كَامِلٍ، فَأَحَاطَ بِدَارِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ وَيَدُهُ الرُّمْحُ، وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ جَوَادٍ، فَطَعَنَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ نَاحِيَةِ الشُّبَامِيِّ، فَصَرَ رَعَهُ وَلَمْ يَصُدَّرْهُ. قَالَ: وَيَضْرِبُهُ ابْنُ كَامِلٍ بِالسَّيْفِ، فَيَتَّقِيهِ بِيَدِهِ الْيَسْرَى، فَاسْرَعَ فِيهَا السَّيْفُ، وَتَمَطَّرَتْ بِهِ الْفَرَسُ (5)، فَأَفَلَّتْ وَلَحِقَ بِمُصْعَبٍ، وَشَلَّتْ يَدَهُ بَعْدَ ذَلِكَ. (6)

- 1- تاريخ الطبري: ج 4 ص 522.
- 2- راجع: ج 7 ص 6 (القسم الثامن / الفصل الرابع / علي بن الحسين عليهما السلام).
- 3- راجع: ج 2674.
- 4- المزار الكبير: ص 488، الإقبال: ج 3 ص 74، مصباح الزائر: ص 279، بحار الأنوار: ج 45 ص 65.
- 5- تَمَطَّرَ بِهِ فَرَسُهُ: إِذَا جَرَى وَأَسْرَعَ (النهاية: ج 4 ص 340 «مطر»).
- 6- تاريخ الطبري: ج 6 ص 64؛ ذوب النصار: ص 119، بحار الأنوار: ج 45 ص 375 كلاهما نحوه وراجع: تاريخ ابن خلدون: ج 3 ص 34.

6 / 30 مَرَّةُ بِنِ مُنْقِدِ بْنِ نُعْمَانَ عَبْدِ

مَرَّةُ بِنِ مُنْقِدِ بْنِ نُعْمَانَ عَبْدِ، در جنگ جَمَل در سپاه امام علی علیه السلام بود؛ اما به تدریج، به صف دشمنان اهل بیت علیهم السلام پیوست و در حادثه کربلا، جزو سپاه عمر بن سعد بود. وی در شهادت علی اکبر علیه السلام، پسر نیکوخصال و رشید امام حسین علیه السلام، نقش اصلی را داشت. وقتی مَرَّةُ، شجاعت علی اکبر علیه السلام و مهارت و شمشیرزدنش را در جنگ دید، در جایی کمین کرد و از پشت، با نیزه به او یورش آورد و دیگر دشمنان هم با شمشیرهایشان به او تاختند و او را به شهادت رساندند. مَرَّةُ بِنِ مُنْقِدِ، در جریان قیام مختار، در خانه اش محاصره شد؛ اما با یک نیزه و اسب، از خانه بیرون آمد و خود را پس از درگیری با آنها، از محاصره رهانید و به مُصْعَبِ بِنِ زَبْرِ پُیُوسْتِ. در این درگیری، دست چپ او آسیب دید و فلج شد.

المزار الکبیر۔ در یادکرد علی بن الحسین (علی اکبر) علیه السلام در «زیارت ناحیه»: خداوند، بر ضد قاتل مَرَّةُ بِنِ مُنْقِدِ بْنِ نُعْمَانَ عَبْدِ، که خدا، لعنتش کند و خوارش گرداند۔ و هر کس که در کشتن تو سهیم بود و جانان کهج در برابر تو پشتیبان هم بودند، حکم کند و آنان را به جهنم اندازد، و چه بد فرجامی است!

تاریخ الطبری۔ به نقل از ابو جارود: مختار، عبد الله بن کامل را به سوی قاتل علی بن الحسین (علی اکبر) علیه السلام۔ که مردی دلیر و از قبیلہ عبد قیس، به نام مَرَّةُ بِنِ مُنْقِدِ عَبْدِ بود۔ فرستاد. عبد الله بن کامل، به سمت او آمد و خانه اش را محاصره کرد. او سوار بر اسبی چابک، با نیزه ای از خانه بیرون آمد و عبید الله بن ناحیه شیبامی را زد و او را انداخت؛ اما آسیبی به او نرسید. عبد الله بن کامل، او را با شمشیر می زد و او دست چپش را سپر خود، قرار داده بود. اما شمشیر در (دست چپش) ماند و اسب، او را با شتاب، از معرکه بیرون برد و نجات یافت و به مُصْعَبِ پُیُوسْتِ. پس از این ماجرا، دستش فلج گردید.

31 / 6 هانئ بنُ ثُبَيْتِ الحَضْرَمِيِّ كان هانئ بن ثبيت الحضرمي من قوّات عمر بن سعد. نسب إليه قتل عدد من شهداء كربلاء (1) ؛ منهم عبد الله وجعفر ابنا أمير المؤمنين عليّ عليه السلام . (2) كان هانئ من العشرة الذين لبّوا دعوة عمر بن سعد بعد شهادة الإمام الحسين وانهاء الحرب ، وداسوا الجثمان المطهر للإمام عليه السلام بحوافر خيولهم (3) ، وشاركوا في نهب ثياب الإمام وعُدّته . (4) ولعن بصراحة في زيارة الناحية . (5) قُبض على هانئ في ثورة المختار وهلك تحت حوافر خيول جيشه. (6)(7)

-
- 1- راجع : ج 6 ص 332 (القسم الثامن / الفصل الثالث / عبدالله بن عمير الكلبي) و ج 7 ص 32 (الفصل الرابع / الطفل الصغير) و 178 (الفصل الثامن / مقتل غلام من أهل البيت عليهم السلام) .
 - 2- راجع : ج 7 ص 60 (القسم الثامن / الفصل الخامس / جعفر بن علي) و ص 66 (عبد الله بن علي) .
 - 3- راجع : ج 7 ص 304 (القسم التاسع / الفصل الأول / وطوهم بخيولهم جسد الإمام عليه السلام) .
 - 4- .. راجع : ج 7 ص 294 (القسم التاسع / الفصل الأول / سلب الإمام عليه السلام) .
 - 5- راجع : ص 302 ح 2675 و 2676 .
 - 6- راجع : ح 2678 .
 - 7- الأخبار الطوال: ص 257، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 111 .

6 / 31 هانی بن نُبیت

هانی بن نُبیت حَضْرَمِی، از جنگجویان لشکر عمر بن سعد بود. او را قاتل تعدادی از شهیدان کربلا، از جمله عبد الله و جعفر، دو پسر برومند امیر مؤمنان علیه السلام، دانسته اند. هانی بن نُبیت، از جمله ده نفری است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام، درخواست عمر بن سعد را برای اسب تاختن بر پیکر پاک ایشان، اجابت کردند. او در غارت لباس های امام علیه السلام و ادوات جنگی ایشان نیز مشارکت داشت. وی در «زیارت ناحیه»، به صراحت، لعن شده است. با قیام مختار، هانی دستگیر شد و زیر پای اسبان سپاه مختار، به هلاکت رسید.

المزار الكبير_ في زيارة النَّاحِيَةِ -: السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، مُبْلِيِ الْبَلَاءِ ، وَالْمُنَادِي بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَاءَ ، الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَمُدْبِرًا ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ . (1)

المزار الكبير_ في زيارة النَّاحِيَةِ -: السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِبًا ، وَالنَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُغْتَرِبًا ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ ، الْمُسْتَقْدِمِ لِلنِّزَالِ ، الْمَكْثُورِ (2) بِالرَّجَالِ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ . (3)

المناقب لابن شهر آشوب : سَدِّ لِبِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ عَلَيْهِ ، فَأَخَذَ ... الْقَوْسَ وَالْحُلَّالَ الرَّحِيلُ بْنُ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيَّ ، وَهَانِيَّ بْنَ شَيْبِ الْحَضْرَمِيِّ ، وَجَرِيرُ بْنُ مَسْعُودِ الْحَضْرَمِيِّ . (4)

الملهوف : نادى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ : مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحَسَنِ بْنِ فَيُوطَى الْخَيْلَ ظَهْرَهُ ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ ، وَهُمْ : ... هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ وَأَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ ، حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ ... وَهُؤُلَاءِ أَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ ، فَشَدَّ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ بِسِكِّ الْحَدِيدِ ، وَأَوْطَأَ الْخَيْلَ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا . (5)

-
- 1- المزار الكبير : ص 488 ، الإقبال : ج 3 ص 74 ، مصباح الزائر : ص 279 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 66 .
 - 2- المكثور : المغلوب ، وهو الذي تكاثر عليه الناس فقهره (النهاية : ج 4 ص 153 «كثر»).
 - 3- المزار الكبير : ص 489 ح 8 ، الإقبال : ج 3 ص 74 ، مصباح الزائر : ص 279 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 66 .
 - 4- المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 111 .
 - 5- الملهوف : ص 182 ، مثير الأحزان : ص 78 نحوه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 59 وفيهما «إسحاق بن حويّة الحضرمي» .

المزار الكبير_ در «زیارت ناحیه» _: سلام بر عبد الله، پسر امیر مؤمنان؛ آن خوب امتحان داده در بلا و بانگ زنده به خیرخواهی در صحنه کربلا؛ آن که از پیش رو و پشت سر، زده شد! خداوند، قاتل او، هانی بن ثبیت حَضْرَمی را لعنت کند!

المزار الكبير_ در «زیارت ناحیه» _: سلام بر جعفر، پسر امیر مؤمنان؛ همان شکیبایی که کارش را برای خدا به شمار آورد و دور از وطن و غریبانه، برای جنگ، مهیا و آماده شد و پیش گام در نبرد بود و مغلوب مردانی گشت که او را احاطه کردند! خداوند، قاتل او هانی بن ثبیت حَضْرَمی را لعنت کند!

المناقب، ابن شهر آشوب: حسین علیه السلام هر چه داشت، غارت شد ... رُحَیل بن خَیْثَمه جُعْفی و هانی بن شَبیب حَضْرَمی و جَریر بن مسعود حَضْرَمی، کمان و لباس های قیمتی را برداشتند.

الملهوف: عمر بن سعد، در میان یارانش فریاد زد: چه کسی حاضر است بر پشت حسین، اسب بتازد؟ ده تن، اعلام آمادگی کردند و آنان، ... هانی بن ثبیت حَضْرَمی و اُسَید بن مالک _ که خداوند، لعنتشان کند _، بودند. آنان با سُم های نعل شده اسبانشان بر بدن حسین علیه السلام تاختند تا این که پشت و سینه اش را خُرد کردند ... مختار، اینان را گرفت و دست و پاهایشان را با حلقه های آهنی بست و بر پشتشان اسب تاخت تا هلاک شدند.

6 / 32 رَجُلٌ سَمِعَ الْعَمِيَّتَارِيخَ دَمَشَقَ عَنِ أَبِي النَّضْرِ الْجَرْمِيِّ: رَأَيْتُ رَجُلًا سَمِعَ (1) الْعَمِيَّ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ سَبَبِ ذَهَابِ بَصَرِهِ، فَقَالَ: كُنْتُ مِمَّنْ حَضَرَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ رَقَدْتُ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَسْتُ فِيهَا دَمٌ، وَرِيشَةٌ فِي الدَّمِ، وَهُوَ يُوتِي بِأَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَيَأْخُذُ الرِّيشَةَ، فَيَحْطُّ بِهَا بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ، فَأَتَيْتُ بِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ، وَلَا طَعَنْتُ بِرُمَحٍ، وَلَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ. قَالَ: أَفَلَمْ تُكْثِرْ عَدُونًا؟! فَأَدْخَلَ إصْبَعَهُ فِي الدَّمِ - السَّبَابَةِ وَالْوَسْطَى - وَأَهْوَى بِهِمَا إِلَى عَيْنِي، فَأَصْبَحْتُ وَقَدْ ذَهَبَ بَصَرِي. (2)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي عن ابن رماح: لَقِيتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ سَدَّ هَدَى قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانَ النَّاسُ يَأْتُونَهُ وَيَسْأَلُونَهُ عَنْ سَبَبِ ذَهَابِ بَصَرِهِ، فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ سَدَّ هَدَى قَتَلَهُ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، غَيْرَ أَنِّي لَمْ أَضْرِبْ وَلَمْ أُطْعَنْ وَلَمْ أَرْمِ، فَلَمَّا قُتِلَ رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِي، فَصَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَنُمْتُ، فَأَتَانِي آتٍ فِي مَنْامِي وَقَالَ لِي: أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! فَإِذَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسٌ فِي الصَّحْرَاءِ، حَاسِرٌ عَنْ ذِرَاعِيهِ، آخِذٌ بِحَرْبَةٍ، وَنَطَعٌ (3) بَيْنَ يَدَيْهِ، وَمَلَكٌ قَائِمٌ لَدَيْهِ فِي يَدِهِ سَيْفٌ مِنْ نَارٍ يَقْتُلُ أَصْحَابِي، فَكُلَّمَا ضَرَبَ رَجُلًا مِنْهُمْ ضَرَبَهُ نَفْسُهُ نَارًا. فَدَنَوْتُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَثَوْتُ (4) بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، وَمَكَثَ طَوِيلًا مُطْرِقًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، وَقَالَ لِي: يَا عَبْدَ اللَّهِ! انْتَهَكْتَ حُرْمَتِي، وَقَتَلْتَ عِتْرَتِي، وَلَمْ تَرَ حَقِّي، وَفَعَلْتَ وَفَعَلْتَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ، مَا ضَرَبْتُ سَهْمًا، وَلَا طَعَنْتُ رُمَحًا، وَلَا رَمَيْتُ سَهْمًا. فَقَالَ: صَدَقْتَ، وَلَكِنَّكَ كَثَرْتَ السَّوَادَ، أَدْنُ مِنِّي! فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَإِذَا طَسْتُ مَمْلُوءًا دَمًا. فَقَالَ: هَذَا دَمٌ وَلَدِي الْحُسَيْنِ. فَكَحَلْنِي مِنْهُ، فَانْتَبَهْتُ وَلَا أَبْصِرُ شَيْئًا حَتَّى السَّاعَةِ. (5)

1- سَمِعَ سَمَاجَةَ: قَبِحَ فَهُوَ سَمِجٌ (الصَّحاح: ج 1 ص 322 «سمع»).

2- تاريخ دمشق: ج 14 ص 259، المناقب لابن المغازلي: ص 405 ح 459 عن أبي النضر الحرمي وراجع: المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 59 وشرح الأخبار: ج 3 ص 171 ح 1120 وكشف الغمّة: ج 2 ص 269.

3- النَّطْعُ - بِالْفَتْحِ وَبِالْكَسْرِ - : سَاطٌ مِنَ الْأَدِيمِ [أَيِ الْجِلْدِ الْمَدْبُوعِ] (القاموس المحيط: ج 3 ص 89 «نطع»).

4- جَثَا - يَجْثُو: جَلَسَ عَلَى رِكْبَتَيْهِ لِلْخُصُومَةِ وَنَحْوِهَا (لسان العرب: ج 14 ص 131 «جثا»).

5- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 104، بستان الواعظين: ص 262 عن الحدّاء بن رباح؛ مثير الأحرار: ص 80 عن ابن رباح وكلاهما نحوه وراجع: تذكرة الخواص: ص 281 والملهوف: ص 183.

تاریخ دمشق_ به نقل از ابو نصر جرمی_: مردی بدریخت و کور را دیدم . از او سبب کور شدنش را پرسیدم . گفت: من از اعضای لشکر عمر بن سعد بودم . وقتی شب فرا رسید، خوابیدم و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در برابرش ، تشتی از خون بود و پری خون آلود که برای یاران عمر بن سعد ، برده می شد و عمر بن سعد، آن پُر را می گرفت و با آن، در میان دو چشم سپاهیان، علامت می کشید . آن گاه مرا آوردند . گفتم : ای پیامبر خدا! به خدا سوگند، نه شمشیری زدم ، نه نیزه ای و نه تیری . فرمود: «آیا بر تعداد دشمنان ما نیفزودی؟» ، آن گاه ، انگشت اشاره و وسطی خود را در خون کرد و آن دورا به سوی چشمان من ، بالا آورد . چون صبح شد، دیدم که بینایی ام از دست رفته است .

مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی_ به نقل از ابن رماح_: مردی نابینا را که در کشتن حسین علیه السلام شرکت داشت، دیدم که مردم ، نزد وی می آیند و از علّت کور شدنش می پرسند . او گفت: من در روز دهم [محرم، فقط] شاهد کشتن حسین بودم ؛ اما نه شمشیر زدم ، نه نیزه کوبیدم و نه تیر انداختم . وقتی حسین کشته شد، به منزلم برگشتم و نماز عشایم را خواندم و خوابیدم . کسی به خوابم آمد و به من گفت: جواب پیامبر خدا را بده . پیامبر صلی الله علیه و آله در بیابانی نشسته بود و زانوی غم در بغل داشت و ماتم زده، سلاحی در دست گرفته بود و پوستی در برابرش نهاده شده بود و فرشته ای ، شمشیر آتشین به دست ، در مقابلش ایستاده بود و همراهان مرا می کُشت و هر نفری از آنها را که می زد، جانش شعله ور می شد . من به پیامبر علیه السلام نزدیک شدم و در برابرش زانو زدم و گفتم: سلام بر تو ، ای پیامبر خدا! ایشان ، جواب مرا نداد و مدّتی به اندیشه فرورفت . آن گاه سرش را بلند کرد و به من فرمود: «ای بنده خدا! حرمت مرا هتک کردی و خانواده ام را کُشتی و حقّ مرا رعایت نکردی و کردی ، آنچه کردی» . به ایشان گفتم : ای پیامبر خدا! به خدا سوگند، نه شمشیری زدم، نه نیزه ای کوبیدم و نه تیری پرتاب کردم . فرمود: «راست گفتی ؛ ولی تو بر سیاهی لشکر افزودی . نزدیک بیا!» . من نزدیک رفتم و تشتی پُر از خون بود . فرمود: «این ، خون فرزندم حسین است» . سپس ، از آن به چشم من مالید و من ، بیدار شدم و تا الآن ، چیزی نمی بینم .

6 / 33 رَجُلٌ مُحْتَرِقًا مَالِيًا لِلطُّوسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ: حَدَّثَنِي عَمِّي: لَمَّا خِفْنَا أَيَّامَ الْحَجَّاجِ، خَرَجَ نَفَرٌ مِنَّا مِنَ الْكُوفَةِ مُسْتَتْرِينَ وَخَرَجْتُ مَعَهُمْ، فَصِرْنَا إِلَى كَرْبَلَاءَ، وَلَيْسَ بِهَا مَوْضِعٌ نَسْكُنُهُ، فَبَيْنَمَا كُوخًا عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، وَقُلْنَا: نَأْوِي إِلَيْهِ، فَبَيْنَا نَحْنُ فِيهِ إِذْ جَاءَنَا رَجُلٌ غَرِيبٌ، فَقَالَ: أَصِيرُ مَعَكُمْ فِي هَذَا الْكُوخِ اللَّيْلَةَ، فَإِنِّي عَابِرٌ سَبِيلٍ، فَأَجْبِنَاهُ، وَقُلْنَا: غَرِيبٌ مُنْقَطِعٌ بِهِ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَأَظْلَمَ اللَّيْلُ أَشْعَلْنَا، فَكُنَّا نُسْعِلُ بِالنَّفْطِ، ثُمَّ جَلَسْنَا نَتَذَكَّرُ أَمْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمُصِيبَتَهُ وَقَتْلَهُ وَمَنْ تَوَلَّاهُ، فَقُلْنَا: مَا بَقِيَ أَحَدٌ مِنْ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا رَمَاهُ اللَّهُ بِبَلْبَلَةٍ فِي بَدَنِهِ. فَقَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ: فَأَنَا قَدْ كُنْتُ فِي مَن قَتَلَهُ، وَاللَّهِ مَا أَصَابَنِي سُوءٌ، وَإِنَّكُمْ يَا قَوْمُ تَكْذِبُونَ. فَأَمَسَ كُنَا عَنْهُ، وَقَالَ صَوَاءٌ النَّفْطِ، فَقَامَ ذَلِكَ الرَّجُلُ لِيُصْلِحَ الْفَتِيلَةَ بِإِصْبَعِهِ، فَأَخَذَتِ النَّارُ كَفَّهُ، فَخَرَجَ وَنَادَى حَتَّى أَلْقَى نَفْسَهُ فِي الْفُرَاتِ يَتَغَوَّصُ بِهِ، فَوَاللَّهِ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ يُدْخِلُ رَأْسَهُ فِي الْمَاءِ وَالنَّارِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ، فَإِذَا أَخْرَجَ رَأْسَهُ سَرَّتِ النَّارُ إِلَيْهِ، فَتَغَوَّصَهُ إِلَى الْمَاءِ، ثُمَّ يُخْرِجُهُ، فَتَعُودُ إِلَيْهِ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَابُّهُ حَتَّى هَلَكَ. (1)

1- الأماي للطوسي : ص 162 الرقم 269 ، بشارة المصطفى : ص 276 وفيه «عمر» بدل «عمي» نحوه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 307 الرقم 6 وراجع : ثواب الأعمال : ص 259 الرقم 7 ومثير الأحزان : ص 109 وتهذيب الكمال : ج 6 ص 437 وتاريخ دمشق : ج 14 ص 232 و 233 و 234 و مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 98 وتذكرة الخواص : ص 282 والصواعق المحرقة : ص 195 .

الأمالی، طوسی_ به نقل از محمد بن سلیمان_: عمویم به من خبر داد: وقتی در دوران حجاج، دچار ترس شدیم، تعدادی از ما که من هم با آنها بودم، پنهانی از کوفه بیرون رفتیم، تا به کربلا رسیدیم. جایی در آن شهر نبود که ساکن شویم. در کنار فرات، کلبه ای فراهم کردیم و گفتیم که در آن، پناه می گیریم. همین طور در آن بودیم که مرد غریبی پیش ما آمد و گفت: من هم امشب را در این کلبه، سر کنم. من ره گذاری هستم. به او جواب مثبت دادیم و گفتیم که غریب و بیچاره است! وقتی غروب شد و تاریکی شب، همه جا را فرا گرفت، چراغی را با نفت، روشن کردیم و نشستیم و در باره حسین بن علی علیه السلام و مصیبت او و کشته شدنش و قاتلانش سخن گفتیم و گفتیم: هیچ کس از کُشندگان حسین علیه السلام نماند، مگر این که خداوند، او را گرفتار بلایی در بدنش کرد. آن مرد گفت: من هم از جمله قاتلان حسینم. به خدا سوگند که هیچ بدی ای به من نرسید، و شما دروغ می گوید! ما ساکت شدیم. نفت، کم سو شد و آن مرد برخاست تا با انگشتش، فتیله چراغ را درست کند، که دستش آتش گرفت. از کلبه، بیرون رفت و فریاد می زد، تا این که خودش را در فرات انداخت و در آن، فرو رفت. به خدا سوگند، دیدیم که سرش را داخل آب می بُرد_ و آتش بر روی آب، شعله می کشید_ و وقتی سرش را از آب بیرون می آورد، آتش، او را فرا می گرفت. او سرش را در آب فرو می بُرد و سپس، بیرون می آورد و دوباره، در آب فرو می برد. همچنان این کار را تکرار می کرد، تا این که هلاک شد.

34 / 6 رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِ مِثْوَابِ الْأَعْمَالِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نَبَاتَةَ: قَدِمَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسَوِّدَ الْوَجْهِ، وَكَانَ رَجُلًا جَمِيلًا شَدِيدَ الْبَيَاضِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا كِدْتُ أَعْرِفُكَ لِتَغْيِيرِ لَوْنِكَ! فَقَالَ: قَتَلْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ أَبِيضَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَثَرَ السُّجُودِ، وَجِئْتُ بِرَأْسِهِ. فَقَالَ الْقَاسِمُ: لَقَدْ رَأَيْتُهُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ مَرِحَا، وَقَدْ عَلَّقَ الرَّأْسَ بِلَبَانِهَا (1)، وَهُوَ يُصِيبُ رُكْبَتَيْهَا، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي: لَوْ أَنَّهُ رَفَعَ الرَّأْسَ قَلِيلًا، أَمَا تَرَى مَا تَصْنَعُ بِهِ الْفَرَسُ بِيَدَيْهَا؟ فَقَالَ لِي: يَا بُنَيَّ مَا يُصْنَعُ بِهِ أَشَدُّ، لَقَدْ حَدَّثَنِي فَقَالَ: مَا نِمْتُ لَيْلَةً مُنْذُ قَتَلْتُهُ إِلَّا أَتَانِي فِي مَنَامِي، حَتَّى يَأْخُذُ بِكَتِفِي، فَيَقُودُنِي، وَيَقُولُ: ائْتَلِقْ، فَيَنْطَلِقُ بِي إِلَى جَهَنَّمَ، فَيَقْدِفُ بِي فِيهَا حَتَّى أَصْبِحَ. قَالَ: فَسَمِعْتُ بِذَلِكَ جَارَةً لَهُ، فَقَالَتْ: مَا يَدْعُنَا نَنَامُ شَيْئًا مِنَ اللَّيْلِ مِنْ صِيَاحِهِ. قَالَ: فَقُمْتُ فِي شَبَابٍ مِنَ الْحَيِّ، فَأَتَيْتُ امْرَأَتَهُ، فَسَأَلْتُهَا، فَقَالَتْ: قَدْ أَبَدَى عَلَى نَفْسِهِ، قَدْ صَدَقَكُمْ. (2)

1- اللِّبَانُ: الصدر أو وسطه أو ما بين الثديين (تاج العروس: ج 18 ص 498 «لبن»).

2- ثواب الأعمال: ص 259 الرقم 8، بحار الأنوار: ج 45 ص 308.

6 / 34 مردی از بنی دارم

ثواب الأعمال: قاسم بن أصبغ بن نُباته گفت: مردی سیاه چهره از بنی دارم _ که در کشتن حسین علیه السلام حضور داشت _ ، پیش ما آمد، در حالی که [پیش تر] مردی زیبارو و سفید بود . به وی گفتم: نزدیک بود به جهت تغییر رنگ چهره ات ، تو را نشناسم! گفت: من مردی از یاران حسین را _ که چهره ای سفید داشت و اثر سجده بر پیشانی اش بود _ ، گشتم و سرش را هم آوردم [و تغییر یافتن رنگ چهره ام ، به خاطر آن است] . قاسم گفت: [پس از شهادت حسین علیه السلام و یارانش ،] او را بر اسبی چموش دیدم که سر [آن شهید] را بر سینه اسب ، آویزان کرده بود و به زانوهای آن حیوان می رسید. به پدرم گفتم: ای کاش آن سر را اندکی بالا می برد! نمی بینی که اسب با دست هایش ، با آن سر ، چه می کند؟ به من گفت: پسرم! آنچه بر سرِ جخودج او خواهد آمد ، بسیار بدتر است! مردِ دارمی به من خبر داد و گفت: از آن هنگام که وی را کشته ام ، تا کنون ، خوابم نبرده است ، مگر این به خوابم می آید و شانه هایم را می گیرد و مرا راه می برد و می گوید: «برو» و مرا به سوی جهنم می برد و در آن ، پرتاب می کند ، تا این که صبح می شود . کنیز او ، این را شنید و گفت: از فریادش نمی گذارد شب ها لحظه ای بخوابیم! جقاسمج گفت: با گروهی از جوانان محله ، نزد زنش رفتیم و از حال او پرسیدیم . گفت: او خودش ، خودش را هلاک ساخت و به شما ، راست گفته است .

مقاتل الطالبين عن القاسم بن الأصبع بن نباتة: رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ بَنِي أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ أَسْوَدَ الْوَجْهِ ، وَكُنْتُ أَعْرِفُهُ جَمِيلًا شَدِيدَ الْبَيَاضِ ، فَقُلْتُ لَهُ : مَا كَيْدُكَ أَعْرِفُكَ! قَالَ : إِنِّي قَتَلْتُ شَابَا أَمْرَدَ (1) مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمْرَدَ السُّجُودِ ، فَمَا نِمْتُ لَيْلَةً مُنْذُ قَتَلْتُهُ إِلَّا أَنَا فِي خَيْرٍ مِنْ بَنِي بَنِي حَتَّى يَأْتِي جَهَنَّمَ فَيُدْفَعَنِي فِيهَا ، فَأَصِيحُ فَمَا يَبْقَى [أَحَدٌ] فِي الْحَيِّ إِلَّا سَمِعَ صِيَاحِي . قَالَ : وَالْمَقْتُولُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (2) . 3 .

-
- 1- قوله : «شابا أمرد» لا يتلاءم مع سنن أبي الفضل العباس عليه السلام ، فإما أن يكون مصحفاً ، أو أن المقتول كان شهيدا آخر .
 - 2- مقاتل الطالبين : ص 118 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 58 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 306 .

مقاتل الطالبيين_ به نقل از قاسم بن أصبغ بن نُبَاته_ : مردی سیاه چهره از بنی ابان بن دارم را دیدم و پیش تر ، او را می شناختم که سیمایی زیبا و بسیار سفید داشت . به وی گفتم : چنین ندیده بودمت! گفتم : جوانی بی ریش (1) از همراهان حسین را_ که در پیشانی اش اثر سجده پیدا بود_ ، گشتم . از وقتی که او را کشته ام ، شبی را نخواییده ام ، مگر این که او می آید و گریبان مرا می گیرد و مرا به کنار جهنم می برد و مرا در آن می اندازد ، و من چنان فریادی می کشم که کسی در محله مان نیست که فریاد مرا نشنود . آن جوان کشته شده ، عباس بن علی علیه السلام بود . 2

1- این گفته : «جوان بی ریش» ، با سنّ ابو الفضل العباس 7 سازگار نیست . باید گفت که یا این گفته ، تحریف شده ، یا آن شهید ، کس دیگری بوده است .

35 / 6 رَجُلٌ مِنْ طَبِئَتَارِيخِ الطَّبْرِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ: انْطَلَقَ غُلَامَانِ مِنْهُمَا - لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، أَوْ ابْنِ ابْنِ جَعْفَرٍ - فَاتَّيَا رَجُلًا مِنْ طَبِئِي، فَلَجَا إِلَيْهِ، فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمَا، وَجَاءَ بِرُؤُوسِهِمَا حَتَّى وَضَعَهُمَا بَيْنَ يَدَيْ ابْنِ زِيَادٍ؛ قَالَ: فَهَمَّ بِضَرْبِ عُنُقِهِ، وَأَمَرَ بِدَارِهِ، فَهَدَمَتْ. (1)

الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ شَيْخِ لِأَهْلِ الْكُوفَةِ: لَمَّا قُتِلَ الْحَسَّ بْنُ بِنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أُسِرَ مِنْ مُعَسَكِرِهِ غُلَامَانِ صَغِيرَانِ، فَاتَّيَا بِهِمَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ، فَدَعَا سَهْبَانَ لَهُ، فَقَالَ: خُذْ هَذَيْنِ الْغُلَامَيْنِ إِلَيْكَ... [ثُمَّ ذَكَرَ كَلَامًا طَوِيلًا يَتَضَمَّنُ إِخْرَاجَ السَّجَانِ لَهُمَا، وَقِيَامَ رَجُلٍ فَاسِقٍ مِنْ أَتْبَاعِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بِقَتْلِهِمَا، وَمَجِيئِهِ بِرَأْسَيْهِمَا إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، إِلَى أَنْ قَالَ:] قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ: فَإِنَّ أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَكُمْ، مَنْ لِلْفَاسِقِ؟ قَالَ: فَانْتَدَبَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ: أَنَا لَهُ. قَالَ: فَانْطَلِقْ بِهِ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْغُلَامَيْنِ، فَاضْرِبْ عُنُقَهُ، وَلَا تَتْرُكْ أَنْ يَخْتَلِطَ دَمُهُ بِدَمِهِمَا، وَعَجَّلْ بِرَأْسِهِ. فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ، وَجَاءَ بِرَأْسِهِ، فَنَصَّبَهُ عَلَى قَنَاةٍ، فَجَعَلَ الصَّبِيَّانُ يَرْمُونَهُ بِالنَّبْلِ وَالْحِجَارَةِ، وَهُمْ يَقُولُونَ: هَذَا قَاتِلُ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (2)

راجع: ج 8 ص 186 (القسم التاسع / الفصل السادس / استشهاد غلامين من).

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 393، أنساب الأشراف: ج 3 ص 424، البداية والنهاية: ج 8 ص 171.

2- الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ: ص 143 - 148 الرقم 145، بحار الأنوار: ج 45 ص 100 الرقم 1.

6 / 35 مردی از قبیله طی

تاریخ الطبری_ به نقل از سعد بن عبیده_: دو نوجوان آنها (کاروان اسیران کربلا)_ که فرزند عبد الله بن جعفر یا نوه جعفر بودند_ فرار کردند و پیش مردی از قبیله طی آمدند و به او پناه آوردند. او گردن آن دو را زد و سرهایشان را آورد و نزد ابن زیاد گذاشت. ابن زیاد، گردن آن مرد را زد و دستور داد خانه اش را ویران کردند.

الأمالی، صدوق: ابو محمد_ که پیرمردی از اهالی کوفه بود_، نقل کرد: وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، از اردوگاه او، دو نوجوان به اسارت گرفته و نزد عبید الله بن زیاد آورده شدند. او زندانبان را صدا زد و آن دو را تحویل وی داد... [پیرمرد، سپس حکایت آن دو را به تفصیل گفت، از جمله این که زندانبان، آن دو را از زندان، خارج کرد و مرد فاسقی از هواداران عبید الله بن زیاد، اقدام به کشتن آن دو نمود و سرشان را نزد عبید الله آورد تا آن جا که گفت: [عبید الله بن زیاد گفت: داورترین داوران میان شما داوری کرد. چه کسی حاضر است این فاسق را مجازات کند؟ مردی شامی صدا زد که: من حاضرم. عبید الله گفت: این را به همان جایی می بری که آن دو نوجوان را کشته است و گردنش را می زنی و نمی گذاری که خون او با خون آن دو، در هم آمیزد و زود، سرش را می آوری. آن مرد، چنین کرد و سر او را آورد و بر تیرکی آویخت. بچه ها [ی کوفه] با تیر و سنگ، آن را هدف قرار می دادند و می گفتند: این، قاتل ذریه پیامبر خداست.

ر. ک: ج 8 ص 187 (بخش نهم / فصل ششم / شهید شدن دو نوجوان از خاندان امام علیه السلام).

6 / 36 رَجُلٌ أَسْوَدُ الْوَجْهِ الْأَمَالِيِّ لِلطُّوسِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ: سَمِعْتُ جَدِّي أَبَا أُمِّي بَزِيْعًا، قَالَ: كُنَّا نَمُرُّ وَنَحْنُ غِلْمَانُ زَمَنِ خَالِدٍ، عَلَى رَجُلٍ فِي الطَّرِيقِ جَالِسٍ، أَبْيَضِ الْجَسَدِ أَسْوَدِ الْوَجْهِ، وَكَانَ النَّاسُ يَقُولُونَ: خَرَجَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (1)

6 / 37 رَجُلٌ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَمَا أَرَاكَ فَاعِلًا» الْمَلْهُوفُ: رَوَى ابْنُ لَهْيَعَةَ وَغَيْرُهُ حَدِيثًا أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَّةِ، قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَمَا أَرَاكَ فَاعِلًا! فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، اتَّقِ اللَّهَ، وَلَا تَقُلْ مِثْلَ هَذَا، فَإِنَّ ذُنُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْأَمْصَارِ وَوَرَقِ الْأَشْجَارِ، فَاسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ، غَفَرَهَا لَكَ إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. قَالَ: فَقَالَ لِي: أَدْنُ مِنِّي حَتَّى أُخْبِرَكَ بِقِصَّتِي، فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ: إِعْلَمْ أَنَّنَا كُنَّا خَمْسِينَ نَفْرًا مِمَّنْ سَارَ مَعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ، فَكُنَّا إِذَا أَمْسَيْنَا وَضَعْنَا الرَّأْسَ فِي تَابُوتٍ وَشَرَبْنَا الْخَمْرَ حَوْلَ التَّابُوتِ، فَشَدَّ رَبُّ أَصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَدَّ كُرُوا، وَلَمْ أَشْرَبْ مَعَهُمْ، فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَمِعْتُ رَعْدًا، وَرَأَيْتُ بَرْقًا، فَإِذَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فُتِحَتْ، وَنَزَلَ آدَمُ وَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَإِسْحَاقُ وَإِسْمَاعِيلُ وَنَبِيْنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَمَعَهُمْ جِبْرَائِيلُ وَخَلَقَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. فَدَنَا جِبْرَائِيلُ مِنَ التَّابُوتِ، فَأَخْرَجَ الرَّأْسَ وَضَعَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَقَبَلَهُ، ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ، وَبَكَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَزَّاهُ الْأَنْبِيَاءُ، وَقَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ أُطِيعَكَ فِي أُمَّتِكَ، فَإِنَّ أَمْرَتِي زَلَزَلَتْ الْأَرْضَ بِهِمْ، وَجَعَلَتْ عَالِيَهَا سَافِلَهَا كَمَا فَعَلَتْ بِقَوْمِ لُوطٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَا جِبْرَائِيلُ، فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحُونَا لِيَقْتُلُونَا، فَقُلْتُ: الْأَمَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: إِذْهَبْ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ. (2)

1- الأمالى للطوسى: ص 727 الرقم 1529، بحار الأنوار: ج 45 ص 322 الرقم 17.

2- الملهوف: ص 208، بحار الأنوار: ج 45 ص 125؛ مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 87 نحوه.

الأمالی، طوسی_ به نقل از حسن بن عطیه_: از جدّ مادری ام، بزّیع، شنیدم که گفت: در دوران خالد، ما بچّه سال بودیم. در راه، از کنار مردی می گذشتیم که نشسته بود و تنی سفید و سیمایی سیاه داشت. مردم می گفتند که: او بر ضدّ حسین علیه السلام جنگید جو این چنین شدج!

6 / 37 مردی که می گفت: «خداوندا! مرا بیامرز؛ ولی امیدی به آموزشت ندارم!»

المهلوف: حدیثی است که ابن لَهیعه و دیگران، نقل کرده اند و ما از آن، به اندازه نیازمان انتخاب کرده ایم که گفت: در حال طواف خانه خدا بودم که با مردی رو به رو شدم که می گفت: خداوندا! مرا بیامرز؛ ولی نمی بینم که تو کننده این کار باشی! به او گفتم: ای بنده خدا! از خدا، پروا کن و چنین مگو. اگر گناهانت، به اندازه باران شهرها و به تعداد برگ های درختان باشد و تو از خدا آمرزش بخواهی، تو را می آمرزد؛ چرا که او آمرزنده و مهربان است. او به من گفت: جلو بیا تا ماجرایم را برایت بازگو کنم. نزد او رفتم. گفت: بدان که ما پنجاه نفر بودیم که با سر حسین علیه السلام به شام رفتیم. وقتی شب می شد، سر را در صندوقی می گذاشتیم و در کنار صندوق، شراب می خوردیم. يك شب، دوستانم شراب خوردند و مست شدند؛ ولی من نخوردم. تاریکی شب، فراگیر شد. صدای رعدی شنیدم و برقی دیدم. ناگهان، درهای آسمان باز شدند و آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و پیامبر ما محمد_ که دروهای خدا بر او و بر خاندانش و بر همه آنها باد_ با جبرئیل و جمعی از فرشتگان، فرود آمدند. جبرئیل، نزدیک صندوق آمد و آن سر را بیرون آورد و به خودش چسباند و آن را بوسید. همین کار را همه پیامبران نیز کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای سر حسین علیه السلام گریست و پیامبران، به او تسلیت گفتند. جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد! خداوند به من دستور داده که در باره امتت، از تو فرمان برم. اگر دستور بدهی، در زمین، زلزله می اندازم و آن را زیر و رو می کنم، همان طور که برای قوم لوط چنین کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، ای جبرئیل! من در روز قیامت، با آنان، تسویه حسابی در پیشگاه خدا دارم!» . سپس فرشتگان به سمت ما آمدند تا ما را بکشند. گفتم: امان می خواهم، ای پیامبر خدا! فرمود: «برو، خدا، تو را نیامرزدا!» .

6 / 38 رَجُلٌ رَائِحَتُهُ رَائِحَةُ الْقَطْرِانِ تَارِيخُ دِمَشْقَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ الزَّبِيرِ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ شَخْصٍ، فَأَقْبَلَ رَجُلٌ فَجَلَسَ إِلَيْهِ، رَائِحَتُهُ رَائِحَةُ الْقَطْرِانِ (1)، فَقَالَ لَهُ: يَا هَذَا، أَتَبِيعُ الْقَطْرِانَ؟ قَالَ: مَا بَعْتُهُ قَطُّ، قَالَ: فَمَا هَذِهِ الرَّائِحَةُ؟ قَالَ: كُنْتُ مِمَّنْ شَهِدَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، وَكُنْتُ أُبِيعُهُمْ أَوْتَادَ الْحَدِيدِ، فَلَمَّا جَنَّ عَلَيَّ اللَّيْلُ رَقَدْتُ، فَرَأَيْتُ فِي نَوْمِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَهُ عَلِيٌّ، وَعَلِيٌّ يَسْقِي الْقَتْلَى مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، فَقُلْتُ لَهُ: إِسْقِنِي، فَأَبَى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مُرْهُ يَسْقِنِي. فَقَالَ: أَلَسْتَ مِمَّنْ عَاوَنَ عَلَيْنَا؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ، وَلَا طَعَنْتُ بِرُمْحٍ، وَلَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ، وَلَكِنِّي كُنْتُ أُبِيعُهُمْ أَوْتَادَ الْحَدِيدِ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ اسْقِهِ، فَنَأَوَّلَنِي قَعْبًا مَمْلُوءًا قَطْرِانًا، فَشَرِبْتُ مِنْهُ قَطْرِانًا، وَلَمْ أَزَلْ أُبُولُ الْقَطْرِانَ أَيَّامًا، ثُمَّ انْقَطَعَ ذَلِكَ الْبَوْلُ عَنِّي، وَبَقِيَتِ الرَّائِحَةُ فِي جِسْمِي. (2)

1- قَطْرِان: الذي يطلى به الإبل التي فيها الجرب، فيحرق بحدته وحرارته الجرب، يتخذ من حمل شجر العرعر (مجمع البحرين: ج 3 ص 1493 «قطر»).

2- تاريخ دمشق: ج 14 ص 258 وراجع: المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 59 والثاقب في المناقب: ص 335 ح 278.

6 / 38 مردی که بوی قَطْران می داد

تاریخ دمشق_ به نقل از فضل بن زبیر_ کنار مردی نشسته بودم که مردی دیگر آمد و کنار او نشست و بویش ، همانند بوی قَطْران (1) بود. این مرد به او گفت: آفا! قَطْران فروشی؟ او گفت: من هرگز قَطْران نفروخته ام. این مرد از او پرسید: پس این بوی چیست؟ او گفت: من جزو لشکر عمر بن سعد بودم و به آنها میخ های آهنی می فروختم . وقتی شب فرارسید، خوابیدم و در خواب ، پیامبر خدا را به همراه علی دیدم و علی ، یاران کشته شده حسین را آب می داد . به ایشان گفتم: به من هم آب بده . اما او ، خودداری کرد . گفتم : ای پیامبر خدا! به او دستور بده که به من هم آب بدهد. فرمود: «تواز کسانی نیستی که به دشمن ما کمک کردی؟» . گفتم : ای پیامبر خدا! به خدا سوگند، من شمشیری نزد، نیزه ای نکویدم و تیری پرتاب نکردم و فقط به آنها میخ های آهنی می فروختم. فرمود: «ای علی! به او آب بده» . علی ظرفی پُر از قَطْران به من داد و من از آن نوشیدم و از آن پس، مدتی قَطْران ادرار می کردم . بعد، ادرار قَطْران ، بند آمد ؛ ولی بویش در بدنم ماند.

1- قَطْران، روغن مخصوصی است که نوع گیاهی آن، از درخت عَرَعَر گرفته می شود و با آن ، محلّ گری شتر را چرب و ضدّ عفونی می کنند تا بهبود یابد. [گفتنی است: در گذشته، نوعی درخت سَر و کوهی (ناژ) را «عَرَعَر» می نامیدند که از شیر و صَمغ آن، قَطْران گرفته می شد و با درخت عَرَعَر امروزی (یا همان «آلان») متفاوت است (ر. ک: لغت نامه دهخدا : ذیل «عَرَعَر» و «قَطْران»)].

39 / 6 قاتل حبيب بن مظاهر تاريخ الطبري عن حميد بن مسلم: قاتل [حبيب] قتالاً شديداً، فحمل عليه رجل من بني تميم، فضربه [حبيب] بالسيف على رأسه، فقتله... وحمل عليه آخر من بني تميم، فطعنه فوق، فذهب ليقوم، فضربه الحصين بن تميم على رأسه بالسيف فوق، ونزل إليه التميمي، فاحتز رأسه، فقال له الحصين: إني لسأريك في قتله، فقال الآخر: والله، ما قتله غيري... فلما رجعا إلى الكوفة أخذ الآخر رأس حبيب، فعلقه في لبان فرسه، ثم أقبل به إلى ابن زياد في القصر، فبصر به ابنه القاسم بن حبيب، وهو يومئذ قد راهق، فأقبل مع الفارس لا يفارقه، كلما دخل القصر دخل معه، وإذا خرج خرج معه، فارتاب به، فقال: ما لك يا بني تبغني؟ قال: لا شيء، قال: بلى، يا بني! أخبرني. قال له: إن هذا الرأس الذي معك رأس أبي، أفتعطينه حتى أدفنه؟ قال: يا بني! لا يرضى الأمير أن يدفن، وأنا أريد أن يثيبني الأمير على قتله ثواباً حسناً. قال له الغلام: لكن الله لا يثيبك على ذلك إلا أسوأ الثواب، أما والله، لقد قتلت خيراً منك، وبكى. فمكث الغلام حتى إذا أدرك، لم يكن له همّة إلا اتباع أثر قاتل أبيه، ليجد منه غرة (1)، فيقتله بأبيه. فلما كان زمان مصعب بن الزبير، وغزا مصعب باجميري (2)، دخل عسكر مصعب، فإذا قاتل أبيه في فسطاطه، فأقبل يختلّف في طلبه والتماس غرته، فدخل عليه وهو قاتل نصف النهار، فضربه بسيفه حتى برد (3).

1- الغرة: الغفلة (المصباح المنير: ص 444 «غر»).

2- باجميري: موضع دون تكريت (معجم البلدان: ج 1 ص 314).

3- تاريخ الطبري: ج 5 ص 439، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 567 نحوه. وراجع: هذه الموسوعة: ج 6 ص 240 ح 1690.

تاریخ الطبری به نقل از حمید بن مسلم: حبیب، جنگ سختی کرد. مردی از بنی تمیم، بر او تاخت و حبیب بر سر او شمشیری زد و او را کشت... مردی دیگر از بنی تمیم، بر حبیب، یورش آورد و او را با نیزه زد و او [بر زمین] افتاد. حبیب خواست بلند شود که حصین بن تمیم، شمشیری بر سرش زد و او بار دیگر [بر زمین] افتاد. آن گاه مرد تمیمی، روی حبیب نشست و سرش را بُرید. حصین به مرد تمیمی گفت: من نیز در کشتن او سهم دارم! مرد تمیمی گفت: به خدا سوگند، جز من، کسی او را نکشت... و وقتی به کوفه برگشتند، آن مرد تمیمی، سر حبیب را گرفت و بر سینه اسبش آویخت و با آن به سمت کاخ ابن زیاد، رو آورد. قاسم، پسر حبیب - که آن روز، جوانکی بود -، آن را دید و با آن سوار، همراه شد و از او جدا نمی شد و هر گاه وارد کاخ می شد، او هم وارد می شد و وقتی بیرون می آمد، او هم بیرون می آمد. سوار، به او مشکوک شد و گفت: پسر! چه می خواهی که دنبال من راه افتاده ای؟ او گفت: چیزی نیست! او گفت: چرا، پسر! [چیزی هست]. به من بگو. پسر حبیب گفت: این سری که با توست، سر پدر من است. آن را به من می دهی تا خاکش کنم؟ گفت: پسر! امیر، رضایت نمی دهد که این سر، دفن شود. من هم می خواهم در برابر کشتن او، پاداش خوبی از امیر بگیرم. جوانک گفت: ولی خدا، برای این کار، جز بدترین پاداش، به تو نخواهد داد. به خدا، بهتر از خودت را کشتی. و گریست. جوانک مانند تا بزرگ شد و هدفی یا کاری جز پی گرفتن وضع قاتل پدرش نداشت تا او را غافلگیر کند و به قصاص پدرش، بگردد. وقتی دوران مُصعب بن زبیر رسید و مُصعب، در منطقه باجمیرا، درگیر جنگ شد، پسر حبیب هم به سپاه وی پیوست. ناگهان، قاتل پدرش را که در خیمه خود بود، دید. قاسم، برای پیدا کردن فرصت، پیش او رفت و آمد می کرد تا غافلگیرش کند. پس [وقتی] بر او وارد شد که در خواب قیلوله ظهر بود. با شمشیرش او را زد تا [مرد و بدنش] سرد شد.

سخنی در باره سرانجام قاتلان امام علیه السلام و کسانی که ایشان را در برابر دشمن، تنها گذاشتند

اشاره

یکی از مسائل بسیار مهم و قابل تأملِ واقعه عاشورا - که برای همه، بویژه برای ستمگران و جنایتکاران تاریخ، عبرت آموز و تنبیه آفرین است - سرنوشت کسانی است که با امام حسین علیه السلام جنگیدند و یا ایشان را در برابر دشمن، تنها گذاشتند و یاری نمودند. آنان، نه تنها در آخرت، به میزان جرم خود، مجازات خواهند شد، بلکه بخشی از کیفر آنها در همین جهان، دامنگیرشان گردید.

نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سال ها پیش از واقعه عاشورا، چنین رویداد هولناکی را می دید و بر پایه روایتی، کسانی را که با امام حسین علیه السلام جنگیدند یا او را یاری نکردند، بدین سان نفرین فرمود: **اللَّهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَ اقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ، وَ اذْبَحْ مَنْ ذَبَحَهُ، وَ لَا تُمَتِّعْهُ بِمَا طَلَبَ . (1)** بار خدایا! هر که او را بی یاور گذاشت، بی یورش بگذار و قاتل او را بکش، و کسی را که سر او را بُرید، ذبح کن و خواستش را برآورده مکن. و در حدیثی دیگر از ایشان، آمده: **يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ، الْوَيْلُ لِقَاتِلِهِ، وَ خَاذِلِهِ، وَ تَارِكِ نُصْرَتِهِ!** (2) پسر حسین، در پشت کوفه، کشته می شود. وای بر قاتل او و اگذارنده او و ترك کننده یاری اش!

1- کامل الزیارات: ص 131 ح 149 و ر. ک: همین دانشنامه: ج 3 ص 180 ح 807.

2- راجع: ج 3 ص 232 ح 863.

سرنوشت فاجعه آفرینان کربلا

اشاره

نفرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مستجاب شد و همه کسانی که به گونه ای در فاجعه خونبار کربلا نقش داشتند (چه کسانی که رو در رو با امام حسین علیه السلام جنگیدند و چه کسانی که با یاری نکردن امام علیه السلام، غیر مستقیم در این حادثه دردناک شریک بودند)، مجازات شدند.

1. زوال حکومت خاندان ابو سفیان

نخستین موج رویداد عاشورا، تنها سه سال پس از آن، پدیدار شد و موجب زوال حکومت خاندان ابو سفیان گردید. نقش این فاجعه در افول قدرت این خاندان، به قدری روشن بود که عبد الملک بن مروان، با این که خود، میراثخوار حکومت آنان بود، پس از رسیدن به قدرت، رسماً به این واقیعت اعتراف کرد و به حجاج بن یوسف نوشت: مرا از ریختن خون فرزندان عبد المطلب، دور بدار، که در آنها راه نجاتی از جنگ نیست. من، فرزندان حرب را دیدم که وقتی حسین بن علی را گشتند، پادشاهی را از دست دادند. (1)

2. کوتاهی عمر و بیماری های خطرناک

عبد الله بن بدر خطمی، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُبَارَكَ فِي أَجَلِهِ، وَأَنْ يُمَتَّعَ بِمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَلْيُخَلِّفْنِي فِي أَهْلِي خِلَافَةً حَسَنَةً، وَمَنْ لَمْ يَخَلِّفْنِي فِيهِمْ بُتِكَ عُمُرُهُ، وَوَرَدَ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سُودًا وَجْهُهُ. هر کس علاقه مند است که عمرش طولانی شود و از آنچه خداوند متعال نصیب او کرده، بهره ببرد، جانشینی خوب برای من در خانواده ام باشد، و هر کس جانشینی مرا در خانواده ام به عهده نگیرد، عمرش کوتاه می شود و در قیامت، روسیاه نزد من می آید. عبد الله، سپس می گوید: همان گونه شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود. یزید بن معاویه، جانشین خوبی برای خانواده پیامبر نبود و عمرش نیز کوتاه شد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام مدت کمی زنده بود و همین طور عبید الله بن زیاد که خدا، هر دوی آنها را لعنت کند. (2)

یزید، در 38 سالگی هلاک شد و ابن زیاد، در 37 سالگی کشته شد. همچنین، بر پایه گزارش های معتبر جنایتکاران کربلا به انواع بیماری های خطرناک (مانند: جنون، جذام و پیسی) مبتلا شدند. عبد الرحمان غنوی می گوید: از آنان که در کشتن حسین علیه السلام، دنباله رو یزید بودند و یا با حسین جنگیدند، کسی نمآند، مگر این که به دیوانگی یا جذام یا پیسی مبتلا شد و این مرض ها، در نسل او به ارث مآند. (3) همچنین قاضی نعمان، بر پایه گزارش های متعدّد آورده است: کسی از قاتلان حسین علیه السلام، از قتل، رهایی نیافت و با ریشه کردن دردی در بدنش مُرد. (4) در گزارش ابن حجر نیز می خوانیم: عدّه ای در این باره، گفتگو می کردند که هیچ کس از کمک کنندگان به قتل حسین علیه السلام نبود، مگر این که پیش از مرگش گرفتار بلایی شد. (5) همچنین می گوید: از قاتلان حسین علیه السلام کسی نمآند، مگر این که در همین دنیا، پس از مدّت اندکی، عقوبت شد؛ به کشته شدن یا کور شدن یا روسیاه شدن و یا از دست دادن حکومت. (6) ابن کثیر نیز تصریح می کند که بیشتر گزارش هایی که بر سرنوشت شوم فاجعه آفرینان کربلا دلالت دارند، صحیح اند: اخباری که درباره گرفتار شدن قاتلان حسین علیه السلام روایت شده، بیشترشان درست اند؛ چه این که کمتر کسی از آنها که در کشتن او شرکت کردند، از آسیب و درد در همین دنیا، در امان مآندند، و از دنیا نرفتند، مگر این که به بیماری مبتلا شدند، و بیشتر

- 1- .العقد الفريد : ج 3 ص 382 ، المحاسن و المساوي : ص 55 ، جواهر المطالب : ج 2 ص 278 .
- 2- .مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج 2 ص 85 ، كنز العمال : ج 12 ص 99 ح 34171 ؛ بحار الأنوار : ج 23 ص 116 ح 31 .
- 3- .كامل الزيارات: ص 132 ح 149 ، بحار الأنوار : ج 44 ص 236 ح 27 .
- 4- .شرح الأخبار: ج 3 ص 169 ح 1114 .
- 5- .الصواعق المحرقة: ص 195 ، تاريخ دمشق : ج 14 ص 232 .
- 6- .الصواعق المحرقة : ص 195 ، تذكرة الخواص : ص 280 .
- 7- .البداية و النهاية: ج 8 ص 201 .

3. کشته شدن بسیاری از آنان در قیام مختار

بسیاری از کسانی که در فاجعه کربلا نقش داشتند، در قیام مختار، دستگیر و اعدام شدند. یعقوبی، در این باره می نویسد: مختار، قاتلان حسین علیه السلام را تعقیب کرد و جمع فراوانی از آنها را کُشت، به گونه ای که کم تر کسی از آنها زنده ماند. (1) بر پایه گزارشی که در بحار الأنوار آمده است، مختار در طول هجده ماه حکومت خود بر کوفه، هجده هزار تن از کسانی را که در به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و یارانش شرکت کرده بودند، کُشت؛ (2) لیکن این گزارش، بسیار اغراق آمیز است. همچنین گزارش هایی که در چگونگی کیفر شماری از مجرمان توسط مختار در برخی از منابع تاریخی آمده اند و بیانگر کارهایی (مانند: مُثله کردن و در روغن جوشان انداختن) هستند که در اسلام، ممنوع اند، مبالغه آمیزند و احتمالاً به وسیله دشمنان مختار، برای مخدوش جلوه دادن قیام او ساخته شده اند و یا توسط هوادارانش، جهت ایجاد هراس و وحشت در دل دشمنان او.

1- تاریخ یعقوبی: ج 2 ص 259.

2- بحار الأنوار: ج 45 ص 386.

4. سلطه حجاج بن یوسف

در فاجعه کربلا، نه تنها کسانی که به طور مستقیم در آن نقش داشتند، کیفر طبیعی کردار زشت خود را پیش از مجازات آخرت، در دنیا دیدند؛ بلکه کسانی که با یاری نرساندن به امام حسین علیه السلام به طور غیر مستقیم در این فاجعه اثرگذار بودند، نیز به گونه ای گرفتار عقوبت های دنیوی شدند. برخی از آنها توبه کردند و «نهضت توأین» را پدید آوردند و در این راه، کشته شدند و شمار دیگری، گرفتار حکومت مستبد حجاج بن یوسف گردیدند؛ همان حکومتی که امام علی علیه السلام آن را برای مردمی که از یاری کردن ایشان امتناع می کردند، پیشگویی کرده بود. در نهج البلاغه آمده که امام علیه السلام خطاب به آنها فرمود: **أما والله لئیسَ لَطَنَ عَلَيْكُمْ غُلامٌ ثَقِيفِ الدِّيَالِ المِيَالِ، يَأْكُلُ خَصِيْرَتَكُمْ، وَيُذِيبُ شَحْمَتَكُمْ، إِيه أبا وَذَحَةَ. (1)** به خداوند سوگند که جوانی ثقفی (حجاج) بر شما تسلط خواهد یافت؛ متکبر و منحرفی که سبزه های (دارایی های) شما را می خورد، و پیه هایتان را آب می کند! بس کن، ابو وَذَحَه. (2) آری! مردمی که از یاری رساندن به کسانی چون امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام امتناع ورزند، سزاوار سلطه یافتن حجاج بن یوسف بر خویش اند. در سال 75 هجری، یعنی چهارده سال پس از فاجعه کربلا، این پیشگویی امام علی علیه السلام تحقق یافت. حجاج، در طول حکومتش، صد و بیست هزار نفر را کشت (3) و هشتاد هزار نفر را - که سی هزار نفر از آنها زن بودند - به زندان انداخت. (4)

-
- 1- نهج البلاغه: خطبه 116. نیز، ر. ک: دانش نامه امیر المؤمنین 7: ج 6 ص 555 (بخش هفتم / فصل دوم / هشدار دادن در باره سلطه غلام ثقفی).
 - 2- وَذَحَه: جَعَل؛ سِرگین چرخان. ابو وَذَحَه، کُنیه ای است که بعدها، حجاج، به آن، شهرت یافت و اشاره است به داستان حجاج و وَذَحَه که روزی، وی نشسته بود و وَذَحَه ای با زحمت، پشکلی را می غلتاند و به جانب او می آمد. حجاج گفت: این، سوسکی از سوسک های شیطان است.
 - 3- سنن الترمذی: ج 4 ص 499 ش 2220، تهذیب التهذیب: ج 1 ص 510، تاریخ الطبری: ج 6 ص 382، تاریخ دمشق: ج 12 ص 184؛ العمدة: ص 469 ش 987.
 - 4- تاریخ دمشق: ج 12 ص 185، تاریخ الإسلام: ج 6 ص 323، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج 5 ص 2045، البداية والنهاية: ج 9 ص 136.

5. سخت ترین کیفرها در آخرت

احادیث مربوط به شدت کیفر (مجازات) قاتلان امام حسین علیه السلام و یاران ایشان، بسیارند که در این جا تنها به ذکر نمونه هایی بسنده می کنیم: شیخ صدوق از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: **إِنَّ فِي النَّارِ مَنْزِلَةً لَمْ يَكُنْ يَسْتَحِقُّهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - وَيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ.** (1) در جهنم، جایگاهی است که بر هیچ کس روا نخواهد بود، جز با کشتن حسین بن علی - درود خدا بر آن دو - و یحیی بن زکریا علیه السلام. همچنین از امام زین العابدین علیه السلام ضمن روایتی مفصّل در تبیین فضیلت کربلا و زیارت امام حسین علیه السلام آمده است که خداوند متعال می فرماید: **وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لِأَعَذِّبَنَّ مَنْ وَتَرَ رَسُولِي وَصَفِيِّي، وَانْتَهَكَ حُرْمَتَهُ، وَقَتَلَ عِتْرَتَهُ، وَتَبَذَّ عَهْدَهُ، وَظَلَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ، عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ!** (2) به عزّت و جلالم سوگند که هر کس به فرستاده و برگزیده ام ستم ورزد و حرمتش را بشکند و خاندانش را بکشد و پیمانش را نادیده بگیرد و به خانواده اش ستم روا دارد، او را عذابی می کنم که احدی از جهانیان را چنان عذابی نکرده باشم. ابن عساکر نیز از جابر بن عبد الله نقل می کند که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت کرد و وی در باره قاتل ایشان پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: **رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِي يُبْغِضُ عِتْرَتِي، لَا تَنَالُهُ شَفَاعَتِي، كَأَنَّ بِنَفْسِهِ بَيْنَ أَطْبَاقِ النَّيرانِ يَرَسِبُ تَارَةً وَيَطْفُو أُخْرَى، وَ إِنَّ جَوْفَهُ لَيَقُولُ: غَقَّ غَقَّ (3).** کسی از امت من که با خاندانم دشمنی ورزد، از شفاعت من برخوردار نخواهد شد، گویی اوست که میان طبقات آتش، بالا و پایین می رود و از درونش، صدای غلغل جوشیدن می آید.

1- ثواب الأعمال: ص 257 ح 2، کامل الزیارات: ص 162 ح 202، بحار الأنوار: ج 44 ص 301 ح 9.

2- کامل الزیارات: ص 264.

3- تاریخ دمشق: ج 14 ص 224 ح 3544، تاریخ بغداد: ج 3 ص 290.

بخش یازدهم : عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام

اشاره

درآمدفصل یکم: سوگواریفصل دوم: مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلامفصل سوم: اهمیت و آداب روز عاشورافصل چهارم: گریستن و گریاندن بر سیدالشهدا علیه السلام و یارانش .

عزاداری، یکی از عناصر اصلی و کلیدی در بررسی فرهنگ عاشورایی است، چنان که نمی توان نقش مثبت آن را در تحولات فرهنگی شیعه، نادیده گرفت. در کنار این جایگاه بلند و تأثیرگذار، عزاداری امام حسین علیه السلام، بویژه در دوران معاصر، با پرسش ها و آسیب هایی همراه بوده است. بدین جهت، می کوشیم با جمع بندی روایت های یاد شده در این بخش، تحلیلی جامع از عزاداری، ارائه کنیم تا ضمن تبیین جایگاه آن، به پرسش ها و شبّهات، پاسخ گفته شود. برای پرداخت همه جانبه به مسئله عزاداری و رسیدگی به تمام زوایای آن، مباحث را در چهار محور، ارائه می کنیم: 1. منزلت و جایگاه عزاداری در سخن و سیره پیشوایان 2. چرایی و دلیل عزاداری 3. آسیب شناسی عزاداری ها 4. ویژگی های عزاداری هدفمند.

(1) منزلت و جایگاه عزاداری در سخن و سیره پیشوایان**اشاره**

بر پایه روایات این بخش، برپا داشتنِ عزا برای سالار شهیدان و یارانش، مرثیه سرایی برای آنان و گریه بر مصائبی که بر ایشان گذشته است، بویژه در دهه اول محرم و خصوصاً در روز عاشورا، مورد تأکید اهل بیت علیهم السلام بوده است. عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام، در حقیقت، اظهار محبت به خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که قرآن، مودت آنها را واجب کرده است: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (1) بگو در برابر این [رسالت]، مزدی از شما نمی خواهم، جز دوست داشتن خویشاوندان [خود] را». عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام، اظهار همدردی در بزرگ ترین مصائبی است که برای اهل بیت علیهم السلام و در واقع برای اسلام، پیش آمده است. شیخ صدوق، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «... رَحِمَ اللَّهُ شِيعَتَنَا! شِيعَتَنَا _ وَاللَّهِ _ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ! فَقَدْ _ وَاللَّهِ _ شَرِكُونَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطَوْلِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ». (2) خداوند، شیعیان ما را رحمت کند! آنان _ به خدا سوگند _، حقیقتاً مؤمن اند. به خدا سوگند، آنان، در اندوه و حسرتی مدام، در عزای ما سهیم اند. و در روایت دیگری، از ایشان نقل شده که فرمود:

1- ابراهیم، آیه 5.

2- شورا: آیه 23.

وَ اَرْحَمَ تِلْكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَّتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا، وَ اَرْحَمَ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ وَ احْتَرَقَتْ لَنَا، وَ اَرْحَمَ الصَّرْحَةَ الَّتِي كَانَتْ لَنَا . (1)

و بر آن چشم‌هایی که از سرِ دلسوزی بر ما اشک‌هایشان روان شده، رحم کن، و بر آن دل‌هایی که برای ما بی تاب شده و آتش گرفته اند، رحم نما، و بر شیون‌هایی که برای ما بلند گردیدند، رحم آور . عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام، یکی از بزرگ‌ترین مصادیق بزرگداشت شعائر الهی و نشانه پروا مندی دل‌هاست . (2) یقیناً یکی از مهم‌ترین امتیازات جامعه شیعه، برخورداری از چشمه پُرفیض نورانیت و معنویت عاشورا است . این چشمه جوشان، از نخستین روزی که موضوع یادکرد مصیبت سید الشهداء علیه السلام و یارانش مطرح شد، جریان یافت و تا امروز، همچنان جاری است و پس از این هم ادامه خواهد داشت . امامان اهل بیت علیهم السلام، جز تأکیدهای مستقیم قولی، به گونه‌های دیگری نیز بر اهمیت عزاداری برای امام حسین علیه السلام و زنده نگه داشتن آن، تأکید داشته‌اند که به مواردی اشاره می‌گردد :

1. مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام، پیش از واقعه کربلا

بر پایه روایاتی که در فصل چهارم این بخش می‌آید، نخستین کسی که قبل از واقعه کربلا برای سید الشهداء علیه السلام مرثیه سرایی کرده، خداوند متعال است که آدم ابو البشر علیه السلام، (3) ابراهیم خلیل علیه السلام (4) و خاتم انبیا صلی الله علیه و آله (5) را از مصائبی که برای حسین علیه السلام پیش خواهد آمد، آگاه فرموده است، و آنان، بر این مصیبت، گریسته‌اند .

1- ر. ک : ص 388 ح 2693 .

2- ر. ک : ص 388 ح 2692 .

3- ر. ک : ج 10 ص 53 (فصل چهارم / گریه آدم علیه السلام).

4- ر. ک : ج 10 ص 55 (فصل چهارم / گریه ابراهیم علیه السلام).

5- ر. ک : ج 10 ص 61 (فصل چهارم / گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش)، عَبْرَاتِ الْمُصْطَفَيْنِ فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

ج 1 ص 31 _ 49 .

همچنین عیسی علیه السلام، هنگام عبور از کربلا، به مصیبت حسین علیه السلام اشاره کرده و همراه با حواریان خود، بر مصائب او گریسته است. (1) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام نیز بارها به حوادث خونبار کربلا، اشاره کرده و همراه با فاطمه زهرا علیها السلام، برای فرزند عزیز خود، اشک ریخته اند. (2)

2. نخستین مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام، پس از واقعه کربلا

پس از واقعه عاشورا، نخستین مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام و یارانش، فرزندش امام زین العابدین علیه السلام، خواهر بزرگوارش زینب کبرا علیها السلام، دختران امام علیه السلام (أم کلثوم و فاطمه صغرا)، و همسرش رباب بوده اند که در کربلا، کوفه و شام، با مرثیه سرایی های هدفمند خود، راه سالار شهیدان را ادامه دادند. (3) اما در مدینه، نخستین مرثیه سرا پس از شهادت امام حسین علیه السلام، أم سلمه، همسر بزرگوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. یعقوبی، در این باره می نویسد: نخستین ضجّه زننده ای که در مدینه، ضجّه اش [بر حسین علیه السلام] بلند شد، أم سلمه، همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، شیشه ای را که در آن، خاکی قرار داشت، به أم سلمه داده و به او فرموده بود که: إِذَا صَارَتْ دَمَا عَبِيْطًا فَاعْلَمِي أَنَّ الْحَسَّ بَيْنَ قَدِّ قَتْلِ؛ هر گاه این خاک، تبدیل به خون تازه شود، حسین علیه السلام کشته شده است. روز عاشورای سال 61 هجری، آن خاک، تبدیل به خون تازه شد. أم سلمه نیز با دیدن آن، فریاد کشید: وَاحِسِّينَا! وای از مصیبت پسر پیامبر خدا! شیون و زاری و مرثیه سرایی أم سلمه برای امام حسین علیه السلام به گونه ای بود که به

1- ر.ك: ج 10 ص 57 (فصل چهارم / گریه عیسی علیه السلام).

2- ر.ك: ج 10 ص 61 (فصل چهارم / گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش) و ص 67 (گریه پدرش امام علی علیه السلام) و ص 71 (گریه مادرش فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله).

3- سالنامه حدیثی نور از سال 1378، هر سال با محتوای حدیثی به منظور آشنایی علاقه مندان با فرهنگ و اطلاعات حدیثی انتشار می یابد و در دو دوره اخیر، سال 80 و 81، به دلیل استقبال فراوان با شمارگان بیش از چهل هزار منتشر شده است.

دنبال آن، مدینه، یکپارچه عزادار شد: و زنان، شیون کردند تا این که در مدینه، چنان ولوله ای بر پا شد که تا آن زمان، شنیده نشده بود. (1) سال 61 هجری، سال حُزن نامیده شد (2) و بر پایه گزارش دعائم الإسلام از امام صادق علیه السلام، پس از واقعه عاشورا، سه سال تمام بر امام حسین علیه السلام مرثیه سرایی می شد. (3) همچنین طبق گزارشی دیگر از ایشان، تا به هلاکت رسیدن ابن زیاد، خانواده امام علیه السلام از عزای بیرون نیامدند: هیچ يك از زنان ما خضاب نکرد و روغنی استفاده نکرد و سُرْمه نکشید و [مویش را] شانه نزد تا این که سر عیب اللّه بن زیاد را برایمان آوردند. ما همواره، پس از آن ماجرا، گریان بودیم. (4)

3. پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام

نخستین کسانی که در عزای امام حسین علیه السلام لباس سیاه پوشیدند، اُمّ سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و زنان بنی هاشم بودند. (5) این اقدام، ریشه در سنت نبوی داشت (6) و نشان می دهد که لباس سیاه، از زمان های گذشته، علامت عزای بوده است. حتی ابو مسلم هم در آغاز قیام خود، برای استفاده تبلیغاتی علیه حکومت بنی امیه، لباس سیاه را انتخاب کرد، به طوری که او و یارانش، در تاریخ به «سیاه جامگان»

-
- 1- ر. ک: ص 397 به بعد (فصل یکم / نخستین برگزار کننده سوگواری) و ج 10 ص 203 (بخش دوازدهم / فصل یکم: نمونه مرثیه های که در قرن نخست، سروده شده اند).
 - 2- ر. ک: ص 413 (فصل یکم / سوگواری در مدینه / نخستین ناله ای که در مدینه بلند شد).
 - 3- مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج 2 ص 40، التذکره، قرطبي: ج 2 ص 453.
 - 4- ر. ک: ص 427 (فصل یکم / نوحه سرایی سه ساله برای امام حسین علیه السلام).
 - 5- ر. ک: ص 429 (فصل یکم / نخستین سیاهپوش در سوگ امام حسین علیه السلام).
 - 6- از اسماء بنت عمیس، نقل شده است: وقتی جعفر بن ابی طالب، کشته شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تَسَلَّیْ ثَلَاثًا؛ سه روز، لباس یا مقنعه مشکی بپوش» (ر. ک: فتح الباری: ج 9 ص 429، لسان العرب: ج 1 ص 472 ماده «سلب»، النهایه، ابن اثیر: ج 2 ص 387 ماده «سلب»).

شهرت یافتند. آنها می گفتند: این لباس سیاه، [در] عزای خاندان محمد صلی الله علیه و آله و شهیدان کربلا و زید و یحیی است. (1) در زمان معاصر نیز در میان پیروان اهل بیت علیهم السلام، لباس سیاه، نشانه عزاداری است. (2)

4. تأکید بر زنده نگه داشتن یاد امام حسین علیه السلام

روایات فصل دوم از این بخش، بر تداوم یاد سید الشهداء علیه السلام تأکید دارند. در روایتی از امام صادق علیه السلام، آمده است: هنگام یاد کردن از امام حسین علیه السلام، سه بار بگو: صَلِّ لِي اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؛ (3) درود خدا بر تو، ای اباعبد الله!، که این سلام، از نزدیک و دور، به او خواهد رسید. همچنین، یاد کردن از آن بزرگوار در هنگام نوشیدن آب، توصیه شده است: وَمَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَلَعَنَ قَاتِلَهُ، إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّهُ مِائَةَ أَلْفٍ حَسَنَةٍ، وَحَطَّ عَنْهُ مِائَةَ أَلْفٍ سَيِّئَةٍ، وَرَفَعَ لَهُ مِائَةَ أَلْفٍ دَرَجَةٍ. (4) هیچ کس نیست که آب بنوشد و از حسین علیه السلام و خاندانش یاد کند و بر کُشنده اش، لعنت بفرستد، مگر این که خداوند، برایش صد هزار حسنه می نویسد و صد هزار گناه را از او می زداید و صد هزار درجه بر او می افزاید. با عنایت به نیاز مکرر انسان در شبانه روز به نوشیدن آب، توصیه به فرستادن سلام بر امام حسین علیه السلام و لعن بر قاتلانش هنگام نوشیدن، بدین معناست که پیروان اهل بیت علیهم السلام، هیچ گاه نباید ماجرای کربلا را فراموش کنند، و خاطره مبارزه با ظلم و ظالم

1- المناقب، ابن شهر آشوب: ج 3 ص 300.

2- ر. ک: ج 10 ص 19 ح 2762.

3- ر. ک: ص 432 ح 2739.

4- ر. ک: ص 434 ح 2742.

و شهادت جان گداز سلاله پاك پيامبر خدا صلى الله عليه و آله در اين راه ، براى هميشه ، بايد در تاريخ ، زنده بماند .

5 . تأکید بر تداوم عزاداری

تأمل در توصیه اهل بیت علیهم السلام بر برپا داشتن مجالس عزا برای شهدای کربلا (1) و زنده نگاه داشتن خاطره عاشورا، (2) تشویق آنان به سرودن شعر (3) در باره این فاجعه بزرگ تاریخ اسلام ، بشارت به پاداش های بزرگ در گریستن بر این مصیبت بزرگ و گریاندن دیگران ، (4) تأکید بر اهمیت عزاداری در دهه اول محرم ، (5) خصوصاً در روز عاشورا (6) _ که در فصول مختلف این بخش ، به تفصیل آمده _ ، به روشنی بیانگر این حقیقت است که عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام و یارانش ، هدف بزرگی را دنبال می کند که تا آن هدف ، تحقق نیافته است ، سنت عزاداری در میان پیروان اهل بیت علیهم السلام باید تداوم یابد . بنا بر این ، مسئله مهم ، این است که : هدف و حکمت ضرورت تداوم عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام ، چه بوده است ؟

-
- 1- ر . ك : ص 385 (فصل یکم / تشویق به سوگواری برای امام حسین علیه السلام) و ج 10 ص 13 (فصل سوم / سوگواری در خانه) .
 - 2- ر . ك : ص 431 (فصل دوم: تشویق به مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام) .
 - 3- ر . ك : ص 439 (فصل دوم / یادکرد مصیبت های امام حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام) و ج 10 ص 49 (فصل چهارم / ثواب شعرخوانی در مصیبت آنان) .
 - 4- ر . ك : ج 10 ص 41 (فصل چهارم / ثواب گریه کردن بر آنان) .
 - 5- ر . ك : ص 389 (فصل یکم / سوگواری در دهه اول محرم) .
 - 6- ر . ك : ج 10 ص 7 (فصل سوم / بزرگی مصیبت عاشورا) .

(2) حکمت عزاداری**اشاره**

شناخت دلایل عزاداری برای امام حسین علیه السلام، نخستین گام در راه تأمین اهداف بلند این سنت مهم و سرنوشت ساز پیروان اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا عزاداری بدون معرفت، نه تنها ارزشی ندارد؛ بلکه چه بسا به زیان اهداف اصلی این حرکت ارزشمند نیز باشد. بر پایه روایتی، در ره نمودهای امام علی علیه السلام به کمیل، چنین آمده است: **مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ**. (1) هیچ [رفتار و] حرکتی نیست، مگر این که تو در آن، به شناخت، نیازمندی. ممکن است در پاسخ سؤال از علّت و چرایی عزاداری بر امام حسین علیه السلام و یارانش، گفته شود که مطابق نصّ صریح و روشن قرآن، محبّت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، واجب است. (2) بنا بر این، می توان گفت: حکمت گریه بر امام حسین علیه السلام و اقامه عزا برای مصائب ایشان، اظهار ارادت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن بزرگوار است. بی تردید، اظهار محبّت نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق سوگواری برای سالار شهیدان، همان طور که اشاره شده، پسندیده و در جهت بزرگداشت شعائر الهی است؛ لیکن تأمل در روایاتی که توصیه و تأکید بر تداوم اقامه ماتم بر سیّد الشهداء علیه السلام

1- تحف العقول: ص 171. نیز، ر. ک: دانش نامه عقاید اسلامی: ج 2 ص 310 ح 1431.

2- «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شورا: آیه 23).

دارند، ایجاب می کند که عزاداری برای ایشان، دلیلی بسیار فراتر از اظهار محبت به اهل بیت علیهم السلام داشته باشد؛ بلکه از نگاه سید بن طاووس، اگر لزوم پیروی از فرمان قرآن و سنت نیز نبود، اظهار محبت نسبت به اهل بیت علیهم السلام ایجاب می کرد که به دلیل منزلت والایی که امام حسین علیه السلام و یارانش به واسطه شهادت بدان دست یافتند، اظهار مسرت و شادمانی کنیم. وی می نویسد: اگر نبود که پوشیدن لباس سوگواری و مصیبت، به خاطر از میان رفتن نشانه های هدایت و تأسیس پایه های گم راهی، و تأسف بر سعادت که از دست دادیم و افسوس بر چنین شهادتی، پیروی کردن از فرمان قرآن و سنت است، ما در برابر آن نعمت بزرگ، لباس شادی و خوش حالی می پوشیدیم، و چون در بی تابی و سوگواری، خشنودی صاحب روز معاد نیز هست و نیکان در آن، غرضی دارند، ما لباس عزا پوشیدیم و همواره اشک ریختیم و به چشم هایمان گفتیم: «همواره بگریید» و به دل هایمان گفتیم: «همانند زنان جوان از دست داده، ماتم بگیریید». (1) بنا بر این، باید دید حکمت آن همه تأکید بر عزاداری و گریه برای ابا عبد الله علیه السلام چیست؟ حکمت شهادت او، هر چه باشد، حکمت عزاداری برای او نیز هست.

حکمت شهادت امام حسین علیه السلام

اصلی ترین علت قیام و شهادت امام حسین علیه السلام، مبارزه با نادانی است. بر پایه آنچه بسیاری از منابع معتبر، در این باره، از امام صادق علیه السلام گزارش کرده اند، ایشان، در دعایش به درگاه خداوند می گوید: وَ بَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ قَدْ عِبَادَتِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ. (2)

1- الملهورف: ص 83.

2- ر. ك: ج 12 ص 92 ح 3473.

و خوش را به خاطر تو بذل کرد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گم راهی، بیرون آورد. همه آنچه در تبیین هدف قیام و حکمت شهادت امام حسین علیه السلام بیان شد، (1) در تعبیر «جهل زدایی» خلاصه شده است. جهل زدایی، نه تنها هدف قیام سید الشهداء علیه السلام، بلکه هدف بعثت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و نزول قرآن است: «كَتَبَ بُّ أَنْزَلْنَ هُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». (2) کتابی است که آن را به سوی توفرو فرستادیم، تا مردم را از تاریکی ها به سوی روشنایی، بیرون آوری. هدف از بعثت پیامبران پیشین نیز جهل زدایی (3) بوده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِ-ثَائِتًا أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». (4) ما موسی را با آیات خود، فرو فرستادیم [و به او دستور دادیم] که قومت را از تاریکی ها به سوی نور، بیرون بیاورد. در حقیقت، «جهل»، ریشه همه مصائب و مفسدات جامعه بشر است، چنان که در روایتی از امام علی علیه السلام آمده که فرمود: الجهل أصل كل شر. (5) نادانی، ریشه همه بدی هاست. بر این اساس، اصلی ترین کار انبیا و اولیای الهی، ریشه کن کردن بیماری جهل از

-
- 1- ر. ک: ج 3 ص 323 (بخش هفتم / تحلیلی در باره اهداف قیام امام حسین علیه السلام).
 - 2- ابراهیم: آیه 1.
 - 3- ر. ک: دانش نامه عقاید اسلامی: ج 2 ص 41 (بخش سوم / فصل سوم / نشانه های نادانی).
 - 4- ابراهیم: آیه 5.
 - 5- غرر الحکم: ح 819.

جامعه است؛ زیرا تا این بیماری علاج نگردد، نمی توان انتظار داشت که ارزش های دینی بر جامعه، حاکم گردد. امام حسین علیه السلام نیز برای تحقّق این آرمان بلند، خون پاک خود را در راه خدا اهدا کرد و بدین سان، اصلی ترین دلیل پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام برای «زنده نگه داشتن مکتب شهادت، به وسیله عزاداری بر امام حسین علیه السلام» نیز جهل زدایی از جامعه اسلامی است و تا درمان کامل این بیماری خطرناک اجتماعی و استقرار حاکمیت مطلق ارزش های اسلامی در جهان، تداوم این مکتب، ضرورت دارد.

اشاره

در عصر حاضر، آشنایی با آفاتی که هدف و حکمت عزاداری سالار شهیدان را تهدید می کنند، مهم ترین و اساسی ترین گام در راه تحقق اهداف ارزشمند این دستور العمل سازنده اهل بیت عصمت و طهارت است و از این رو، این مسئله، در این دانش نامه، با شرح و بسط بیشتری ارائه می شود. نقش فرهنگ اصیل عاشورا در جهل زدایی از جوامع اسلامی و زمینه سازی برای حکومت جهانی اسلام، ایجاب می کند که اسلام ستیزان مستکبر - اعم از آنها که رسماً در مقابل اسلام، قرار دارند یا کسانی که به نام اسلام بر مسلمانان، حکومت می کنند -، در دوره های مختلف تاریخ، برای تحریف آن، برنامه ریزی کنند؛ چرا که آنان، از جهل مردم، تغذیه می کنند، و بیداری امت اسلامی، بنیاد حاکمیت آنها را فرو می ریزد. نقش فرهنگ عاشورا در پیروزی انقلاب اسلامی ایران و نهضت های آزادی بخش اسلامی، موجب گردیده که تلاش های استکبار جهانی و در رأس آنها امریکا برای تحریف فرهنگ عاشورا، مضاعف گردد و با توطئه های پیچیده تری، وارد عرصه نبرد با این میراث گران بهای فرهنگی شوند. (1) اکنون باید دید که: چگونه فرهنگ اصیل عاشورا، به وسیله دشمنان آگاه و دوستان

1- برای نمونه، ر. ک: «نقشه ای برای جدایی مکاتب الهی - گزارش يك كتاب»، روزنامه جمهوری اسلامی: ش 7722 (16 / 12 / 1384).

ناآگاه، تحریف می شود؟ و چه آفاتی، مجالس عزاداری سالار شهیدان را تهدید می کند؟ پاسخ اجمالی این سؤال، این است که: هر چیزی که با هدف عزاداری (یعنی جهل زدایی از جامعه اسلامی) و نیز با ویژگی های مجالس عزاداری هدفمند (یعنی: خدامحوری، ارائه تحلیل واقع بینانه از حادثه عاشورا و بهره گیری صحیح از احساسات و عواطف مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام) در تضاد باشد، از آفت های مجالس عزاداری سید الشهداء علیه السلام است. اینک برای توضیح این اجمال، به مهم ترین این آسیب ها، اشاره می کنیم:

1. تحریف هدف عزاداری

خطرناک ترین آفت عزاداری امام حسین علیه السلام، تحریف هدف آن است. پیش از این، اشاره کردیم که حکمت عزاداری امام حسین علیه السلام با حکمت شهادت ایشان، یکی است. بنا بر این، تحریف هدف عزاداری، تحریف هدف شهادت آن بزرگوار نیز هست. این تحریف، به دو گونه می تواند تجلی یابد: یکی آن که به جای روشنی بخشی و احیاگری، تنها به درخواست آمرزش گناهان و پاک سازی معنوی خلاصه گردد؛ و دیگر، آن که به جای تأکید بر بُعد حماسی آن، به جنایت یزیدیان و ستمگران در این حادثه پرداخته شود. این سخن، بدان معنا نیست که آمرزش گناهان و پاک سازی معنوی، از نتایج و فواید عزاداری نیست و یا این که نباید جنایت های ستم پیشگان را برشمرد؛ بلکه غرض، پرهیز از نگاه تجزیه ای است. (1) اینک به توضیح این دو مطلب می پردازیم:

1- گفتنی است نگاه تجزیه ای به اصل قیام عاشورانیز پیامدهای ناخوشایندی دارد. در این باره، ر. ک: ج 3 ص 323 (بخش هفتم / تحلیلی در باره اهداف قیام امام حسین علیه السلام).

اگر به جای جهل زُدایی و احیای ارزش های اسلامی ، هدف عزاداری برای سالار شهیدان ، در پاك سازی گنهكاران از گناه ، خلاصه شود ، در واقع ، هدف شهادت امام علیه السلام و عزاداری برای ایشان ، تحریف شده است ؛ یعنی دقیقاً همان تحریفی که در آیین مسیحیت ، در باره عیسی علیه السلام تحقق یافت . استاد شهید مرتضی مطهری ، در این باره می گوید : من نمی دانم کدام جانی یا جانی هایی ، جنایت را به شکل دیگری بر حسین بن علی علیه السلام وارد کردند ، و آن ، این که هدف حسین بن علی علیه السلام را مورد تحریف قرار دادند و همان چرندی را که مسیحی ها در مورد مسیح علیه السلام گفتند ، در باره حسین علیه السلام گفتند که : حسین ، کشته شد برای آن که بار گناه امت را به دوش بگیرد ! برای این که ما گناه بکنیم و خیالمان راحت باشد ، حسین کشته شد! برای این که گناهکار تا آن زمان کم بود ، بیشتر بشود؟! ... (1) استاد مطهری ، در باره نوعی دیگر از تحریف هدف عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام ، چنین می گوید : چرا ائمه اطهار علیهم السلام (حتی از پیغمبر اکرم روایت است) گفتند که این نهضت ، باید زنده بماند ، فراموش نشود ، مردم برای امام حسین علیه السلام بگیرند ؟ هدف آنها از این دستور ، چه بوده است ؟ ما آن هدف واقعی را مسخ کردیم . گفتیم : فقط به خاطر این است که تسلی خاطر برای حضرت زهرا علیها السلام باشد! با این که ایشان در بهشت ، همراه فرزند بزرگوارشان هستند ، دائمی تابی می کنند تا ما مردم بی سر و پا ، يك مقدار گریه کنیم تا تسلی خاطر پیدا کنند . آیا توهینی بالاتر از این ، برای حضرت زهرا علیها السلام پیدا می کنید؟! (2) خیال می کنیم حسین بن علی علیه السلام ، در آن دنیا منتظر است که مردم برایش دلسوزی کنند یا _ العیاذ باللّه _ حضرت زهرا علیها السلام بعد از هزار و سیصد سال ، آن

1- حماسه حسینی : ج 1 ص 127 .

2- همان : ص 78 .

هم در جوار رحمت الهی، منتظر است که... برای او گریه بکنند تا تسلی خاطر پیدا کند! چند سال پیش، در کتابی دیدم که نویسنده، مقایسه ای میان حسین بن علی علیه السلام و عیسی مسیح علیه السلام کرده بود. نوشته بود که عمل مسیحی ها، بر عمل مسلمین (شیعیان) ترجیح دارد؛ زیرا آنها روز شهادت عیسی مسیح را جشن می گیرند و شادمانی می کنند؛ ولی اینها در روز شهادت حسین بن علی علیه السلام، مرثیه خوانی و گریه می کنند! عمل آنها بر عمل اینها ترجیح دارد؛ زیرا آنها شهادت را برای عیسی مسیح، موقّیت می دانند، نه شکست، و چون موقّیت می دانند، شادمانی می کنند؛ اما مسلمین، شهادت را شکست می دانند و چون شکست می دانند، گریه می کنند! خوشا به حال ملّتی که شهادت را موقّیت بشمارد و جشن بگیرد، و بدآ به حال ملّتی که شهادت را شکست بداند و به خاطر آن، مرثیه خوانی بکند! جواب، این است که اولاً دنیای مسیحی که این شهادت را جشن می گیرد، روی همان اعتقاد خرافی ای است که می گوید: «عیسی، کشته شد تا بار گناه ما بریزد»، و چون به خیال خودش سبک بال شده و استخوانش سبک شده، آن را جشن می گیرد. در حقیقت، او جشن سبکی استخوان خودش را به خیال خودش می گیرد، و این، يك خرافه است. ثانياً، این همان فرق اسلام و مسیحیت تحریف شده است که اسلام، يك دین اجتماعی و مسیحیت، دینی است که همه آن چیزی که دارد، اندرز اخلاقی است. از طرف دیگر، گاه به يك حادثه، از نظر فردی نگاه می کنیم و گاه از نظر اجتماعی. از نظر اسلام، شهادت حسین بن علی علیه السلام از دیدگاه فردی، يك موقّیت بود. (1) گفتنی است که آنچه تحریف هدف عزاداری برای امام حسین علیه السلام است، خلاصه کردن این هدف، در پاك سازی گناهان، شبیه باور خرافی مسیحیان در باره مصلوب

شدن عیسی علیه السلام است. این سخن، البته به معنای نفی نقش عزاداری در آمرزش گناهان نیست. به تعبیر دیگر، هدف عزاداری بر امام حسین علیه السلام، جهل زدایی و احیای ارزش های دینی است و عزاداری با این هدف، برکات فراوانی برای فرد و جامعه دارد (1). که یکی از آنها، آمرزش گناهان و سالم سازی روانی جامعه است و این برکت نیز دقیقاً در جهت احیای ارزش های اسلامی قرار دارد. از سوی دیگر، حادثه عاشورا، در يك نگاه کلی و واقع بینانه، دارای دو بُعد است: یکی بُعد جنایت و مظلومیت، و دیگری بُعد حماسه و عزت و عظمت. از این رو، تحلیل و تبیین صحیح این حادثه، در صورتی امکان پذیر است که این دو بُعد، در کنار هم دیده شوند و ارائه گردند. در غیر این صورت، مخاطب، درك درستی از این جریان مهم تاریخ اسلام، پیدا نخواهد کرد. استاد مطهری قدس سره در این باره می گوید: حادثه عاشورا و تاریخچه کربلا، دو صفحه دارد: يك صفحه سفید و نورانی، و يك صفحه تاریک، سیاه و ظلمانی، که هر دو صفحه اش، یا بی نظیر است و یا کم نظیر. اما صفحه سیاه و تاریکش، از آن نظر سیاه و تاریک است که در آن، فقط جنایت بی نظیر و یا کم نظیر می بینیم... از این نظر، حادثه کربلا، يك جنایت و يك تراژدی است، يك مصیبت است، يك رثاست. این صفحه را که نگاه می کنیم، در آن، کشتن بی گناه [را] می بینیم، کشتن جوان [را] می بینیم، کشتن شیرخوار [را] می بینیم، اسب بر بدن مُرده تاختن [را] می بینیم، آب ندادن به يك انسان [را] می بینیم. زن و بچه را شلاق زدن می بینیم، اسیر را بر شتر بی جهاز سوار کردن می بینیم. از این نظر، قهرمان حادثه کیست؟ واضح است وقتی که حادثه را از جنبه جنایی نگاه کنیم، آن که می خورد، قهرمان نیست. آن بیچاره، مظلوم است. قهرمان

1- راجع: ج 10 ص 41 (فصل چهارم / ثواب گریه کردن بر آنان).

حادثه در این نگاه، یزید بن معاویه است، عبید الله بن زیاد است، عمر سعد است، شمر بن ذی الجوشن است، خولی است و يك عدّه دیگر. لذا وقتی که صفحه سیاه این تاریخ را مطالعه می کنیم، فقط جنایت و رثای بشریت را می بینیم. پس اگر بخواهیم شعر بگوییم، چه باید بگوییم؟ باید مرثیه بگوییم و غیر از مرثیه گفتن، چیز دیگری نیست که بگوییم. باید بگوییم: زان تشنگان، هنوز به عیوق می رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا. (1) اما آیا تاریخچه عاشورا، فقط همین يك صفحه است؟ آیا فقط رثاست؟ فقط مصیبت است و چیز دیگری نیست؟ اشتباه ما همین است. این تاریخچه، يك صفحه دیگر هم دارد که قهرمان آن صفحه، دیگر پسر معاویه نیست، پسر زیاد نیست، پسر سعد نیست، شمر نیست. در آن جا، قهرمان، حسین علیه السلام است. در آن صفحه، دیگر جنایت نیست، تراژدی نیست؛ بلکه حماسه است، افتخار و نورانیت است، تجلّی حقیقت و انسانیت است، تجلّی حق پرستی است. آن صفحه را که نگاه کنیم، می گوییم بشریت، حق دارد به خودش ببالد؛ اما وقتی صفحه سیاهش را مطالعه می کنیم، می بینیم که بشریت، سرافکنده است و خودش را مصداق آن آیه می بیند که می فرماید: «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ». (2) مسلماً جبرئیل امین، در مقابل اعلام خدا که فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، (3) سؤالی نمی کند؛ بلکه آن دسته از فرشتگان که فقط صفحه سیاه بشریت را می دیدند و صفحه دیگر آن را نمی دیدند، از خدا این سؤال را

-
- 1- بیتی است از ترجیع بند مشهور محتشم کاشانی (باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟!).
 - 2- «ملانکه گفتند: پروردگار! آیا کسانی را خواهی گماشت که در زمین، فساد کنند و خون ها بریزند، حال آن که ما خود، تو را تسبیح و تقدیس می کنیم؟!» (بقره: آیه 30).
 - 3- «من بر روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد» (بقره: آیه 30).

کردند که: آیا می‌خواهی کسانی را در زمین، قرار دهی که فساد کنند و خون‌ها بریزند؟! و خدا در جواب آنها فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». (1) آن صفحه، صفحه‌ای است که مَلَك اعتراض می‌کند؛ بشر، سرافکننده است و این صفحه، صفحه‌ای است که بشریت، به آن افتخار می‌کند. چرا باید حادثه کربلا را همیشه از نظر صفحه سیاهش مطالعه کنیم؟ و چرا باید همیشه جنایت‌های کربلا گفته شود؟ چرا همیشه باید حسین بن علی علیه السلام از آن جنبه‌ای که مورد جنایت جانان است، مورد مطالعه ما قرار بگیرد؟ چرا شعارهایی که به نام حسین بن علی علیه السلام می‌دهیم و می‌نویسیم، از صفحه تاریخ عاشورا گرفته شود؟ چرا ما صفحه نورانی این داستان را کمتر مطالعه می‌کنیم، در حالی که جنبه حماسی این داستان، صد برابر بر جنبه جنایی آن می‌چربد و نورانیت این حادثه، بر تاریکی آن، خیلی می‌چربد؟ پس باید اعتراف کنیم که یکی از جانی‌های بر حسین بن علی علیه السلام ما هستیم که از این تاریخچه، فقط يك صفحه اش را می‌خوانیم و صفحه دیگرش را نمی‌خوانیم. (2)

2. استناد به منابع غیر معتبر

یکی از آسیب‌هایی که خصوصاً در قرن‌های اخیر، عزاداری امام حسین علیه السلام را تهدید می‌کند، استناد اهل منبر و مرثیه‌سرایان، به منابع غیر معتبر و غیر قابل استناد است. (3) نکته قابل توجه، این که تاریخ عاشورا، بیشتر از بسیاری موضوعات دیگر، دارای منابع معتبر و قابل استناد است و مرثیه‌سرایان متعهد و آگاه، اصولاً نیازی به استفاده از

1- «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» (بقره: آیه 30).

2- حماسه حسینی: ج 1 ص 121 _ 125.

3- برای اطلاع از منابع قابل استناد و منابع غیر قابل استناد تاریخ عاشورا، ر. ک: ج 1 ص 52 (درآمد / منابع قابل استناد) و ص 91 (منابع غیر قابل استناد).

منابع غیر قابل استناد ندارند. به گفته شهید مطهری: اگر کسی تاریخ عاشورا را بخواند، می بیند از زنده ترین و مستندترین و از پُرمنبع ترین تاریخ هاست. مرحوم آخوند خراسانی (1) فرموده بود: آنها که به دنبال روضه نشنیده می روند، بروند روضه های راست را پیدا کنند که آنها را اُحدی نشنیده است. (2) شماری از مرثیه سرایان می پندارند که هر چه چاپ و منتشر شد، قابل استناد است و کاری با اعتبار منبع ندارند. نویسنده ارجمند کتاب لؤلؤ و مرجان، در باره برخی از مطالب نادرستی که به زیارت معتبر «وارث» افزوده شده، می گوید: روزی طلبه ای را دیدم که آن دروغ های قبیحه را برای شهدا می خواند. دستی بر کتفش گذاشتم. ملتفت من شد. گفتم: از اهل علم، قبیح نیست چنین اکاذیب، در چنین محضری؟! گفت: مگر مَرُوی نیست؟ تعجب کردم. گفتم: نه. گفت: در کتابی دیدم. گفتم: در کدام کتاب؟ گفت: مفتاح الجنان. (3) ساکت شدم. چه، کسی که در بی اطلاعی، کارش به این جا رسد که جمع کرده بعضی عوام را کتاب شمرّد و مستند قرار دهد، قابل سخن گفتن نیست. (4) بسیاری از مطالب بی اساس و دروغی که موجب وُهن اهل بیت علیهم السلام است و متأسّفانه به عنوان مرثیه مطرح می گردند، ریشه در منابع غیر معتبر دارند و از این رو، منبع شناسی، (5) نخستین شرط ذاکران و مرثیه سرایان راستین تاریخ خونبار

-
- 1-.. آخوند شیخ محمدکاظم بن حسین هروی خراسانی، متولّد سال 1255 ق، در مشهد و متوفای سال 1329 ق، در نجف، از علمای بزرگ امامیه و اصولی ای نامی است که در تدریس اصول فقه، یگانه عصر خود بود و به نهضت مشروطه در ایران، کمک های شایانی نمود.
 - 2- حماسه حسینی: ج 1 ص 56.
 - 3- مفتاح الجنان، در ادعیه و اعمال روزها و ماه ها و زیارت ها و برخی وردها و ختومات است که بارها چاپ شده و مؤلفش ناشناخته است. این کتاب، برخی مطالب را آورده که سندشان مشخص نیست؛ بلکه مطالبی دارد که قطعاً سند ندارند (الذریعة: ج 21 ص 324 ش 5294).
 - 4- لؤلؤ و مرجان: ص 164.
 - 5- برای آشنایی با منابع معتبر و غیر معتبر تاریخ عاشورا، ر. ک: معرفی و نقد منابع عاشورا؛ عاشورا پژوهی؛ کتاب شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام؛ عاشوراشناسی؛ عزاداری _ عاشورا _ تحریفات. نیز، ر. ک: «سیری در مقتل نویسی و تاریخ نگاری عاشورا»؛ محسن رنجبر، تاریخ در آینه پژوهش (فصل نامه)، ش 14 _ 16.

عاشورا است و کسانی که فاقد این شرط اند، هر چه قدر هم که با اخلاص باشند، شایستگی برای ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السلام را ندارند. ما در «درآمد» این دانش نامه، در این باره، بحث کرده، به معرفی اجمالی مهم ترین منابع معتبر و غیر معتبر، پرداخته ایم. محدث نوری در لؤلؤ و مرجان، آورده است: شخصی در کرمانشاه، خدمت عالم کامل جامع فرید، آقا محمدعلی، صاحب مقام و غیره قدس سره رسید و عرض کرد: در خواب می بینم به دندان خود، گوشت بدن مبارك حضرت سید الشهداء علیه السلام را می کنم! آقا، او را نمی شناخت. سر به زیر انداخت و متفکر شد. پس به او فرمود: شاید روضه خوانی می کنی؟! عرض کرد: بلی. فرمود: [این کار را] ترك كن ، یا از کتب معتبره نقل کن. (1)

3. گزارش های ذلت بار

حسین بن علی علیه السلام، مظهر عزت الهی و عاشورا، جلوه گاه حماسه و عزت حسینی، و شعار دشمن شکن «هیهات منا الذلة!»، میراث گران بهای اوست. در منابع معتبر، گزارش شده که امام حسین علیه السلام، ضمن سخنرانی حماسی ای در روز عاشورا، خطاب به سپاه دشمن فرمود: أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ! يَا أَيُّهَا اللَّهُ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَحُجُورٌ طَابَتْ، وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ، وَأَنْوْفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَيْبَةٌ، مِنْ أَنْ تُؤْتَرَ طَاعَةُ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ. (2) هان! بی نسبِ پسر بی نسب، مرا میان دو چیز، قرار داده است: بین شمشیر و خواری. خواری، از ما دور است و خداوند، آن را برای ما نمی پذیرد، و نیز

1- لؤلؤ و مرجان: ص 253.

2- ر. ک: ج 6 ص 112 ح 1628. گفتنی است تعبیر «نفس ائبّة (جانی عزتمند)» را دشمنان و مخالفان امام حسین علیه السلام نیز درباره ایشان به کار برده اند (ر. ک: ج 2 ص 96 ح 452. نیز، ر. ک: تجارب الأمم: ج 2 ص 71).

پیامبرش و مؤمنان و دامن‌هایی پاک و پاکیزه و جان‌هایی عزتمند و نفس‌هایی خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه، مقدم نمی‌دارند. و نیز در پاسخ به کسانی که به او گفتند: «تورا رها نخواهیم ساخت تا دست در دست عبید الله بن زیاد نگذاری»، فرمود: لا وَاللَّهِ، لَا أُعْطَى بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أُفْرُ فِرَارَ الْعَبِيدِ. «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (1) إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» (2). (3) نه. به خدا سوگند که نه به سان ذلیلان، دست بیعت خواهم داد، و نه به سان بردگان، خواهم گریخت. «من به پروردگار خویش و پروردگار شما، پناه می‌برم از این که مرا سنگ باران نمایید! من از شرارت هر حق‌ناپذیر و متکبری که به روز حساب، ایمان نمی‌آورد، به پروردگار خود و شما، پناه می‌برم!». بنا بر این، هر گزارشی از تاریخ عاشورا که حاکی از پذیرش ذلت توسط امام حسین علیه السلام باشد، دروغ بوده و ساخته و پرداخته دشمنان اوست؛ مانند این گزارش که امام علیه السلام فرموده: إختاروا مِنِّي خِصَالًا ثَلَاثًا: إِمَّا أَنْ أَرْجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ أَصْعَقَ يَدِي فِي يَدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَيَرَى فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ رَأْيَهُ، وَإِمَّا أَنْ تُسَيِّرُونِي إِلَى أَيِّ ثَغْرٍ مِنْ ثُغُورِ الْمُسْلِمِينَ شِئْتُمْ، فَأَكُونَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِهِ، لِي مَا لَهُمْ، وَعَلَيَّ مَا عَلَيْهِمْ. (4)

1- دخان: آیه 20.

2- غافر: آیه 27.

3- مشیر الأحزان: ص 51. نیز، ر.ك: همین دانشنامه: ج 6 ص 95 (بخش هشتم / فصل دوم / احتجاج‌های امام علیه السلام بر سپاه کوفه).

4- ر.ك: ج 5 ص 404 ح 1541.

یکی از این سه [پیشنهاد من] را بپذیرید: یا به همان جایی که از آن آمده ام، بازگردم، یا دستم را در دست یزید بن معاویه بگذارم و او میان من و خود، حکم کند، یا مرا به هر يك از مرزهای مسلمانان که می خواهید، بفرستید و من هم مانند یکی از ساکنان آن جا شوم، با همان وظایف و حقوق. یا طلب آب کردن امام علیه السلام از شمر ملعون، هنگامی که می خواست ایشان را به قتل برساند که در نور العین، به امام علیه السلام نسبت داده شده و آمده است: إذا و لا بدّ من قتلی فأسقنی شربة ماء. فقال: هیهات أن تذوق الماء بل تذوق الموت غصّة بعد غصّة و جرعة بعد جرعة. (1) [حسین علیه السلام فرمود: «حال که مرا می کشی، پس جرعه ای آب به من بده». شمر گفت: هرگز قطره ای آب نخواهی چشید؛ بلکه مرگ را به صورت گلوگیر و جرعه جرعه، خواهی چشید! این گونه گزارش ها، علاوه بر این که با مُحکّمات تاریخ عاشورا و موضعگیری های امام علیه السلام در طول زندگی افتخارآمیز او (2) منافات دارد، با اصول باورهای شیعه در باره جایگاه والای خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز مخالفت دارد و بر این اساس، یکی از آفات مجالس عزاداری سید الشهداء علیه السلام، مرثیه سرایی ذلت آمیز برای آن امام است. از این رو، بر ذاکران مخلص اهل بیت علیهم السلام فرض است که از بیان هر سخن و تعبیری که حاکی از اظهار ذلت یا عجز آن بزرگوار و خانواده ایشان در حادثه عاشورا باشد، جدّاً اجتناب کنند. در این باره، محدث نوری (3) در کتاب لؤلؤ و مرجان، رؤیای صادقه ای را از روضه خوان معروفی، بدون ذکر نام، نقل کرده که حقیقتاً تکان

1- نور العین: ص 50.

2- برای مطالعه ای دقیق تر و گسترده تر درباره محکّمات تاریخ عاشورا و موضعگیری های امام حسین علیه السلام، ر. ک: همین دانش نامه؛ نگاهی نو به جریان عاشورا (مجموعه مقالات)؛ نهضت عاشورا (جستارهای کلامی، سیاسی و فقهی)؛ مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا (8 جلد تاکنون)؛ حماسه حسینی؛ قیام جاودانه؛ نگاهی به حماسه حسینی؛ عاشوراشناسی؛ عاشورا پژوهی.

3- مقصود، حاجی میرزا حسین نوری طبرسی (م 1320 ق) است.

دهنده است: [چرا ذلت فرزندم حسین را خواندی؟!] سید فاضلی از معتبرین روضه خوانان، شبی در خواب دید که گویا قیامت، برپا شده و خلق، در نهایت وحشت و حیرت [اند] و هر کس به حال خود مشغول [است] و ملائکه، ایشان را می رانند به سوی حساب، و با هر تنی، دو موگدل بود. [او می گوید:] من چون این داهیه را دیدم، در اندیشه عاقبت خود [بودم] که با این بزرگی امر، به کجا خواهد کشید؟! در این حال، دو نفر از آن جماعت، مرا امر نمودند به حضور در محضر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله. چون مآل کاژ خطرناک بود، مسامحه کردم. قهرا مرا کشاندند: یکی در پیش، دیگری در عقب؛ و من در وسط، هراسان و ترسناک، سیر می کردیم که دیدم عماري بسیار بزرگی بر دوش جماعتی از طرف راست راه می روند. با الهام الهی دانستم که در آن عماري، سیده زنان عالم است - صلوات الله علیها - و چون به عماري نزدیک شدیم، فرصت را غنیمت دانسته، از دست موگلان، فرار [کردم] و خود را به زیر عماري رساندم. آن راقله ای محکم و محلّ منیعی دیدم که پیش از من، جمعی از گناهکاران به آن جا پناه برده بودند، و موگلین را دیدم [که] از عماري، دور [ند] و قدرت بر نزدیک شدن به عماري [را] ندارند و به همان اندازه دوری با ما، سیر می کنند. به اشاره، التماس کردند برگردیم. قبول نکردیم. آن گاه، به اشاره، ما را تهدید کردند. چون تکیه گاه خود را محکم دیدیم، ما نیز ایشان را تهدید می کردیم و با همین قوت قلب، سیر می کردیم که ناگاه، رسولی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و به آن مُعظّمه، از جانب آن جناب گفت که: «جمعی از گناهکاران امت، به تو پناه آورده اند. ایشان را روانه کن که به حساب ایشان برسیم». پس آن مُخدّره، اشاره فرمود که موگلان، از هر طرف رسیدند و ما را به موقف

حساب کشاندند . در آن جا منبری دیدیم بسیار بلند که پله های زیادی داشت و سید انبیا صلی الله علیه و آله ، بر بالای آن نشسته و امیر المؤمنین علیه السلام ، بر پله اول آن ایستاده و مشغول است به رسیدن حساب خلائق ، و آنها در پیش روی آن حضرت ، صف کشیده [اند] . چون نوبت حساب به من رسید ، مرا مخاطب کرد و به نحو سرزنش و توبیخ فرمود : «چرا ذلت فرزندم حسین را خواندی و او را به مذلت و خواری ، نسبت دادی؟» . پس در جواب ، متحیر شدم و جز انکار ، چاره ای ندیدم . پس منکر شدم که : «نخواندم!» . پس دیدم دردی به بازویم رسید ، گویا میخ آهنی در آن فرو رفته . ملتفت شدم به طرف خود . مردی را دیدم که در کفش طوماری است . آن را به من داد . گشودم . دیدم صورت مجلس من در آن بود و در هر جا و هر وقت و هر چه خوانده بودم ، در آن ، ثبت شده بود و از آن جمله ، همان فقره که از من سؤال کردند . پس حيله ای دیگر به خاطر آمد . گفتم : «مجلسی رحمه الله ، آن را در جلد دهم بحار ، ذکر کرده!» . پس به یکی از خدام حاضرین فرمود : «برو از مجلسی ، آن کتاب را بگیر» . پس ملتفت شدم . دیدم از طرف راست منبر ، صفوف بسیار است که اول آن ، جنب منبر [است] و آخر آن ، خدای داند که به کجا منتهی می شود ، و هر عالمی ، مؤلفاتش [را] در پیش رویش گذاشته ، شخص اول در صف اول ، مرحوم مجلسی است . چون رسول حضرت ، پیغام را به او رساند ، در میان کتب ، آن کتاب را برداشت [و] به او داد . گرفت [و] آورد . اشاره فرمود [که] به من دهد . گرفتم و در بحر تحیر ، فرو رفتم ؛ زیرا که غرض از آن حيله و افترا ، خلاصی از آن مهلکه بود . پس پاره ای اوراق آن را بیهوده به هم زدم . در آن حال ، حيله ای دیگر به خاطر آمد . پس گفتم : «آن را در مقتل حاجی ملا صالح برغانی دیدم!» . باز به خادمی فرمود : «برو به او بگو [آن] کتاب را بیاورد» و رفت و گفت . در صف ششم یا هفتم ، شخص ششم یا هفتم ، حاجی مذکور بود . کتاب را خود برداشت و

آورد. پس امر فرمود آن فقره را در آن کتاب، پیدا کنم. دو مرتبه، خوف برگشت و مضطرب شدم و راه چاره از هر طرف، بسته شد. بیهوده، مشغول برگرداندنِ اوراق بودم، با قلب هراسان. تا آن که می گوید [که] چون از خواب بیدار شد، جماعتی از اهلِ صنف خود را جمع کرد و آنچه [را] در خواب دیده بود، نقل نمود و گفت: «اما من، پس در خود، قوه اقامه شروط روضه خوانی را نمی بینم. آن را ترك می کنم، و هر که مرا تصدیق می کند، سزاوار است او نیز دست از آن بکشد». با آن که سالیانه، مبالغ خطیری از این راه به او می رسید، از آن، چشم پوشیده، دست از روضه خوانی کشید. (1)

4. غُلُو

گزارش های ذلت بار، پایین آوردن اهل بیت علیهم السلام از جایگاه واقعی آنها، و غلو، بالاتر بردن آنان از جایگاه واقعی آنهاست که متأسفانه، هر دو آفت، در برخی مجالس مرثیه سرایی مشاهده می شود. شیخ المحدثین، ابن بابویه، روایتی را از امام رضا علیه السلام نقل کرده که دلالت دارد بر این که منشأ غلو، توطئه حساب شده دشمنان اهل بیت علیهم السلام برای بدبین کردن مردم به آنان و منزوی کردن خاندان رسالت بوده است. در این روایت، امام علیه السلام فرموده است: *إِنَّ مُخَالَفِينَا وَضَعُوا أَخْبَارًا فِي فُضَائِلِنَا وَجَعَلُوهَا عَلَي ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ، أَحَدُهَا الْغُلُوُّ؛ وَثَانِيهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا، وَثَالِثُهَا التَّصَدُّ بِمَثَالِبِ أَعْدَائِنَا، فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْغُلُوَّ فِينَا كَفَرُوا شَيْعَتَنَا وَنَسَبُواهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنَا وَإِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اعْتَدَوْهُ فِينَا، وَإِذَا سَمِعُوا مَثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ تَلَبَّوْنَا بِأَسْمَائِنَا.* (2)

1- لؤلؤ و مرجان: ص 270.

2- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 1 ص 304 ح 63، بشارة المصطفى: ص 221، بحار الأنوار: ج 26 ص 239 ح 1.

مخالفان ما، سه نوع حدیث در فضائل ما جعل کرده اند: اول، غلو؛ دوم، کوتاهی کردن در حق ما؛ و سوم، تصریح به بدی های دشمنان ما و دشنام دادن به آنان. مردم، وقتی احادیث غلوآمیز آن دسته را می شنوند، شیعیان ما را تکفیر می کنند و به آنان نسبت می دهند که قائل به ربوبیت ما هستند و وقتی کوتاهی در حق ما را می شنوند، به آن معتقد می شوند؛ و وقتی بدی های دشمنان ما و دشنام به آنان را می شنوند، ما را دشنام می دهند. بنا بر این، کسانی که در مجالس عزاداری، اهل بیت علیهم السلام را جای گزین خدا می کنند و به جای خدامحور کردن مجالس امام حسین علیه السلام و پیوند دادن دل ها به خدا از طریق اهل بیت علیهم السلام - که ابواب الهی هستند -، مردم را به «حسینُ اللّهی» و «زینبُ اللّهی» شدن، دعوت می نمایند و یا برای بزرگداشت اهل بیت علیهم السلام، انبیای بزرگ الهی را کوچک جلوه می دهند، آگاهانه یا ناخودآگاه، در خدمت اهداف دشمنان اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته اند و سید الشهداء علیه السلام هم از آنان، بیزار است. (1)

5. دروغ

اشاره

زشت ترین و خطرناک ترین دروغ ها، (2) دروغ بستن به خداوند متعال، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است که از گناهان کبیره شمرده شده، موجب بطلان روزه می گردد. (3) مرثیه سرایانی که بدون حجّت شرعی، سخنی را به خدا و اهل بیت علیهم السلام نسبت می دهند، نه تنها خادم و ذاکر امام حسین علیه السلام نیستند، بلکه باید بدانند که کار آنها، گناه کبیره است. حقیقتاً برای بسیاری از مردم، باور کردن این قضیه سخت است که روضه خوانی، به دروغ مرثیه سرایی کند؛ ولی در نهایت تأسف، باید به این واقعیت تلخ، یعنی

-
- 1- برای آگاهی بیشتر در باره خطر غلو در باره اهل بیت:، (ر. ک: اهل بیت: در قرآن و حدیث: «بخش سیزدهم: غلو کردن در باره اهل بیت:») و جامعه شناسی تحریفات عاشورا.
 - 2- برای آشنایی با اقسام دروغ، ر. ک: لؤلؤ و مرجان: مقام چهارم.
 - 3- الکافی: ج 2 ص 340 ح 9.

دروغ پردازی برخی روضه خوانان و مرثیه سرایان اعتراف کرد؛ بلکه بر این مصیبت بزرگی که تاریخ عاشورا بدان مبتلا گردیده، بیش از مصیبت خودِ عاشورا باید گریست؛ چرا که این مصیبت، موجب پایمال شدن نهضت مقدّس حسینی است. برای توضیح این اجمال، علاقه مندان می توانند به کتاب لؤلؤ و مرجان محدّث نوری_ که در سال 1319 هجری قمری تألیف شده_ و کتاب حماسه حسینی استاد شهید مرتضی مطهری، مراجعه کنند. اینک، نگاهی کوتاه به این دو کتاب، از این منظر:

دروغ در مرثیه سرایی، در دوران گذشته

اشاره

می توان گفت از موقعی که کتاب روضه الشهداء نوشته شد، یعنی حدود سال نهصد هجری، آسیبِ دروغ، وارد عرصه مرثیه سرایی گردید و به تدریج، این آفت، گسترش یافت، به گونه ای که در اوایل قرن چهاردهم، محدّث نوری، از گسترش این آفت، احساس خطر کرد و به پیشنهاد یکی از علمای هندوستان، اقدام به نوشتن کتاب لؤلؤ و مرجان کرد. (1) وی در باره انگیزه نوشتن این کتاب، در آغاز آن می گوید: جناب العالم العامل الجلیل الفاضل الکامل... سیّد محمّد مرتضی جونپوری هندی_ آئده اللّٰه تعالی_، مکرّر از آن جا به حقیر، شکایت از ذاکرین و روضه خوانان آن صوب کرده که در گفتن دروغ، حریص و بی باک [اند] و اصرار تام در نشر اکاذیب و مجعولات دارند؛ بلکه نزدیک به آن رسیده که آن را جایز دانند و مباح شمارند؛ و چون سببِ گریانیدن مؤمنین است، از دایره عصیان و قُبْح، او را بیرون دانند! و امر فرمود که چند کلمه در این باب، به طریق موعظه و مجادله حَسَنه نوشته [گردد]، شاید سبب تنبّه و دست برداشتن از این قبایح شود. ظاهراً جناب ایشان، گمان دارند که در عتبات

1- .. استاد مطهری، در باره این کتاب می گوید: «با این که کتاب کوچکی است، ولی فوق العاده خوب است... خیال نمی کنم در هیچ کتابی در باره دروغ و انواع آن، به اندازه این کتاب، بحث شده باشد و شاید نظیر این کتاب در دنیا وجود ندارد» (حماسه حسینی: ج 1 ص 19).

عالیات و بلاد مقدّسه ایران، این طایفه، از این غائله، آسوده [اند] و دامن عفت ایشان به لوث کذب و افترا، آلوده نیست و این خرابی دینی، منحصر است در همان بلاد، غافل از آن که نشر خرابی، از سرچشمه در هر جا منتشر شده، منتهی به مرکز علم و حوزه اهل شرع، اعتبار عالیه است؛ چه، اگر اهل علم مسامحه نمی کردند و مراقب تمیز صحیح و سقیم، و صدق و کذب گفتار این طایفه می شدند و از گفتن اکاذیب، نهی می کردند، کار خرابی به این جا نمی رسید. (1) محدّث نوری، در جای دیگر از کتاب خود، می گوید: سکوت متمکّنین، سبب تجرّی و بی مبالا-تی این طایفه بی انصاف شده. حتّی در حرم های شریفه و روضات متبرّکه، خصوص، حرم صاحب عزا، حضرت سیّد الشهداء - روحنا و روح العالمین له الفدا - در غالب اوقات، سیّما در اسحار که موسم گریه و ناله و استغفار است، به اقسام دروغ های عجیبه و گاهی آوازهای مُطربه، آن محضر انور را تاریخ نمایند. (2)

نمونه ای از روضه های دروغ، از نگاه محدّث نوری

اشاره

اینک به چند نمونه از مرثیه های دروغی که محدّث نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان آورده و به نقد آنها پرداخته، توجّه فرمایید:

1. اضافات داستان آمدن طیب برای معالجه امام علی علیه السلام در بستر شهادت

نقل کنند از حبیب بن عمرو، که رفت خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسیدن ضربت به فرق مبارکش، و اشراف و رؤسای قبایل و شُرطه الخَمیس، (3) در محضر

1- لؤلؤ و مرجان: ص 4.

2- همان: ص 321.

3- شُرطه الخَمیس: یگان پنج شاخه (شامل: طلایه، قلب، جناح راست، جناح چپ و پشتیبان)؛ نیروهای نظامی - عملیاتی ویژه و بسیار وفاداری که در خدمت امیر مؤمنان علیه السلام بودند (ر.ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج 3 ص 437).

انورش بودند . می گوید : «وَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَدَمْعُ عَيْنَيْهِ يَتَرَفَّرُ عَلَى سَوَادِهَا حُزْنًا عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؛ [یعنی :] یکایک آنها ، بر اندوه بر امیر المؤمنین علیه السلام ، چشمانشان آکنده از اشک شد . و به فرزندان آن جناب ، نظر کردم که سرها به زیر انداخته «وَمَا تَنْفَسُ مِنْهُمْ مُتَنَفِّسٌ إِلَّا وَظَنَنْتُ أَنَّ سَدَّ ظُلَايَا قَلْبِهِ تَخْرُجُ مِنْ أَنْفَاسِهِ» ؛ [یعنی :] کسی از آنها نبود ، مگر این که گمان بردم که پاره های قلبش با نفَس هایش بیرون می آید . می گوید : اطبا را جمع کردند و اثیر بن عمر ، ریه گوسفند را باد کرد و داخل آن جراحی کرد و بیرون آورد . دید به مغز سر ، آلوده است . حاضرین پرسیدند . «فَخَرَسَ وَتَلَجَّحَ لِسَانُهُ» ؛ [یعنی :] به لکنت افتاد و زبانش بند آمد . مردم فهمیدند و مأیوس شدند . پس سرها [یشان را] به زیر انداختند ، آهسته می گریستند ، از ترس آن که زنان بشنوند ، جز اصبع بن نباته ، که طاقت نیاورد و نتوانست خودداری کند ، «دُونَ أَنْ شَرِقَ بَعْبَرَتِهِ» ، بلند گریست . پس حضرت ، چشم باز کرد و بعد از کلماتی ، حبیب می گوید گفتم : «یا أبا الحسن! لا يَهْوِلَنَّكَ مَا تَرَى وَإِنَّ جَرْحَكَ غَيْرُ ضَائِرٍ فَإِنَّ الْبَرْدَ لَا يُزِيلُ الْجَبَلَ الْأَصَمَّ وَنَفْحَةَ الْهَجِيرِ لَا يُجَفِّفُ الْبَحْرَ الْخِضَمَّ وَالصَّلْ يُقْوِي إِذَا ارْتَعَشَ وَاللَّيْثُ يَضْرِي إِذَا خُدِسَ» ؛ [یعنی :] ای ابوالحسن! آنچه می بینی ، تو را به هراس نیندازد . جراحی است ، آسیبی به تو نمی زند . تگرگ ، صخره را از جا نمی کند و باد گرم نیم روزی ، اقیانوس را نمی خشکاند . بچه افعی ، آن گاه نیرومند می شود که مرتعش شود ؛ و شیر ، آن گاه خطرناک می شود که زخمی شود . بعد ، حضرت ، جوابی داد و أم کلثوم ، شنید و گریست . حضرت ، او را خواست . داخل شد ، خدمت پدر بزرگوارش . ظاهر این نقل ، چنین است که در حضور همه آن جماعت آمد و عرض کرد : «أَنْتَ سَمْسُ الطَّالِبِينَ وَقَمَرُ الْهَاشِمِيِّينَ دَسَّاسٌ كُتِبَ الْمُرْتَصِدُّ وَأَرْقَمَ أَجْمَتُهَا الْمُتَفَقِّدُ ، عِزُّنَا إِذَا شَاهَتِ الْوُجُوهُ ذِلًّا ، جَمَعْنَا إِذَا الْمُؤَكَّبُ الْكَثِيرُ قَلًّا تَا آخِرَ ؛ [یعنی :] تو خورشید خاندان طالب و ماه بنی

هاشمی . ازدهایی هستی که در کمین نشسته و مار سهمگینی که مخفی و آماده حمله است . تو عزّت مایی . وقتی چهره ها از خواری سرافکننده می شوند، تو مایه وحدت و کثرت مایی ، هنگام کمی ها ، تا آخر . این خیر مسجّع مقفی که از شنیدنش ، نفس محظوظ می شود ؛ ولکن، صد حیف که اصل ندارد و در اصل شریف ثقه جلیل ، عاصم بن حمید ، [که] خبر عمرو و آمدن جراح را دارد ، ابدا از این کلمات ، در آن ، چیزی یافت نمی شود . (1) و همچنین، ابو الفرج در مقاتل الطالبیین ، (2) معالجه اثیر بن عمر را ذکر کرده ، بدون این شرح و حواشی . (3)

2 . آب آوردن ابو الفضل علیه السلام برای سید الشهداء علیه السلام در کودکی!

نمونه دیگری از دروغ گفتن در مرثیه سرایی ، داستانی است که محدّث نوری، آن را در کتاب خود در بیان نمونه ای دیگر از دروغ پردازی، آورده است و شهید مطهری نیز گفته که آن را مکرّر شنیده است . آن داستان ساختگی ، این است : روزی امیر المؤمنین علیه السلام در بالای منبر ، خطبه می خواند . حضرت سید الشهداء علیه السلام تشنه شد ، آب خواست . حضرت به قنبر امر فرمود : «آب بیاور!» . عبّاس علیه السلام در آن وقت ، طفل بود . چون شنید تشنگی برادر را ، دوید نزد مادر و آب برای برادر گرفت در جامی ، و آن را بر سر گذاشت و آب، از اطراف [جام] می ریخت . به همین قسم ، وارد مسجد [شد] . چشم پدر بر او افتاد . گریست و فرمود : «امروز ، چنین و روز عاشورا، چنان» و قدری از مصائب او ذکر نمود . الخ . (4) محدّث نوری ، پس از اشاره به این داستانِ دروغ ، در تبیین مجعول بودن آن ،

1- .ر.ك:الأصول الستّة عشر : ص 178 ح 140 (اصل عاصم بن حمید) .

2- .ر.ك: مقاتل الطالبیین : ص 51 .

3- .لؤلؤ و مرجان : ص 260 .

4- .همان : ص 299 .

می گوید : این قصه ، البته در کوفه بوده ، و اگر در مدینه بود ، باید اوّل خلافت آن حضرت باشد ؛ زیرا که قبل از آن ، مسجد و منبری برای آن حضرت نبود . عمر شریف حضرت ابی عبد الله علیه السلام در آن زمان ، زیادت از سی سال بود [ه است] . اظهار تشنگی کردن در آن مجلس عام و تکلم کردن در اثنای خطبه [خواندن پدرش علی علیه السلام] ، مکروه است یا حرام با مقام امامت [پدرش] ، بلکه با اوّل درجه عدالت ، بلکه با رسوم متعارف انسانیت ، مناسبتی ندارد . (1) محدّث نوری ، در ادامه ، برای توضیح بیشتر در باره دروغ بودن این داستان می افزاید که از آن جا که دروغگو ، کم حافظه است ، جاعل این داستان ، از يك سو ابوالفضل علیه السلام را کودکی خردسال معرفی می کند ، و از سوی دیگر می گوید که در جنگ صِیْمِین _ که دو سه سال پس از این واقعه اتفاق افتاده _ ، وی هشتاد نفر را به هوا پرتاب کرده است ، به گونه ای که وقتی نفر هشتادم را به هوا پرتاب کرد ، هنوز اوّلی به زمین برنگشته بود و هر کدام را که به زمین بر می گشت ، با شمشیر به دو نیم می نمود!

3 . پیمان گرفتن زینب علیها السلام از حبیب بن مظاهر

نمونه ای دیگر از گزارش های دروغ ، این که می گویند : جناب زینب علیها السلام در شب عاشورا ، به جهت همّ و غم و خوف از اعدا ، در میان خیمه ها سیر می کرد ، برای استخبار حال اقربا و انصار . دید حبیب بن مظاهر ، اصحاب را در خیمه خود جمع کرده و از آنها عهده می گیرد که فردا نگذارند احدی از بنی هاشم ، قبل از ایشان به میدان بروند ، به شرحی طولانی . آن مُخَدَّرَه ، مسرورا آمد پشت خیمه ابو الفضل علیه السلام ، دید آن جناب نیز بنی هاشم را جمع کرده و به همان قسم ، از ایشان عهده می گیرد که نگذارند احدی از انصار ، پیش از ایشان به میدان رود . مُخَدَّرَه ، مسرور در خدمت حضرت رسید و تبسم کرد . حضرت ، از تبسم او تعجب کرد و سبب پرسید . آنچه

دید[ه بود]، عرض کرد . تا آخر خبر که واضعش را در این فن ، مهارتی بود تمام . (1)

4 . احوالپرسی امام حسین علیه السلام از زین العابدین علیه السلام در روز عاشورا

نقل کنند با سوز و گداز که در روز عاشورا ، بعد از شهادت اهل بیت و اصحاب ، حضرت به بالین امام زین العابدین علیه السلام آمد . پس ، از پدر ، حال معامله آن جناب را با اعدا پرسید . خبر داد که به جنگ کشید . پس جمعی از اصحاب را اسم بُرد و از حال آنها پرسید . در جواب فرمود : «قُتِلَ ، قُتِلَ!» ، تا رسید به بنی هاشم و از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل ، سؤال کرد . به همان قسم ، جواب داد و فرمود : «بدان در میان خیمه ها ، غیر از من و تو ، مردی نمانده» . خلاصه ، این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در آن که آن جناب ، از اوّل مقاتله تا وقت مبارزتِ پدر بزرگوارش ، ابدًا از حال اَقْرَبًا و انصار و میدان جنگ ، خبری نداشت . (2)

5 . داستان اسب امام حسین علیه السلام

خبر عجیب که متضمّن است [بر] طلب کردن حضرت هنگام عزم رفتن به میدان ، اسبِ سواری را ، و کسی نبود آن را حاضر کند . پس مُخَدَّرَه زینب ، رفت و آورد و آن حضرت را سوار کرد . بر حَسَب تعدّد منابر ، مکالمات بسیار بین برادر و خواهر ، ذکر می شود و مضامین آن ، در ضمن اشعار عربی و فارسی نیز در آمده ، مجالس را به آن رونق دهند و به شور در آرند . و الحق ، جای گریستن است ؛ اما نه بر این مصیبتِ بی اصل ، بلکه در گفتن چنین دروغ واضح و افترا بر امام علیه السلام در بالای منابر و نهی نکردن آنان که متمکّن اند از

1- .همان : ص 264 . ر. ك: معالی السبطين: ج 1 ص 209 .

2- .همان جا. نیز، ر. ك: الدمعة الساكبة: ج 4 ص 351.

نهی کردن، به جهت بی اطلاعی یا ملاحظه عدم نقص در بعضی شئونات. (1)

6. داستان عروسی قاسم علیه السلام

به گفته محدث نوری، اولین کسی که این داستان را نوشته، ملاً حسین واعظ کاشفی بوده است در کتاب روضة الشهداء، (2) و همان طور که استاد مطهری فرموده، اصل داستان، صد در صد، دروغ است. (3) چگونه می توان به امام علیه السلام نسبت داد که در هنگام نبرد با دشمن و در حالی که مجال نماز خواندن هم به امام علیه السلام و یارانش داده نمی شود، بگوید: «آرزو دارم عروسی دخترم را ببینم. در همین جا، دخترم را برای پسر برادرم عقد می کنم و مراسم عروسی را بر پا می کنم»؟!

7. نسبت دادن شعر ابو الحسن تهامی به امام حسین علیه السلام

ابو الحسن تهامی (م 416 ق)، قصیده ای در رثای فرزندش سروده که ضمن آن، آورده است: یا کوبیا ما کانَ أَقْصَرَ عُمْرَهُوَ كَذَا تَكُونُ كَوَاكِبُ الْأَسْحَارِ. (4) ای ستاره ای که چه عمر کوتاهی داشت! آری! چنین اند ستارگان سحری. محدث نوری می گوید: این شعر را در بالای منبر، با صراحت به امام حسین علیه السلام نسبت می دهند که در بالای سر حضرت علی اکبر علیه السلام خواند، و خود در بعضی از کتاب های بافته جدید دیدم که در قصه شهادت علی اکبر علیه السلام به آن حضرت، نسبت داده، با چند بیت دیگر از آن قصیده (5).

1- همان: ص 267. نیز، ر. ک: روضة الشهداء: ص 321 _ 329.

2- همان: ص 288.

3- حماسه حسینی: ج 1 ص 28.

4- الدرُّ النضید: ص 189.

5- ر. ک: لؤلؤ و مرجان: ص 298.

8. آمدن زینب علیها السلام به بالین برادر در قتلگاه

برخی از مرثیه سرایان به زینب علیها السلام چنین نسبت داده اند که در آخرین لحظات حیات امام حسین علیه السلام بر بالین ایشان آمد و امام علیه السلام را دید که در حال جان دادن بود. خود را به روی او انداخت و چنین می گفت: تو برادر منی! تو امید و پناهگاه ما و امان مایی! محدث نوری، این داستان را هم یکی از دروغ های مرثیه سرایان، شمرده است. (1)

9. به اسیری رفتن، در این خانواده نبود

خبری است لطیف و متکی بر مقدماتی که احتمال دروغ را از ذهن سامعین، محو کند و سند را به ابو حمزه ثمالی بیچاره، منتهی کنند که: روزی آمد در خانه حضرت امام زین العابدین علیه السلام و در را کوبید. کنیزکی آمد. چون فهمید ابو حمزه است، خدای را حمد کرد که او را رساند که حضرت را تسلّی دهد؛ چون امروز، دو مرتبه بیهوش شدند. پس داخل شد و تسلّی داد به این که شهادت در این خانواده، عادت و موروثی است. جدّ و عمّ و پدر و عمّ پدر، همه شهید شدند. در جواب، او را تصدیق نمودند و فرمودند: «و لکن، اسیری در این خانواده نبود». آن گاه، شمه ای از حالت اسیری عمّه ها و خواهران [را] بیان کردند. (2)

10. چگونگی حضور امام صادق علیه السلام در مجلس عزاداری

محدث نوری، خلاصه داستان مجعول دیگری را از مرثیه سرایان نقل می کند که به گفته ایشان، سند آن را به هشام بن حکم مظلوم می رسانند که: ایّامی که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در بغداد بود، هر روز، حسب الأمر، بایست در محضر عالی [امام] حاضر باشد. (3) روزی بعضی از شیعیان، او را

1- همان: ص 268. نیز، ر. ک: تظلم الزهراء: ص 131، معالی السبطين: ج 2 ص 22.

2- همان.

3- در مصدر، «باشم» آمده است.

دعوت به مجلس عزای جدّ بزرگوارش کرد. عذر خواست که: باید در آن محضر، حاضر باشم. گفت: رخصت بگیر. گفت: نشود که اسم این مطلب را در حضورش بُرد که طاقت ندارد. گفت: بی اذن بیا. گفت: روز بعد که مشرّف شدم، جویا می شود، نتوانم راست گفت. بالأخره، او را بُرد. بعد از آن، مشرّف شد. حضرت، جویا شد. بعد از تکرار عرض، فرمود: «گمان داری من در آن جا نبودم (یا: در چنین مجالس، حاضر نمی شوم)؟». عرض کرد: جنابت را در آن جا ندیدم! فرمود: «وقتی که از حجره بیرون آمدی، در محلّ کفش ها چیزی ندیدی؟». عرض کرد: جامه ای در آن جا افتاده بود. فرمود: «من بودم که عبا بر سر کشیدم و روی زمین افتادم». (1)

دروغ در مرثیه سرایی، در عصر حاضر

اشاره

معلوم نیست که تلاش های محدّث نوری رحمه الله در راه مبارزه با دروغگویی در مرثیه سرایی، تا چه اندازه مؤثر بوده است؛ ولی در دوران ما نیز اگر وضع مرثیه سرایی اسفبارتر از آنچه ایشان توصیف کرده، نباشد، بهتر از آن زمان نیست. حماسه حسینی، نوشته استاد شهید مطهری، در زمان خود، تلاشی نو برای مبارزه با دروغ پردازی در مرثیه سرایی در دوران معاصر بوده است. استاد، در باره رواج این آفت در دوران معاصر، می گوید: اگر بخواهیم روضه های دروغی را که می خوانند، جمع آوری کنیم، شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه ای بشود! (2) اینک، چند نمونه از مرثیه های دروغی را که شهید مطهری می گوید خود در مجلس عزا حاضر بوده و آنها را شنیده است، می آوریم:

- 1- همان: ص 269. محدّث نوری، در ادامه این نقل می افزاید: «چون درست حفظ نکردم، شاید تحریفی در آن کرده باشم. خبر، مفصّل است و بسیار گریه آور. کاش پایه داشت و احتمال صدق در آن می رفت».
- 2- حماسه حسینی: ج 1 ص 18.

1. دعای لیلا برای علی اکبر علیه السلام

داستان مجعول منسوب به امام حسین علیه السلام که چون علی اکبر علیه السلام به میدان رفت، امام علیه السلام به همسرش لیلا فرمود: «برو در خلوت، دعا کن برای فرزندت...»، از زمان محدث نوری، میان مرثیه سرایان، رایج بوده است. (1) استاد مطهری نیز در بیان نمونه های تحریف وقایع عاشورا، از این داستان، یاد کرده و آورده است: نمونه دیگر از تحریف در وقایع عاشورا - که یکی از معروف ترین قضایا شده است و حتی يك [کتاب] تاریخ هم به آن گواهی نمی دهد -، قصه لیلا، مادر حضرت علی اکبر علیه السلام است. البته ایشان، مادری به نام لیلا داشته اند؛ ولی حتی يك مورخ نگفته که لیلا، در کربلا بوده است. اما ببینید که چه قدر ما روضه لیلا و علی اکبر علیه السلام داریم؛ روضه آمدن لیلا به بالین علی اکبر علیه السلام. حتی من در قم، در مجلسی که به نام آیه الله بروجردی تشکیل شده بود - که البته خود ایشان در مجلس نبودند -، همین روضه را شنیدم که علی اکبر علیه السلام به میدان رفت. حضرت به لیلا فرمود که: «از جدم شنیدم که دعای مادر در حق فرزند، مستجاب است. برو در فلان خیمه خلوت، موهایت را پریشان کن، در حق فرزندت دعا کن. شاید خداوند، این فرزند را سالم به ما برگرداند!» اولاً، لیلابی در کربلا نبوده که چنین کند. ثانياً، اصلاً این منطوق، منطوق حسین علیه السلام نیست. منطوق حسین علیه السلام در روز عاشورا، منطوق جانبازی است. تمام مورخین نوشته اند که هر کس اجازه می خواست، حضرت به هر نحوی که می شد عذری برایش ذکر کند، ذکر می کرد، بجز برای علی اکبر علیه السلام - «فَأَسْتَأْذِنُ فِي الْقِتَالِ أَبَاهُ، فَأَذِنَ لَهُ». یعنی: «تا اجازه خواست، گفت: برو!». حال چه شعرها که سروده نشده، از جمله این شعر که می گوید: خیز - ای بابا - از این صحرا رویمنک، به سوی خیمه لیلا رویم. (2)

1- لؤلؤ و مرجان: ص 153.

2- حماسه حسینی: ج 1 ص 25-26. نیز، ر. ک: أسرار الشهداء: ج 2 ص 514.

2. نذر کردن لیلا برای سلامت ماندن علی اکبر علیه السلام

استاد مطهری، در بیان این داستان ساختگی آورده است: نمونه دیگری در همین مورد را_ که خیلی عجیب است_، من در همین تهران، در منزل یکی از علمای بزرگ این شهر، در چند سال پیش، از یکی از اهل منبر که روضه لیلا را می خواند، شنیدم، و من در آن جا چیزی شنیدم که به عمرم نشنیده بودم. گفت: بعد از این که حضرت لیلا رفت در آن خیمه و موهایش را پریشان کرد، نذر کرد که اگر خدا، علی اکبر علیه السلام را سالم به او برگرداند و در کربلا کشته نشود، از کربلا تا مدینه را ریحان بکارد؛ یعنی نذر کرد که سیصد فرسخ راه را ریحان بکارد! [روضه خوان،] این را گفت و یک مرتبه زد زیر آواز: نذرٌ عَلَيَّ لَنْ عَادُوا وَإِنْ رَجَعُوا لِأَزْرَعَنَّ طَرِيقَ التَّقْتِ رِيحَانًا. من نذر کردم که اگر اینها برگردند راه تقت را ریحان بکارم. این شعر عربی، بیشتر برای من اسباب شد که [ببینم] این شعر، از کجا پیدا شده؟ بعد به دنبال آن رفتم و گشتم. دیدم این تقتی که در این شعر آمده، کربلا نیست؛ بلکه این تقت، سرزمین مربوط به داستان لیلی و مجنون معروف است که لیلی، در آن سرزمین، سکونت می کرده و این شعر، مال مجنون عامری است برای لیلی، و این آدم، این شعر را برای لیلا، مادر علی اکبر علیه السلام و کربلا می خوانده! تصوّر کنید که اگر یک مسیحی یا یک یهودی یا یک آدم لامذهب، آن جا باشد و این قضایا را بشنود، آیا نخواهد گفت که تاریخ اینها، چه مزخرفاتی دارد؟ آنها که نمی فهمند که این داستان را این شخص از خودش جعل کرده است؛ بلکه می گویند_ العيادُ بِاللَّهِ_ : زن های اینها، چه قدر بی شعور بوده اند که نذر می کردند از کربلا تا مدینه را ریحان بکارند!

(1)

3. داستان پیرزنی که زمان متوکل به زیارت امام حسین علیه السلام می رود

استاد مطهری می گوید: در ده، پانزده سال پیش که به اصفهان رفته بودم، در آن جا مرد بزرگی بود، مرحوم حاج شیخ محمدحسن نجف آبادی _ اعلی الله مقامه _ . خدمت ایشان رفتم و روضه ای را که تازه در جایی شنیده بودم و تا آن وقت نشنیده بودم، برای ایشان نقل کردم . کسی که این روضه را می خواند، اتفاقاً تریاکی هم بود . این روضه را خواند و به قدری مردم را گریاند که حد نداشت . داستان پیرزنی را نقل می کرد که در زمان متوکل، می خواست به زیارت امام حسین علیه السلام برود و آن وقت، جلوگیری می کردند و دست ها را می بُردند، تا این که قضیه را به آن جا رساند که این زن را بُردند و در دریا انداختند . در همان حال، این زن فریاد کرد: یا ابا الفضل العباس! وقتی داشت غرق می شد، سواری آمد و گفت: رکاب اسب مرا بگیر . رکابش را گرفت . گفت: چرا دستت را دراز نمی کنی؟ گفت: من دست در بدن ندارم، که مردم خیلی گریه کردند . مرحوم حاج شیخ محمدحسن، تاریخچه این قضیه را این طور نقل کرد که: یک روز در حدود بازار، حدود مدرسه صدر (جریان، قبل از ایشان اتفاق افتاده و ایشان، از اشخاص معتبری نقل کردند)، مجلس روضه ای بود که از بزرگ ترین مجالس اصفهان بود و حتی مرحوم حاج ملا اسماعیل خواجویی _ که از علمای بزرگ اصفهان بود _، در آن جا شرکت داشت . واعظ معروفی می گفت که: من، آخرین منبری بودم . منبری های دیگر می آمدند و هنر خودشان را برای گریاندن مردم، اعمال می کردند . هر کس می آمد، روی دست دیگری می زد و بعد از منبر خود، می نشست تا هنر روضه خوان بعد از خود را ببیند . تا ظهر، طول کشید . دیدم هر کس هر هنری داشت، به کار بُرد، اشک مردم را گرفت . فکر کردم: من، چه کنم؟ همان جا، این قضیه را جعل کردم . رفتم قصه را گفتم و از همه بالاتر زدم . عصر همان روز، رفتم در

مجلس دیگری که در چارسوق بود، دیدم آن که قبل از من منبر رفته، همین داستان را می گوید. کم کم [آن را] در کتاب ها نوشتند و چاپ هم کردند! (1)

ریشه دروغ در مرثیه سرایی، از نگاه محدث نوری

اشاره

اکنون باید دید که ریشه این دروغ پردازی ها چیست؟ و چرا عده ای برای گریاندن مردم در مصیبت امام حسین علیه السلام، به راحتی بر خدا و رسول و امامان، دروغ می بندند و بدین سان، تاریخ افتخارآمیز عاشورا را تحریف می کنند؟ از نگاه محدث نوری، دو عامل عمده، موجب دروغ پردازی در مرثیه سرایی شده است:

1. مجاز شمردن دروغ در عزاداری!

خلاصه مطلبی که محدث نوری رحمه الله برای جایز شمردن دروغ در عزاداری برای امام حسین علیه السلام از برخی دروغ پردازان نقل کرده، این است: احادیثی که توصیه به گریانیدن در مصیبت آن حضرت می کنند، مطلق هستند. بنا بر این، هر چه سبب گریه کردن مردم گردد، هر چند دروغ باشد، نیکوست، و فضای این روایات، آن است که آنچه در نکوهش دروغ وارد شده _ هر چند که در نهایت اعتبار است _، ولی اختصاص به غیر از ذکر مصیبت ابا عبد الله علیه السلام دارد! (2) استاد مطهری، پس از نقل این مطلب از محدث نوری، می افزاید: این، همان حرفی است که امروزی ها در مکتب «ماکیاول»، در آوردند که: هدف، وسیله را مباح می کند. هدف، خوب باشد، وسیله، هر چه شد، شد! (3) محدث نوری، در این باره نوشته است:

1- حماسه حسینی: ج 1 ص 49.

2- ر. ك: لؤلؤ و مرجان: ص 272 (تنبیه چهارم).

3- حماسه حسینی: ج 1 ص 48.

به این بیان، توان بسیاری از معاصی کبیره را مباح، بلکه مستحب کرد و برای فسّاق، جاده وسیعی به سوی آن معاصی باز نمود؛ زیرا که اخبار فضیلت و مدح ادخالِ سرور در قلب مؤمن و قضای حوائج و اجابت خواهش او و سعی و کوشش در انجام آن اضعاف، اخبار ایکاست. پس هر فاسقی، هر زنی را که دید و خواهش نمود، بوسه بر رویش زند یا... بر زن رواست به مقتضای اخبار استحباب ادخالِ سرور یا اخبار استحباب قضای حاجت و غیر آنها، اجابت نماید و خود را تسلیم کند! (1)

2. تسامح در ابواب فضائل، قصص و مصائب

مطلب دیگری که از منظر محدّث نوری، دومین عامل عمده برای وارد شدن دروغ به مرثیه سرایی است، تمسّک به سیره برخی علما مبنی بر ضبط و نقل روایات ضعیف در مؤلّفات خود، و تسامح در قبول و نقل روایات ابواب فضائل و قصص و بخصوص مصائب است. ایشان، پس از توضیح این شبهه، به تفصیل، آن را توضیح می دهد و می گوید: این سخن، مغالطه ای بیش نیست و هرگز علمای درستکار که سیرشان در خطوط مستقیمه موازین عدلیه است، از کتابی که صاحبش را شناسند، نقل نکنند، و نیز از کتابی که مؤلّفش بی مبالا [است] و فرقی میان خبر موهون و غیر موهون نگذاشته و در مقام نقل، تمیزی برای آنها مقرر نداشته، خبری بیرون نیاورند. (2) به هر حال، تردیدی نیست که تسامح در نقل فضائل، قصص و مصائب، مجوّز دروغ پردازی و نسبت دادن هر مطلبی _ که در ابواب و موضوعات یاد شده در هر کتابی یافت شود _، به اهل بیت علیهم السلام نیست.

1- لؤلؤ و مرجان: ص 273. نیز، ر.ک: حماسه حسینی: ج 1 ص 49.

2- ر.ک: لؤلؤ و مرجان: ص 277_ 302.

ریشه های اصلی دروغ در مرثیه سرایی

اشاره

به نظر می رسد آنچه در ریشه یابی دروغ پردازی در مرثیه سرایی بدان اشاره شد، در واقع، بهانه دروغ پردازان است، نه ریشه اصلی آن؛ زیرا هر کس که از کمترین معلومات دینی برخوردار باشد، با اندک تأملی، به این نتیجه می رسد که اسلام، اجازه نمی دهد که با دروغ - که گناهی کبیره است -، زمینه گریستن بر امام حسین علیه السلام را - که امری مستحب است -، فراهم کنیم، یا هر مطلب مکتوب و غیر مکتوبی را بدون بررسی به اهل بیت علیهم السلام نسبت دهیم. به نظر ما، ریشه های دروغ پردازی در مرثیه سرایی، امور دیگری است که این گونه بهانه تراشی ها نیز ریشه در آنها دارد. این ریشه ها، عبارت اند از:

الف - جهل

شماری از مرثیه سرایان، اگر بدانند آنچه می خوانند، دروغ است، قطعاً از آن اجتناب می کنند؛ لیکن از آن جا که نه شناخت درستی از تاریخ عاشورا دارند، و نه توان و یا حوصله تحقیق و بررسی در باره آن، هر مطلبی را در هر کتابی می بینند و یا از دیگری می شنوند، در صورتی که برای گریاندن مردم، مفید تشخیص دهند، بدون تأمل در صحت و سُقم آن، مورد استفاده قرار می دهند. بنا بر این، نخستین گام برای اصلاح مرثیه سرایی، آموزش مرثیه سرایان و زنده کردن روح تحقیق در آنان و همچنین، معرفی منابع معتبر و غیر معتبر تاریخ عاشورا به آنهاست.

ب - سوء استفاده از زبان حال

بهره گیری از زبان حال در مرثیه سرایی، با رعایت دو شرط، بی اشکال است و در واقع، نوعی هنرمندی در ذکر مصیبت به شمار می رود: شرط اول، این که مرثیه سرا، توان تشخیص حال کسی را که می خواهد زبان حال او را بیان کند، داشته باشد و این توان، در صورتی تحقق می یابد که سراینده زبان

حال، اطلاع کافی از هدف نهضت حسینی، تاریخ عاشورا و خصوصیات روحی شخصیتی که می خواهد حالش را بازگو نماید، داشته باشد. شرط دوم، این است که سخنی را به امام حسین علیه السلام و اهل بیت ایشان نسبت ندهد؛ بلکه تصریح کند که آنچه می گوید، تشخیص اوست. متأسفانه، بدون در نظر گرفتن دو شرط یاد شده، بسیاری از مرثیه سرایان، مطالبی را، خصوصاً به صورت شعر، به امام علیه السلام و خانواده آن بزرگوار، نسبت می دهند که واقعیت ندارد. به نظر می رسد که سوء استفاده از زبان حال در مرثیه سرایی، یکی از عوامل راه یافتن دروغ به مقتل های مکتوب باشد. از باب نمونه، این شعر معروف، به امام حسین علیه السلام منسوب شده است که: *إِنَّ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا بِقَتْلِي يَا سَيِّدُ يَوْفُ خُذِينِي*. این شعر، از نظر مضمون، ایرادی ندارد؛ ولی انتساب آن به امام علیه السلام، دروغ است. این شعر، بیتی از قصیده ای است که یکی شعرای عرب به نام شیخ محسن هُوَيزِي، معروف به «أَبُو الْحُبِّ كَبِير»، در رثای امام حسین علیه السلام سروده است. در این قصیده می خوانیم: *أَعْطَيْتُ رَبِّي مَوْثِقًا لَا يَنْتَهِي إِلَّا بِقَتْلِي، فَاصْعَدِي وَذَرِينِي إِنَّ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا بِقَتْلِي، يَا سَيِّدُ يَوْفُ خُذِينِي هَذَا دَمِي فَلْتَرَوْ صَادِيَةَ الظُّبَامِنُهُ وَهَذَا لِلرَّمَاحِ وَتِينِي*. (1) با پروردگرم عهدی بسته ام که انجام نمی شود جز با کشته شدنم. پس مرا بالا-بر و بیفکن. اگر دین محمد صلی الله علیه و آله، استوار نمی ماند جز با کشته شدن من، ای شمشیرها! مرا بگیرید. این، خون من است، که باید شمشیرهای تشنه، از آن، سیراب شوند و این رگ گردنم، آماده برای فرود آمدن نیزه هاست.

بدیهی است که شاعر، این ابیات را به عنوان زبان حال امام علیه السلام سروده؛ لیکن به تدریج، به عنوان سخن امام علیه السلام، رواج یافته است. همچنین، این جمله مشهور منسوب به امام حسین علیه السلام: «إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ»، مصرعی از یکی از سروده های شاعر معاصر مصری، احمد شوقی (م 1932 م) است (1) و تمام بیت، چنین است: قَفِ دُونَ رَأْيِكَ فِي الْحَيَاةِ مُجَاهِدًا إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ. (2) در راه باورت، ایستادگی و مجاهدت کنکه زندگی، باور است و مجاهدت. گفتنی است که این بیت، شعار روزنامه الجهاد، در مصر بوده است. (3)

ج - تلاش برای ارائه مصیبتی نو!

به صورت شغل در آمدن مرثیه سرایی، از يك سو، و یکنواخت بودن مجالس عزاداری و مستمعان، از سویی دیگر، به طور طبیعی ایجاب می کند که مرثیه سرایان، دائما در صدد یافتن مصیبتی تازه در باره واقعه کربلا باشند؛ ولی از آن جا که مصائب کربلا، به رغم سنگینی، محدود است، تلاش برای دستیابی به مصائب جدید، زمینه ساز ورود انواع دروغ ها و مطالب سست در عرصه مرثیه سرایی می گردد. برای مبارزه با این خطر، باید نوآوری در شیوه ارائه مصائبی که در منابع معتبر آمده را جایگزین تلاش برای یافتن مصائب جدید کرد.

د - دنیاطلبی

اصلی ترین و خطرناک ترین ریشه های دروغ در مرثیه سرایی، دنیاطلبی است. در

-
- 1- برای دیدن پژوهشی روشمند در این باره، ر. ک: چشمه خورشید (مجموعه مقالات): ج 1 ص 182 (مقاله «پژوهشی در باره يك شعار معروف: إِنَّ الْحَيَاةَ...»، عنایة الله مجیدی).
 - 2- الموسوعة الشوقية: ج 3 ص 228.
 - 3- الجهاد، نام یکی از روزنامه های صبح مصر بود که به سرپرستی محمد توفیق دیاب و به عنوان نشریه سازمانی حزب «الوفد» مصر، از سال 1931 تا 1938 م، منتشر می گردید.

حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است: **حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ مِفْتَاحُ كُلِّ سَيِّئَةٍ وَ سَبَبُ إِجْبَاطِ كُلِّ حَسَنَةٍ . (1)** دنیادوستی، سرآمد هر خطا و کلید هر گناه و مایه از میان رفتن هر خوبی ای است. گفتنی است که داشتن هر انگیزه غیر الهی از مرثیه سرایی (چه کسب درآمدی باشد، و چه تحصیل شهرت و محبوبیت، و چه غیر اینها) دنیاطلبی است و تا این بیماری خطرناک علاج نشود، و تا اخلاص برای مرثیه سرایان حاصل نگردد، همه تلاش ها برای اصلاح فرهنگ مرثیه سرایی، عقیم خواهند ماند.

6. بدعت در نحوه عزاداری

آسیب هایی که تا کنون برشمردیم، آفاتی هستند که محتوای مجالس عزاداری سید الشهداء علیه السلام را تهدید می کنند؛ اما شماری از آفات، مربوط به شیوه و چگونگی عزاداری می شوند. از نظر فقهی، عبادات، اعم از واجب یا مستحب، توقیفی هستند، بدین معنا که اصل عبادت و چگونگی آن، باید توسط ادله شرعی اثبات شود. در غیر این صورت، عملی که به عنوان عبادت انجام می شود، بدعت محسوب می گردد و نه تنها مطلوب نیست، بلکه ممنوع و حرام است. استحباب عزاداری برای سالار شهیدان، بر پایه ادله قطعی، ثابت است و با عنایت به آثار و برکات فردی و اجتماعی آن، از بزرگ ترین عبادات محسوب می گردد؛ اما در باره چگونگی انجام گرفتن این عبادت، معیار، عزاداری های مرسوم در عصر صدور روایات مربوط به این عزاداری است؛ بلکه می توان گفت: اطلاق این روایات، شامل انواع عزاداری های مرسوم در اعصار مختلف نیز می گردد، مشروط به این که آنچه رایج شده، برای عزاداری صدق کند و موجب وَهْن مکتب اهل بیت علیهم السلام

1- .إرشاد القلوب: ص 21. نیز، ر.ک: دنیا و آخرت از نگاه قرآن و حدیث: ج 1 ص 382 ح 578.

نگردد و یا همراه با انجام دادن عملی نامشروع نباشد. بنا بر این، آنچه در شماری از مجالس عزاداری، به تدریج مرسوم شده است (مانند: استفاده از ابزارهای موسیقی و آهنگ های مبتدل، تشبیه مرد به زن، و همچنین کارهایی چون قمه زدن)، بدعت در عزاداری محسوب می شود، بویژه قمه زدن که در عصر حاضر، زمینه ساز تبلیغات سوء بر ضد پیروان اهل بیت علیهم السلام و موجب وهن مکتب تشیع است. رهبر معظم انقلاب اسلامی، آیه الله خامنه ای، در این باره می فرماید: قمه زدن هم از کارهای خلاف است... نمی شود در مقابل این کار غلط، سکوت کرد... کار غلطی است که عده ای، قمه به دست بگیرند و به سر خودشان بزنند و خون بریزند. کجای این حرکت، عزاداری است؟! البته، دست بر سر زدن، عزاداری است. شما بارها دیده اید کسانی که مصیبتی برایشان پیش می آید، بر سر و سینه خود می کوبند. این، نشانه عزاداری؛ اما شما تا به حال، کجا دیده اید که فردی به خاطر رویکرد مصیبت عزیزترین عزیزانش، با شمشیر بر مغز خود بکوبد و خون جاری کند؟ کجای این کار، عزاداری است؟! قمه زدن، سنتی جعلی است. از اموری است که مربوط به دین نیست و بلاشک، خدا هم از انجام آن راضی نیست. علمای سلف، دستشان بسته بود و نمی توانستند بگویند: این کار، غلط و خلاف است. امروز، روز حاکمیت اسلام است و روز جلوه اسلام است. نباید کاری کنیم که آحاد جامعه اسلامی برتر، یعنی جامعه محب اهل بیت علیهم السلام که به نام مقدس ولی عصر - ارواحنا فداه -، به نام حسین بن علی علیه السلام و به نام امیر المؤمنین علیه السلام مفتخرند، در نظر مسلمانان و غیر مسلمانان عالم، به عنوان یک گروه آدم های خرافی بی منطق، معرفی شوند... قطعاً این، یک بدعت است. (1)

1- سخنان مقام معظم رهبری آیه الله خامنه ای، در جمع روحانیون استان کهگیلویه و بویر احمد، در آستانه ماه محرم 1415 ق (17/3/1373 ش).

و آخرین سخن در این باب، این که اگر فرهنگ عاشورا، آن گونه که بوده و هست، بدون تحریف به جهانیان عرضه شود، از قدرت اعجاز آمیزی برخوردار است که می تواند به نظام سلطه و استکبار در جهان، پایان دهد و بدین سان، نه تنها امت مسلمان، بلکه همه مستضعفان جهان را از ستم چپاولگران، زورمداران و غارتگران بین المللی رهایی بخشد و به گفته رهبر انقلاب اسلامی آیه الله خامنه ای: امروز، حسین بن علی علیه السلام می تواند دنیا را نجات دهد، به شرط آن که با تحریف، چهره او را مغشوش نکنند. (1) به خاطر دارم که حضرت آیه الله خامنه ای، در دوران ریاست جمهوری شان، شبی، نخستین رهبر جنبش «جهاد اسلامی» فلسطین، شهید دکتر فتحی شقاقی را به منزل خود دعوت کرده بودند. بنده (ری شهری) و جمعی از روحانیون و مسئولان کشور نیز حضور داشتیم. یکی از حاضران، از شهید فتحی شقاقی پرسید: تا چه اندازه به موقفیت راه خود، اطمینان دارید؟ وی با این که پیرو مذهب اهل سنت بود، پاسخی داد که همه را در بهت و شگفتی فرو برد. پاسخ وی، این بود: ما اصولاً به این موضوع، فکر نمی کنیم! ما موقفیت و پیروزی خود را در انتخاب راه حسین بن علی علیه السلام می دانیم. هدف ما، به انجام رساندن تکلیف الهی است. باری! همه پیروان راستین اهل بیت علیهم السلام و علاقه مندان آگاه سید الشهداء علیه السلام، در پاسداری از فرهنگ اصیل عاشورا در برابر توطئه های دشمنان آگاه و تحریفات دوستان ناآگاه، مسئول اند؛ اما بی تردید، مسئولیت مراجع تقلید، فرهیختگان، عالمان دین باور، گویندگان، نویسندگان و مرثیه سرایان متعهد، سنگین تر است. «ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؛ سپس حتما در آن روز، در باره نعمت ها، از شما پرسش خواهد شد». (2)

1- سخنان ایشان در دیدار روحانیون و وعاظ در آستانه ماه محرم 1416 ق (3/ 3/ 1374 ش).

2- تکاثر: آیه 8.

اشاره

با عنایت به اهداف عزاداری امام حسین علیه السلام و آسیب هایی که ممکن است به آن وارد شود و باید از آنها پرهیز داشت، مجالس عزاداری امام علیه السلام، در صورتی می توانند عزاداران را در جهت آن اهداف، هدایت کنند که دارای سه ویژگی باشند:

1. خدامحوری

مجاهدت های سید الشهداء علیه السلام و همه شهدای راه حق و فضیلت در طول تاریخ، برای آشنا کردن با خداوند متعال و استقرار یگانه پرستی در سایه حکومت دینی در جهان بود. بنا بر این، بدون معرفت صحیح دینی نمی توان تحلیل درستی از نهضت عاشورا ارائه کرد و از این رو، خدامحوری و پیوند زدن دل ها با خدا و ارزش های معنوی، باید اساس برنامه های مجالس عزاداری و سخنرانی ها و مرثیه سرایی ها باشد، و این، درس بزرگی است که امام حسین علیه السلام برای ارائه آن به عموم مسلمانان، بخصوص پیروان خود، در عصر تاسوعا، از دشمن، يك شب مهلت خواست. بر پایه گزارش منابع معتبر تاریخی، عصر روز نهم محرم، ابن سعد، دستور حمله به یاران امام حسین علیه السلام را صادر کرد. هنگامی که آماده شدن سپاه دشمن برای درگیری را ملاحظه کرد، به برادرش عباس علیه السلام فرمود: إِرْجِعْ إِلَيْهِمْ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غُدْوَةٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عِنْدَ الْعَشِيِّ؛ لَعَلَّنَا نَصَلِّي لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ، وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ،

وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ، وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الإِسْتِغْفَارِ! (1) به سوی آنان باز گرد و اگر توانستی، [حمله] آنها را تا صبح به تأخیر بینداز و امشب، بازشان گردان، بلکه امشب را برای پروردگاران، نماز بخوانیم و به درگاهش دعا کنیم و از وی، آمرزش بخواهیم، که او خود می داند من نماز گزاردن برای او، تلاوت کتابش و دعا و آمرزش خواهی فراوان را دوست دارم. و بدین سان، شب عاشورا، آخرین شب اُنس امام حسین علیه السلام و یارانش با انیس ذاکران بود: فَبَاتَ الْحَسَّيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ جَلِيلَةَ عَاشُورَاءِ جِ رَاكِعًا سَاجِدًا بَاكِيًا مُسْتَغْفِرًا مُتَضَرِّعًا، وَ بَاتَ أَصْحَابُهُ وَ لَهُمْ دَوِيُّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ. (2) شب، فرارسید و حسین علیه السلام، شب عاشورا را به رکوع و سجود و گریه و آمرزش خواهی و تضرع و زاری پرداخت و یارانش، زمزمه ای مانند آوای زنبور (بدون وقفه) داشتند. از عالم ربّانی آیه الله میرزا جواد تهرانی رحمه الله نقل شده است که ایشان، خطاب به روحانیون اهل منبر می فرمود: «کاری کنید که خدا در مجلس امام حسین علیه السلام، فراموش نشود!». و این، نکته ای است بس مهم و قابل توجه و تأمل. در واقع، فراموش شدن خدا در مجلس امام حسین علیه السلام، آفت خطرناکی است که مانع آشنایی عزاداران با حکمت عزاداری و روح نهضت حسینی می گردد.

1- ر.ك: ج 6 ص 10 ح 1573.

2- ر.ك: ج 6 ص 36 ح 1593.

2. ارائه تاریخ و تحلیل صحیح از حادثه عاشورا

بدون تحلیلی واقع بینانه از نهضت عاشورا، امکان ندارد که عزاداران با اهداف والای عزاداری آشنا شوند و در مسیر آن، گام برداند. از این رو، گویندگان و مرثیه سرایان، در مجالس عزاداری سید الشهداء علیه السلام باید بر پایه تحلیل درست واقعه عاشورا، سخنرانی و مرثیه سرایی نمایند و بدین منظور، استفاده از منابع معتبر در تبیین این حادثه، و اجتناب از آسیب های مجالس عزاداری _ که شرح آنها گذشت _، ضروری است و بهترین راه برای رسیدن به این هدف، خواندن متن مقتل از منابع معتبر است. فرموده رهبر انقلاب اسلامی آیه الله خامنه ای در این باره، در خور توجه است که: اگر برای ذکر مصیبت، کتاب نَفْسُ الْمَهْمُومِ مَحْدَثِ قَمِي را باز کنید و از رو بخوانید، برای مستمع، گریه آور است و همان عواطف جوشان را به وجود می آورد. چه لزومی دارد که ما به خیال خودمان، برای مجلس آرای، کاری کنیم که اصل مجلس عزا از فلسفه واقعی اش دور بماند؟ (1) و بدین سان، مرثیه سرایی برای سید الشهداء علیه السلام، اگر توأم با اخلاص و صداقت باشد، کاری پس ارزشمند است و اگر وسیله مجلس آرای و دنیاطلبی باشد، بسیار زیانبار و خطرناک است. 2

1- سخنان معظم له در جمع روحانیون استان کهگیلویه و بویر احمد در آستانه ماه محرم 1415 ق (17/3/1373 ش).

3. تبلور عاطفه و ارادت به اهل بیت علیهم السلام

تحلیل صحیح نهضت حسینی توسط سخنوران و ذاکران، نمی تواند جای گزین تلاش های هنرمندانه و به کار گیری اشکال مختلف هنر در جهت جوشش عواطف و احساسات مردم نسبت به حادثه خونین کربلا گردد. در سازندگی معنوی، عواطف و احساسات، نقش ویژه ای دارند که هیچ چیز دیگر نمی تواند جای آنها را پُر کند. لذا اهل بیت علیهم السلام، تأکید ویژه ای بر گریستن و گریاندن بر مصائب سید الشهداء علیه السلام داشته اند و خود نیز با تشویق مرثیه سرایان و استماع مرثیه آنان، (1) زمینه گسترش این فرهنگ را در میان پیروان خود، فراهم می کردند، چنان که از یکی از شعرای معاصر امام باقر علیه السلام به نام کُمیت، نقل شده که وقتی نزد امام علیه السلام مرثیه سرایی کرد، آن بزرگوار گریست و

1- ر.ک: ص 385 (فصل یکم / تشویق به سوگواری برای امام حسین علیه السلام) و ص 431 (فصل دوم: مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام) و ج 10 ص 33 (فصل چهارم: گریستن و گریاندن بر سیدالشهداء 7 و یارانش).

سپس به او فرمود: ما مِنْ رَجُلٍ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ، فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مَاءٌ وَلَوْ قَدَرَ مِثْلَ جَنَاحِ الْبَعُوضَةِ إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ، وَجَعَلَ ذَلِكَ حِجَابًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ. (1) هیچ کس نیست که از ما یاد کند یا در نزدش یاد شویم و از چشمانش، هر چند به اندازه بال پشه ای، اشک در آید، جز این که خداوند، برایش خانه ای در بهشت بنا می کند و آن را مانعی میان او و آتش [دوزخ]، قرار می دهد. مرثیه سرای هنرمند، آن کسی است که با تکیه بر منابع معتبر و بر پایه تحلیل و تبیین صحیح حادثه عاشورا، بیشترین نقش را در تبلور یافتن عواطف و احساسات مردم نسبت به سالار شهیدان، ایفا نماید و بدین سان، خدامحوری و ارادت به خاندان رسالت را در جامعه، گسترش دهد.

الفصل الأول: إقامة المآتم 1 / 1 الحث على إقامة المآتم للحسين عليه السلام مفضل زيارة الحسين عليه السلام عن أبي حمزة عن أبي جعفر [الباق] عليه السلام أنه لما تلا هذه الآية: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ» (1) قال: الحسين بن علي عليه السلام منهم، ووالله، إن بكاءكم عليه، وحدثتكم بما جرى عليه، وزيارتكم قبره، نصرة لكم في الدنيا، فأبشروا فإنكم معه في جوار رسول الله صلى الله عليه وآله. (2)

كامل الزيارات عن عبد الله بن حماد البصري عن أبي عبد الله [الصادق] عليه السلام: قال لي: إن عندكم - أوقال: في قريبتكم - لفضيلة ما أوتي أحد مثلها، وما أحسد بكم تعرفونها كنه معرفتها، ولا تحافظون عليها ولا على القيام بها، وأن لها لأهلاً خاصة قد سموا لها، وأعطوها بلا حول منهم ولا قوة، إلا ما كان من صنع الله لهم، وسعادة حباهم الله بها، ورحمة ورأفة وتقدم. قلت: جعلت فداك، وما هذا الذي وصفت ولم تسمه؟ قال: زيارة جدِّي الحسين بن علي عليهما السلام، فإنه غريب بأرض غريبة، يبكيه من زاره، ويحزن له من لم يزره، ويحترق له من لم يشهده، ويرحمه من نظر إلى قبر ابنه عند رجله... ثم قال: بلغني أن قوماً يأتونه من نواحي الكوفة وناساً من غيرهم، ونساء يندبنه، وذلك في النصف من شعبان، فمن بين قارئ يقرأ، وقاص يقص، ونادب يندب، وقائل يقول المراثي، فقلت له: نعم، جعلت فداك، قد شهدت بعض ما تصف. فقال: الحمد لله الذي جعل في الناس من يقد إلبنا ويمدحنا ويرثي لنا، وجعل عدونا من يطعن عليهم من قرائتنا، وغيرهم يهدرونهم ويقبحون ما يصنعون. (3)

1- .. غافر: 51 .

2- .. فضل زيارة الحسين عليه السلام: ص 48 ح 25 .

3- . كامل الزيارات: ص 537 ح 829، بحار الأنوار: ج 101 ص 74 ح 21 .

فصل یکم : سوگواری

1 / 1 تشویق به سوگواری برای امام حسین علیه السلام

فضل زیارة الحسین علیه السلام_ به نقل از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام، پس از آن که آیه «ما فرستادگانمان را و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و روزی که شاهدان بر می خیزند، یاری می کنیم» را تلاوت فرمود: _ حسین بن علی علیه السلام از آنهاست. به خدا سوگند، گریه شما بر حسین علیه السلام و بازگویی ماجرای که بر ایشان گذشت، و زیارت قبر ایشان، پیروزی ای برای شما در دنیاست. پس مژده بر شما که با او، در کنار پیامبر خدا علیه السلام خواهید بود!

کامل الزیارات_ به نقل از عبد الله بن حماد بصری _: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «در نزد شما (یا فرمود: در نزدیکی شما)، فضیلتی است که همانند آن را به هیچ کس نداده اند و گمان نمی کنم تمام حقیقت آن را بشناسید و آن را پاس بدارید و برای آن، اقدامی کنید. آن فضیلت، صاحبان ویژه ای دارد که به آن اختصاص یافته اند، بدون حرکت و بدون [صرف] نیرویی از سوی آنها، و این از جانب خدا به آنان داده شده است. خوش بختی و رحمت و رأفت و پیشکشی است که خدا برایشان در نظر گرفته است». گفتم: فدایت گردم! این چیست که آن را تعریف می کنی، ولی نامش را نمی بری؟ فرمود: «زیارت جدّم حسین بن علی علیه السلام، که در سرزمینی بیگانه، غریب افتاده است. هر که او را زیارت کند، برایش می گرید و هر که زیارتش نکند، برایش اندوهگین می شود و هر که در محضرش نباشد، برایش می سوزد و هر که به قبر پسرش در پایین پایش نظر بیندازد، رحمش می آید...». آن گاه فرمود: «به من خبر رسیده که گروهی، از اطراف کوفه و کسانی از غیر آن، کنار قبر ایشان می آیند و نیز زنانی که شیون سر می دهند، و این، در نیمه شعبان است. پس در میان آنان، قاری ای قرآن می خواند و قصّه گوئی، ماجرای کربلا را می گوید و عده ای، ناله سر می دهند، و برخی مرثیه سرایی می کنند». به ایشان گفتم: فدایت گردم! آری. برخی از چیزهایی که گفتم، شاهد بوده ام. فرمود: «ستایش، خدایی راست که در میان مردم، کسانی را قرار داد که به سوی ما می آیند و ما را می ستایند و برایمان مرثیه سرایی می کنند، و نیز کسانی را از خویشان ما و غیر خویشان ما قرار داد که به دشمنان ما طعنه می زنند و آنان را باطل می دانند و کارشان را زشت می شمارند!».

الكافي عن معاوية بن وهب: استأذنت على أبي عبد الله عليه السلام فقيل لي: أدخل، فدخلت فوجدته في مُصَلَّاه في بيته، فجلست حتى قضى صلاته، فسجدت معه وهو يناجي ربه ويقول: يا من خصنا بالكرامة، وخصنا بالوصية، ووعدنا الشفاعة، وأعطانا علم ما مضى وما بقي، وجعل أفيدة من الناس تهوي إلينا، اغفر لي ولإخواني ولزوار قبر أبي عبد الله الحسين عليه السلام، الذين أنفقوا أموالهم، وأشخصوا أبدانهم رغبة في برنا، ورجاء لما عندك في صلتنا، وسرورا أدخلوه على نبيك صلواتك عليه وآله، وإجابة منهم لأمرنا، وغیظا أدخلوه على عدونا، أرادوا بذلك رضاك، فكافهم عتا بالرضوان، واكلأهم بالليل والنهار، واخلف على أهاليهم وأولادهم الذين خلفوا بأحسن الخلف، واصحبهم واكفهم شر كل جبار عنيد، وكل صغيف من خلقك أو شديد، وشر شياطين الإنس والجن، وأعطهم أفضل ما أملوا منك في غربتهم عن أوطانهم، وما آثرونا به على أبنائهم وأهاليهم وقرباتهم. اللهم إن أعداءنا عابوا عليهم خروجهم، فلم ينههم ذلك عن الشخصوس إلينا، وخلافا منهم على من خالفنا، فأرحم تلك الوجوه التي قد غيرتها الشمس، وأرحم تلك الخدود التي تقلبت على حفرة أبي عبد الله عليه السلام، وأرحم تلك الأعين التي جرت دموعها رحمة لنا، وأرحم تلك القلوب التي جزعت واحترقت لنا، وأرحم الصرخة التي كانت لنا، اللهم إني أستودعك تلك الأنفس وتلك الأبدان حتى نوافيهم على الحوض يوم العطش. فما زال وهو ساجد يدعو بهذا الدعاء. (1)

1- الكافي: ج 4 ص 582 ح 11، ثواب الأعمال: ص 120 ح 44، كامل الزيارات: ص 228 ح 236، المزار الكبير: ص 334 ح 14 كلها نحوه، بحار الأنوار: ج 101 ص 8 ح 30.

الکافی_ به نقل از معاویة بن وَهَب_ : از امام صادق علیه السلام اجازه ورود خواستم . به من گفته شد: وارد شو. من وارد شدم و دیدم که ایشان در حال نماز گزاردن در جایگاه نمازش در خانه اش است. نشستم تا نمازش را به پایان رساند . شنیدم که با پروردگارش چنین راز و نیاز می گفت: «ای آن که ما را بر کرامت و وصایت، مخصوص گردانیدی و به ما وعده شفاعت دادی و علم گذشته و آینده را به ما عطا فرمودی و دل های مردم را به سوی ما، متمایل نمودی! مرا بیامرز، و نیز برادرانم و زائران قبر ابا عبد الله الحسین علیه السلام را که مالشان را هزینه کرده اند، و تنشانشان را به حرکت در آورده اند ، به جهت علاقه مندی به احسان ما و امید به آنچه در صیله ما نزد توست، و شادمانی ای که به پیامبرت _ که درودهای تو بر او و خاندانش باد _ دادند، و به جهت پاسخ گفتن به فرمان ما و نیز غیظی که به دشمنانمان وارد کردند و با آن ، طالب خشنودی تو بودند . پس ، از جانب ما رضوان را به آنان پاداش ده و در شب و روز ، آنان را محافظت فرما و برای خاندان و فرزندان که بر جا گذاشته اند، بهترین جانشین باش، و همراهی شان کن و از شرّ هر زورگوی کینه جو و هر آفریده ناتوان و توانمندت، و از شرّ شیطان های انس و جن، کفایتشان نما و به آنان در دوری از کاشانه شان، به خاطر آن که ما را بر فرزندان و خانواده و خویشانشان ترجیح داده اند، بیشتر از آنچه از تو خواسته اند، عطا کن . خداوندا! دشمنان ما ، حرکت آنان را [برای زیارت ما] بر ایشان عیب شمردند ؛ ولی این، آنها را از آمدن به سوی ما، باز نداشت و باز هم به خاطر مخالفت با مخالفان ما [به سوی ما آمدند]. پس بر آن چهره هایی که خورشید ، دگرگونشان کرد، رحم آور و بر آن گونه هایی که به سوی قبر ابا عبد الله الحسین علیه السلام در رفت و آمدند، رحم کن و بر آن چشم هایی که اشکشان از سرِ دلسوزی بر ما روان شده، رحم کن و بر آن دل هایی که برای ما بی تاب شده و سوخته اند، رحم نما و بر شیون هایی که برای ما بلند گردیده اند، رحم آور . خداوندا! این جان ها و این بدن ها را به تو می سپارم تا آنان را در روز تشنگی، در کنار حوض [کوثر] در یابیم». او همچنان در حال سجده بود و این دعا را زمزمه می کرد.

ثواب الأعمال عن محمد بن سنان عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله [الصادق] عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفاطمةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قُبَّةً مِنْ نُورٍ ، وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسُهُ عَلَى يَدَيْهِ ، فَإِذَا رَأَتْهُ شَدَّ هَيْمَتُهَا لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى لَهَا . . . ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَحِمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا ، شَيْعَتَنَا وَاللَّهِ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ ، فَقَدْ وَاللَّهِ شَرَكْنَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَالْحَسْرَةِ. (1)

1 / 2 إقامَةُ المَاتِمِ فِي العَشْرِ الأوَّلِ مِنْ مُحَرَّمِ المَالِي لِلصَّدُوقِ عَنِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ المُحَرَّمِ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ القِتَالَ ، فَاسْتَحَلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا ، وَهَتَكَتْ فِيهِ حُرْمَتُنَا ، وَسُبِّي فِيهِ ذَرَارِيَّتُنَا ، وَنَسَاؤُنَا ، وَأُضْرِمَتِ النَّيْرَانُ فِي مَضَارِينَا ، وَانْتَهَبَ مَا فِيهَا مِنْ ثَقَلِنَا ، وَلَمْ تُرَعِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُرْمَةٌ فِي أَمْرِنَا . إِنَّ يَوْمَ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْرَحَ جُفُونَنَا ، وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا ، وَأَذَلَّ عَزِيزَنَا ، بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبِلَاءٍ أَوْرَثَتْنَا الكَرْبَ وَالبَلَاءَ ، إِلَى يَوْمِ الإِنْقِضَاءِ ، فَعَلَى مِثْلِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلْيَبْكِ البَاكُونَ ، فَإِنَّ البُكَاءَ يَحُطُّ الذُّنُوبَ العِظَامَ . ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَانَ أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ المُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا ، وَكَانَتِ الكَأْبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِضِي مِنْهُ عَشْرَةٌ أَيَّامٍ ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ العَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ اليَوْمِ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ ، وَيَقُولُ : هُوَ اليَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. (2)

-
- 1- . ثواب الأعمال : ص 257 ح 3 ، الملهوف : ص 184 ، مشير الأحزان : ص 81 وفي صدره «روي عن النبي صلى الله عليه وآله...» نحوه ، بحار الأنوار : ج 43 ص 221 ح 7 .
- 2- . الأمامي للصدوق : ص 190 ح 199 ، الإقبال : ج 3 ص 28 ، روضة الواعظين : ص 187 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 86 و ليس فيه ذيله من «ثم قال عليه السلام:»، بحار الأنوار : ج 44 ص 283 ح 17 .

ثواب الأعمال_ به نقل از محمد بن سنان، از برخی راویان شیعه، از امام صادق علیه السلام: «پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «وقتی روز قیامت می شود، خیمه ای از نور برای فاطمه بر پا می گردد و حسین، سر [بریده] خود را پیشاپیش دست او می آورد و وقتی فاطمه آن را می بیند، ناله ای بلند، سر می دهد و کسی از فرشتگان مقرب و پیامبران مُرسَل و بندگان مؤمن نمی ماند، مگر این که برای [ناراحتی] فاطمه می گرید...». خداوند، شیعیان ما را رحمت کند! به خدا سوگند، آنان، حقیقتاً مؤمن اند. به خدا سوگند، آنان در اندوه و حسرتی مدام، در عزای ما شرکت می کنند.

1 / 2 سوگواری در دهه اول محرم

الأمالی، صدوق_ به نقل از ابراهیم بن ابی محمود، از امام رضا علیه السلام: «محرم، ماهی است که در دوران جاهلی، مردم، جنگ را در آن، تحریم می کردند؛ اما ریختن خون ما را در آن، روا شمردند و حرمت ما را شکستند و فرزندان و زنان ما را به اسارت بردند و در خیمه و خرگاه ما، آتش بر افروختند و هر چه داشتیم، به غارت بردند و حرمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در حق ما رعایت نکردند. روز حسین علیه السلام، پلک های ما را زخمی کرد و اشکمان را جاری ساخت و عزیز ما را ذلیل کرد و در سرزمین کرب (اندوه) و بلا (گرفتاری)، اندوه و گرفتاری برایمان به ارمغان آورد. پس تا روز قیامت، باید گریه کنندگان بر کسی مانند حسین علیه السلام بگریند، که گریه، گناهان بزرگ را می ریزد. پدرم_ که دروذهای خدا بر او باد_ وقتی ماه محرم می رسید، خندان دیده نمی شد و اندوه، بر او چیره می شد تا این ده روز به پایان برسد. وقتی روز دهم می رسید، آن روز، روز عزا و اندوه و گریه اش بود و می فرمود: «این، همان روزی است که حسین_ که دروذهای خدا بر او باد_ در آن، کشته شد.»

عيون أخبار الرضا عليه السلام عن الريان بن شبيب: دَخَلْتُ عَلَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ . فَقَالَ : يَا بَنَ شَيْبِ ، أَصَائِمُ أَنْتَ؟ قُلْتُ : لَا ، فَقَالَ : إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، فَقَالَ : «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (1) ، فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ ، فَنَادَتْ زَكَرِيَّا «وَهُوَ قَالَ عَمُّ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنْ اللَّهُ يُبَشِّرُكَ بِبِحَيٍّ» (2) ، فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ، ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ، اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ اللَّهُ لِزَكَرِيَّا . ثُمَّ قَالَ : يَا بَنَ شَيْبِ ! إِنَّ الْمُحَرَّمَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَالْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ ، فَمَا عَرَفْتَ هَذِهِ الْأُمَّةَ حُرْمَةَ شَهْرِهَا ، وَلَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا ، لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ ، وَسَبَّوْا نِسَاءَهُ ، وَأَنْتَهَبُوا ثَقْلَهُ ، فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا . يَا بَنَ شَيْبِ ! إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَأَبِكْ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنَّهُ دُبْحٌ كَمَا يُدْبِحُ الْكَبِشُ ، وَفُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا ، مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَبِيهُونَ ، وَلَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ لِقَتْلِهِ ، وَلَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِنَصْرِهِ ، فَلَمْ يُؤْذَنَ لَهُمْ ، فَهَمُّ عِنْدَ قَبْرِ شَيْءٍ غَبْرٌ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَشِعَارِهِمْ : يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . يَا بَنَ شَيْبِ ! لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ صَلَّوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَتُرَابًا أَحْمَرَ . يَا بَنَ شَيْبِ ! إِنْ بَكَيتَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَيْكَ ، غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ ، صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا ، وَقَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا . يَا بَنَ شَيْبِ ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزُرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . يَا بَنَ شَيْبِ ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْعُرْفَ الْمَبْنِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَالْعَنَ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . يَا بَنَ شَيْبِ ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْ مَتَى ذَكَرْتَهُ : يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا . يَا بَنَ شَيْبِ ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا ، وَافْرَحْ لِفَرَحِنَا ، وَعَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا ، فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لِحَشْرَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (3)

1- آل عمران : 38 .

2- آل عمران : 39 .

3- عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 299 ح 58 ، الأمل للصدوق : ص 192 ح 202 ، الإقبال : ج 3 ص 29 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 44 ص 285 ح 23 .

عیون أخبار الرضا علیه السلام_ به نقل از ریّان بن شیب_: در روز اوّل محرّم، بر امام رضا علیه السلام وارد شدم. فرمود: «ای پسر شیب! آیا روزه ای؟». گفتم: نه. فرمود: «این، همان روزی است که در آن، زکریّا علیه السلام، پروردگارش را خواند و گفت: «پروردگارا! از جانب خود، نسلی پاک به من عطا کن، که تو همانا شنوای دعایی». خداوند، دعایش را به اجابت رساند و به فرشتگان، دستور داد که به زکریّا علیه السلام ندا در دهند، «در حالی که در محراب به نماز ایستاده بود: خداوند، تو را به یحیی مژده می دهد!». پس هر کس امروز را روزه بگیرد و آن گاه، خداوندت را بخواند، خدا، دعای او را اجابت می کند، همان گونه که برای زکریّا علیه السلام اجابت کرد». آن گاه فرمود: «ای پسر شیب! محرّم، ماهی است که مردم دوران جاهلی، ستم و جنگ را در آن تحریم می کردند؛ اما این امت، حرمت آن را نشناختند و حرمت پیامبرش را نگه نداشتند. در این ماه، فرزندان او را کشتند و زنانش را به اسارت گرفتند و بار و بنه اش را غارت کردند. خداوند، هرگز آنان را نیامرزد! ای پسر شیب! اگر برای چیزی گریه می کنی، برای حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گریه کن. او، همانند قوچ، سر بُریده شد و هجده مرد از خانواده اش همراه او کشته شدند و همانندی در زمین نداشتند. آسمان های هفتگانه و زمین ها، برای کشته شدنش گریستند و چهار هزار فرشته برای یاری اش به زمین فرود آمدند؛ اما به آنان اجازه داده نشد. آنان در کنار قبر حسین علیه السلام، آشفته و پریشان حال، به سر می بُردند تا قائم علیه السلام برخیزد. آنان از یاران او خواهند بود و شعارشان این است: «یا لثارات الحسین؛ ای خونخواهان حسین!». ای پسر شیب! پدرم، از پدرش، از جدّش [امام باقر علیه السلام] برآیم نقل کرد که وقتی جدّم حسین _ که دروهای خدا بر او باد _ کشته شد، آسمان، خون گریست و خاک، سرخ شد. ای پسر شیب! اگر برای حسین علیه السلام، چنان گریه کنی که اشک هایت بر گونه ات جاری شوند، خداوند، همه گناهانت را از کوچک و بزرگ، و کم و زیاد، می آمرزد». ای پسر شیب! اگر خوش حال می شوی که خدای عزوجل را ملاقات کنی و گناهی نداشته باشی، حسین علیه السلام را زیارت کن. ای پسر شیب! اگر خوش حال می شوی که در غرفه های ساخته شده در بهشت، با پیامبر صلی الله علیه و آله ساکن باشی، قاتلان حسین علیه السلام را لعن کن. ای پسر شیب! اگر خوش حال می شوی که ثوابی همانند شهیدشدگان با حسین بن علی علیه السلام داشته باشی، هر وقت یاد حسین علیه السلام افتادی، بگو: ای کاش با آنها می بودم و به رستگاری بزرگی، نایل می شدم! ای پسر شیب! اگر خوش حال می شوی که با ما در درجه های عالی بهشت باشی، برای اندوه ما، اندوهگین باش و برای خوش حالی ما، خوش حال باش و همواره، ولایت ما را داشته باش. پس اگر مردی سنگی را [هم] دوست داشته باشد، خدای عزوجل او را در قیامت، با آن، محشور می کند».

الإقبال: أقول: ولعلَّ قائلًا يقول: هَلَا كَانَ الْحُزْنَ الَّذِي يُعْمَلُونَهُ مِنْ أَوَّلِ عَشْرِ الْمُحَرَّمِ قَبْلَ وَقْعِ الْقَتْلِ، يُعْمَلُونَهُ بَعْدَ يَوْمِ عَاشُورَاءَ لِأَجْلِ تَجَدُّدِ الْقَتْلِ. فَمَا أَقُولُ: إِنَّ أَوَّلَ الْعَشْرِ كَانَ الْحُزْنَ خَوْفًا مِمَّا جَرَتْ الْحَالُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا قُتِلَ صَدِّ لِمَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَخَلَ تَحْتَ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ* فَرِحِينَ بِمَاءِ آتٍ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (1)، فَلَمَّا صَارُوا فَرِحِينَ بِسَعَادَةِ الشَّهَادَةِ وَجَبَ الْمُشَارَكَةُ لَهُمْ فِي السُّرُورِ بَعْدَ الْقَتْلِ لِتَنْظَرٍ مَعَهُمْ (2) بِالسَّعَادَةِ. (3)

1 / 3 عامُ الحُزْنِ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ لِلخَوَارِزْمِيِّ: إِنَّ السَّنَةَ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهِيَ سَنَةٌ إِحْدَى وَسِتِّينَ، سُمِّيَتْ عَامَ الْحُزْنِ. (4)

التذكرة للقرطبي: اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، الْعَاشِرَ مِنَ الْمُحَرَّمِ، سَنَةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ؛ وَيُسَمَّى عَامَ الْحُزْنِ. (5)

1- آل عمران: 169 و 170 .

2- في المصدر: «لِتَنْظَرَهُمْ»، والتصويب من بحار الأنوار.

3- الإقبال: ج 3 ص 90، بحار الأنوار: ج 98 ص 344 الرقم 6 .

4- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 40 .

5- التذكرة للقرطبي: ج 2 ص 242 .

الإقبال: می گویم: ای بسا کسی چنین بگوید که: چه خوب است اندوهی را که از اوّل دهه محرم و قبل از زمان کشته شدن امام علیه السلام روا می دارند، پس از روز عاشورا و به منظور تجدید خاطره شهادت امام علیه السلام نیز داشته باشند. پس می گویم: اوّل دهه، اندوه به خاطر نگرانی از وضعیتی است که برای او ایجاد شده است؛ ولی وقتی کشته شد که دروهای خدا بر او و خاندانش باد، مشمول این سخن خدای متعال می شود: «و گمان مبر که کشته شدگان در راه خدا، مردگان اند؛ بلکه زندگان اند و در پیشگاه خدا، روزی داده می شوند و به آنچه خداوند از فضلش به آنها داده، خشنودند، و کسانی که پس از آنها هنوز به آنها نپیوسته اند، مژده می دهند که: بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی شوند»، و هنگامی که آنها به خوش بختی شهادت، خوش حال شدند، سهیم شدن در خوش حالی آنان پس از کشته شدنشان، لازم است تا با آنان به خوش بختی نایل شویم.

1 / 3 سال اندوه

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: سالی که حسین علیه السلام در آن کشته شد (یعنی سال 61 هجری)، «سال اندوه» نام گذاری شد.

التذكرة، قُرطُبي: اتفاق نظر است که حسین علیه السلام در روز عاشورا، دهم محرم سال 61_ که «سال اندوه» نامیده شده، کشته شد.

1 / 4 أوّل مَنْ أقامَ المَأتَمَ 1 / 4 _ 1 إقامة المَأتَمَ في كِربلاءِ - نُدبَةُ زَيْنَبَ عليها السلامَ عَلَى نَعشِ أخيها الملهوف: أَخْرَجُوا النِّساءَ مِنَ الخَيْمَةِ ، وَأشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ ، فَخَرَجْنَ حَواسِرَ ، مُسَلِّبَاتٍ حَافِيَاتٍ بِاِكِيَاتٍ ، يَمشِينَ سَبايا في أَسْرِ الدَّلَّةِ ، وَقُلْنَ : بِحَقِّ اللَّهِ إِلا ما مَرَرْتُمْ بِنا على مَصْرَعِ الحُسَيْنِ عليه السلامَ ، فَلَمّا نَظَرَتِ النِّسوةُ إِلَى القَتلى صِحنَ وَضَرَبْنَ وُجوهَهُنَّ . قال [الزَّواي] : فَوَ اللَّهِ ، لا أنسى زَيْنَبَ ابنةَ عَلِيِّ عليه السلامَ وَهِيَ تَدبُ الحُسَيْنَ عليه السلامَ وتُنادي بِصوتِ حَزِينٍ ، وَقَلْبِ كَنِيبٍ : وا مُحَمَّداه! صَلَّى عَلَيْكَ مَلِئُكَ السَّماءِ ، هذا حُسَيْنٌ بِالْعِراءِ ، مُرْمَلٌ (1) بِالدِّماءِ ، مُقَطَّعُ الأَعْضاءِ ، وا تُكَلِّاه! وَبِناثِكَ سَبايا ، إِلَى اللَّهِ المُشْتَكى ، وإلى مُحَمَّدِ المُصْطَفى ، وإلى عَلِيِّ المُرْتَضى ، وإلى فَاطِمَةَ الزَّهراءِ ، وإلى حَمزَةَ سَيِّدِ الشُّهداءِ . وا مُحَمَّداه! وهذا حُسَيْنٌ بِالْعِراءِ ، تَسْفِي (2) عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَا ، قَتيلُ أولادِ البَغايا ، وَاحْزَناه! وا كِرباهَ عَلَيْكَ يا أبا عَبْدِ اللَّهِ ! اليَوْمَ ماتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، يا أَصْحابَ مُحَمَّدٍ ، هؤُلاءِ ذُرِّيَّةُ المُصْطَفى يُساقونَ سَوَقَ السَّبايا. (3)

1- رَمَلَهُ بِالدَّمِ فَتَرْمَلُ : أَي تَلَطَّحَ (الصَّحاحُ : ج 4 ص 1713 «رمل»).

2- سَفَتِ الرِّيحُ التُّرابَ : ذَرَّتُهُ أو حَمَلَتْهُ (القاموس المَحيطُ : ج 4 ص 343 «سفت»).

3- الملهوف : ص 180 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 58 .

1 / 4 نخستین برگزار کننده سوگواری

1 / 4 _ 1 سوگواری در کربلا

الف _ مرثیه سرایی زینب علیها السلام بر جنازه برادر

الملهوف: زنان را از خیمه ها بیرون آوردند و خیمه ها را آتش زدند . پس زنان ، سوگوار و غارت زده و پابرهنه و گریان، بیرون آمدند و در حالی که به صورت اسیر، با خواری اسیری ، حرکت می کردند ، گفتند: «به حقّ خدا سوگند، ما را از کنار قتلگاه حسین ببرد!» و هنگامی که چشم زنان به کشتگان افتاد، شیون کردند و بر صورتشان زدند. به خدا سوگند، زینب دختر علی علیه السلام را فراموش نمی کنم که حسین علیه السلام را صدا می کرد و اندوهناک و با دلی شکسته، فریاد می زد: «وا محمّدا! دروهای فرشتگان آسمان ، بر تو باد! این ، حسین است که آغشته به خون، در صحرا افتاده و قطعه قطعه شده است. وا مصیبتا! دختران تو، اسیر شده اند . به خدا و به محمّد مصطفی و به علی مرتضی و به فاطمه زهرا و به حمزه سیّد الشهداء، شکوه می کنم. وا محمّدا! این ، حسین است که در بیابان افتاده . باد صبا بر او می وزد و به دست زنازادگان، کشته شده است . چه غم جانکاهی و چه غصّه ای بر تو ، ای ابا عبد الله! امروز ، جدّم پیامبر خدا ، از دنیا رفت. ای اصحاب محمّد! اینان، نسل مصطفایند که به اسیری برده می شوند».

مثير الأحران: مَرَرَنَ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُعَفَّرٌ (1) بِدِمَائِهِ، مَفْقُودٌ مِنْ أَحْبَائِهِ، فَتَدَبَّتْ عَلَيْهِ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَبْصُوتٍ مُشْجٍ ، وَقَلْبٍ مَفْرُوحٍ: يَا مُحَمَّدَاهُ! صَلِّ عَلَىكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الأَعْضَاءِ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي، وَإِلَى عَلِيِّ الثُّرْتُضِيِّ، وَإِلَى فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ، وَإِلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ تَسْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا، فَتَيْلُ أَوْلَادِ الأَدْعِيَاءِ، وَاحْزَنَاهُ! وَكَرَبَاهُ! الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ، يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ، هَذَا (2) ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوَاقِ السَّبَايَا، فَأَذَابَتِ القُلُوبَ القَاسِيَةَ، وَهَدَّتِ الجِبَالَ الرَّاسِيَةَ. (3)

ب _ نُذِبَةُ أُمِّ كَلْثُومِ الأَمَالِيِّ لِلصَّدُوقِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ [زَيْنِ العَابِدِينَ] عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: أَقْبَلَ فَرَسُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَطَخَ عُرْفَهُ وَنَاصِيَتَهُ بِدَمِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَجَعَلَ يَرُكِّضُ وَيَصْهَلُ، فَسَمِعَتْ بَنَاتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهَيْلَهُ، فَخَرَجْنَ فَإِذَا الفَرَسُ بِأَرَاكِ، فَعَرَفْنَ أَنَّ حُسَيْنًا قَدْ قُتِلَ، وَخَرَجَتْ أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (4) وَاضْبِعَةً يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا، تَتَدَبُّ وَتَقُولُ: يَا مُحَمَّدَاهُ! هَذَا الحُسَيْنُ بِالْعِرَاءِ، قَدْ سَلِبَ العِمَامَةَ وَالرِّدَاءَ. (5)

راجع: ج 7 ص 276 (القسم الثامن / الفصل التاسع / رجوع الفرس بلا راكب).

1- عَفَّرَهُ: مَرَّعَهُ فِيهِ أَوْ دَسَّهَ (لسان العرب: ج 4 ص 583 «عفر»).

2- كَذَا فِي المَصْدَرِ.

3- مثير الأحران: ص 77.

4- كَذَا فِي المَصْدَرِ وَالصَّوَابِ «أخت الحسين».

5- الأَمَالِيُّ لِلصَّدُوقِ: ص 226 ح 239، روضة الواعظين: ص 209 من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 44 ص 322؛ مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 37 نحوه.

مثیر الأحران: زنان، از کنار جنازه حسین علیه السلام_ در حالی که در خون، غوطه ور بود و از دوستانش دور افتاده بود_ مثیر الأحران: زنان، از کنار جنازه حسین علیه السلام گذشتند. زینب علیها السلام، با ناله ای شکسته و دلی زخمی، کنار جنازه حسین علیه السلام صدا زد: «وا محمدا! درود فرشتگان آسمان بر تو! این، حسین در خون غوطه ور و قطعه قطعه شده است و دخترانت، اسیرند. به خدا و به علی مرتضی و به فاطمه زهرا و به حمزه سید الشهداء، شکوه می کنیم. این، حسین است که در بیابان افتاده و باد صبا بر او می وزد و کشته شده به دست حرام زادگان است. چه اندوه جانکاهی! چه غصّه ای! امروز، جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در گذشت. ای اصحاب محمّد! اینان، فرزندان مصطفایند که به اسارت برده می شوند». [این سخنان زینب علیها السلام] دل های پُر قساوت آنان را آب کرد و کوه های استوار را به لرزه در آورد.

ب_ مرثیه سرایی اُمّ کلثوم

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام_: اسب حسین علیه السلام به جسمت ایشانج رفت تا این که یال و پیشانی اش را به خون حسین علیه السلام خون آلود کرد و پا بر زمین کوبید و شیهه سر داد. دختران پیامبر صلی الله علیه و آله، شیهه اسب را شنیدند و بیرون آمدند. ناگهان، اسب بی سوار را دیدند و فهمیدند که حسین علیه السلام کشته شده است. اُمّ کلثوم، دختر حسین علیه السلام، (1) بیرون آمد، در حالی که دستش را بر روی سر گذاشته بود و صدا می زد: «وا محمدا! این، حسین است که در بیابان افتاده و عمامه و ردایش را برده اند».

ر.ك: ج 7 ص 277 (بخش هشتم / فصل نهم / بازگشت اسب بی سوار).

1- در مصدر، چنین آمده؛ ولی درست، آن است که اُمّ کلثوم یا زینب، خواهر امام حسین علیه السلام است.

ج - نُدبَةُ بَنَاتِ الرَّسُولِ عِنْدَ الْمُرُورِ عَلَى الْقَتْلِمَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلخَوَارِزْمِيِّ عَنْ حَمِيدِ بْنِ مَسْلَمٍ: أَدْنَى عُمُرٍ بَنُ سَعْدٍ بِالنَّاسِ فِي الرَّحِيلِ إِلَى الْكُوفَةِ ، وَحَمَلَتْ بَنَاتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَوَاتِهِ وَعَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذُرَارِيَهُمْ ، فَلَمَّا مَرَّوَا بِجَنَّةِ الْحُسَيْنِ وَجُثَّتِ أَصْحَابُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، صَاحَتِ النِّسَاءُ وَلَطَمْنَ وُجُوهُهُنَّ ، وَصَاحَتِ زَيْنَبُ [عَلَيْهَا السَّلَامُ] : يَا مُحَمَّدَاهُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلِكُ السَّمَاءِ ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ ، مُرْمَلٌ (1) بِالِدَّمَاءِ ، مُعْفَرٌ بِالتُّرَابِ ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ ، يَا مُحَمَّدَاهُ! بَنَاتُكَ فِي الْعَسْكَرِ سَبَايَا ، وَذُرِّيَّتُكَ قَتْلَى تَسْفِي عَلَيْهِمُ الصَّبَا ، هَذَا ابْنُكَ مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا ، لَا هُوَ غَائِبٌ فَيَرْجَى ، وَلَا جَرِيحٌ فَيَدَاوَى . وَمَا زَالَتْ تَقُولُ هَذَا الْقَوْلَ حَتَّى أَبْكْتَ - وَاللَّهِ - كُلَّ صَدِيقٍ وَعَدُوٍّ ، وَحَتَّى رَأَيْنَا دُمُوعَ الْخَيْلِ تَنْحَدِرُ عَلَى حَوَافِرِهَا. (2)

تاريخ الطبري عن قرة بن قيس التميمي: نَظَرْتُ إِلَى تِلْكَ النِّسْوَةِ لَمَّا مَرَرْنَا بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلِهِ وَوُلْدِهِ ، صَحَنَ وَلَطَمْنَ وُجُوهُهُنَّ. (3)

د - إِقَامَةُ الْعَزَاءِ بَعْدَ رُجُوعِ أَهْلِ الْبَيْتِ مِنَ الشَّامِ الْمَلْهُوفِ: لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَبَلَّغُوا إِلَى الْعِرَاقِ ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ: مُرُّنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ . فَوَصَّوْنَا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ ، فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرِجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ وَرَدُوا لِيَزِيْرَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَوَافَوْا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ ، وَتَلَّاقُوا بِالْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ وَاللَّطْمِ ، وَأَقَامُوا الْمَاتِمَ الْمُقْرِحَةَ لِلْأَكْبَادِ ، وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّنَادِ ، وَأَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيَّامًا. (4)

1- رَمَلُوهُمْ بِثِيَابِهِمْ وَدَمَائِهِمْ: أَي لَقَّوهُمْ فِيهَا (النَّهْيَةُ: ج 2 ص 313 «زمل»).

2- مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلخَوَارِزْمِيِّ: ج 2 ص 39.

3- تاريخ الطبري: ج 5 ص 456 ، البداية والنهاية: ج 8 ص 193 ؛ مثير الأحزان: ص 83 ، بحار الأنوار: ج 45 ص 58 وراجع: هذه الموسوعة: ج 8 ص 106 (القسم التاسع / الفصل السادس / وداع أهل البيت عليهم السلام مع الشهداء).

4- الملهورف: ص 225 ، بحار الأنوار: ج 45 ص 146 .

ج - مرثیه سرایی دختران پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام عبور از کنار کشتگان

مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی - به نقل از حمید بن مسلم - : عمر بن سعد، فرمان کوچ به کوفه را داد و دختران و خواهران حسین علیه السلام و علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام و فرزندانشان را حرکت دادند. هنگامی که آنها را از کنار جنازه حسین علیه السلام و یارانش عبور دادند، صدای شیون زنان، بلند شد و به صورتشان می زدند. زینب علیها السلام فریاد زد: «وا محمدا! درود فرشتگان آسمان بر تو! این، حسین است که در بیابان افتاده و در خون، غوطه ور و خاک آلود و قطعه قطعه شده است. وا محمدا! دخترانت در اردوگاه دشمن اسیرند و فرزندان، کشته شده اند و باد بر آنها می وزد. این، پسر توست با سری از پشت بُریده. نه غایب است که به حضورش امید رود و نه زخمی است که درمان شود». زینب علیها السلام همچنان همین حرف ها را می زد تا این که - به خدا سوگند - دوست و دشمن را گریاند، تا آن جا که دیدیم اشک سواران بر سُم اسبانشان جاری است.

تاریخ الطبری - به نقل از قُرة بن قیس تمیمی - : وقتی زنان را از کنار جنازه حسین علیه السلام و خویشان و فرزندانش می گذراندند، دیدم که شیون سر دادند و به صورت هایشان زدند.

د - سوگواری پس از بازگشت اهل بیت امام علیه السلام از شام

الملهوف: وقتی زنان و اعضای خانواده امام حسین علیه السلام از شام، باز می گشتند و به عراق رسیدند، به راه نما گفتند: ما را از راه کربلا بپر. آنان به قتلگاه حسین علیه السلام رسیدند و دیدند که جابر بن عبد الله انصاری - که رحمت خدا بر او باد - و گروهی از بنی هاشم و مردانی از خاندان پیامبر علیه السلام برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده بودند. هم زمان، حضور یافتند و شروع به گریه و اندوه و بر سر و صورت زدن کردند، و ماتم جگر خراشی بر پا کردند. زنان آن حوالی هم دور آنها جمع شدند و چند روزی به سوگواری پرداختند.

هـ _ رثاء الرباباغانى عن عوانة: رثت الرباب بنت امرئ القيس أم سكينه بنت الحسين عليه السلام، زوجها الحسين عليه السلام حين قتل، فقالت: إن الذي كان نورا يستضاء به بكربلاء قتل غير مدفون سي بط النبي جزاك الله صالحه عنا وجنت خسران الموازين قد كنت لي جبلاً صعباً لوذ بهو كنت تصحبنا بالرحم والدين من لليتامى ومن للسائلين ومن يغني ويأوي إليه كل مسكين والله لا أتغي صه هرا بصه هر كمحتى أغيب بين الرمل والطين (1)

تاريخ دمشق: رباب بنت امرئ القيس . . . الكلبي، وهي التي أقامت على قبر الحسين عليه السلام حولاً، ثم قالت: إلى الحول ثم اسم السلام عليهما ومن يبك حولاً كاملاً فقد داعتذر . . . ولما توفي الحسين عليه السلام خطبت الرباب وألح عليها، فقالت: ما كنت لأتخذ حموا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، فلم تزوج، وعاشت بعده سنة لم يظللها سقف بيت، حتى بليت وماتت كمدا. (2)

1- الأغانى: ج 16 ص 149، الجوهرة: ص 47 وليس فيه البيت الأخير .

2- تاريخ دمشق: ج 69 ص 120، البداية والنهاية: ج 8 ص 210، تذكرة الخواص: ص 265 كلاهما نحوه .

هـ - مرثیه سرایی زباب

الأغانی_ به نقل از عوانه _: وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، زباب، دختر امرؤ القیس، مادر سکینه دختر حسین علیه السلام، برای همسرش حسین علیه السلام، این مرثیه را سرود: آن که نوری بود که از پرتو او، روشنایی گرفته می شد در کربلا کشته شد؛ ولی دفن نشد. ای پسر پیامبر! خداوند به تو از جانب ما پاداش نیکو دهد! جدر قیامت، ج تو از خسارت جو کمبودج در روزی که ترازوها بر پا می شوند، دور داشته شده ای. تو برای من کوهی سبتر بودی که به آن پناه می بردم تو با مهرورزی و دینداری با ما همراهی می کردی؛ همان کسی که برای یتیمان و نیازمندان، پناه بودی بی نیاز می گرداند و هر مسکینی به او پناه می برد. به خدا سوگند، با مردی از شما وصلت نمی کنمتا این که در میان ماسه و گِل، پنهانم کنند.

تاریخ دمشق: زباب، دختر امرؤ القیس... کلبی، زنی است که به مدت یک سال در کنار قبر جشوه رشح حسین علیه السلام ماند و سرود: تا یک سال می مانم و آن گاه با شما وداع می کنم هر که یک سال کامل بگردید، عذرش جبرای رفتن پذیرفته است... وقتی حسین علیه السلام از دنیا رفت، از زباب، خواستگاری شد و بر آن، پافشاری شد. گفت: «غیر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پدرشوهری انتخاب نمی کنم» و ازدواج نکرد. یک سال پس از آن زیست و زیر سایه نرفت تا بیمار شد و افسرده، از دنیا رفت.

الكامل في التاريخ: كان مع الحسين عليه السلام امرأته الرباب بنت امرئ القيس، وهي أم ابنته سكينه، وحملت إلى الشام فيمن حمل من أهله، ثم عادت إلى المدينة، فخطبها الأشراف من قريش. فقالت: ما كنت لأتخذ حموا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، وبقيت بعده سنة لم يظلمها سقف بيت، حتى بليت وماتت كمدا. وقيل: إنها أقامت على قبره سنة، وعادت إلى المدينة، فماتت أسفا عليه. (1)

الكافي عن مصقلة الطحان: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لما قُتل الحسين عليه السلام أقامت امرأته الكلبيّة (2) عليه ماتما، وبكت وبكين النساء والخدم حتى جفت دموعهنّ وذهبت، فبينا هي كذلك إذا رأت جارية من جواريتها تبكي ودموعها تسيل، فدعتها، فقالت لها: ما لك أنت من بيننا تسيل دموعك؟ قالت: إني لما أصابني الجهد شربت شربة سويق. قال: فأمرت بالطعام والأسوق، فأكلت وشربت، وأطعمت وشدقت، وقالت: إنما نريد بذلك أن نتقوى على البكاء على الحسين عليه السلام. قال: وأهدي إلى الكلبيّة جونا (3) لتستعين بها على ماتم الحسين عليه السلام. فلما رأت الجون قالت: ما هذه؟ قالوا: هديّة أهداها فلان لتستعيني على ماتم الحسين عليه السلام. فقالت: لسنا في عرس فما نصنع بها؟ ثم أمرت بهنّ، فأخرجن من الدار، فلما أخرجن من الدار لم يحسن لها حس، كأنما طرن بين السماء والأرض، ولم ير لهنّ بها بعد خروجهنّ من الدار أثر. (4)

1- الكامل في التاريخ: ج 2 ص 579، جواهر المطالب: ج 2 ص 295 وليس فيه ذيله من «وعادت».

2- وهي الرباب بنت امرئ القيس بن عدي، كلبية معدية.

3- الجون - كصرد - جمع الجونة بالضم، وهي ظرف للطيب (راجع: الوافي: ج 3 ص 761، ومرآة العقول: ج 5 ص 373).

4- الكافي: ج 1 ص 466 ح 9، الثاقب في المناقب: ص 334 ح 275، بحار الأنوار: ج 45 ص 170 ح 18.

الكامل فی التاريخ: همراه امام حسین علیه السلام، همسرش زباب، دختر امرؤ القیس و مادر دخترش سکینه بود که او را با کاروان اسیران به شام بردند. او به مدینه بازگشت و بزرگان قریش، از وی خواستگاری کردند. گفت: «من جز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پدرشوهری بر نمی‌گزینم» و به مدت يك سال ماند و زیر سقف خانه ای نرفت، تا این که بیمار شد و افسرده حال، از دنیا رفت. گفته اند: به مدت يك سال در کنار قبر حسین علیه السلام ماند و جسپسج به مدینه بازگشت و با حالی اندوهگین، در گذشت.

الكافی_ به نقل از مَصْقَلَه طَحَّان_: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «وقتی حسین علیه السلام کشته شد، همسر گلبی اش (1) برایش ماتم گرفت و گریست. [دیگر] زنان و خادمان نیز گریستند تا اشک هایشان خشکید. او (همسر امام حسین علیه السلام) در میان آنان، کنیزی را دید که می گریست و اشکش [هنوز] جاری بود. وی را خواست و به او گفت: تو چه کرده ای که از میان ما، فقط اشک تو جاری است [و خشک نشده است]؟ کنیز، پاسخ داد: من وقتی به رنج و زحمت می افتم [و اشکم می خشکد]، هَلیم می خورم. او (همسر امام حسین علیه السلام) از آن پس، دستور داد تا هَلیم درست کردند و خورد و نوشید و به آنان نیز خوراند و نوشاند و گفت: می خواهیم بدین وسیله برای گریه بر حسین علیه السلام، نیرو بگیریم. نیز به زباب گلبی، عطردان هایی (2) هدیه شد تا با آنها برای ماتم حسین علیه السلام کمک شود. زباب، وقتی عطردان ها را دید، پرسید: اینها چیست؟ گفتند: هدیه ای است که فلانی داده تا تو برای ماتم حسین علیه السلام، توان پیدا کنی. گفت: ما که در عروسی نیستیم! با اینها، چه کنیم؟ آن گاه دستور داد که آنها را از خانه بیرون بردند؛ اما هنگامی که از خانه بیرون برده شدند، دیگر بوی خوشی از آنها احساس نشد، گویی میان آسمان و زمین، به پرواز در آمدند، و پس از بیرون شدنشان از خانه، اثری از آنها دیده نشد.

1- زباب، دختر امرؤ القیس بن عدی.

2- واژه «جُون» در متن عربی، به معنای عطردان است.

راجع: ج 1 ص 282 (القسم الأول / الفصل الخامس / الرباب).

1 / 4 _ إقامة المأتم في الكوفة أ _ بكاء الناس حين دخول أهل البيت إلى الكوفة الأمالي للمفيد عن حذلم بن سثير: قدمت الكوفة في المحرم سنة إحدى وستين، عند منصرف علي بن الحسين عليهما السلام بالنسوة من كربلاء ومعهم الأجنادُ مُحيطون بهم، وقد خرج الناس للنظر إليهم، فلما أُقبل بهم على الجمال بغير وطاء، جعل نساء الكوفة يبكين ويتدبن. (1)

مطالب السؤل: ثم إن القوم استأقوا الحرم كما تساق الأسارى حتى أتوا الكوفة، فخرج الناس، فجعلوا ينظرون ويبيكون وينوحون، وكان علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام قد أنهكه المرض، فجعل يقول: ألا إن هؤلاء يبيكون وينوحون من أجلنا، فمن قتلنا؟. (2)

-
- 1- الأمالي للمفيد: ص 321 الرقم 8، الأمالي للطوسي: ص 91 الرقم 142، الاحتجاج: ج 2 ص 109 الرقم 170 عن حذيم بن شريك الأسدي وفيه «نساء أهل الكوفة يتدبن مشققات الجيوب والرجال معهنّ يبيكون» بدل «جعل...»؛ بلاغات النساء: ص 39 عن حذام الأسدي وفيه «نساء أهل الكوفة يومئذ قياما يلتدمن مهتكات الجيوب» بدل «جعل...» وكلاهما نحوه.
- 2- مطالب السؤل: ص 76؛ كشف الغمة: ج 2 ص 263.

ر. ك: ج 1 ص 283 (بخش يكم / فصل پنجم / رباب).

1 / 4 _ 1 سوگواری در کوفه

الف _ گریه کوفیان ، هنگام ورود اهل بیت امام علیه السلام به کوفه

الأمالی ، مفید_ به نقل از حَدْلَم بن سُنَّیر_: در سال 61 [هجری] وارد کوفه شدم، زمانی که علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام با زنان از کربلا باز می گشت و با آنان ، سپاهیبانی بودند که آنها را در میان گرفته بودند. مردم برای تماشای آنها بیرون آمدند و وقتی آنان را با شترانی بی جهاز آوردند، زنان کوفه می گریستند و مرثیه می سرودند. (1)

مطالب السؤول: آن گاه، آن گروه، حرم [حسین علیه السلام] را همانند اسیران ، راه انداختند تا وارد کوفه شدند . مردم ، بیرون آمدند و تماشا می کردند و می گریستند و نوحه سرایی می کردند. علی بن الحسین ، زین العابدین علیه السلام _ که بیماری ، او را از پا انداخته بود _ می فرمود: «اینان، برای ما می گریند و نوحه سرایی می کنند! پس جنزدیکانچ ما را چه کسانی گشتند؟» .

1- . در الاحتجاج، از حذیم بن شریك اسدی نقل شده است که در آن به جای «زنان کوفه می گریستند...»، آمده: «زنان کوفه می گریستند و گریبان چاك می کردند و مردان هم با آنان می گریستند». در بلاغات النساء نیز از حذام اسدی نقل شده و در آن به جای این عبارات، آمده است: «زنان کوفه در آن روز، به خود، سیلی می زدند و گریبان چاك می کردند».

ب _ بُكَاءُ النَّاسِ بَعْدَ خُطْبَةِ أُمِّ كَلثُومٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْكُوفَةِ [بَعْدَ خُطْبَةِ أُمِّ كَلثُومٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْكُوفَةِ] بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَالنُّوحِ ، وَنَشَرَ النِّسَاءُ شُعُورَهُنَّ ، وَحَثِينَ التُّرَابَ عَلَى رُؤُوسِهِنَّ وَحَمَشْنَ (1) وَجُوهَهُنَّ ، وَلَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ ، وَدَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ ، وَبَكَى الرِّجَالُ ، وَتَفَعَلُوا لِحَاهِمُ ، فَلَمْ يَرْبَاكِئَةً وَبَاكِئًا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ. (2)

ج _ بُكَاءُ النَّاسِ بَعْدَ خُطْبَةِ فَاطِمَةَ الصُّغْرَى بِالْاِحْتِجَاجِ عَنْ زَيْدِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصُّغْرَى عَلَيْهَا السَّلَامُ بَعْدَ أَنْ رُذِّتَ مِنْ كَرْبَلَاءَ ، ... فَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ ، وَقَالُوا : حَسْبُكَ يَا بِنْتَ الطَّيِّبِينَ ، فَقَدْ أَحْرَقَتْ قُلُوبَنَا ، وَأَنْصَدَجَتْ نُحُورَنَا ، وَأَضْرَمَتْ (3) أَجْوَافَنَا ، فَسَكَتَتْ عَلَيْهَا وَعَلَى أَبِيهَا وَجَدَّيْهَا السَّلَامُ. (4)

1 / 4 _ 3 إقامَةُ المَأْتَمِ فِي السَّامِا _ فِي مَجْلِسِ يَزِيدَ الْاِحْتِجَاجِ : رَوَى شَيْخُ صَدُوقٍ مِنْ مَشَايخِ بَنِي هَاشِمٍ وَغَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ : أَنَّهُ لَمَّا دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَرَمُهُ عَلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ ، وَجِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ ، فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنَائِيَةً بِمِخْصَرَةٍ (5) كَانَتْ فِي يَدِهِ . . . فَلَمَّا رَأَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامَ ذَلِكَ ، فَأَهْوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَدَّتْهُ ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ تُفْرِغُ الْقُلُوبَ : يَا حُسَيْنَاهُ! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا بِنَّ مَكَّةَ وَمِنَى! يَا بِنَّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ، سَيِّدَةَ النِّسَاءِ! يَا بِنَّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى! قَالَ : فَأَبَكَتْ _ وَاللَّهِ _ كُلُّ مَنْ كَانَ ، وَيَزِيدُ سَاكِتٌ . (6)

1- . حَمَشَهُ : خَدَشَهُ فِي وَجْهِهِ ، وَقِيلَ : لَطَمَهُ (تَاجُ الْعُرُوسِ : ج 9 ص 111 «خمش»).

2- . الملهوف : ص 198 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 112 .

3- . أَضْرَمَ النَّارَ : إِذَا أَوْقَدَهَا ، الضَّرَامُ : لَهَبُ النَّارِ (النَّهْجُ : ج 3 ص 86 «ضرم»).

4- . الاِحْتِجَاجُ : ج 2 ص 104 _ 108 ح 169 ، مثير الأحزان : ص 87 _ 88 نحوه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 110 _ 112 .

5- . المِخْصَرَةُ : مَا يَخْتَصِرُهُ الْإِنْسَانُ بِيَدِهِ فَيَمْسِكُهُ مِنْ عَصَا أَوْ عَكَازَةٍ أَوْ مِفْرَعَةٍ أَوْ قَضِيبٍ (النَّهْجُ : ج 2 ص 36 «خصر»).

6- . الاِحْتِجَاجُ : ج 2 ص 122 ح 173 ، الملهوف : ص 213 ، مثير الأحزان : ص 100 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 132 .

ب - گریه مردم، پس از سخنرانی اُمّ کلثوم

الملهوف: مردم [پس از سخنرانی اُمّ کلثوم دختر علی علیه السلام در کوفه]، گریه و شیون و وا ویلا و نوحه ، سر دادند و زنان ، موهایشان را پریشان نمودند و خاک بر سرشان پاشیدند و بر صورت هایشان، چنگ زدند و بر چهره هایشان، سیلی نواختند و بانگ وا ویلایشان بلند شد. مردان نیز گریستند و ریش هایشان را کُندند . زن و مرد گریه کننده ای به اندازه آن روز ، دیده نشده بود.

ج - گریه مردم، پس از سخنرانی فاطمه صغرا

الاحتجاج - به نقل از زید بن موسی بن جعفر، از امام کاظم، از پدرانش علیه السلام - : فاطمه صغرا، پس از بازگشت از کربلا، سخنرانی کرد... . صدا به گریه بلند شد و گفتند: ای دختر پاکان! بس کن که دل های ما را سوزاندی و گلوهای ما را به درد آوردی و درون ما را شعله زدی! او هم آرام شد. بر او و بر پدر و نیاکانش سلام!

1 / 4 - سوگواری در شام**الف - در مجلس یزید**

الاحتجاج: پیرمردی راستگو از بزرگان بنی هاشم و نیز دیگران، نقل کرده اند : هنگامی که علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام و خانواده اش بر یزید - که لعنت خدا بر او باد - وارد شدند و سر حسین علیه السلام آورده شد و در برابر یزید، در داخل تَشْتی گذاشته شد، او با چوب دستی، به دندان های پیشینِ امام علیه السلام می زد... . وقتی زینب علیها السلام، آن را دید ، دست به گریبان بُرد و آن را چاک زد و با صدایی بلند و اندوهگین که دل ها را می خراشید، فریاد زد: وا حسینا! ای حبیبِ پیامبر خدا! ای پسر مگّه و مِنّا! ای پسر فاطمه زهرا ، بانوی زنان! ای پسر محمّد مصطفی! به خدا سوگند، هر که در آن جا بود، گریست و یزید ، خاموش بود.

الملهوف_ في مجلس يزيد ورأس الحسين عليه السلام بين يديه_ : جعلت امرأة من بني هاشم كانت في دار يزيد تندب الحسين عليه السلام وتنادي : يا حسيناه ! يا حبيباه ! يا سيده ! يا سيده ! يا بن محمداه ! يا ربيع الأرامل واليتامى ! يا قتيل الأعداء ! قال الراوي : فأبكت كل من سمعها. (1)

ب_ في منزل يزيد أنساب الأشراف : وصيخ نساء من نساء يزيد بن معاوية ، وولولن حين أدخل نساء الحسين عليه السلام عليهن ، وأقمن على الحسين عليه السلام ماتما. (2)

تاريخ الطبري عن فاطمة بنت علي عليه السلام_ في ذكر أمر يزيد بتجهيز السبايا ودخولهم داره وإقامة المناحة هناك_ : قال يزيد بن معاوية : يا نعمان بن بشير ، جهزهم بما يصلحهم ، وأبعث معهم رجلاً من أهل الشام أميناً صالحاً ، وأبعث معه خيلاً وأعواناً ، فيسير بهم إلى المدينة ، ثم أمر بالنسوة أن يُزلن في دار علي حدة ، معهن ما يصلحهن ، وأخوهن معهن علي بن الحسين عليه السلام في الدار التي هن فيها . قال : فخرجن حتى دخلن دار يزيد ، فلم تبق من آل معاوية امرأة إلا استقبلتهن تبكي وتنوح على الحسين عليه السلام ، فأقاموا عليه المناحة ثلاثاً. (3)

1- الملهوف : ص 213 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 132 .

2- أنساب الأشراف : ج 3 ص 417 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 464 عن عوانة بن الحكم الكلبي ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 577 ؛ الأمالي للصدوق : ص 230 ح 242 عن حاجب عبيدالله بن زياد ، روضة الواعظين : ص 211 كلها نحوه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 155 ح 3 .

3- تاريخ الطبري : ج 5 ص 462 ، تاريخ دمشق : ج 69 ص 177 .

المهلوف_ در مجلس یزید، هنگامی که سر امام حسین علیه السلام در برابرش بود: زنی از بنی هاشم که در کاخ یزید بود، شروع به مرثیه سرایی برای حسین علیه السلام کرد و فریاد می زد: ای حسین! ای محبوب! ای آقا! ای آقای خاندانش! ای پسر محمد! ای بهار بیوگان و یتیمان! ای کشته به دست اولاد حرام زاده! هر که این را شنید، گریست.

ب_ در منزل یزید

أنساب الأشراف: همین که زنان حسین علیه السلام وارد شدند، چند زن از زن های یزید بن معاویه، شیون کشیدند و فغان بر آوردند و برای حسین علیه السلام ماتم گرفتند.

تاریخ الطبری_ به نقل از فاطمه دختر علی علیه السلام، در یادکرد فرمان یزید به آماده سازی اسیران و وارد کردنشان به خانه او و برگزاری نوحه سرایی در آن جا: یزید بن معاویه گفت: ای نعمان بن بشیر! آنان را با آنچه برایشان شایسته است، آماده کن و مردی شامی را که امین و صالح باشد، با آنان اعزام کن و سپاه و دست یارانی را روانه ساز تا آنها را به مدینه ببرند. آن گاه فرمان داد که زنان به خانه ای جداگانه وارد شوند و هر چه لازمشان است، برایشان تهیه کنند و برادرشان علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام هم در همان خانه ای که آنان هستند، همراهشان باشد. زنان، بیرون رفتند تا وارد خانه یزید شدند و هیچ زنی از خاندان معاویه ننماید، مگر این که به استقبالشان آمد، در حالی که می گریست و بر حسین علیه السلام نوحه سرایی می کرد. آنان، سه روز، برای حسین علیه السلام به نوحه سرایی پرداختند.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): أَمَرَ [يَزِيدُ] بِالنِّسَاءِ، فَادْخَلَ عَلَى نِسَائِهِ، وَأَمَرَ نِسَاءَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ، فَأَقَمْنَ الْمَأْتَمَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَمَا بَقِيَتْ مِنْهُنَّ امْرَأَةٌ إِلَّا تَلَقَّتْنَا تَبْكِي وَتَتَحَبَّبُ، وَنَحْنُ عَلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثًا، وَبَكَتْ أُمَّ كَلْثُومِ بِنْتُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ بْنِ كُرَيْزٍ عَلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهِيَ يَوْمَئِذٍ عِنْدَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. فَقَالَ يَزِيدُ: حَقٌّ لَهَا أَنْ تُعَوَّلَ عَلَى كَبِيرِ قُرَيْشٍ وَسَيِّدِهَا. (1)

1 / 4 _ إقامة المأتم في المدينة _ أول صارخة صرخت في المدينة تاريخ اليعقوبي: كَانَ أَوَّلَ صَارِخَةٍ صَرَخَتْ فِي الْمَدِينَةِ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجَ رَسُولِ اللَّهِ، كَانَ دَفَعَ إِلَيْهَا قَارُورَةً فِيهَا تُرْبَةٌ، وَقَالَ لَهَا: إِنَّ جَبْرِيْلَ أَعْلَمَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ الْحُسَيْنَ. [قَالَتْ: (2) وَأَعْطَانِي هَذِهِ التُّرْبَةَ، وَقَالَ لِي: «إِذَا صَارَتْ دَمَا عَيْبِطًا فَاعْلَمِي أَنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ قُتِلَ»، وَكَانَتْ عِنْدَهَا. فَلَمَّا حَضَرَ ذَلِكَ الْوَقْتُ، جَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَى الْقَارُورَةِ فِي كُلِّ سَاعَةٍ، فَلَمَّا رَأَتْهَا قَدْ صَارَتْ دَمَا صَاخَتْ: وَاحْسَبِيْنَا! وَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَتَصَارَخَتْ النِّسَاءُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، حَتَّى ارْتَفَعَتْ الْمَدِينَةُ بِالرَّجَّةِ الَّتِي مَا سَمِعَ بِمِثْلِهَا قَطُّ. (3)

1- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 489، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 303 نحوه.

2- ما بين المعقوفين سقط من الطبعة المعتمدة، وأثبتناه من طبعة النجف.

3- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 245.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): [یزید] دستور داد که زنان را به بخش زنانه ببرند و به زنان خاندان ابو سفیان، فرمان داد که برای حسین علیه السلام سه روز سوگواری کنند. هیچ زنی از آنان نماند، مگر این که دیدم می گریست و شیون می کرد و برای حسین علیه السلام نوحه سرایی می نمود، تا سه روز. اُمّ کلثوم، دختر عبد الله بن عامر بن کُریز _ که در آن وقت، همسر یزید بود _ بر حسین علیه السلام گریست. یزید گفت: حق دارد که بر بزرگ و سرور قریش، مویه کند.

1 / 4 _ 3 سوگواری در مدینه

الف _ نخستین ناله ای که در مدینه بلند شد

تاریخ الیعقوبی: نخستین شیون کننده ای که صدایش در مدینه بلند شد، امّ سلمه، همسر پیامبر خدا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله، شیشه ای پُر از خاک به وی سپرده بود ... و به او فرموده بود که: «جبرئیل به من خبر داده که امت من، حسین را می کُشند». [امّ سلمه گفت:] پیامبر صلی الله علیه و آله این خاک را به من داد و فرمود: «وقتی این خاک، خون تازه شد، بدان که حسین، کشته شده است». این، پیش امّ سلمه بود. هنگامی که زمانش فرا رسید، امّ سلمه، هر ساعت به آن شیشه نظر می انداخت و وقتی دید که آن خاک، خون شده است، فریادش به «وا حسینا! ای پسر پیامبر خدا!» بلند شد. زنان، از هر سو شیون سر دادند، تا این که در مدینه چنان ولوله ای شد که تا آن زمان، شنیده نشده بود.

الأُمالي للمفيد عن غياث بن إبراهيم عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام: أَصَبَحْتَ يَوْمًا أُمُّ سَلَمَةَ تَبْكِي، فَقِيلَ لَهَا: مِمَّ بُكَاءُكَ؟ فَقَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّيْلَةَ، وَذَلِكَ أَنِّي مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُنْذُ قُبِضَ إِلَّا اللَّيْلَةَ، فَرَأَيْتُهُ شَاحِبًا كَنِييَا، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا لِي أَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَاحِبًا كَنِييَا؟ قَالَ: مَا زِلْتُ اللَّيْلَةَ أَحْفَرُ قُبُورًا لِلْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. (1)

سنن الترمذي عن سلمى: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ (2) وَهِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ تَعْنِي فِي الْمَنَامِ _ وَعَلَى رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ التُّرَابُ، فَقُلْتُ: مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ أَنْفًا. (3)

راجع: ج 7 ص 330 (القسم التاسع / الفصل الثاني / رؤيا أم سلمه).

ب _ حِينَ وَصَلَ الْخَبْرُ الْمَلْهُوفَ: كَتَبَ عَبِيدُ اللَّهِ بِنُ زِيَادٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَبَرَ أَهْلَ بَيْتِهِ، وَكَتَبَ أَيْضًا إِلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ أَمِيرِ الْمَدِينَةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ. فَأَمَّا عَمْرُو فَحِينَ وَصَلَهُ الْخَبْرُ صَدَّ عَدَّ الْمِنْبَرِ، وَخَطَبَ النَّاسَ، وَأَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ، فَعَظُمَتِ وَاغِيَّةُ بَنِي هَاشِمٍ، وَأَقَامُوا سُنْنَ الْمَصَائِبِ وَالْمَأْتِمِ. (4)

1- الأُمالي للمفيد: ص 319 ح 6، الأُمالي للطوسي: ص 90 ح 140، بحار الأنوار: ج 45 ص 230 ح 1.

2- في المصدر: «أم سلمى»، والصواب ما أثبتناه كما في جميع المصادر الأخرى.

3- سنن الترمذي: ج 5 ص 657 ح 3771، المستدرک علی الصحیحین: ج 4 ص 20 ح 6764 عن سلمان، التاريخ الكبير: ج 3 ص 324 ح 1098 نحوه؛ كشف الغمّة: ج 2 ص 223، بحار الأنوار: ج 45 ص 232 ح 3.

4- الملّهوف: ص 207.

الأمالی ، مفید_ به نقل از غیث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام_ : صبح روزی ، امّ سلمه، گریان برخاست . به او گفتند: گریه ات برای چیست؟ گفت: پسر حسین علیه السلام امشب کشته شد. این از آن روست که از آن روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشته، جز امشب ، او را به خواب ندیده بودم ، و دیدم که رنگ پریده و دلگیر است. گفتم : ای پیامبر خدا ! چه شده که تو را رنگ پریده و دلگیر می بینم؟ فرمود: «امشبى را تا صبح برای حسین و یارانش قبر می کُندم» .

سنن الترمذی_ به نقل از سلمی_ : بر امّ سلمه وارد شدم ، در حالی که می گریست . گفتم : چرا گریه می کنی؟ گفت : پیامبر خدا را در خواب دیدم که سر و صورتش خاکی بود. گفتم : ای پیامبر خدا ! چه شده است؟ فرمود: «همین چند لحظه پیش ، شاهد کشته شدن حسین بودم».

ر.ك: ج 7 ص 331 (بخش نهم / فصل دوم / رؤیای امّ سلمه) .

ب_ هنگام دریافت خبر

الملهوف: عبید الله بن زیاد به یزید بن معاویه نوشت و خبر کشته شدن حسین علیه السلام و خبر [اسارت] خاندان او را به وی داد . او به عمرو بن سعید بن عاص ، حکمران مدینه نیز همین را نوشت ؛ اما عمرو، وقتی خبر را دریافت کرد ، به منبر رفت و خبر را اعلام کرد. آه و ناله بنی هاشم، شدید و زیاد شد و آیین ماتم و سوگ بر پا کردند.

الإرشاد: لَمَّا أَنْفَذَ ابْنُ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى زَيْدِ تَقَدَّمَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي الْحَدِيثِ السُّلَمِيِّ، فَقَالَ: انْطَلِقْ حَتَّى تَأْتِيَ عَمْرُو بْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بِالْمَدِينَةِ، فَبَشَّرَهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: ... وَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى عَمْرُو بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: مَا وَرَاءَكَ؟ فَقُلْتُ: مَا سَرَّ الْأَمِيرَ، قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ. فَقَالَ: أَخْرُجْ فَنَادِ بِقَتْلِهِ، فَنَادَيْتُ فَلَمْ أَسْمَعْ - وَاللَّهِ - وَاعِيَةً قَطُّ مِثْلَ وَاعِيَةِ بَنِي هَاشِمٍ فِي دَوْرِهِمْ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامِ حِينَ سَمِعُوا النِّدَاءَ بِقَتْلِهِ. (1)

تاريخ الطبري عن عوانة بن الحكم: لَمَّا قَتَلَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجِيءَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهِ، دَعَا عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَبِي الْحَارِثِ السُّلَمِيَّ، فَقَالَ: انْطَلِقْ حَتَّى تَقْدِمَ الْمَدِينَةَ عَلَى عَمْرُو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، فَبَشَّرَهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ، وَكَانَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ، قَالَ: فَذَهَبَ لِيَعْتَلَّ لَهُ فَرْجُهُ، - وَكَانَ عُيَيْدُ اللَّهِ لَا يُصْطَلَى بِنَارِهِ -، فَقَالَ: انْطَلِقْ حَتَّى تَأْتِيَ الْمَدِينَةَ وَلَا يَسْبُقَكَ الْخَبْرُ، وَأَعْطَاهُ دَنَانِيرَ، وَقَالَ: لَا تَعْتَلَّ وَإِنْ قَامَتْ بِكَ رَاحِلَتُكَ فَاشْتَرِ رَاحِلَةً. قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: فَقَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَلَقَيْتَنِي رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالَ: مَا الْخَبْرُ؟ فَقُلْتُ: الْخَبْرُ عِنْدَ الْأَمِيرِ، فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدَخَلْتُ عَلَى عَمْرُو بْنِ سَعِيدٍ، فَقَالَ: مَا وَرَاءَكَ؟ فَقُلْتُ: مَا سَرَّ الْأَمِيرَ، قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. فَقَالَ: نَادِ بِقَتْلِهِ، فَنَادَيْتُ بِقَتْلِهِ، فَلَمْ أَسْمَعْ - وَاللَّهِ - وَاعِيَةً قَطُّ مِثْلَ وَاعِيَةِ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ فِي دَوْرِهِمْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (2)

-
- 1- الإرشاد: ج 2 ص 123، كشف الغمّة: ج 2 ص 280 وليس فيه صدره إلى «بقتل الحسين»، بحار الأنوار: ج 45 ص 121.
 - 2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 465، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 579 نحوه وفيه «فصاح نساء بني هاشم» بدل «فلم أسمع...».

الإرشاد: هنگامی که ابن زیاد، سر امام حسین علیه السلام را برای یزید فرستاد، عبد الملك بن ابی حُدَیث سَلَمی را خواست و گفت: ... به مدینه، نزد عمرو بن سعید بن عاص برو و مژده کشته شدن حسین را به وی بده. عبد الملك گفت: وقتی بر عمرو بن سعید وارد شدم، گفت: پشت سرت چه خبر؟ گفتم: خبری که امیر را خشنود می کند! حسین بن علی، کشته شد. عمرو به من گفت: برو و فریاد بزن که: حسین، کشته شد. آن را فریاد کشیدم. به خدا سوگند، فغانی را همانند فغان و ناله بنی هاشم در داخل خانه هایشان برای حسین _ وقتی خبر کشته شدن او را شنیدند _ نشنیده ام.

تاریخ الطبری _ به نقل از عَوَانة بن حَكَم _: عبید اللّٰه بن زیاد، وقتی حسین بن علی علیه السلام را کشت و سرش برای او فرستاده شد، عبد الملك بن ابی حارث سَلَمی را خواست و به او گفت: به مدینه نزد عمرو بن سعید بن عاص برو و مژده کشته شدن حسین را بده. عمرو بن سعید بن عاص، آن روز، امیر مدینه بود! عبد الملك، داشت تعلل می کرد که عبید اللّٰه به او تَشَرُّد _ و عبید اللّٰه چنان بود که نمی شد روی حرف او حرف زد _ و گفت: به مدینه برو و کسی جلوتر از تو، خبر را نرساند. آن گاه به وی چند دینار هم داد و گفت: تعلل نکن و اگر سواری ات (مَرکبِت)، از راه باز ایستاد، سواری دیگری بخر. عبد الملك گفت: به مدینه آمدم. مردی از قریش، مرا دید و گفت: چه خبر؟ گفتم: خبر، نزد امیر است. گفت: «همه از خداییم و همه به سوی او باز می گردیم». حسین بن علی، کشته شد. بر عمرو بن سعید وارد شدم. گفت: پشت سرت چه خبر؟ گفتم: چیزی که امیر را خشنود می کند! حسین بن علی، کشته شد. به من گفت: خبر کشته شدن او را جار بزن. من خبر کشته شدن حسین را جار زدم. به خدا سوگند، هرگز آه و فغانی را همانند آه و فغان زنان بنی هاشم در خانه هایشان برای حسین علیه السلام، نشنیده بودم.

الأمالي للمفيد عن أبي هياج عبد الله بن عامر: لَمَّا أَتَى نَعِيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَدِينَةِ، خَرَجَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ نِسَائِهَا حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَاذَتْ بِهِ، وَشَهِقَتْ عِنْدَهُ، ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَهِيَ تَقُولُ: مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ يَوْمَ الْحِسَابِ وَصِدْقُ الْقَوْلِ مَسْمُوعٌ خَذَلْتُمْ عِزَّتِي أَوْ كُنْتُمْ غُيَّبًا وَالْحَقُّ عِنْدَ وَلِيِّ الْأَمْرِ مَجْمُوعٌ أَسَلَّمْتُمُوهُمْ (1) بِأَيْدِي الظَّالِمِينَ فَمَا مِنْكُمْ لَهُ الْيَوْمَ عِنْدَ اللَّهِ مَشْفُوعٌ مَا كَانَ عِنْدَ غَدَاةِ الطَّفِّ إِذْ حَصَرَ وَاتَلَّكَ الْمَنِيَا وَلَا عَنْهُمْ مَدْفُوعٌ فَمَا رَأَيْنَا بَاكِيًا وَلَا بَاكِِيَةً أَكْثَرَ مِمَّا رَأَيْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ. (2)

الإرشاد: خَرَجَتْ أُمُّ لُقْمَانَ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِينَ سَمِعَتْ نَعِيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاسِدَةً وَمَعَهَا أَخَوَاتُهَا: أُمُّ هَانِيٍّ، وَأَسْمَاءُ، وَرَمْلَةٌ، وَزَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِنَّ، تَبْكِي قَتْلَهَا بِالطَّفِّ، وَهِيَ تَقُولُ: مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ بِعِزَّتِي وَبِأَهْلِي بَعْدَ مُفْتَقِدِيهِمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضَرْجُوا بِدَمٍ مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تُخْلِفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي (3)

1- في المصدر: «أسلتموهم» وهو تصحيف، والصواب ما أثبتناه من الأمالي للطوسي وبحار الأنوار.

2- الأمالي للمفيد: ص 319 الرقم 5، الأمالي للطوسي: ص 89 الرقم 139، بحار الأنوار: ج 45 ص 188 الرقم 34.

3- الإرشاد: ج 2 ص 124، روضة الواعظين: ص 212، كشف الغمة: ج 2 ص 280، الملهوف: ص 207، مثير الأحران: ص 95 كلاهما نحوه وفيهما «زينب بنت عقيل بن أبي طالب»، بحار الأنوار: ج 45 ص 123.

الأمالی، مفید_ به نقل از ابو هیاج عبد الله بن عامر_: وقتی خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام در مدینه پیچید، اسماء دختر عقیل بن ابی طالب با تعدادی از زنانشان، بیرون آمد تا به قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و به آن پناه برد و پیش آن، شیون سر داد. سپس رو به مهاجران و انصار کرد و سرود: چه خواهید گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به شما در روز حساب_ که جدر آن، ج فقط حرف راست شنیده می شود_ بگوید: «خانواده ام را بی پناه گذاشتید، یا نبودید؟_ و البته حقیقت، در نزد صاحب امر است_ . آنان را به دست ستمگران سپردید و برایتان امروز، در پیشگاه خدا، شفاعت پذیرفته شده ای نیست . در صبحگاه طف، آن گاه که در پیشگاه مرگ، حاضر شدن از هیچ يك از آنان، دفاع نشد». ما زنان و مردان گریانی، به آن اندازه، تا آن روز، ندیده بودیم.

الإرشاد: أمّ لقمان، دختر عقیل بن ابی طالب، وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید، ماتم زده بیرون آمد و خواهرانش: أمّ هانی، اسماء، رمله و زینب، دختران عقیل بن ابی طالب_ که رحمت خدا بر آنان باد_ با او بودند . او برای کشتگان طف می گریست و می گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله چه خواهید گفت، اگر از شما پرسد: «شما_ ای واپسین امت_، چه کردید با نسل من و خانواده ام، پس از دست دادن من که برخی از آنها اسیرند و برخی در خون غلتیدند؟ من برایتان خیرخواهی کردم و این، پاداش من نبود که با خویشانم، پس از من، بد رفتاری کنید»؟

تاريخ الطبري عن عبد الرحمن بن عبيد أبي الكنود: لَمَّا أتى أهلَ المَدِينَةِ مَقْتَلَ الحُسَيْنِ عليه السلام، خَرَجَتِ ابْنَةُ عَقِيلِ بنِ أَبِي طَالِبٍ وَمَعَهَا نِسَاؤُهَا، وَهِيَ حَاسِرَةٌ، تَلْوِي بِثَوْبِهَا، وَهِيَ تَقُولُ: مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ أَخِرُ الأُمَمِ بِعِزَّتِي وَبِأَهْلِي بَعْدَ مُتَقَدِّمِيهِمْ أَسَارَى وَمِنْهُمْ ضَرَّجُوا بَدَمَ (1)

راجع: ج 8 ص 402 (القسم التاسع / الفصل الثامن / قدوم آل الرسول صلى الله عليه وآله إلى المدينة) و ج 10 ص 246 (القسم الثاني عشر / الفصل الأول / ما روى عن بنات عقيل).

ج - حينَ رُجوعِ أهلِ البَيْتِ المَلهُوفِ عنِ بَشِيرِ بنِ حَذَلَم (2): فَلَمَّا قَرَبْنَا مِنْهَا [أَي مِنَ المَدِينَةِ] نَزَلَ عَلَيَّ بِنُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام فَحَطَّ رَحْلَهُ، وَصَرَ رَبَّ فُسطاطَهُ، وَأَنْزَلَ نِسَاءَهُ، وَقَالَ: يَا بَشِيرُ، رَحِمَ اللهُ أَبَاكَ، لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ، إِنِّي لَشَاعِرٌ. قَالَ: فَادْخُلِ المَدِينَةَ وَأَنْعِ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام. قَالَ بَشِيرٌ: فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَرَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ المَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، رَفَعْتُ صَوْتِي بِالبُكَاءِ، وَأَنْشَأْتُ أَقْوَالَ: يَا أَهْلَ يَثْرِبِ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَاقِئِلِ الحُسَيْنِ فَادُّمَعِي مِرْدَارِ الجِسْمِ مِنْهُ بِكِرْبَلَاءِ مُضَيَّرِ جَوَارِئِ الرُّؤسِ مِنْهُ عَلَى القَنَاةِ يُدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام مَعَ عَمَّاتِهِ وَأَخَوَاتِهِ، قَدْ حَلَّوْا بِسَاحَتِكُمْ، وَنَزَلُوا بِفِنَائِكُمْ، وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ أَعْرِفُكُمْ مَكَانَهُ. قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي المَدِينَةِ مُخَدَّرَةٌ وَلَا مُحَجَّبَةٌ إِلَّا بَرَزْنَ مِنْ حُدُورِهِنَّ مَكشُوفَةً شَعُورُهُنَّ، مُخَمَّسَةً وُجُوهُهُنَّ، ضَارِبَاتٍ حُدُودَهُنَّ، يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ، فَلَمْ أَرِ بَاكِيًا وَلَا بَاكِيةً أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ اليَوْمِ، وَلَا يَوْمًا أَمَرَ عَلَى المُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَسَدِّعْتُ جَارِيَةَ تَنُوخَ عَلَى الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام وَتَقُولُ: نَعَى سَدِّيدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَوْجَعًا مَرَضَةَ نَبِيِّ نَاعٍ نَعَاهُ فَأَفْجَعًا أُعِينِي جُودًا بِالمَدَامِيعِ وَأَسْكِبًا وَجُودًا يَدْمَعُ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعًا عَلَى مَنْ دَهَى عَرْشَ الجَلِيلِ فَزَعَزَعَا (3) وَأَصْبَحَ أَنفُ الدِّينِ وَالمَجْدُ أَجْدَعَا (4) عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللهِ وَابْنِ وَصِيِّهِوَ إِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطَ (5) الدَّارِ أَشْسَعَا (6) ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاعِي! جَدَّدْتَ حُزْنَنا بِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام، وَخَدَشْتَ مِنَّا فُرُوحًا لَمَّا تَنَدَّمِل، فَمَنْ أَنْتَ يَرَحِمُكَ اللهُ؟ قُلْتُ: أَنَا بَشِيرُ بْنُ حَذَلَمٍ وَجَهَنِي مَوْلَايَ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام وَهُوَ نَازِلٌ مَوْضِعَ كَذَا وَكَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام وَنِسَائِهِ. قَالَ: فَتَرَكَونِي مَكَانِي وَبَادَرُوا، فَصَدَّرْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ، فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطُّرُقَ وَالمَوَاضِعَ، فَتَنَزَّلْتُ عَنْ فَرَسِي وَتَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ بَابِ الفُسطاطِ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام دَاخِلًا فَخَرَجَ وَمَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ، وَخَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ، فَوَضَعَهُ لَهُ وَجَلَسَ عَلَيْهِ وَهُوَ لَا يَتِمَّالِكُ مِنَ العَبْرَةِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالبُكَاءِ وَحَنِينِ الجَوَارِي وَالنِّسَاءِ، وَالنَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يُعَزَّوْنَهُ، فَضَجَّتْ تِلْكَ البُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً. (7)

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 466، تاريخ دمشق: ج 69 ص 178 عن الزبير وفيه «زينب الصغرى بنت عقيل»، تهذيب الكمال: ج 6 ص 429، تهذيب التهذيب: ج 1 ص 593، البداية والنهاية: ج 8 ص 197 وفي الثلاثة الاخيرة «امرأة من بنات عبد المطلب» وكلها نحوه.

2- أشرنا سابقاً إلى أن اختلافاً وقع في اسمه فذكر مرة «بشر» وأخرى «بشير»، وكذا في اسم أبيه حيث ذكر مرة «حذلم» وأخرى «جذلم» وأخرى «حذيم».

3- .. الزعزعة: كل تحريك شديد (القاموس المحيط: ج 3 ص 34 «زعزع»).

4- الجدع: قطع الأنف، والأذن والشفة، وهو بالأنف أخص (النهاية: ج 1 ص 246 «جدع»).

5- الشحط: البعد، يقال: شحط المزار، أي بعد (الصحاح: ج 3 ص 1135 «شحط»).

6- الشَّع: طرف المكان (القاموس المحيط: ج 3 ص 45 «شع»).

7- الملهوف: ص 226، بحار الأنوار: ج 45 ص 147 وراجع: مثير الأحران: ص 113.

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو کَنود عبد الرحمان بن عُبَید_ : وقتی خبر کشته شدن حسین علیه السلام به مردم مدینه رسید، دختر عقیل بن ابی طالب_ در حالی که زنان خاندانش نیز همراهش بودند ، ماتم زده بیرون آمد و لباسش را جمع می کرد و می گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله چه می گوید ، اگر به شما بگوید : «شما_ ای آخرین امت_ ، چه کردید با نسل و خانواده من، پس از دست دادن منکه برخی از آنها اسیر شدند و برخی در خون غلتیدند؟!»

ر. ک: ج 8 ص 403 (بخش هشتم / فصل هشتم / بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه) و ج 10 ص 247 (بخش دوازدهم / فصل یکم / آنچه از دختران عقیل نقل شده).

ج _ هنگام بازگشت اهل بیت امام علیه السلام

المهلوف_ به نقل از بشیر بن حَذَلَم (1)_: وقتی به مدینه نزدیک شدیم، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام پیاده شد . بارش را بر زمین گذاشت و خیمه اش را بر پا کرد و زنان را پیاده نمود و فرمود : «ای بشیر! خدا، پدرت را رحمت کند که شاعر بود. آیا تو هم می توانی شعر بسرایی؟» . گفتم: آری، ای پسر پیامبر خدا! من هم شاعرم. فرمود: «پس به مدینه برو و خبر کشته شدن حسین علیه السلام را اعلام کن». اسبم را سوار شدم و تاختم تا وارد مدینه شدم . وقتی به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم، صدایم را بغض آلود، بلند کردم و چنین سرودم: ای مردم یثرب! این شهر، دیگر جای نشستن نیست . حسین ، کشته شد! مانند باران، بگریید . تنش در کربلا، گلگون افتاده سرش بر تیرک ها، چرخانده می شود . آن گاه گفتم: این ، علی بن الحسین (زین العابدین علیه السلام) است که با عمّه ها و خواهرانش در نزدیکی شما فرود آمده اند و در آستانه وارد شدن بر شما می آیند و من، فرستاده اویم . جایش را نشانتان می دهم. هیچ زن پرده نشین و پوشیده ای نبود ، مگر این که با صورتی باز، از پشت پرده ها بیرون آمد ، با سر برهنه و سیلی به صورت زنان . آنان، شیون می کردند. من زن و مرد گریانی بیش از آن روز ندیده ام و نیز روزی را تلخ تر برای مسلمانان پس از درگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله . از کنیزی شنیدم که بر حسین علیه السلام نوحه سرایی می کرد و می گفت: کسی، خبر مرگ آقا را دردمندانه آورد. آن خبر مرگ ، مرا بیمار کرد و مصیبت زده . چشمان من! اشک ها را بذل و بخشش کنید و بریزید و اشکی دیگر را بذل و بخشش کنید، پس از آن که اشک ریختید ، بر کسی که عرش خداوند ارجمند را به لرزه انداخته جفا کشته شدنش بین دین و عظمت آن ، بریده شد؛ بر پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پسر وصی شاگرد چه در جایی دورتر از ما افتاده است . آن گاه آن کنیز گفت: ای جارچی! با خبر مرگ ابا عبد الله ، اندوه ما را تازه کردی و زخم هایی را که هنوز بهبود نیافته بود، خراشیدی . تو که هستی، رحمت خدا بر تو؟ گفت جمع: من بشیر بن حَذَلَم هستم که مولایم علی بن الحسین علیه السلام مرا فرستاد و خود او، فلان جا با خانواده ابا عبد الله الحسین علیه السلام و زنانش فرود آمده است . آنان، مرا در همان جا رها کردند و بیرون دویدند. من هم اسبم را هی کردم و به سوی آنان، باز گشتم و دیدم که راه و همه جا پر از جمعیت است. از اسبم پیاده شدم و جمعیت را شکافتم تا به در خیمه نزدیک شدم . علی بن الحسین علیه السلام داخل آن بود و در حالی که با پارچه ای اشک هایش را پاک می کرد ، بیرون آمد . پشت سر امام علیه السلام ، خادمی صندلی در دستش بود و آن را برای ایشان گذاشت . امام علیه السلام بر روی آن نشست ؛ ولی نمی توانست جلوی اشکش را بگیرد . صدای گریه مردم ، بلند شد و ناله کنیزکان و زنان به هوا برخاست . مردم از هر سو ، امام زین العابدین علیه السلام را تسلی می دادند و آن مکان ، یکپارچه آه و فغان شد.

1- اشاره کردیم که در نام وی، اختلاف است. «بشر» و «بشیر»، هر دو گفته شده است. همین طور در نام پدرش که «حذلم»، «جدلم» و «حذیم» گفته شده است.

د _ نُدْبَةُ أُمِّ الْبَنِينِ مَقَاتِلِ الطَّالِبِيِّينَ: كَانَتْ أُمُّ الْبَنِينِ - أُمُّ هُوَلَاءِ الْأَرْبَعَةِ الْإِخْوَةِ الْقَتْلَى - تَخْرُجُ إِلَى الْبَقِيعِ، فَتَنْدُبُ بَنِيهَا أَشْجَى نُدْبَةً وَأَحْرَقَهَا، فَيَجْتَمِعُ النَّاسُ إِلَيْهَا يَسْمَعُونَ مِنْهَا، فَكَانَ مَرَوَانُ يَجِيءُ فِيمَنْ يَجِيءُ لِذَلِكَ، فَلَا يَزَالُ يَسْمَعُ نُدْبَتَهَا وَيَبْكِي. (1)

الأُمَالِي لِلشَّجَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ خُضْرٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [الْصَادِقِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسَ حِجَاجٍ، وَكَانَتْ أُمُّ جَعْفَرٍ الْكِلَابِيَّةُ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَتَبْكِيهِ وَقَدْ كُفَّ بَصَرُهَا، فَكَانَ مَرَوَانُ وَهُوَ وَالِ الْمَدِينَةِ يَجِيءُ مُتَتَكِرًا بِاللَّيْلِ حَتَّى يَفِئُ، فَيَسْمَعُ بُكَاءَهَا وَنُدْبَهَا. (2)

1- مقاتل الطالبيين: ص 90، بحار الأنوار: ج 45 ص 40.

2- الأُمَالِي لِلشَّجَرِيِّ: ج 1 ص 175.

د_ مرثیه اُمّ البنین

مقاتل الطالبيّين: اُمّ البنين _ که مادر چهار برادر کشته شده بود _ به بقیع می رفت و در آن جا، اندوهگین ترین و سوزناک ترین مرثیه سرایی ها را برای پسرانش می کرد. مردم نزد او گرد می آمدند و به آن مرثیه ها گوش فرا می دادند . مروان هم از جمله کسانی بود که به بقیع می آمدند . او به مرثیه اُمّ البنین، گوش فرا می داد و می گریست.

الأمالی ، شجری_ به نقل از حسن بن خضر، از پدرش، از امام صادق علیه السلام _: بر حسین علیه السلام پنج سال گریسته شد . اُمّ جعفر کلابی (اُمّ البنین)، برای حسین علیه السلام مرثیه می سرایید و می گریست تا این که چشمانش نابینا شد. مروان ، حاکم مدینه، به صورت ناشناس می آمد و پشت در می ایستاد و به گریه و مرثیه سرایی او گوش می داد.

هـ _ النَّبَاحَةُ عَلَيْهِ ثَلَاثٌ سَيِّدَتِ نَبَدَعَائِمَ الْإِسْلَامِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [الصادق] عَلَيْهِ السَّلَامُ: نِيحَ عَلِيِّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةً كَامِلَةً، كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، وَثَلَاثَ سِنِينَ مِنَ الْيَوْمِ الَّذِي أُصِيبَ فِيهِ (1)، وَكَانَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَتِلْكَ الشَّيْخَةُ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَأْتُونَ مُسْتَتْرِينَ وَمُقَنَّعِينَ، فَيَسْمَعُونَ وَيَبْكُونَ. (2)

و_ إِسْتِمْرَارُ مَا تَمَّ أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قَتْلِ ابْنِ زِيَادٍ كَامِلَ الزِّيَارَاتِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [الصادق] عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا اخْتَصَّ بَتٌ مِنَّا امْرَأَةً، وَلَا ادَّهَنْتَ، وَلَا اِكْتَحَلْتَ، وَلَا رَجَلْتَ، حَتَّى أَتَانَا رَأْسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَمَا زِلْنَا فِي عَبْرَةٍ بَعْدَهُ. (3)

رجال الكشي عن جارود بن المنذر عن أبي عبد الله [الصادق] عليه السلام: مَا امْتَشَّطَتْ فِيْنَا هَاشِمِيَّةٌ، وَلَا اخْتَصَّ بَتٌ، حَتَّى بَعَثَ إِلَيْنَا الْمُخْتَارُ بَرُّوْسَ الَّذِينَ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (4)

ذوب النُّضَارِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [الصادق] عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا اِكْتَحَلْتَ هَاشِمِيَّةٌ، وَلَا اخْتَصَّ بَتٌ، وَلَا رُئِي فِي دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانُ خَمْسِ حِجَجٍ، حَتَّى قُتِلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ. (5)

-
- 1- .يحتمل أن يكون كلام الإمام قد تمَّ إلى هنا، وأن ما بعده ليس من كلامه عليه السلام .
 - 2- دعائم الإسلام : ج 1 ص 227، بحار الأنوار : ج 82 ص 102 ح 48 .
 - 3- .كامل الزيارات : ص 167 ح 219، بحار الأنوار : ج 45 ص 207 ح 13 .
 - 4- .رجال الكشي : ج 1 ص 341 ح 202، رجال ابن داود : ص 277، بحار الأنوار : ج 45 ص 344 ح 12 .
 - 5- .ذوب النُّضَارِ : ص 144 نقلًا عن المرزباني باسناده، بحار الأنوار : ج 45 ص 386 .

ه _ نوحه سرایی سه ساله برای امام حسین علیه السلام

دعائم الإسلام_ به نقل از امام صادق علیه السلام_: برای حسین علیه السلام در طول يك سالِ كامل، شبانه روز، نوحه سرایی شد و سه سال هم [روزانه] از همان روزی که در آن کشته شد. مسور بن مخرمه، ابوهریره و بزرگانی از صحابیان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به صورت پنهانی و پوشیده می آمدند و به نوحه ها گوش می دادند و می گریستند.

و _ تداوم سوگواری اهل بیت امام علیه السلام تا کشته شدن ابن زیاد

کامل الزیارات_ به نقل از زراره، از امام صادق علیه السلام_: هیچ يك از زنان ما خضاب نکرد و روغنی استفاده نمود و سِرمه نکشید و شانه نزد، تا این که سر عبید الله بن زیاد را برآیمان آوردند. ما پس از آن نیز، همواره، گریان بودیم.

رجال الکشی_ به نقل از جارود بن مُنذر، از امام صادق علیه السلام_: هیچ زن هاشمی از ما شانه نزد و خضاب نکرد، تا زمانی که مختار، سر قاتلان حسین علیه السلام را برآیمان فرستاد.

ذوب التُّضار_ از امام صادق علیه السلام_: هیچ زن هاشمی، سِرمه نکشید و مورنگ نکرد و پنج سال، هیچ دودی از خانه هاشمیان برنخاست، تا زمانی که عبید الله بن زیاد، کشته شد.

ذوبُ النَّضَارِ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَحَنَّنَتْ امْرَأَةٌ مِنَّا، وَلَا أَجَالَتْ فِي عَيْنِهَا مِرْوَدًا، وَلَا امْتَشَّطَتْ، حَتَّى بَعَثَ الْمُخْتَارُ رَأْسَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. (1)

1 / 5 أَوَّلُ مَنْ لَبَسَ السَّوَادَ فِي مَاتِمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ 1 / 5 - 1 أُمُّ سَلَمَةَ الْأَمَالِي لِلشَّجَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصَمِّ عَنْ أُمِّهِ: ضُرِبَ لِأُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قُبَّةً فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَأَيْتُ عَلَيْهَا خِمَارًا أَسْوَدًا. (2)

شرح الأخبار عن أبي نعيم ياسناده: عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ أَنَّهَا لَمَّا بَلَغَهَا مَقْتَلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَرَبَتْ قُبَّةً فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، جَلَسَتْ فِيهَا، وَلَبَسَتْ سَوَادًا. (3)

1 / 5 - 2 نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ جِمالِ مَحَاسِنَ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ بَنِي عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، لَبَسْنَ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ وَالْمُسُوحَ، وَكُنَّ لَا يَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَمْعَلُ لَهُنَّ الطَّعَامَ لِلْمَاتِمِ. (4)

1- ذوب النَّضَارِ: ص 144، بحار الأنوار: ج 45 ص 386.

2- .. الْأَمَالِي لِلشَّجَرِيِّ: ج 1 ص 164.

3- شرح الأخبار: ج 3 ص 171 ح 1919.

4- المَحَاسِنُ: ج 2 ص 195 ح 1564، بحار الأنوار: ج 45 ص 188 ح 33.

ذوب التُّنَّارِ_ به نقل از فاطمه، دختر امام علی علیه السلام_: هیچ يك از زنان ما ، حنا نبست و در چشمش، میل سرمه نکشید و شانه بر سر نزد، تا زمانی که مختار ، سر عبید الله را فرستاد.

1 / 5 نخستین سیاهپوش در سوگ امام حسین علیه السلام

1 / 5_ 1 اُمّ سلمه

الأُمّالی ، شجری_ به نقل از عبد الله أصم، از مادرش_: زمانی که امام حسین علیه السلام کشته شد، برای اُمّ سلمه _ که خدا از او خشنود باد_ در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، خیمه ای بر پا کردند . من بر سر او ، مقنعه ای مشکِی دیدم.

شرح الأخبار_ به نقل از ابو نعیم ، با اسناد خود_: اُمّ سلمه، زمانی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام به او رسید، چادری در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر پا کرد و در آن نشست و لباسی مشکِی بر تن کرد.

1 / 5_ 2 زنان بنی هاشم

المحاسن_ به نقل از عمر بن علی بن الحسین علیه السلام_: وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم ، لباس سیاه و خشن بر تن کردند و از هیچ گرمی و سردی ای ، شِکوه نمی کردند . علی بن الحسین علیه السلام در [موقع] سوگواری آنان ، غذا تهیه می کرد .

الفصل الثاني : ذِكْرُ مَصَائِبِهِ 2 / 1 الْحَثُّ عَلَى ذِكْرِ مَصَائِبِهَا كَامِلُ الزِّيَارَاتِ عَنْ مَسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ كَرْدِينَ الْبَصْرِيِّ : قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا مَسْمَعُ ، أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، أَمَا تَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟ قُلْتُ : لَا ، أَنَا رَجُلٌ مَشْهُورٌ عِنْدَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، وَعِنْدَنَا مَنْ يَتَّبِعُ هَوَى هَذَا الْخَلِيفَةِ ، وَعَدُّونَا كَثِيرًا مِنْ أَهْلِ الْقَبَائِلِ مِنَ النَّصَابِ وَغَيْرِهِمْ ، وَلَسْتُ أَمْنُهُمْ أَنْ يَرْفَعُوا حَالِي عِنْدَ وَلَدِ سِدِّ لَيْمَانَ (1) ، فَيَمْتَلُونَ بِي . قَالَ لِي : أَفَمَا تَذْكُرُ مَا صَنَعَ بِهِ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : فَتَجَزَعُ ؟ قُلْتُ : إِي وَاللَّهِ ، وَأَسْتَعْبِرُ لِذَلِكَ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَثَرَ ذَلِكَ عَلَيَّ ، فَأَمْتَنِعَ مِنَ الطَّعَامِ ، حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ فِي وَجْهِي . قَالَ : رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ ، أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُعَدُّونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا . (2)

1- المراد به هو الخليفة الاموي .

2- كامل الزيارات : ص 203 ح 291 ، بحار الأنوار : ج 44 ص 289 ح 31 .

فصل دوم : مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام

2 / 1 تشویق به مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام

کامل الزیارات_ به نقل از مِسْمَع بن عبد الملك کردین بصری_ : امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای مِسْمَع! تو عراقی هستی . آیا نزد قبر حسین علیه السلام نمی روی؟» . گفتم : نه . من فرد شناخته شده ای میان مردم بصره هستم و در اطراف ما ، کسانی هستند که هوادار خلیفه اند . نیز دشمنان ما در بین قبایل ناصبی و دیگران، بسیارند و من در امان نیستم از این که آنان، وضعیتم را برای پسر سلیمان، (1) گزارش کنند و مرا به کام مرگ بفرستند. به من فرمود: «آیا آنچه را با حسین علیه السلام شد، یادآوری نمی کنی؟» . گفتم : چرا. فرمود: «بی تابی نیز می کنی؟» . گفتم : آری_ به خدا سوگند_ و برای آن ، اشک هم می ریزم و خانواده ام، اثر آن را در من می بینند و از غذا خوردن ، خودداری می کنم ، به گونه ای که آن وضعیت ، در چهره ام نمایان می شود. فرمود: «خدا بر اشک هایت، رحمت آورد! بدان که تو از بی تابی کنندگان بر مایی» .

1- ..مقصود، خلیفه اموی است.

2 / 2 الصَّلَاةُ عَلَيْهِ عِنْدَ ذِكْرِهَا الكافي عن الحسين بن ثوير: كُنْتُ أَنَا وَيُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَأَبُو سَلَمَةَ السَّرَّاجُ جُلُوسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ الْمُتَكَلِّمُ مِنَّا يُونُسُ، وَكَانَ أَكْبَرَنَا سِنًا، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي أَحْضَرْتُ مَجْلِسَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ - يَعْنِي وَلَدَ الْعَبَّاسِ - فَمَا أَقُولُ؟ فَقَالَ: إِذَا حَضَرْتَ فَذَكَرْنَا فَقُلْ: اللَّهُمَّ ارْنَا الرَّخَاءَ وَالشُّرُورَ، فَإِنَّكَ تَأْتِي عَلَيَّ مَا تُرِيدُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي كَثِيرًا مَا أَذْكَرُ (1) الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَيُّ شَيْءٍ أَقُولُ؟ فَقَالَ: قُلْ: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» تُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثًا، فَإِنَّ السَّلَامَ يَصِلُ إِلَيْهِ مِنْ قَرِيبٍ وَمِنْ بَعِيدٍ. (2)

2 / 3 ذِكْرُ مَصَائِبِهِ عِنْدَ شُرْبِ الْمَاءِ الْمُنَاقِبِ لابن شهر آشوب: كَانَ [الإمامُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِذَا أَخَذَ إِنَاءً يَشْرَبُ مَاءً بَكَى حَتَّى يَمَلَأَهَا دَمْعًا. فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: وَكَيْفَ لَا أَبْكِي وَقَدْ مُنِعَ أَبِي مِنَ الْمَاءِ الَّذِي كَانَ مُطْلَقًا لِلسَّبَّاحِ وَالوُحُوشِ. وَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ لَتَبْكِي ذَهْرَكَ، فَلَوْ قَتَلْتَ نَفْسَكَ لَمَا زِدْتَ عَلَيَّ هَذَا. فَقَالَ: نَفْسِي قَتَلْتُهَا، وَعَلَيْهَا أَبْكِي. (3)

1- ذكر الإمام الحسين عليه السلام في هذه العبارة هو ذكر عام، فيشمل جميع موارد الذكر؛ ومنها ذكر مصابه عليه السلام الذي هو من أفضل أنواع الذكر. وعلى هذا الأساس فإن عبارة «صلى الله عليك يا أبا عبد الله» التي هي من آداب ذكره عليه السلام ينبغي مراعاتها أيضاً عند ذكر مصابه عليه السلام.

2- الكافي: ج 4 ص 575 ح 2، تهذيب الأحكام: ج 6 ص 103 ح 180، المزار للمفيد: ص 214 ح 1 وليس فيهما من «إني أحضر» إلى «جعلت فداك»، كامل الزيارات: ص 362 ح 618 وفيه «السلام» بدل «صلى الله»، الأملاني للطوسي: ص 54 ح 73 نحوه وفيه «يونس بن يعقوب والفضيل بن يسار» بدل «يونس بن ظبيان والمفضل بن عمر»، بحار الأنوار: ج 45 ص 201 ح 3.

3- المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 166، بحار الأنوار: ج 46 ص 109 ح 1.

2 / 2 درود فرستادن بر امام حسین علیه السلام هنگام یاد کردن از ایشان

الکافی_ به نقل از حسین بن ثُوَیر_: من و یونس بن ظبیان و مُفَضَّل بن عمر و ابو سَلَمَه سَراج، در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودیم و یونس_ که از همه ما سالمندتر بود_ حرف می زد. او به امام علیه السلام گفت: فدایت شوم! من در جلسات اینها (یعنی بنی عَبَّاس) شرکت می کنم. چه [ذکر یا دعایی] بگوییم؟ فرمود: «هر گاه در جلسه حاضر شدی و به یاد ما افتادی، بگو: خداوندا! به ما آسایش و شادی نشان بده، که تو هر چه خواهی، انجام می دهی». گفتم: فدایت شوم! بسیار می شود که من از حسین علیه السلام یاد می کنم. چه بگوییم؟ فرمود: «بگو: درود بر تو، ای ابا عبد الله!». این را سه بار می گویی و سلام تو، از دور و نزدیک، به او می رسد».

(1)

2 / 3 به یاد مصیبت امام حسین علیه السلام بودن، در هنگام آشامیدن آب

المناقب، ابن شهر آشوب: امام زین العابدین علیه السلام، وقتی ظرف آبی را می گرفت که بنوشد، چنان می گریست که آب، پر از اشک می شد. در این باره به ایشان گفتند. فرمود: «چگونه گریه نکنم، در حالی که پدرم، از آبی که برای درندگان و حیوانات آزاد بود، باز داشته شد؟!». به ایشان گفتند: همانا روزگارت را به گریه سپری می کنی و اگر خودت را هم بگوشی، چیزی بیش از این نمی افزایی! فرمود: «خودم را گشته ام و بر آن، می گریم».

1- یادکرد امام حسین علیه السلام در این عبارت، بدون هیچ قیدی آمده است و همه موارد یادآوری را شامل می شود. از جمله، ذکر مصیبت امام علیه السلام که از بهترین انواع یادآوری است. بنا بر این، شایسته است که عبارت: «صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ!» که از آداب یادکرد ایشان است، هنگام ذکر مصیبت، گفته شود.

الأمامي للصدوق عن داوود بن كثير الرقي: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ اسْتَسْقَى الْمَاءَ، فَلَمَّا شَرِبَهُ رَأَيْتُهُ وَقَدْ اسْتَعْبَرَ، وَاغْرُورَقَتْ عَيْنَاهُ بِدُمُوعِهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا دَاوُودُ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَا أَنْغَصَ (1) ذَكَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْعَيْشِ، إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَعَنَ قَاتِلَهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِثَّةَ أَلْفِ حَسَنَةٍ، وَمَحَا عَنْهُ مِثَّةَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ، وَرَفَعَ لَهُ مِثَّةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ، وَكَانَ كَأَنَّمَا أُعْتِقَ مِثَّةَ أَلْفِ نَسَمَةٍ، وَحَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَبْلَجَ الْوَجْهِ. (2)(3)

الكافي عن داوود الرقي: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا اسْتَسْقَى الْمَاءَ، فَلَمَّا شَرِبَهُ رَأَيْتُهُ قَدْ اسْتَعْبَرَ، وَاغْرُورَقَتْ (4) عَيْنَاهُ بِدُمُوعِهِ. ثُمَّ قَالَ لِي: يَا دَاوُودُ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَلَعَنَ قَاتِلَهُ، إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِثَّةَ أَلْفِ حَسَنَةٍ، وَحَطَّ عَنْهُ مِثَّةَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ، وَرَفَعَ لَهُ مِثَّةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ، وَكَانَ كَأَنَّمَا أُعْتِقَ مِثَّةَ أَلْفِ نَسَمَةٍ، وَحَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَجَ الْفُؤَادِ. (5)

- 1- أنغص الله عليه العيش ونغصه: كدره (القاموس المحيط: ج 2 ص 320 «نغص»).
- 2- أبلج الوجه: أي مشرق الوجه مسفرة (النهاية: ج 1 ص 151 «بلج»).
- 3- الأمامي للصدوق: ص 205 ح 223، روضة الواعظين: ص 189.
- 4- اغرورقت عيناه: أي غرقتا بالدموع (النهاية: ج 3 ص 361 «غرق»).
- 5- الكافي: ج 6 ص 391 ح 6، كامل الزيارات: ص 212 ح 304، بحار الأنوار: ج 66 ص 464 ح 17.

الأمالی، صدوق_ به نقل از داوود بن کثیر رقی_-: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که آب طلبید. وقتی آن را نوشید، دیدم که اشک ریخت و چشمانش پُر از اشک شد. آن گاه فرمود: «ای داوود! خدا لعنت کند کُشنده حسین را! یاد جمصیبت های وارد شده برج حسین علیه السلام، چه قدر زندگی را تیره می کند! نشده است که من، آب خُنکی بنوشم و از حسین علیه السلام یاد نکنم. هر کس آب بنوشد و از حسین علیه السلام یاد کند و کُشنده اش را لعنت کند، خداوند برایش یکصد هزار حسنه می نویسد و یکصد گناه او را پاک می کند و یکصد درجه، او را بالا می برد و گویی یکصد هزار برده آزاد کرده است. همچنین خداوند، او را در روز قیامت، روسفید بر می انگیزاند».

الکافی_ به نقل از داوود رقی_-: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که آب طلبید. وقتی از آن نوشید، اشک ریخت و چشمانش اشکبار شد. آن گاه به من فرمود: «ای داوود! خدا لعنت کند کُشنده حسین را! هیچ کس نیست که آب بنوشد و از حسین علیه السلام و خاندانش یاد کند و کُشنده اش را لعن کند، مگر این که خداوند، برایش یک صد هزار حسنه می نویسد و یک صد هزار گناه را از او می زُداید و یکصد هزار درجه به او می دهد و گویی که یکصد هزار برده، آزاد کرده است. همچنین خداوندت وی را در قیامت، خنک دل محشور می کند».

المصباح للكفعمي: قالت سُكَيْنَةُ [بِنْتُ الْحُسَيْنِ]: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَقَقْتُهُ، فَأُغْمِي عَلَيَّ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: شِيعَتِي مَا إِنْ شَرِبْتُمْ رَيًّا عَذِبَ فَادْكُرُونِي أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَادْكُرُونِي فَقَامَتْ مَرَعُوبَةً قَدْ قَرِحَتْ مَاقِيهَا (1)، وَهِيَ تَلْطِمُ عَلَيَّ حَدِيدِيهَا. وَإِذَا بِهِاتِفٍ يَقُولُ: بَكَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ عَلَيْهِدُمُوعَ غَزِيرَةٍ وَدِمَاءِ تَبْكِيانِ الْمَقْتُولِ فِي كَرْبَلَاءَ بَيْنَ غَوْغَاءَ (2) أُمَّةٍ أَدْعِيَاءَ مُنِعَ الْمَاءَ وَهُوَ عَنْهُ قَرِيبَعَيْنُ ابْنِي الْمَمْنُوعَ شُرِبَ الْمَاءَ (3)

2 / 4 ذَكَرَ مَصَائِبِهِ عِنْدَ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَمِيتَ: دَخَلْتُ عَلَيَّ سَيِّدِي أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي قَدْ قُلْتُ فِيكُمْ آيَاتًا، أَفَتَأْذُنُ لِي فِي إِنْشَادِهَا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهَا أَيَّامُ الْبَيْضِ، قُلْتُ: فَهُوَ فِيكُمْ خَاصَّةً، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَاتِ، فَأَنْشَأْتُ أَقُولُ: أَضْحَكُنِي الدَّهْرُ وَأَبْكَانِي الدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَالْوَانُ لِتِسْعَةٍ بِالطَّفِّ قَدْ غَوِدِرُوا صَارُوا جَمِيعًا زَهْنَ أَكْفَانِ فَبَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَسَمِعْتُ جَارِيَةً تَبْكِي مِنْ وَرَاءِ الْخِجَابِ، فَلَمَّا بَلَغَتْ إِلَى قَوْلِي: وَسَيِّئَةٌ لَا يُتْجَارَى بِهَمْبَنُو عَقِيلٍ خَيْرَ فِتْيَانٍ ثُمَّ عَلِيٌّ الْخَيْرِ مَوْلَا كُمْذِكْرُهُمْ هَيَّجَ أَحْزَانِي فَبَكَى، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ رَجُلٍ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ، فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مَاءٌ وَلَوْ قَدَرَ مِثْلَ جَنَاحِ الْبَعُوضَةِ إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ، وَجَعَلَ ذَلِكَ حِجَابًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ. (4)

1- مُوقُ الْعَيْنِ: طَرَفُهَا مِمَّا يَلِي الْأَنْفَ (الصَّحَاحُ: ج 4 ص 1553 «مَاقٍ»).

2- الْغَوْغَاءُ وَالْغَاغَةُ مِنَ النَّاسِ: وَهَمَّ الْكَثِيرُ الْمَخْتَلِطُونَ (الصَّحَاحُ: ج 6 ص 2450 «غَوْي»).

3- الْمَصْبَاحُ لِلْكَفْعَمِيِّ: ص 967.

4- كِفَايَةُ الْأَثَرِ: ص 248، بَحَارُ الْأَنْوَارِ: ج 36 ص 390 ح 2.

المصباح، کفعمی: سَکینه (دختر امام حسین علیه السلام) گفت: وقتی [پدرم] حسین علیه السلام شهید شد، او را در آغوش گرفتم و از هوش رفتم. شنیدم که می فرمود: «ای شیعیان من! هر گاه آب گوارایی نوشیدید، مرا یاد کنید یا اگر در باره غریبی یا شهیدی چیزی شنیدید، بر من مویه کنید». پس سَکینه سراسیمه برخاست، در حالی که زیر چشمش آسیب دیده بود و بر صورت خود، سیلی می زد. در این هنگام، هاتقی ندا داد: آسمان و زمین بر او اشک و خون فراوان گریست. آن دو بر کشته کربلا می گریستند در میان همه مدعیان امت. از آبی که در نزدیکی اش بود، باز داشته شد. ای چشم! بر آن که از آب منع شد، گریه کن.

2 / 4 یادکرد مصیبت های امام حسین علیه السلام در محضر امام باقر علیه السلام

کفایة الأثر_ به نقل از کُمیت -: به محضر سَرورم امام باقر علیه السلام وارد شدم و گفتم: ای پسر پیامبر خدا! من در باره شما چند بیت سروده ام. اجازه می دهی آنها را بخوانم؟ فرمود: «در ایام بیض هستیم [و نارواست]». گفتم: در باره شماست. فرمود: «پس بخوان». گفتم: روزگار، مرا خندانَد و گریانَد و روزگار، دگرگون می شود و رنگارنگ، برای نُه نفری که در طَف، رودست خوردند و همگی کفن شدند. امام باقر علیه السلام گریست و امام صادق علیه السلام هم. نیز شنیدم که از پشت پرده، دخترکی می گریه. گفتم: و با شش نفر که همانند ندارند: فرزندان عقیل، که بهترین جوانان بودند. آن گاه علی _ که بهترین مردم و مولای شماست _ یاد آنان، اندوه ها را بر می انگیزانَد. وقتی به این جا رسیدم، امام علیه السلام گریست و فرمود: «هیچ کس نیست که ما را یاد کند و یا در نزدش یاد شویم و از چشمانش، هر چند به اندازه بال پشه ای اشک بیاید، مگر این که خداوند برایش خانه ای در بهشت بنا می کند و آن را میان او و آتش، حجاب قرار می دهد».

راجع : ج 10 ص 98 (الفصل الرابع / بكاء الإمام الباقر عليه السلام) .

2 / 5 ذكُرُ مَصَائِيهِ عِنْدَ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَامِلَ الزِّيَارَاتِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَنْشَدْتُهُ مَرْثِيَّةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ : لَبَّيْتُ تَسْقُو حُسَيْنًا بِمِسْقَاةِ الثَّرَى غَيْرِ التُّرَابِ (1) فَصَاحَتْ بِأَكْبَى مِنْ وَرَاءِ السُّتْرِ : وَابْتَاه! (2)

1- .الظاهر أنّ كلمة «التراب» تصحيف عن «الشراب» .

2- .كامل الزيارات : ص 209 ح 299 ، بحار الأنوار : ج 44 ص 286 ح 24 .

ر. ك: ج 10 ص 99 (فصل چهارم / گریه امام باقر علیه السلام).

2 / یادکرد مصیبت های امام حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام

کامل الزیارات_ به نقل از عبد الله بن غالب_: به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم و مرثیه امام حسین علیه السلام را برای ایشان سرودم و به این بیت رسیدم که: بلائی که حسین علیه السلام را سیراب کرد جامی خاک آلود بود، نه آشامیدنی. (1) هنگامی که آن را خواندم، خانمی از پشت پرده، شیون کرد که: ای پدر جان!

1- . ظاهراً واژه «تراب»، در متن عربی، تغییر یافته «شراب» باشد، به همان معنایی که ترجمه کرده ایم.

كامل الزيارات عن أبي هارون المكفوف: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: أَنْشِدْنِي، فَأَنْشَدْتُهُ، فَقَالَ: لَا، كَمَا تُنْشِدُونَ، وَكَمَا تَرْتِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ، فَأَنْشَدْتُهُ: أَمُرُّ عَلَى جَدِّهِ الْحُسَيْنِ بِنَفْسِي لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ قَالَ: فَلَمَّا بَكَى أَمْسَكَتُ أَنَا، فَقَالَ: مَرَّ، فَمَرَرْتُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: زِدْنِي زِدْنِي، قَالَ: فَأَنْشَدْتُهُ: يَا مَرِيْمَ قَوْمِي فَاذْبُي مَوْلَاكِوَعَلَى الْحُسَيْنِ فَاسْعِدِي بِبُكَائِكَ قَالَ: فَبَكَى وَتَهَايَجَ النَّسَاءُ، قَالَ: فَلَمَّا أَنْ سَكَتَنَ، قَالَ لِي: يَا أَبَا هَارُونَ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَأَبَكَى عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، ثُمَّ جَعَلَ يَنْقُصُ وَاحِدًا وَاحِدًا حَتَّى بَلَغَ الْوَاحِدَ، فَقَالَ: مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَأَبَكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ ذَكَرَهُ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ. (1)

ثواب الأعمال عن أبي هارون المكفوف: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا هَارُونَ أَنْشِدْنِي فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَأَنْشَدْتُهُ. قَالَ: فَقَالَ لِي: أَنْشِدْنِي كَمَا تُنْشِدُونَ - يَعْنِي بِالرَّقَّةِ - قَالَ فَأَنْشَدْتُهُ: أَمُرُّ عَلَى جَدِّهِ الْحُسَيْنِ بِنَفْسِي لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ قَالَ: فَبَكَى، ثُمَّ قَالَ: زِدْنِي، فَأَنْشَدْتُهُ الْقَصِيدَةَ الْأُخْرَى، قَالَ: فَبَكَى، وَسَمِعْتُ الْبُكَاءَ مِنْ خَلْفِ السِّتْرِ. فَلَمَّا فَرَعْتُ قَالَ: يَا أَبَا هَارُونَ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شِعْرًا فَبَكَى وَأَبَكَى عَشْرَةَ كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شِعْرًا فَبَكَى وَأَبَكَى وَاحِدًا كُتِبَتْ لَهُمَا الْجَنَّةُ، وَمَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ عِنْدَهُ، فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِقْدَارُ جَنَاحِ دُبَابَةٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ. (2)

1- كامل الزيارات: ص 210 ح 301، بحار الأنوار: ج 44 ص 287 ح 25.

2- ثواب الأعمال: ص 109 ح 1، كامل الزيارات: ص 208 ح 297 بزيادة «فبكى» بعد «الحسين عليه السلام فأنشده»، بحار الأنوار: ج 44 ص 288 ح 28.

کامل الزیارات_ به نقل از ابو هارون مکفوف_: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم . به من فرمود: «برایم شعر بخوان». من هم خواندم. فرمود: «نه! آن گونه که خود می خوانید و همان گونه که در کنار قبرش مرثیه سرایی می کنی». من هم خواندم: از کنار قبر حسین ، عبور کنو به استخوان های پاکش بگو به این جا که رسیدم، امام علیه السلام گریست و من خواندن را متوقف کردم . فرمود: «ادامه بده». ادامه دادم . آن گاه فرمود: «بیشتر، بیشتر» بخوان . من جاین شعر راج خواندم: ای مریم! برخیز و بر مولایت، مویه کنو با گریه ات به حسین یاری برسان . امام علیه السلام ، گریه کرد و زنان، به فغان آمدند . وقتی آنان آرام گرفتند، امام علیه السلام به من فرمود: «ای ابو هارون! هر کس در باره حسین علیه السلام مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند، بهشت برای او حتمی است». سپس شروع کرد و یکی یکی، از عدد ده کم نمود و وقتی به عدد یک رسید ، فرمود: «هر کس برای حسین علیه السلام مرثیه بخواند و یک نفر را بگریاند، بهشت برایش حتمی است». آن گاه فرمود: «هر کس یاد حسین علیه السلام کند و بگرید، بهشت، برایش حتمی است» .

ثواب الأعمال_ به نقل از ابو هارون مکفوف_: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابو هارون! برایم در باره حسین علیه السلام شعر بخوان». من هم خواندم . آن گاه امام علیه السلام به من فرمود: «برایم آن گونه که خود (یعنی با حزن) می خوانید، بخوان». من هم خواندم: بر قبر حسین ، گذر کنو به استخوان های پاکش بگو امام علیه السلام گریست و آن گاه فرمود: «بیشتر بخوان». من ، قصیده دیگری خواندم . امام علیه السلام گریست و از پشت پرده هم صدای گریه شنیدم. هنگامی که خواندن را به پایان بردم، فرمود: «ای ابو هارون! هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید و ده نفر را بگریاند، بهشت، برایش حتمی است و هر کس برای حسین علیه السلام شعری بخواند و پنج نفر را بگریاند، بهشت، برایش حتمی است و هر کس برای حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید و یک نفر را بگریاند، بهشت، برای هر دوشان حتمی است و هر کس که در نزدش از حسین علیه السلام یاد شود و از چشمانش، هر چند به اندازه بال مگسی، اشک بیاید، ثوابش با خداست و جنداح به کمتر از بهشت برایش رضایت نمی دهد» .

رجال الكشي عن زيد الشحام: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْكُوفِيِّينَ ، فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَفَّانَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَّبَهُ وَأَدْنَاهُ . ثُمَّ قَالَ : يَا جَعْفَرُ ، قَالَ : لَيْتَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ ، قَالَ : بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَقُولُ الشُّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُجِيدُ . فَقَالَ لَهُ : نَعَمْ ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ . فَقَالَ : قُلْ ، فَأَنْشَدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ حَوْلَهُ ، حَتَّى صَارَتْ لَهُ الدَّمُوعُ عَلَى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ . (1)

الأعاني عن علي بن إسماعيل التميمي عن أبيه: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، إِذْ اسْتَأْذَنَ آذِنُهُ لِلسَّيِّدِ (2) ، فَأَمَرَهُ بِإِيصَالِهِ ، وَأَقْعَدَ حُرْمَهُ خَلْفَ سِتْرٍ ، وَدَخَلَ فَسَلَّمَ وَجَلَسَ . فَأَسْتَشَدَّهُ ، فَأَنْشَدَهُ قَوْلَهُ : أَمُرُّ عَلَى جَدِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ قُتَيْبٍ لِأَعْظَمِهِ الزُّكْيَةِ أَعْظَمًا لَا زَلَّ مِنْوُطْفَاءَ (3) سَاكِبَةً رَوِيَّةً وَإِذَا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ فَطَّالِ بِهِ وَقَفَّ الْمَطِيَّةَ وَابْكِ الْمَطْهَرَةَ لِلْمَطْهَرِ وَالْمَطْهَرَةَ النَّفِيَّةَ كَبْكَاءَ مُعَوْلَاةً أَتَيْتُهَا لَوَاحِدَهَا الْمَنِيَّةَ قَالَ : فَرَأَيْتُ دَمْعَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَحَّيْتُ عَلَى خَدِّيهِ ، وَارْتَفَعَ الصُّرَاخُ وَالْبُكَاءُ مِنْ دَارِهِ ، حَتَّى أَمَرَهُ بِالْإِمْسَاكِ فَأَمْسَكَ . (4)

-
- 1- رجال الكشي: ج 2 ص 574 ح 508 ، بحار الأنوار: ج 44 ص 282 ح 16 بزيادة «فبكي» بعد «فأنشده عليه السلام» .
 - 2- السيد الحميري: إسماعيل بن محمد يزيد بن ربيعة بن مفرغ الحميري (راجع: ج 10 ص 262 «القسم الثاني عشر / الفصل الثاني / السيد الحميري»).
 - 3- سحابة وطفاء: مسترخية لكثرة مائها ، أو هي الدائمة السح الحثيثة ، طال مطرها أو قصر (القاموس المحيط: ج 3 ص 204 «وظف»).
 - 4- الأعاني: ج 7 ص 260 .

رجال الكشي_ به نقل از زید شَحَام_: تعدادی کوفی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که جعفر بن عَفَّان، بر ایشان وارد شد. امام علیه السلام او را به خود نزدیک کرد و در کنار خویش جا داد و آن گاه به وی فرمود: «ای جعفر!» . گفت: در خدمتم، خداوند، مرا فدایت گرداند! فرمود: «خبردار شدم که تو در باره حسین علیه السلام می خوانی و خوب هم می خوانی». گفت: آری، خداوند، مرا فدای تو گرداند! امام علیه السلام فرمود: «بگو». او هم برای امام علیه السلام و اطرافیانش خواند، تا آن که اشک های امام علیه السلام بر صورت و محاسنش جاری شد.

الأغانی_ به نقل از علی بن اسماعیل تمیمی، از پدرش_: خدمت جعفر بن محمد صادق علیه السلام بودم که مسئول دیدارهای ایشان علیه السلام از ایشان برای سید، (1) اجازه دیدارخواست. جعفر بن محمد علیه السلام دستور داد که او را بیاورند و خانواده اش را پشت پرده نشاند. سید، وارد شد و سلام کرد و نشست. جعفر بن محمد علیه السلام از او خواست که بخواند. او هم خواند: بر قبر حسین، گذر کنو به استخوان های پاکش بگو: ای استخوان هایی که همواره از اشک های ریزان، سیرابید! و هر گاه گذرت به قبرش افتاد درنگ کاروان را در آن جا طولانی کن و خالصانه برای پاک و پاک پاکیزه، گریه کن، همانند گریه مادری کهتنها جوانش را مرگ، رُبوده است. دیدم اشک جعفر بن محمد علیه السلام بر گونه هایش جاری شد و صدای شیون و گریه از خانه اش بلند گردید، تا این که خود ایشان، به سید، دستور داد که آرام بگیرد و او آرام شد.

1- منظور، اسماعیل بن یزید بن ربیعۃ بن مفرغ، معروف به سید جمیری است.

الكافي عن سفيان بن مصعب العبدي: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: قُولُوا لَأُمِّ فَرَوَةَ (1) تَجِيءُ فَتَسْمَعُ مَا صُنِعَ بِجَدِّهَا، قَالَ: فَجَاءَتْ فَقَعَدَتْ خَلْفَ السُّتْرِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْشِدْنَا، قَالَ: فَقُلْتُ: «فَرُوْ جُودِي بِدَمْعِكَ الْمَسْكُوبِ». قَالَ: فَصَاحَتْ وَصِحْنَ النِّسَاءُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْبَابُ الْبَابُ، فَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ عَلَى الْبَابِ. قَالَ: فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَبِيًّا لَنَا عُشِيًّا عَلَيْهِ، فَصَحْنَ النِّسَاءُ. (2)

راجع: ج 10 ص 48 (الفصل الرابع: فضل إنشاد الشعر في مصيبتهم) و ص 102 (الفصل الرابع / بكاء الإمام الصادق عليه السلام).

1- هي كُنية لأمّ الصادق عليه السلام بنت القاسم بن مُحَمَّد بن أبي بكر، ولبنته عليه السلام أيضا، والمراد هنا الثانية (راجع: مرآة العقول ج 26 ص 137).

2- الكافي: ج 8 ص 216 ح 263.

الكافی_ به نقل از سفیان بن مُصعبِ عبدی_: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم . فرمود : «به اُمّ فَرّوه (1) بگوئید که بیاید و بشنود که با جدّش چه کار کردند» . اُمّ فَرّوه آمد و پشت پرده نشست . امام علیه السلام به من فرمود: «بخوان» . گفتم: ای اُمّ فَرّوه! تمام تلاشت را بکن که اشکت جاری باشد. اُمّ فَرّوه، مویه کرد و شیون زن ها ، بلند شد. امام صادق علیه السلام فرمود: «در! در!». مردم، مقابل در ، گرد آمدند . امام صادق علیه السلام کودکی از ما را که بی هوش شده بود ، به سوی آنها فرستاد و زنان ، شیون کردند.

ر . ك : ج 10 ص 49 (فصل چهارم / ثواب شعرخوانی در مصیبت آنان) و ص 103 (فصل چهارم / گریه امام صادق علیه السلام) .

1- . اُمّ فَرّوه، کنیه مادر امام صادق علیه السلام ، دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر و نیز کنیه دختر امام صادق علیه السلام است . در این جا، منظور امام علیه السلام، احتمالاً دومی است.

2 / 6 شِدَّةُ حُزْنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ ذِكْرِ مَصَائِبِ جَدِّهِ كَامِلِ الزِّيَارَاتِ عَنْ أَبِي عِمَارَةَ الْمُنْشِدِ: مَا ذُكِرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ قَطُّ ، فَرُئِيَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَبَسِّمًا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَى اللَّيْلِ ، وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبْرَةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ . (1)

1- . كامل الزيارات : ص 214 ح 309 ، بحار الأنوار : ج 44 ص 280 ح 11 .

2 / 16 اندوه فراوان امام صادق علیه السلام به هنگام یادکرد مصیبت جدش

کامل الزیارات_ به نقل از ابو عماره مُشید_: روزی نشد که در محضر امام صادق علیه السلام از امام حسین علیه السلام یاد شود و دیده شود که ایشان، از صبح تا شب آن روز، خندان باشد. می فرمود: «حسین علیه السلام، اشک هر مؤمنی است».

فهرست تفصیلی

- (1) بخش دهم: بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن امام علیه السلام و یارانش نقش داشتند *** 7 (1 /)
- (2) درآمد: آثار اجتماعی و تکوینی واقعه عاشورا *** 9 (2 /)
- (3) اثر گذاری حادثه عاشورا بر چهار جنبش *** 15 (3 /)
- (4) 1. قیام مردم مدینه (واقعه حرّه) *** 16 (4 /)
- (4) 2. قیام مردم مکه *** 18 (4 /)
- (4) 3. نهضت توأین *** 21 (4 /)
- (4) 4. قیام کوفیان به رهبری مختار *** 27 (4 /)
- (2) فصل یکم: بازتاب شهادت امام علیه السلام در سخنان برخی شخصیت های نامدار *** 33 (2 /)
- (3) 1 / 1 ام سلمه *** 33 (3 /)
- (3) 2 / 1 عبد الله بن عباس *** 37 (3 /)
- (3) 3 / 1 محمد بن حنفیه *** 49 (3 /)
- (3) 4 / 1 انس بن مالك *** 51 (3 /)
- (3) 5 / 1 زید بن ارقم *** 53 (3 /)
- (3) 6 / 1 ابو برزه اسلمی *** 55 (3 /)

- (3) 7/1 براء بن عازب *** 57 (3 /)
- (3) 8/1 عبد الله بن زبير *** 57 (3 /)
- (3) 9/1 عبد الله بن عمر *** 61 (3 /)
- (3) 10/1 عبد الله بن عمرو بن عاص *** 65 (3 /)
- (3) 11/1 واثلة بن اسقع *** 69 (3 /)
- (3) 12/1 مُصعب بن زُبَيْر *** 71 (3 /)
- (3) 13/1 حسن بَصْرِي *** 73 (3 /)
- (3) 14/1 ابراهيم بن مالك اشتر *** 75 (3 /)
- (3) 15/1 قيس بن عباد *** 77 (3 /)
- (3) 16/1 حارثة بن بدر *** 79 (3 /)
- (3) 17/1 ابو عثمان نَهْدِي *** 79 (3 /)
- (3) 18/1 بشر بن غالب *** 81 (3 /)
- (3) 19/1 خالد بن غفران *** 81 (3 /)
- (3) 20/1 ربيع بن خُثَيْم *** 85 (3 /)
- (3) 21/1 عمرو بن بَعْجَه *** 89 (3 /)
- (2) فصل دوم: بازتاب کشته شدن امام حسين عليه السلام در میان قاتلان *** 91 (2 /)
- (3) 1/2 يزيد بن معاويه *** 91 (3 /)
- (3) 2/2 عبید الله بن زياد *** 93 (3 /)
- (3) 3/2 عمر بن سعد *** 95 (3 /)
- (3) 4/2 شمر بن ذی الجوشن *** 97 (3 /)

(3) 5/2 مِينَانِ بْنِ أَنَسٍ *** 99 (3 /)

(3) 6/2 شَبَّثِ بْنِ رَبِيعٍ *** 101 (3 /)

(3) 7/2 مروان بن حکم *** 103 (/3)

(3) 8/2 یحیی بن حکم *** 103 (/3)

(2) فصل سوم: بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان خانواده قاتلان *** 107 (/2)

(3) 1/3 همسر یزید *** 107 (/3)

(3) 2/3 دختر یزید *** 109 (/3)

(3) 3/3 معاویة بن یزید *** 109 (/3)

(3) 4/3 زنان خاندان ابوسفیان *** 119 (/3)

(3) 5/3 مادر ابن زیاد *** 121 (/3)

(3) 6/3 برادر ابن زیاد *** 121 (/3)

(3) 7/3 همسر خولی *** 123 (/3)

(3) 8/3 همسر کعب بن جابر *** 123 (/3)

(3) 9/3 زنی از بنی بکر *** 127 (/3)

(3) 10/3 همسر مالک بن نُسَیر *** 129 (/3)

(2) فصل چهارم: بازتاب حادثه کربلا در عراق و حجاز *** 133 (/2)

(3) 1/4 بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در کوفه *** 133 (/3)

(3) 2/4 بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در حجاز *** 135 (/3)

(2) فصل پنجم: بازتاب حادثه کربلا در میان غیر مسلمانان *** 139 (/2)

(3) 1/5 فرستاده پادشاه روم *** 139 (/3)

(3) 2/5 راهب *** 141 (/3)

(3) 3/5 رأس الجالوت *** 145 (/3)

(2) فصل ششم: سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند *** 147 (2 /)

(3) 1 / 6 یزید بن معاویه *** 147 (3 /)

- (3) 2/6 عبيد الله بن زياد *** 153 (3 /)
- (3) 3/6 عمر بن سعد *** 175 (3 /)
- (3) 4/6 شمر بن ذى الجوشن *** 189 (3 /)
- (3) 5/6 حُصَيْن بن نُمَيْر *** 203 (3 /)
- (3) 6/6 عمرو بن حَجَّاج *** 209 (3 /)
- (3) 7/6 احْبِش بن مَرْتَد *** 215 (3 /)
- (3) 8/6 اسحاق بن حَيَّوه حضرمى *** 217 (3 /)
- (3) 9/6 بَجْدَل بن سَلِيم *** 221 (3 /)
- (3) 10/6 بحر بن كعب *** 221 (3 /)
- (3) 11/6 بِشْر بن سَوَاط *** 223 (3 /)
- (3) 12/6 تَمِيم بن حُصَيْن *** 227 (3 /)
- (3) 13/6 حَرَمَلَة بن كاهل *** 229 (3 /)
- (3) 14/6 حَكِيم بن طُفَيْل *** 237 (3 /)
- (3) 15/6 خولى بن يزيد *** 241 (3 /)
- (3) 16/6 رُسَيْد، غلام عبيد الله بن زياد *** 245 (3 /)
- (3) 17/6 زُرْعَة *** 245 (3 /)
- (3) 18/6 زيد بن رُقَاد *** 249 (3 /)
- (3) 19/6 سِنَان بن أَنَس *** 251 (3 /)
- (3) 20/6 عبد الرحمن بن ابى خُشَكَارَه بَجَلَى *** 259 (3 /)
- (3) 21/6 عبد الله بن ابى حُصَيْن *** 261 (3 /)

(3) 22/6 عبد الله بن حوزة *** 263 (3 /)

(3) 23/6 عبد الله بن عزرة خثعمي *** 271 (3 /)

- (3) 24/6 عبد الله بن عقبه *** 273 (3 /)
- (3) 25/6 عثمان بن خالد بن اسير *** 275 (3 /)
- (3) 26/6 عمرو بن صبيح *** 277 (3 /)
- (3) 27/6 قيس بن اشعث *** 281 (3 /)
- (3) 28/6 مالك بن نسير *** 285 (3 /)
- (3) 29/6 محمد بن اشعث بن قيس *** 287 (3 /)
- (3) 30/6 مرة بن مُنقذ بن نُعمان عبدی *** 299 (3 /)
- (3) 31/6 هانی بن ثُبیت *** 301 (3 /)
- (3) 32/6 کور بدریخت *** 305 (3 /)
- (3) 33/6 مرد سوخته *** 307 (3 /)
- (3) 34/6 مردی از بنی دارم *** 309 (3 /)
- (3) 35/6 مردی از قبیله طی *** 313 (3 /)
- (3) 36/6 مردی روسیاه *** 315 (3 /)
- (3) 37/6 مردی که می گفت: «خداوندا! مرا بیامرز؛ ولی امیدی به آمرزشت ندارم!» *** 315 (3 /)
- (3) 38/6 مردی که بوی قَطران می داد *** 317 (3 /)
- (3) 39/6 قاتل حبیب بن مُظاهر *** 319 (3 /)
- (3) 323/3 سخی در باره سرانجام قاتلان امام علیه السلام و کسانی که ایشان را در برابر دشمن، تنها گذاشتند *** 323 (3 /)
- (4) 323/4 نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله *** 323 (4 /)
- (4) 324/4 سرنوشت فاجعه آفرینان کربلا *** 324 (4 /)
- (5) 1. 324/5 زوال حکومت خاندان ابو سفیان *** 324 (5 /)

(5) 2. کوتاهی عمر و بیماری های خطرناک*** 324 (5/)

(5) 3. کشته شدن بسیاری از آنان در قیام مختار*** 326 (5/)

(5) 4. سلطه حجاج بن یوسف *** 327 (5 /)

(5) 5. سخت ترین کیفرها در آخرت *** 328 (5 /)

(1) بخش یازدهم: عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام *** 331 (1 /)

(2) درآمد *** 333 (2 /)

(3) (1) منزلت و جایگاه عزاداری در سخن و سیره پیشوایان *** 334 (3 /)

(4) 1. مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام، پیش از واقعه کربلا *** 335 (4 /)

(4) 2. نخستین مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام، پس از واقعه کربلا *** 336 (4 /)

(4) 3. پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام *** 337 (4 /)

(4) 4. تأکید بر زنده نگه داشتن یاد امام حسین علیه السلام *** 338 (4 /)

(4) 5. تأکید بر تداوم عزاداری *** 339 (4 /)

(3) (2) حکمت عزاداری *** 340 (3 /)

(4) حکمت شهادت امام حسین علیه السلام *** 341 (4 /)

(3) (3) آسیب شناسی عزاداری امام حسین علیه السلام *** 344 (3 /)

(4) 1. تحریف هدف عزاداری *** 345 (4 /)

(4) 2. استناد به منابع غیر معتبر *** 350 (4 /)

(4) 3. گزارش های ذلت بار *** 352 (4 /)

(4) 4. غلو *** 357 (4 /)

(4) 5. دروغ *** 358 (4 /)

(5) دروغ در مرثیه سرایی، در دوران گذشته *** 359 (5 /)

(5) نمونه ای از روضه های دروغ، از نگاه محدث نوری *** 360 (5 /)

(6) 1. اضافات داستان آمدن طیب برای معالجه امام علی علیه السلام در بستر شهادت *** 360 (6/)

(6) 2. آب آوردن ابو الفضل علیه السلام برای سیّد الشهداء علیه السلام در کودکی!*** 362 (6 /)

(6) 3. پیمان گرفتن زینب علیها السلام از حبیب بن مظاهر*** 363 (6 /)

(6) 4. احوالپرسی امام حسین علیه السلام از زین العابدین علیه السلام در روز عاشورا*** 364 (6 /)

(6) 5. داستان اسب امام حسین علیه السلام*** 364 (6 /)

(6) 6. داستان عروسی قاسم علیه السلام*** 365 (6 /)

(6) 7. نسبت دادن شعر ابو الحسن تهامی به امام حسین علیه السلام*** 365 (6 /)

(6) 8. آمدن زینب علیها السلام به بالین برادر در قتلگاه*** 366 (6 /)

(6) 9. به اسیری رفتن، در این خانواده نبود*** 366 (6 /)

(6) 10. چگونگی حضور امام صادق علیه السلام در مجلس عزاداری*** 366 (6 /)

(5) دروغ در مرثیه سرایی، در عصر حاضر*** 367 (5 /)

(6) 1. دعای لیلا برای علی اکبر علیه السلام*** 368 (6 /)

(6) 2. نذر کردن لیلا برای سلامت ماندن علی اکبر علیه السلام*** 369 (6 /)

(6) 3. داستان پیرزنی که زمان متوکل به زیارت امام حسین علیه السلام می رود*** 370 (6 /)

(5) ریشه دروغ در مرثیه سرایی، از نگاه محدّث نوری*** 371 (5 /)

(6) 1. مجاز شمردن دروغ در عزاداری*** 371 (6 /)

(6) 2. تسامح در ابواب فضائل، قصص و مصائب*** 372 (6 /)

(5) ریشه های اصلی دروغ در مرثیه سرایی*** 373 (5 /)

(6) الف جهل*** 373 (6 /)

(6) ب سوء استفاده از زبان حال*** 373 (6 /)

(6) ج تلاش برای ارائه مصیبتی نو!*** 375 (6 /)

(6) د دنیا طلبی *** 375 (6/)

(4) 6. بدعت در نحوه عزاداری *** 376 (4/)

(3) (4) مجالس عزاداری هدفمند *** 379 (3 /)

(4) 1. خدامحوری *** 379 (4 /)

(4) 2. ارائه تاریخ و تحلیل صحیح از حادثه عاشورا *** 381 (4 /)

(4) 3. تبلور عاطفه و ارادت به اهل بیت علیهم السلام *** 382 (4 /)

(2) فصل یکم: سوگواری *** 385 (2 /)

(3) 1 / 1 تشویق به سوگواری برای امام حسین علیه السلام *** 385 (3 /)

(3) 2 / 1 سوگواری در دهه اول محرم *** 389 (3 /)

(3) 3 / 1 سال اندوه *** 395 (3 /)

(3) 4 / 1 نخستین برگزار کننده سوگواری *** 397 (3 /)

(4) 1 4 / 1 سوگواری در کربلا *** 397 (4 /)

(5) الف مرثیه سرایی زینب علیها السلام بر جنازه برادر *** 397 (5 /)

(5) ب مرثیه سرایی امّ کلثوم *** 399 (5 /)

(5) ج مرثیه سرایی دختران پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام عبور از کنار کشتگان *** 401 (5 /)

(5) د سوگواری پس از بازگشت اهل بیت امام علیه السلام از شام *** 401 (5 /)

(5) ه مرثیه سرایی رباب *** 403 (5 /)

(4) 2 4 / 1 سوگواری در کوفه *** 407 (4 /)

(5) الف گریه کوفیان، هنگام ورود اهل بیت امام علیه السلام به کوفه *** 407 (5 /)

(5) ب گریه مردم، پس از سخنرانی امّ کلثوم *** 409 (5 /)

(5) ج گریه مردم، پس از سخنرانی فاطمه صغرا *** 409 (5 /)

(4) 3 4 / 1 سوگواری در شام *** 409 (4 /)

(5) الف در مجلس یزید *** 409 (/ 5)

(5) ب در منزل یزید *** 411 (/ 5)

- (4) 44/1 سوگواری در مدینه*** 413 (4/)
- (5) الف نخستین ناله ای که در مدینه بلند شد*** 413 (5/)
- (5) ب هنگام دریافت خبر*** 415 (5/)
- (5) ج هنگام بازگشت اهل بیت امام علیه السلام*** 421 (5/)
- (5) د مرثیه امّ البنین*** 425 (5/)
- (5) ه نوحه سرایی سه ساله برای امام حسین علیه السلام*** 427 (5/)
- (5) و تداوم سوگواری اهل بیت امام علیه السلام تا کشته شدن ابن زیاد*** 427 (5/)
- (3) 5/1 نخستین سیاهپوش در سوگ امام حسین علیه السلام*** 429 (3/)
- (4) 15/1 امّ سلمه*** 429 (4/)
- (4) 25/1 زنان بنی هاشم*** 429 (4/)
- (2) فصل دوم: مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام*** 431 (2/)
- (3) 1/2 تشویق به مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام*** 431 (3/)
- (3) 2/2 درود فرستادن بر امام حسین علیه السلام هنگام یاد کردن از ایشان*** 433 (3/)
- (3) 3/2 به یاد مصیبت امام حسین علیه السلام بودن، در هنگام آشامیدن آب*** 433 (3/)
- (3) 4/2 یادکرد مصیبت های امام حسین علیه السلام در محضر امام باقر علیه السلام*** 437 (3/)
- (3) 5/2 یادکرد مصیبت های امام حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام*** 439 (3/)
- (3) 6/2 اندوه فراوان امام صادق علیه السلام به هنگام یادکرد مصیبت جدّش*** 447 (3/)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

